

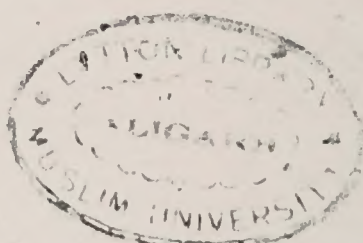


RESERVED.

کتاب سنی صوت خضر و شوق عمریه و لقب بکره صفدریه تصنیف عالم عالم  
فاضل کامل جامع العقول و المنقول حاوی فروع و سهول زبدة المتکلمین و لغت

۱۶۱۰

صوت خضر

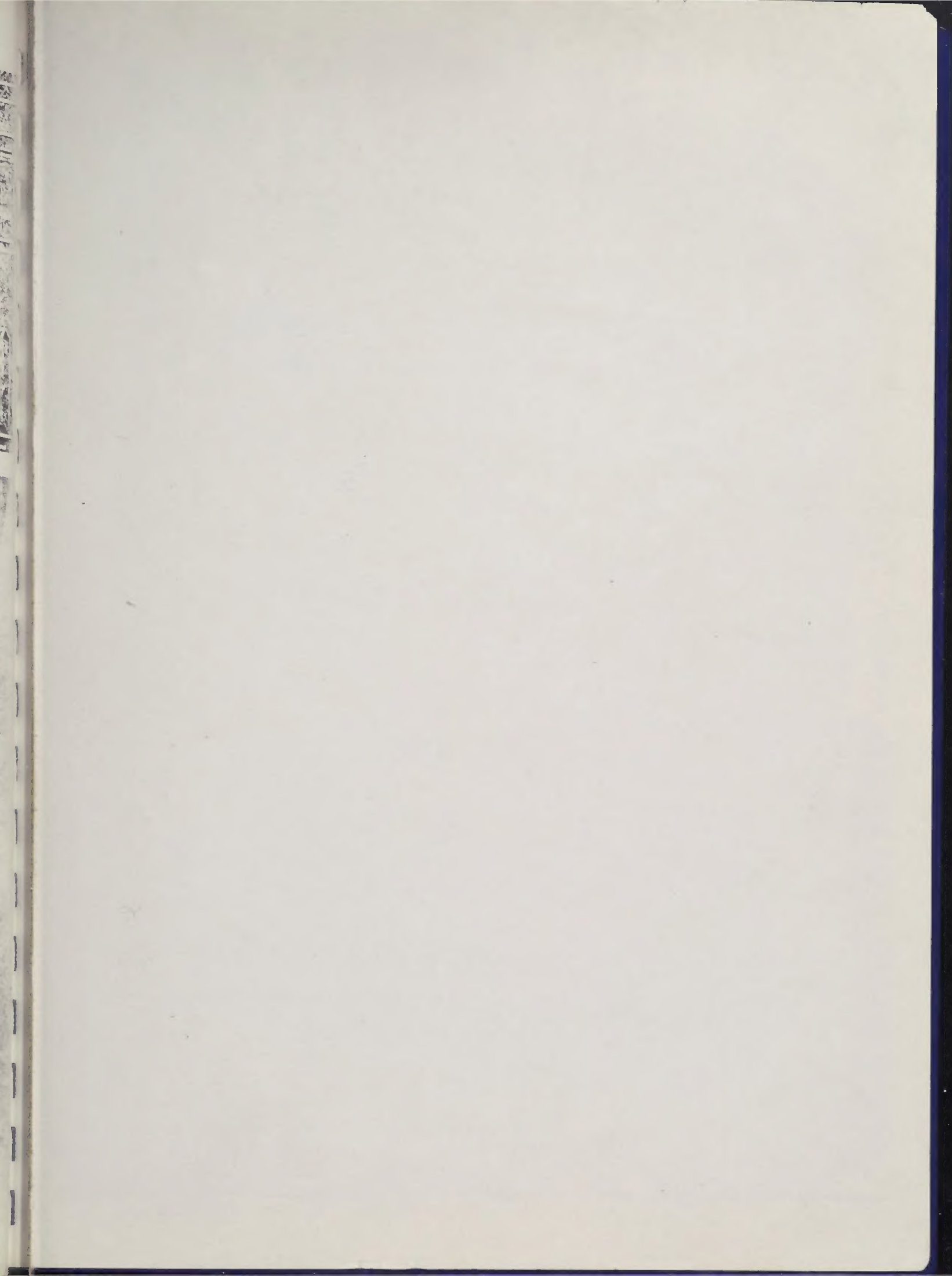


رشید المذہب والدين در جواب رساله مسماة ببارقة ضيفه لقلب عالم  
تأليف مولوی سید محمد لکهنوی مجتهد طریقه امامیه در مطبع دار السلام

4136786

محلہ حوض قاضی کدر الہ آباد و منکلا شمس شایبجان آباد و مسنیہ اقل الباد  
نایت حسین ہاتھام بندہ خاکسار نور الدین احمد علی اللہ فوہیہ تعلیم شدہ طبع گردید





۲۷۱۹

مؤمنان یافتند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي انزل الكتاب نوراً مبيناً لمن سبقت عيناه وشرف اهل  
الاستقامة من الائمة <sup>عليهم السلام</sup> المحمديين بخطاب اتموا الحج والعمرة لله داخل فيه الكفاية وحرم  
السفاح وباني معناه وقصل اوامر ونواهي بعبادته وفحواه والصلوة والسلام  
على من نصب دعائم العقائد والاحكام ورفع شك الحلال والحرام وكسر  
بيوت الاصنام لاشقائه ربيع الاسلام وعلى اهل بيته المطهرين عن رجس الانثم  
آل اذلين في مورد الانجافون في الله لومته لا يثم لاسيما على الاثنى عشر  
من البيوت الطائفة على افق الشرف والكبرية والبرج الثابتة في سماء  
السعادة والامامة الذين من دخل في دائرة اتباعهم استقام على طريقة  
الابرار ومن خرج عن محيط اتباعهم وقف في حيرة الادبار واصحاب البرة  
الكرام القائمين مقام النجوم لهداية الانام خصوصاً على الاوتاد الاربعية  
سما الخلفاء وارض الحكومة وعلى من تبعهم باحسان من الذين نشر دعوهم

فحواد و محوی  
معنی و تفهیم  
۱۲  
سند تحقیق  
مجمع و نام او  
شماره است  
کلیک را اسام  
افزون و تکی  
را اسامی ک  
کوینده ان  
حدود تحقیق  
او یا به ج  
است  
۱۳

برای تفریح و لذت  
را در محفل نیکو  
گزار و داشت  
تقدیر ۱۳

و تفریح  
مینگ ۱۲

از باب بیع ۱۲  
ایک بیک نیک نیت  
و خوش اعتماد ۱۳



باب اول  
فصل اول  
در بیان  
اصول  
و قواعد





2.  
18  
5

در شروع مردت نارس است عو شک به کیف رساله فر بوره را بفقیر سپردند و تحریر  
 جواب بر ذمه این بچیدان لازم کردند و با اینهمه باز فقیر حقیر در تحریر جواب  
 آن زور کشی نمی کرد و بلطائف ایچیل تعویق در شروع آن بعمل می آورد  
 لیکن چون حال سال بگریب خانه فروکش بودند همیشه تحریک بر تحریر جواب  
 مینمودند آخر الامر ناچار شروع در تحریر آن کرد و بسبب قلت فرصت  
 تریب بنصف شب گذشت یک نظر اجمالی بر چند مطلب آن رساله اندخته مخفی  
 بمعاونت محفوظات سابقه بدو انضمام تصفحات لاحق بآن انچه بخواست  
 در اول نظر بخاطر قافیه می رسید بکلم می آورد تا اینکه در بعضی چند از طبیعت  
 با نظرات اول و از جانب بعد از فیاض مدرا فیض بر ارض فیضی قریب قریب  
 آنقدر مایل گشت که مطالب و ایله باز بخاطر کل کرد و برگ و بار آورد و بمرتب  
 عجایب مطالب سارخ کرد و دیده که اگر از تطویل اندیشیده آنهمه را بر صفحه قرطاس  
 میکشاشت کتابی مضاعف این عجاله ترتیب می یافت بهر حال در سرعت اوقات  
 بطریق ارجال چیزی بطلب جواب بطور مسوده نوشته او و بجهت شدت تقاضا  
 شان ایقاع انظار کرده بر آن اتفاق نیفتاد مشتاقان خوش کمان جوابات  
 مرتب را علق نفیر شناسند و تبییض آن پر دهند چون کتاب بعد تالیف در  
 اقلار شایع و انظار علمای کبار بران واقع می شود لهذا التماس از  
 ناظرین هم مشرب و متجربین تحقیق طلب آنکه اگر بخطا اطلاع یا بند باصلاح  
 آن شتابند که انسان مساوق سهو و نسیان و اصلاح کلام غیر بها امکان شیوه  
 نیک بنهاده و اگر بسبب قلت تنوع کتب فریقین و عجالت در تحریر جواب جای  
 غفلت از ذکر مالا بدست داده و یا غلطی در ذکر شود و و نهی

ارض فیضی قریب قریب  
 مایه و حب است برای شنیدن  
 که از برای راقی و کمالی که در تحریر  
 که از برای راقی و کمالی که در تحریر  
 که از برای راقی و کمالی که در تحریر

نظر اجمالی  
 بر چند مطلب  
 آن رساله

نظر اجمالی  
 بر چند مطلب  
 آن رساله

نظر اجمالی  
 بر چند مطلب  
 آن رساله

دو و نهی در عبارت  
 واقع شمارند  
 و انچه از کتب شیوه  
 الحالی از مولفان  
 احقر و نقل می کنی  
 کمتر و با اینهمه  
 جدید و مستثنای  
 و مثل آن بگوش  
 را بدعای خیری  
 که احقر العباد  
 شایسته و ایها  
 حق بناد  
 البیچاره محروقا  
 الیه صاحب  
 الامجاد و بر زبان  
 سلا رسا داد  
 انکه جواب نما  
 عوام مخلوق  
 جواب در شرف  
 چند سرود



دند دخی  
رتخر بر جوا  
می آور  
ترجیر جوا  
ت فرصت  
بر خیزه  
پنجو شتر  
طاعت  
در توبه  
رو بمر تب  
موظا ض  
عاقبت  
ایستاده  
بالم مر  
از  
بد ابراه  
سید  
های  
سینی  
نقار الز

زنده و تحریر  
 در تحریر جواب  
 می آورد  
 بر تحریر جواب  
 وقت فرصت  
 اندیشه محض  
 پنجه بگوش  
 در طبیعت  
 از کوه قریحه  
 زرد و بزم تبه  
 قرطاس  
 سرع اوقات  
 تقاضا  
 و اباسته  
 در تالیف در  
 سال از  
 بد با صلا  
 الشیوه  
 بجای  
 تنه  
 نماند از آن

ق  
 در دینی در عبارت افتاده باشد غدر کمی فرصت و قلت تتبع کتب را  
 واقع شمارند و احقر العباد را در وقوع این قسم قصور معذور دارند  
 و آنچه از کتب تبعه درین عجا که منقول شده گمان نباید کرد که آنهمه بی  
 الحال از مولفات ایشان بر آورده بلکه اکثرش منقول از مولفات سابقه  
 احقر و نقل نمائی که فی الحال بر حسب محفوظ خود از مظان آن بر آورده است  
 کمتر و با اینهمه اگر احدی از انصاف منشان بدین بعضی تحقیقات  
 جدید و استنباطات مفیده که تا حال احدی از علمای اهل سنت کرد آن نگردیده  
 و مثل آن گنجینه تجلی رسیده حظی حاصل نماید این سیه کار ضایع روزگار  
 را بدین عای خیر می نماید که ان الله لایضیع اجر المحسنین در این مقام باید دانست  
 که احقر العباد و دیده و دانسته جواب درشتی نمی فرادان و استنهادات  
 شنیده و ایبهامات آن که صاحب سال بی سبب و زائد بر مطلب در  
 حق استاذ الانام ملاذ الکرام حامی آیات السنه السنیه البیضاء راحی سمات البدره الذئبه  
 النوجار محرر قوانین الانظار البدیقه العلیم منور بر این انصار الشیخه الاولی حجه الله  
 علیه و آله و سلم و شریف الشیخه العلیه و آله و سلم و شریف الشیخه العلیه و آله و سلم  
 الکریم صاحب النسخه الاثنا عشریه دام ظلّه الی الیوم التنا و عیده من العباد  
 الامجاد بر زبان آورده چند وجه طرح کرده اول آنکه صاحب رساله در سبک  
 سلا رسادات کرام منتظم و مراعات اخرام شان بر کافه اهل اسلام محتم دوم  
 آنکه جواب نمش نمایان مثل آن بعید از داب علمای با ادب و قریب شیوه  
 عوام مغلوب انقباض سیوم آنکه بعد طی شدن یک دو مرتبه از پیچ سوال و  
 جواب درشتی تاب نوبت بجائی میرسد که بر عامی کور سواد که خواهد شنیدی  
 چند سر دید و آنرا جواب تام نام نهد و در حقیقت احقر العباد را از

نصیر به کتب  
 زنده و تحریر

ان العباد

سلام  
 بر  
 و  
 و  
 و





تحریر این مجال و تسلیم این مقال نه سزاوارده است از ازاله کلمات شبهات از ذیل بانچه  
طهارت ائمه برده و اعلام صاحب سال دهم شش زبان او بر معنی که کلام اعلام را محال دانست  
صیحیحی صریحی موجود و با وجود آن حمل کلام شان بر وجه ظاهره البطلان و بنیاد  
دستبرابران غیر محمود و صاحب سال نام آن بر وجه ضمیمه و نقیض جمله مختاریه مقرر  
کرده و احقر العباد نام این مجال اصولت غرضیه و شکوت عمریه و نقیض کرده  
صفدریه قرار داده و اگر چه بعضی مقامات خطبه را منظور فیها نیز قابل  
تقرض بود لیکن محض و بالاختصار اعراض از آن نمود و الآن شرع فی  
تحریر الجواب متوکلا علی الله الخیر و الصواب قال فاند اولی در بیان آنکه  
کاف اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز و اباحت متعدد در عهد کرامت مهدی  
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمیع دلالت میکند بر آن قول  
امام اهل سنت فخر الدین رازی در تفسیر کبیر حیث قال فی ذیل قوله تعالی  
فما استمتعتم الایه و اتفقوا علی أنها کانت مباحة فی ابتداء الاسلام  
روی ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما قدم مکة فی عمرته فاشکی اصحابه الرسول  
طول الغزوة فقال استمتعوا من هذه النساء وایضا دلالت میکند بر این  
اتفاق و اجماع آنچه عنقریب مذکور خواهد شد از اقوال و عبارات  
علماء که تعلق بجل و نسخ متعد و ارد کسی را در این باب مجال انکار نیست  
و هر گاه باجماع است حلت متعد به ثبوت قطعی رسید پس بمقتضای  
استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود و اما میگوید ارفع یقینی آن یافته  
نشود چه هر حکمی که بدلیل یقینی ثابت گردد در ارتفاع آنهم محتاج بدلیل  
قطعی میباشد فان الیقین لا یزول الا لیقین مثله چنانچه در محل خود درت

این کلام را که در این کتاب است  
در این کتاب است

این کلام را که در این کتاب است  
در این کتاب است

این کلام را که در این کتاب است  
در این کتاب است

اصول  
در خط  
یل  
مهم  
مای  
وکر  
التهن  
المسیر  
والمقیم  
بقوم  
آن  
الکتاب  
ضی  
الیها  
حکم  
مقرره  
قال  
الصلوة  
وهم  
مختلف



المهمات  
من مؤلف  
مؤلف

رجاء

١٥٠

رہتا

بنا

از

برابر

形

۱۰۰

الحامی

یکن

عبد

4

11

المسجد

ف

1

1

11

اصول فقه طرفین مثبت و میرین شده و اصل عدم نسخ است فلاید من اثباته  
 و در خط انقا پس الحال بر عینده مخالفین که مدعی نسخ اند لازم است  
 بیل مقبول الطرفین رد و ال در تقاع این حکم متفق علیه با ثبات رسانند  
 بهم ذلک انتهی القول این دلیل از قدما ی شیعه متواتر است و  
 مای ایشان بتغیرات بسیمه تقاریر آن کرده اند و تقریری که صاحب سال  
 ذکر فرموده ما خود از کلام شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و نظرای اوست قال  
 فی التہذیب فی باب تفصیل احکام النکاح الذی یل علی اباحہ المتعہ  
 المسلمین علی ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان قد اباحها فی وقت  
 و لم یقیم قاطع علی حصر منها بعد ذلک فنبی ان یتکون مباحة علی کانت حتی  
 یقوم دلیل و لا دلیل فی الشرع یدل علی ذلک انتهی و اگر چه احقر را بخوان  
 آن وجو بسیار بخاطر موج زن است لیکن بنا بر اختصار بر چند وجوه از ان  
 اکتفا کند اول آنکه میگوید اگر مراد از جواز و اباحت منع و رعبه  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جواز مطلق و اباحت مؤبدہ آن بلا ضرورت دایم  
 الیها است پس اجماع کا ذیل اسلام بر آن ممنوع است چه نزد علمای اهل  
 حکم با بحت چند روزه آن در بعضی استقارہ نظر بر ضرورت سفر حکم فاعده  
 سفره شرعیہ یعنی الضرورات منجی للخطورات اتفاق افتاده بود  
 قال الحارمی فی کتاب الناسخ و المنسوخ للاحادیث النبویہ علی مصدر  
 الصلوۃ و الحجۃ و لم یثبت ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اباحها اسی المتعہ  
 و ہم فی یوتهم و اولیائهم و لذک بہا ہم عنہا غیر مرۃ و اباحها لہم فی اوقات  
 مختلفہ بحسب الضرورات انتہی و اگر مراد از ان جواز و اباحت منع فی کلمہ

سہیات از ذیل بان  
 کلام اعلام را محال دان  
 الطال و بنیاد  
 و فخریہ مقرر  
 و نقشب کرۃ  
 رقیبہ یتر قابل  
 ان شرع فی  
 ادی در بیان آنکہ  
 کرامت مہذب  
 کہ بر ان قول  
 بی ذیل قولہ  
 الاسلام  
 الصحابہ الرسول  
 ت میکند بر این  
 و عبارات  
 ال انکار نیست  
 سن بمقتضای  
 بینی آن یافتہ  
 محتاج بدلیل  
 بل خود در ترتیب





و لوفی بعض الازقات ضروری در این ایستادگی اجتماع این کلمه بر آن مسلم است  
 لیکن آنچه گفته است که پس مقتضای استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود  
 مادامیکه رافع یقینی آن یافته نشود و منع ممنوع است چه بر ارفع حکمی مقتضای  
 ضرورت داعیه تجویز آن شده باشد ارتفاع ضرورت مذکور کفایت  
 می کند لکن تقریر فی الاصول من انه بر ترفع الحكم بارتفاع العلة المعقضية  
 و رافع دیگر بر آن در کار نیست و ایضا امری که نظر بر ضرورت داعیه از طرف  
 شارع مجتهد باشد اینجا حکم آن استصحاب در اوقات رفع ضرورت  
 ممنوع است و دویم آنکه این دلیل در رنگ مغالطه قاعده الورد و است که هر  
 از قایلین به عدم نسخ حکم بر وجهی نسخ آن باین دلیل متشبث می تواند شد  
 مثل آنکه یهود و نصاری در استندال خود بقای شریعت موسوی و عیسوی بجهت بلد  
 اهل اسلام بگویند که حقیقت شریعت موسوی و عیسوی باجماع اوشاهای وقت ثابت  
 قطعی دارد پس مقتضای استصحاب خفیت آن باقی خواهد ماند و الحال بر ذمه اهل  
 اسلام که مدعیان نسخ اند لازم است که دلیل قطعی مقبول الطریقین و الارتفاع  
 آن اثبات رسانند وافی لهم آنکه زیرا که نفوس توراتی مقبول یهود و نصاری  
 نیست و از نفوس توریه اثبات نسخ آن متعذر خصوصاً در صورتیکه یهود و نصاری  
 تابید ان ازند نصیبت باضالی یوم القيمة که بر غم آنها ثابت است و دلیل عقلی بر  
 نسخ آن غیر قایلیم فما هو جو اکم هم عن طلبهم ویدلایقید الطرفان فهو جو انا لکم کائنات  
 ما کان سیوم آنکه بهین سندال قایلیم است بر کسالی از شیعیه که بازند و شیعین  
 قائل اند لغو ذب الله منه بیانیش آنکه ایمان شیعین بعینها باجماع اهل سنت و قائلین  
 بازند و ثابت است زیرا که ارتداد کفر طاری علی الاسلام را گویند نه کفر اصلی

اصلی رای  
 نتیجه ایستادگی  
 شد و  
 در ادوا  
 نموده است  
 الی آخر  
 بلکه اکا  
 تنفی  
 احتیاجا  
 و یکرم  
 سه رو  
 و این  
 عبارت  
 حضرت  
 ابن  
 چنانکه  
 لامیر  
 قوت  
 کلا

و این  
 و این  
 و این  
 و این

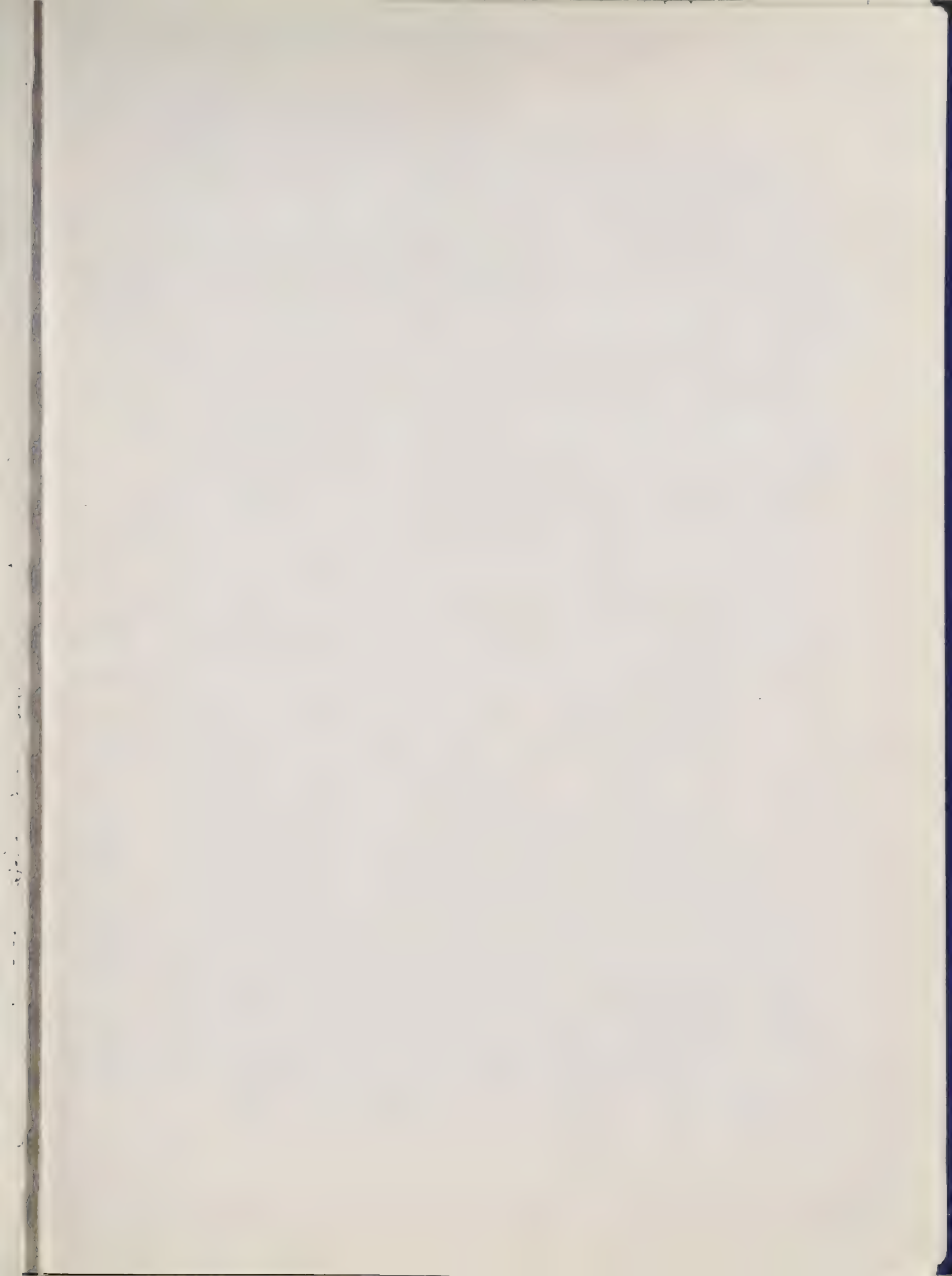


اسلام  
از اسم  
ثبت خود  
بر آفر  
ت مذکور  
تدع العلم  
یت داعیه  
رقعات  
تة الورود  
بی تو اند  
ن غیبی  
اوشی  
واحال بر  
ن ۱۰  
سید و  
ر صورتیکه  
ت و دیو  
هوج انا  
که باز  
ست و  
اگویند

اسلام  
ع این کلام بر این مسلم است  
از ثابت خواهد بود  
که بر ارفع حکمی که مقتضای  
رشد مذکور و کفایت  
فناج الحلة المنقضية  
رشد داعیه از طرف  
وقایع رخ ضرورت  
و الورد است که هر  
کس که تواند شد  
و عینسوی بمقابل  
ما و شرفی وقت ثبوت  
و الحال بر ذمه اهل  
الارتفاع  
و پیرو و نصاری  
و صورتیکه پیرو و نصاری  
ست و دلیل عقلی بر  
پیرو و نصاری کائنات  
که بازند از شیخ  
سنت و قائلین  
اگر نیکو نه کفر است

اصلی را پس مرتد را سبق اسلام لازم و نیز ایمان شیخین بسبب معدوم نمودن کبرای  
شیعه ایشان را در عدا و صحابه بلکه اکابر ثبات زیرا که ایمان نزد شیعه هم از  
شر و ط صحابیت است چنانکه قاضی نور الله شومتری در مجالس المؤمنین  
در اد اهل مجلس سیوم میفرماید تفریف صحابی بنا بر اظهار احوال آنست که ملاقات  
نموده شد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که ایمان با او آورده باشد  
الی آخره قال حال آنکه کی از کلام عظمای شیعه که شیخین را در عدا و صحابه  
بلکه اکابرشان معدوم نموده اند باید شنید پس از انجمله است آنچه صاحب  
تفسیر منج الصنادیقین در تفسیر کریمه فرماست منهن الایه در جواب  
احتجاجات اهل سنت بر حرمت متعه ناقلان عن کثر العرفان لا یفقدون و یگوید در روایت  
و یکم مردی است از عمر بن الخطاب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا اذن داد در متعه  
سه روز بعد از آن حرام گردانید در قول عمر حجت نیست بجهت رجوع آن بقول صحابی  
و این معارض است بقول ابن عباس و این معمود و غیرهما انتهى و این عبارت بطریق  
عبارت النص دالت بر صحابیت حضرت عمر دارد و بطریق اقتضا مثبت بودن  
حضرت عمر از اکابر صحابه است زیرا که شیخ مقدام کلام حضرت عمر را معارض قول  
ابن عباس و ابن مسعود و غیرهما گفته و این عباس نزد شیعه هم از اجدل صحابه است  
چنانکه علامه حلی در خلاصه الاقوال در ترجمه شان میفرماید و هو من اصحاب رسول  
الله صلی الله علیه و سلم کان نجبا من لیذیه و حاله فی الجلاله و الاخره  
لایبیر المؤمنین شکر من ان یخفی انتهى و چون در معارضه تساوی کلامین در  
توضیح شرط است که ما یصرح فی کتب اصول الحدیث و ظاهر است که معارض  
کلام اکابر کلام اشغالشان میباشند نه کلام دانی پس از قول مقداد





لازم آمد که حضرت عریض از اجله صحابه باشند چنانکه نزد خدا و قول حضرت عمر رضی الله عنه  
 معارضه قول ابن عباس و دیگر صحابه نمیدانست در عبارت خود و لفظ معارضه اطلاق  
 نمیکرد بلکه میگفت رومی کند قول عمر بن الخطاب را قول ابن عباس و ابن مسعود  
 و از انجمله است آنچه که صاحب تفسیر مذکور در شان نزول کریمه با کان بلعین  
 یکون له اسر الایه گفته آورده اند که روزی در میان تن اسیر شدند و از جمله  
 ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت رسالت صلی الله  
 علیه و آله وسلم در باب ایشان با اکابر صحابه مشاوره کرد و غرض حضرت  
 ازین مشوره آن بود که اخلاص اصحاب بحضرت رب الارباب و قطع طمع ایشان  
 از حطام دنیای سریع الحساب معلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت  
 یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشار توانند اگر هر یک قدر  
 طاقت و استطاعت فدائی بدهد باشند که روی بد دولت هدایت برسند عمر گفت یا  
 رسول اینها ای که کفر اند و ترا از منزل خود بیرون می کنند بر این رحم کن و بفرما  
 تا همه را گردن بزنند الی آخر روایه و دخل کردن مفسر مذکور چنین را در اکابر صحابه و  
 ظهور کمال اخلاص حضرت عمر بحضرت رب الارباب و قطع طمع ایشان از  
 حطام دنیای سریع الحساب و توافقی را ای خیر البشر با رسدایق کسیر  
 منطوق صریح این است و همچنین عفره و کور بنین را جابجا و عواد  
 صحابه بعد دوسه کند مثل شان نزول کریمه یا ایها الذین آمنوا لم تحرموا  
 طیبات ما احل الله لکم و غیره من الایات الکثیره انبست اندکی از بیان  
 تنصیصات علمای شیعه بر ایمان شیخین که بطریق نمونه بیان کرده شد  
 آدم بر ذکر اقوال کسانی از ایشان که بازند ایشان و امثال شان

نشان قائل اند نحوه  
 علیه السلام روایت  
 الیه و ایها مات الیه  
 و سلمان و ابی ذر و  
 الکشتی من الصحابه  
 من مشاییر الصحابه  
 امیر المؤمنین علیه السلام  
 الحقیر تقدیر تسلیم  
 الله علیه و آله و سلم ما جفا  
 ارتداد بهم انبستی و  
 قطع عین السنی و  
 بر عهد و قاکمین باز  
 شیخین بعینها  
 حرمت متذکر قول  
 شیخ الطائفة  
 و در استبصار و  
 علی علیه السلام ق  
 الایه و نکاح ال  
 و آن بجهت جفا  
 فرموده است و در



ان حضرت  
بجاء  
س ولب  
پر  
شد  
ما  
روغ  
نفع  
هر  
با  
اند  
هم  
را  
س  
س  
ج  
ال  
ن  
ال

نشان قائل اند لغو با الله نه پس از انجمله است آنچه گشتی از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده و حاجت جناب عن اقتساب ذلک و هذه الفاظ  
 الروایة لما مات النبی صلی الله علیه وسلم از بنی امیه و کلمه المار بقعة مقداد و حدیقه  
 و سلمان و ابان و قاضی نور الله شوستری در مصابح النواصب گوید مراد  
 الکشتی من الصواب بهیمن من عداذ و القری من اصحاب النبی و من عدا ما ذکره  
 من مشاییر الصحابة المداومین علی لازمة النبی المستقیمین للبض الجلی فی شان  
 امیر المؤمنین علیه السلام انتهی و از انجمله است آنچه که قاضی مذکور در احقاق  
 الحق بر تقدیر تسلیم بعضی آیات فضایل صحابه گفته قد وقع منهم بعد النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم ما صار سببا لاجباط ما عذر عنهم من سوء الاعمال قد انشأ  
 ارتداد و هم انبثی و چون این مطلب مبرهن گشت گوئیم ایمان شیخین معینهما بلحاظ  
 قطع بین السنی و الشیعی و عموم الآیات الدالة علی فضلهم تا شد پس الحال  
 بر عهده قائمین یا زداد لازم است که بدینی قطعی که تمام این قطعیات باشد از زناد  
 شیخین معینها ثابت گشت و انی لیم و کتب چهارم آنکه دلیل مقبول و لایق  
 حرمت متذوق قول فصل و کلام متین لاصل حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است که  
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی آنرا در تهذیب در باب تفصیل احکام الکفر  
 و در استبصار در باب تحلیل المتن روایت نمود و عن زید بن علی عن آیات  
 علی علیه السلام قال حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر لکم من الخمر  
 الالبیه و نکاح المتوسّی و نهایت تاویل شیعه در این حدیث حمل آن بر تعیّن  
 و آن بحدیث وجه مسموع و در فروع است اول آنکه مسئله از مسائل  
 فروعیه است و در قرآن اول حلت آن مختلف فیها بود و در این قسم مسائل

ل حضرت عمر  
 ط معارضه الطلاق  
 با من مسعود  
 لریکه کان یلتقی  
 میر شدند و از جمله  
 رسالت صلی الله  
 و در عرض حضرت  
 قطع طمع ایشان  
 ما جربو و گفت  
 اند اگر نه یکقدر  
 رند عمر گفت یا  
 رحم کن و بفرما  
 را در اکابر صحابه و  
 طمع ایشان از  
 حدیث ابو کبیر  
 را جابجا و عدا  
 منوالم تحرّموا  
 کی از بیان  
 مان کرده شد  
 و مثال شان





هر يك مذهب خود را با يك بند سكه گفت چنانكه در هر يك مذهب صحابائي كه بجل آن  
 قائل بود و تفريق بان مے کرد هر كسي كه بطرف حق است آن را در مذهب اعلا  
 ذكر آن مے نمود و علي بن القياس در ديكر مسائل فروع و مسائل جواز و عدم جواز  
 بيع امهات الاولاد و غير آن مسائل اربعين است و جاري بود و اينها در بيان  
 اختلافات صحابه و تفقيات و مناظرات شان فيما بينهم كتابها درون دوشص و پنج  
 حديث ميمنه و اختلافات حضرت امير المؤمنين عليه السلام و امام حسين  
 بايشه صد اقدار اين عباس و ابن مسعود و ابی بن كعبه و غيرهم با ديكر صحابه  
 كبريا بغايت مشهور و انكار شديد حضرت امير المؤمنين علي و سقيه و نزول  
 عثمان در باب متعه الحج خود صاحب رساله در فائده حاوي عشر از  
 جامع الاصول نقل کرده و در نوبت مناظره و مناظره در ميان حضرت عمر  
 و حضرت عثمان در مسائل مجايي مير سبيد كه تا فلكان بنمود كه ايشان كجاي  
 با هم متفق نخواهند شد چنانكه شيخ جلال الدين سيوطي در تاريخ  
 الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن و سعيد بن المسيب روايت نموده كه  
 گفته اند ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا يتنازعا في ماله  
 بينهما حتى يقول الناظر اليهما انهما لا يجتمعا ابدا فافترقا فان الاعلى حسنه  
 واجله انتبه و اكثر ثوابه اين مطلب در جواب فائده ثالثه خواهد آمد در نبوت  
 صد در حديث حرمت متعه بطور تفقيه از جناب امير ابن تومهم دور  
 دويم اگا اگر حضرت امير را بطرف تفريق بجزمت متعه ضرر مے داند  
 مے بود همين قدر در رفع آن كفائيت مے کرد كه ميفرمودند المتعه  
 حرمه نسبت حرمت آن بطرف جناب رسالت قايص الله

صلى الله عليه وسلم  
 مع علي بن ابي طالب  
 نزل گوئيم اگر عا  
 با سائيد صحيحه از  
 بنا و حل آن بر  
 اماميه قائل نسيده  
 تحقيق تو نا تمام  
 مذهب خود ميكنم  
 بتقريري كه صاح  
 اصل دليل و غرض  
 رساله از تقارير  
 است ميگويم و  
 ذكر وثايت خوا  
 هو علمي اهل سنه  
 آن نموده اند كه  
 قال الشيخ العا  
 في الزمن الثاني  
 و خلافا لمرئضي  
 مقدمه كه در  
 استنباط و خصوص



آن  
شیل  
مید  
ایست  
نور  
تو  
سیر

صلی الله علیه وسلم از امام صادق القول که مورّد حدیث علی مع الحق و الحق  
 مع علی باشد بلا ضرورت و تعبیه الیه بغلاً و دیانه ممنوع سیوم آنکه بطریق  
 تنزل گوئیم اگر علمای شیعه این دلیل قابل تقبول را که در طریق شیعه و سنی  
 باسانید صحیح از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام مردی است  
 بنا و دلیل حل آن بر تقیّه مسلم ندارند از آن در دلیل تحقیقی اهل سنت که بمثل تقیّه  
 امامیه قایل نیستند خللی واقع نمی شود و چه بسا هیچ مافیل بخصم خود نمیگوید که دلیل  
 تحقیقی توان تمام است بجهت آنکه من حل آن بر مضاد مفاد شر محض بجهت حفظ  
 مذہب خود میکنم اینست بعضی وجوه جواب از استدلال شیعه بر حجت متو  
 بتقریری که صاحب رساله اقامت آن نموده است و چون از جوابات  
 اصل دلیل فرغت حاصل کردیم حالاً نظر تفصیلی بر مقدّماتی که صاحب  
 رساله از تعاریر علمای خود ماخوذ نموده برای ابرام دلیل اعانۀ کرده  
 است می گوییم و حالش بقید تحریری آرییم **قول** پس مقتضای استحباب حکم  
 مذکور ثابت خواهد بود الخ گوئیم در حجت استحباب علمای شیعه فیما بینهم  
 و علمای اهل سنت فیما بینهم اختلاف دارند اکثر حقیقه و مشککین نفی حجت  
 آن نموده اند کما هو فی غایة الطهور و فی کتب الاصول للمفسرین مسطور  
 قال الشیخ العالمی فی زیدة الاصول الاستصحاب و هو اثبات الحكم  
 فی الزمن الا انی نقول علی ثبوت فی الاول و الاظهر الصحة و فاقا لاکثر اصحابنا  
 و خلافاً للمرتضی و غلب الحقیقه و اکثر المتکلمین انتہی پس مستدل اما خود نمود  
 مقدمه که نه در فرق او متفق علیها است و نه در فسر حق خصم او در غایت  
 استبعاد خصوصاً در صورتیکه عام حقیقه و مشککین که جم غفیر و جمع کثیر اهل

۱  
 بلکه بر صحابی که بجل آن  
 آن وقت باطلان  
 مثل جواز عدم جواز  
 بنحو دلایل و بیان  
 با مدون و در شرح  
 علیه السلام و ام المومنین  
 غیر هم با دیگر صحابه  
 علی مرتضی بر حضرت  
 حادی عشر از  
 میان حضرت زین العابدین  
 بنمود که ایشان کلامی  
 بیوتنی و تاریخ  
 بیت سنی کند که  
 منازعان سنی است  
 بر قان الا علی حسنه  
 خواهد آمد در مصبوت  
 از تو هم دور  
 متنه ضرورتی است  
 بیفرمودند المتعده  
 آب صلے الله





اسلام درین بلاد اند در این مقدمه مخالف مستدل باشند قوله فان یقین لایزول  
 الایقین مثل الخ گویم این مقدمه ما خود است از عبارت احقاق الحق که در مجتبی  
 متعده واقع است و بی نده و الملخص ان الجواز کان یقیناً بالکتاب و استند و اجا  
 الامت و لایزول الایقین مثل الخ بالجمله چنانکه این مسئله در کتب اصول فقه قرن  
 مثبت و میر است مسئله ترجیح تحریم بر اباحت بوقت اجتماع اهر و دین  
 متفق علیها است بدین الفریقین چنانکه کتب اصول و فروع اهل سنت بآن  
 ملو و در کتب اصول فقه شیعه هم موجود شیخ بهار الدین عالمی در زبده  
 الاصول در پنج حاشی که در ترجیحات است فرموده و اما الاول فاما  
 لتحریم علی الا باخه پس مقتضای این قاعده اصولی معتزله الطریقین حرمت  
 متوراج بر اباحت ان باشد **قال** فاما ثانیة در بیان استدلال  
 جو از متعده باینه کریمه و چهل کلمه ما و اراد که ان متعده با موالکم محصنین غیر سائجین فاما  
 استمتعتم بهن فآتو هنن اچو رسن فراضیه و لاجناح علیکم فیما تراضیتیم به من بعد  
 الفریضه ان الله کان علیما حکیما مجصل مضمون بدست مشحون است که حلال  
 و مباح نموده شد برای شما آنچه غیر این محرمات است که در اسبق این آیه  
 مذکور شد و اما آنکه طلب نماید بآیه های خود زنان حلال را در حالیکه با  
 باشید و نباشید زن ناکند کان پس هر کرا متعده گردید از زنان حلال پس  
 بدهید بایشان نزدای ایشان که آن فریضه است و چیزی نیست بر شما  
 آنچه باهم راضی شوید بآن بعد از صدائیکه و جب شد و بد رستیکه خدا مستو  
 دانای درست کردار و این آیه دافی بدایت دلالت صریحه دارد بر جواز  
 متعده النساء چنانچه روایات اهل سنن و اقوال منادیان این طایفه

کف بآیه  
 نقل کرد  
 رابع  
 عمران  
 و لم یزید  
 در تف  
 گفته و  
 امام حسین  
 متعده بایر  
 بو قوت  
 است و  
 در فواید  
 تف  
 تف  
 دلیل  
 کان  
 در متعده  
 بنمود  
 آیه  
 فاذ

والمقام  
حقان الحق  
بالكتاب  
الرسالة  
في اجتماع  
عالم  
في عالم  
دوام  
الطريق  
ربان  
المنين  
المنان  
نات  
المرور  
المراد  
الزمان  
البري  
البر  
البحر  
البحر

طائفة بان طاق است فخر الدین رازی در تفسیر کبیر از عمران بن <sup>عمر</sup> بن  
 نقل کرده که او گفت نزلت آیه المتع فی کتاب الله ولم یزل بعد آیه متع  
 و این روایت در سند احمد حنبل نیز مذکور است و هذا لفظ علی بن نقیر عنه عن  
 عمران بن الحصین قال نزلت متع النساء فی کتاب الله و فعلنا مع النبی  
 ولم یزل متع آن تجریمها و لم یمنعنا حتی مات و جاز الله ز محشری  
 در تفسیر کشف و قاضی بیضا در تفسیرش در ذیل تفسیر آیه مذکور  
 گفته و اللفظ للبیضا وی قیل نزلت الآیه فی المتع التي كانت <sup>ثلاثة</sup>  
 امام حسین تحت مکه ثم شخت و ازین کلام صریح مفهوم میشود که اباحت  
 متع باین آیت در زمان جناب رسالت آید صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوقوع آمده باز منسوخ شده و معلوم است که نسخ فرع ثبوت منسوخ  
 است و مطلوب ما اثبات دلالت آیه است بر اباحت متع اما حال نسخ پس <sup>عشر</sup>  
 در فواید آیه ظاهر خواهد شد و تمجید صاحب مدارک در تفسیرش گفته و مقرر طبعی در  
 تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال متاعل یعنی به المتع و امام زاهد بیان در  
 تفسیر زاهدی در ذیل این آیه چنین نوشته مذکر اگر گفت مبر و صدق گفت  
 دلیل نیست که مراد متع است و نیز گفته قیل را <sup>عشر</sup> کما قال المتع لان النبی  
 کان فی غزاه مع اصحابه فسکوا الیه الشبق فنزلت الآیه بآیه المتع و در تفسیر  
 در منشور سیوطی از عبد الرزاق و ابن حمید و ابن جریر از مجاهد روایت  
 نموده فما استمتعتم بهن قال یسکون <sup>عشر</sup> المتع و ابن جریر از شدی درین  
 آیه آورده قال یسکون متع الرجل ینکح المرأة بشرط الی حبس <sup>عشر</sup>  
 فاذا انقضت المدة فلیس له علیها سبیل و هی منه بریة و علیها ان <sup>عشر</sup> تسبیر

و لم یکن فان البین لا یزول  
 و الحق الحق که در محبت  
 سیال کتاب و دستة و جامع  
 در کتب اصول فقه طهرانی  
 تحت اجتماع آیه و دیگر  
 از ع اهل سنت بان  
 ازین عالمی در زید  
 و اما الاولی فا  
 متع الاطرافین حرمت  
 بر در بیان استدلال  
 عین غیر مسافحین فا  
 فیما تراضیتیم به من بعد  
 خون آشت که حلال  
 که در سابق این آیه  
 حلال را در حالیکه با  
 در از زمان حلال پس  
 پیزی نیست بر شما  
 رستیکه خداست  
 ت صریحی دارد و بروجاز  
 برین این طایفه





۱۲  
 انی رحبها و لیس بینهما میراث و لیس برت و احد منها صاحب انتہی این جمله  
 که اندکی از بسیار بمعرض تحریر آمده دلالت تام بر اباحت متعه و نازل شدن  
 کریمه در این باب دارد فخرالدین رازی بعد ذکر وجوه استدلال باین  
 آیه و گفت و گوی بسیار تن بعجز در آورد و تضعیف اقوال باین دلالت  
 آیت پرداخته و گفته و الذی یحب ان یعتد علیہ فی هذا الباب ان نقول  
 انما لا نکر ان المتوکلات مباحه انما الذی نقول انها صارت منسوخه و علی  
 هذا التقدير هذه الآية دالة علی انها مشروعه لم یکن ذلک قاصدا فی غرضنا  
 انتہی موضع الحاحه حاصلش آنکه آنچه درین باب معتد علیہ نیست نیست که  
 بگوئیم که ما انکار اباحت متعه نمیکنیم تا اینکه آیه مخالفه بطلوب داشته باشد  
 آنچه میگوئیم نیست که اباحت متعه منسوخ شده پس دلالت آیت بر مشروعه  
 آن مخلف معرض مانخواهد بود و این کلام مشعر است بر تسلیم دلالت کریمه بر  
 اباحت متعه چون مطلوب ما درین فائده محض اثبات اباحت متعه است  
 باقر مخالفین و بیان تسلیم ایشان لهذا اینهمه تند را کتفارت و انقیاد  
 دلالت دارد بر آن قرارت ابی بن کعب و عبد الله بن عباس فما استمتعتم  
 منهن الی اجل مسمی یا فخرالدین رازی در تفسیر کبیر آورده حیث قال  
 روی ان ابی بن کعب کان یفسر ما استمتعتم منهن الی اجل مسمی و هذا  
 ایضا قرارة بن عباس و الا ما انکر و اعطیها فی هذه القرارة و این قرارت  
 نص صریح است بر اینکه مراد ازین کریمه اباحت متعه است و احتمالی  
 دیگر ندارد زیرا که تعیین مدت که در لول الی اجل مسمی است خاصه متعه  
 است و در کماح نمی باشد در محشری در تفسیر کشاف از ابن عباس نقل

نقل کرده که تقریر  
 اهل سنت است و  
 مصفاً فقال بنی  
 الی اجل مسمی  
 قال الفخر  
 مسمی قلت لا  
 و نیز این روا  
 تعلیل پسند  
 منهن الی اجل  
 است در سند  
 يقول قرأت  
 فقلت اما تقریر  
 بعد تصریح  
 از اقوال علماء  
 بیان اباحت  
 معلوم شد که  
 و انقیاد  
 سلی داشته باشد  
 صاحب سال  
 و تفسیر کبیر

ساجده است  
تلقه و  
درستند  
الانصاف  
باب  
رت من  
قادر  
ویرت  
بدر  
نیت  
مردان  
باحت  
تعارف  
بنا  
باده  
نیل  
قاره  
است  
است  
مازاین



صاحب انتهی این جمله  
 است منته و نازل شدن  
 جو در ستمند لال باین  
 نوال باغین دلالت  
 الباب من نقول  
 بارت منسوخه و علی  
 باقا و حافی غرضنا  
 علیه است نیست که  
 خوب و شفته باشد  
 الایت بر مشرعت  
 سلیم دلالت کریمه بر  
 اباحت منته است  
 در افتارفت و انضای  
 عباس فما استمتعتم  
 میر آورده حیت قال  
 الی اجل مسمی و هذا  
 القراءه و این قرات  
 خود است و احتمالی  
 نمی است خاصه منته  
 الی از ابن عباس نقل

نقل کرده که یقیناً فما استمتعتم به من الی اجل مسمی و تعلی که از اکابر مفسرین  
 اهل سنت است در تفسیر خود از حبیب بن ثابت کرده قال اعطانی عبد الله بن عباس  
 مصفحاً فقال هذا علی قراءه ابی بن کعب قرائت فی المصحف فما استمتعتم به من  
 الی اجل مسمی و این روایت کرده از ابی نصره قال سالت ابن عباس عن المنه  
 قال القراءه یسوره انما قلت بل قال فما لتقرء فما استمتعتم به من الی اجل  
 مسمی قلت لا اقرء بما یکنه قال ابن عباس والله ینزلها انما یکنه  
 و نیز این روایت را شمس الدین بغوی در معالم التنزیل آورده و اینها  
 تعلی پسند خود از سعید بن جبیر نقل کرده از ابن عباس فما استمتعتم به  
 من الی اجل مسمی و اینها حاکم که از ابی هر علمای طائفه اهل سنت  
 است در مستدرک بسند خود از ابی بکر روایت کرده قال سمعت ابی نصره  
 یقول قرات علی بن عباس فما استمتعتم به من الی اجل مسمی قال ابی نصره  
 فقلت اما تقرء بما ینزل قال ابن عباس والله لا تتر لها لک و حاکم در مستدرک  
 بعد تصریح این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و هرگاه بشرط  
 از اقوال علمای سنیان و اخبار ایشان که دلالت صریحه دارد بر اینکه آیه کریمه در  
 بیان اباحت منته نازل شده و بر حل آن دلالت دارد و اطلاع حاصل گردید پس  
 معلوم شد که انکار بعضی از باب عصیت دلالت اندر اناناشی از کمال اعوجاج  
 و اعتساف است و منی بغفلت از کلام علمای اعلام مذہب خودشان هر که  
 سنی داشته باشند بکلام ایشان رجوع نمایند بحدیث انشاء الله که نقل انتهی کلام  
 صاحب را **اقول** تقاریر متعارفه استند لال بایه کریمه بر جو از متوالان  
 و تفسیر کبیر و دیگر تقاریر مسبوط منقول و ان تقاریر مطرح انظار فحول لیکن  
 جازم افند



چون صاحب رساله نظر بر کدام مصلحت ساخته آنرا طرح کرده تقریر دیگر بنیاد  
 نهاده باینکه بنشأتش تحریر جواب مطابق تقریر او بعمل آید و میگوئیم حاصل  
 تقریرش آنکه نزد دل کریمه فما استمتعتم له و رباب جواز متعنه از روی  
 تفاسیر معتبره اهل سنت ظاهر و عدم نسخ آن بمطوق احادیث کثیره صحیحه ایشان  
 ثابت پس جواز متعنه الی الآن باقی باشد و این استدلال مختل الحال است بسبب  
 وجه اول آنکه در تفسیر کریمه مذکوره در تفاسیر معتبره اهل سنت و در نقول  
 استنباطی قرآن مجید و اجماع مشهور و در دویم قول بعضی و مرجع و در مجرای امام  
 رازی در تفسیر کبیر میفرماید فی هذه الآية قولان احدهما و هو قول اکثر  
 العلماء ان قوله ان تمتعوا بالموالککم المراد منه ابتعا النساء بالاموال علی طریق النکاح  
 و قوله فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن ای مهورهن فان استمتع بال دخول بها  
 مهر با تمام و ان استمتع بعقد النکاح آتاء نصف المهر و القول الثانی ان  
 المراد بهذه الآية حکم الله و هی عبارة عن ان يستاجر الرجل المرأة بال معلوم  
 الی اجل معین فجامعها و اتفقوا علی انها كانت مباحة فی ابتداء الاسلام  
 روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قدم مکة فی عمرته تزین له  
 نساء اهل مکة فشکى اصحاب الرسول صلی الله علیه و سلم طول العزوة فقال  
 یسئروا من هذه النساء و خالفوا فی انها نسخت ثم لاذهب السواد  
 الاعظم من الامة الی انها صارت منسوخة و قال الشواذ منهم انها بعیت  
 مباحة کما كانت انتهی و علامه فیشا پوری در تفسیر خود در تفسیر این کلام  
 قریبن این مرام چنان افاده فرموده قال کثیر علماء الکلمة ان الآية فی  
 النکاح المؤبد و قيل المراد بها حکم الله و هی ان يستاجر الرجل المرأة بال

بال معلوم فجامعها و  
 السواد الاعظم من الامة  
 الی انها مباحة کما  
 فما استمتعتم به منهن  
 عقد علیهن فالتوهن اجورهن  
 حال من الاجور  
 موکد و لا جناح علیک  
 عنه بالتراضی او فی  
 الآية فی المتعنه التي  
 اسلام باخبارهم  
 هذه النساء الا ان  
 معلوم سمی به اذ  
 عباس خم رجع عن  
 اذ حیث نزد دل  
 موجود و جزف ط  
 تفسیر کبیر و فیشا  
 فاده سابق  
 استفا کرده است  
 اول و مرجع  
 قول اول از



از تقریر  
ایام و سبک  
نویسندگان  
برای محققان  
نهضت ایران  
در دسترس  
است و میسر  
است به موجب  
این قانون  
به ترتیب  
داخل  
باشانی  
آمال  
و غیرین  
از دفتر  
السوا  
امثال العبد  
میں کلام  
الاجابة  
او جاب

بال معلوم فی جامعها واتفقوا علی انها كانت مباحة فی اول الاسلام  
 السواد الاعظم من الامة علی انها صارت منسوخة وذهب الباقر و منہم  
 الی انها ثابتة کما كانت انتہی مختصر او قاضی بیضاوی و تفسیر خودی فریاد  
 فما استمتعتم به منهن من المنکوحات او فما استمتعتم به منهن من جماع او  
 عقد علیهن فاترهن جوارهن مہورهن فان المہر فی مقابلة الاستمتاع فريضة  
 حال من الاجور و مقوضة او صفة مصدر محذوف انتہی و قد رخصنا او مصدر  
 موکد و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفريضة فیما یزاد علی المسمی و یحط  
 عنه بالراضی او فیما تراضیا من نفقة او من مقام او من فراق و قيل ثبت  
 الآية فی المتن البقی كانت ثلثة ایام ین تحت کتہ ثم نسخت کما روی انه علیہ  
 السلام اباجها ثم اصبح یقولن یا ایہا الناس انی کنت امرکم بالاستمتاع من  
 ہذہ النساء الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیمہ و ہی النکاح الموقت بوقت  
 معلوم سمی به او الفرض منہ مجر و الاستمتاع بالمرأة و تمتع بالوطی و جوزا بن  
 عباس ثم رجع عن انتہی و یحین در دیگر تفاسیر کثیرہ شہیرہ اہل سنت  
 از حجت نزد دل کہ یکہ مذکورہ در نکاح و مرجعیت نزد دل آن در متنہ منسوخہ  
 موجود بخوف طوائف کثر و نقول از انہم تفاسیر نزدیکہ بر نقل این مطلب از  
 تفسیر کبیر و منشا پوری و بیضاوی کہ صاحب رسالہ نیز در این مقام در  
 فائدہ سابقہ تفریح معتبر بودن این تفاسیر نزد اہل سنت نموده است  
 اکتفا کردہ شد و ہر گاہ از روی تفاسیر معتبرہ اہل سنت از حجت قول  
 اول و مرجعیت قول ثانی نزد ایشان ظاہر شد پس قول ثانی بمقابلہ  
 قول اول از صلاحیت مستدلال بہ ایشان دور باشد و این معنی اگرچہ

کردہ تقریر دیگر بنیاد  
 داریم و میگوئیم حاصل  
 است و انتہی از روی  
 کثیرہ صحیح ایشان  
 نقل الحلال است بستہ  
 گفت و دقت قول  
 رجوع و مجور امام  
 ہو قول اکثر  
 علی طریق النکاح  
 بالدخول بہا انما  
 ال الثانی ان  
 راة بال معلوم  
 ر الاسلام  
 یترین لہ  
 عز و ہ قال  
 السواد  
 انما بعیت  
 این کلام  
 ان الآية فی  
 راة بال

منسوخہ  
 منسوخہ  
 منسوخہ





برای هر مذنب ظاهر و با هر است لیکن بخوف انکار منکرین بدکر بعضی  
 نشواید اسقاط علمای امامیه اقوال شاذه و مرجوحه را بمقابله اقوال مطهره  
 راجحه از درجه اعتبار و عدم اتجاه اغراض امتثال آن بر اقوال واجبه مضاده  
 آن مردیه در طریق امامیه از ائمه آنها را پرداخته می شود پس از انجمله است آنچه  
 شیخ الطائفه در تهذیب روایت کرده عن جمیل قال سالت الامام عبد الله عن نصر  
 شهید علی شهابه و قد تم اسلم بعد ایچور شهابه و قال لا وبعد از آن فرموده بنده  
 خبر نشا و مضاده لما قد مناه من الاخبار الکثیره و لا یغرض بما یندر حکمه علی ما تقدم  
 من الاخبار لما قد تمین فی غیر موضع انتهی و فی ذلک الکتاب من شواهد هذا  
 الباب ما کاد ان لا تخصی کما لا یخفی علی من نظر الیه من اولی النهی و از انجمله است  
 آنچه صاحب تزییه اثنا عشریه جا بجا در مجلدی که در باب نهم تحفه اثنا عشریه  
 تالیف کرده در بیان عذر از طرف امامیه می گوید توفی که مصنف تحفه ذکر  
 کرده شاذ و مرجوح و متروک است مناط اغراض بر فرقه نمی تواند شد  
 چنانکه در جواب سئله ترک نماز جمعه میفرماید توفی که ذکر کرده است مذموم و مرجوح  
 متروک است مناط اغراض بر فرقه نمی تواند شد و در مسأله عدم توارث و لا الولد گفته توفی که ذکر  
 کرده قول متروک است مناط اغراض بر فرقه نمی تواند شد و همچنین در مسأله جواز غضب لمحام در  
 حق گرسنه و دیگر مواضع بسیار گفته اند هرگاه از شیخ الطائفه با حدیث شاذه اغراض بر  
 اخبار کثیره غیره جا بر نماند و تصریح صاحب تزییه اثنا عشریه که صاحب ساز و داله ماجدش از توفیر حاصل  
 ثقات میکنند قول مرجوح و متروک و شاذ مناط اغراض بر فرقه شود پس قول نزول کریم مذکور  
 در حق متو با وجود تصریح به نسخ آن که قول اقل در مقابل اکثر است چنانکه  
 در تفسیر کبیر منقول است و قول مرجوح و مذکور بصیغه غرض چنانکه از تفسیر نشا پور

نشا پور  
 چگونه صحیح  
 مقرر  
 وجه دوم  
 اقوال  
 مستدل  
 متروک  
 واقعه  
 اختیار  
 و است  
 امامیه  
 آن بر  
 صوارم  
 بعضی  
 طرف  
 واقع  
 تهذیب  
 و توجیه  
 سنه  
 آن

مکتب  
را بقا  
کمال د  
ایس از  
ن ا ع  
از ار  
ما ن ا ک  
کتاب  
الن  
باب  
که مع  
فرقه  
رود  
الولد  
مسکو  
در  
ناله  
نادر  
الک  
مکتب

در متکین بیکر بعضی  
 در اقباله اقوال مطرو  
 اقوال و اخبار مضاده  
 شود پس از انجمله است آنچه  
 است اما بعد از آنکه عن نصرانی  
 بعد از آن فرموده اند  
 که مانند حکمه علی ما تقدم  
 کتاب من شواهد هذا  
 علی النبی و از انجمله است  
 در باب نهم تحفه اثنا عشریه  
 نوی که مصنف تحفه ذکر  
 که فرقه نمی توانند شد  
 کرده است مذکور  
 والد الولد گفته قوی که ذکر  
 این رسد جز از غضب لمجامر  
 حدیث نشاند غیر متن  
 والد ماجد از تعبیر بعضی  
 الی نزول کریم مذکور  
 که اکثر است چنانکه  
 که در تفسیرش آورده

نیشاپوری و بیضاوی منقول شده با وجود وجود قول راجح در مقابل آن  
 چگونه صریح استدلال بر اهل سنت خواهد داشت و مطابق قاعده مقررده فی  
 مقرنه از اجار الاحتمال بطلان استدلال چگونه بطلان آن راه نخواهد یافت  
 وجه دوم آنکه گوئیم آیا بر علم شما حجت بر مخالفت بمحض وجود روایات و  
 اقوال موهوبه در طریق او که ظاهرش مخالفت بذهب او و دلالت بر مطلب  
 مستدل دارد تمام میشود و گویند روایات و اقوال در طریق او شاذ و  
 متروک و ماول و مخالفت اوله قضیه باشد و یا حجت بر او بر روایاتی  
 و اقوالی که در طریق او صلاحت استدلال داشته باشند قائم میشود و اگر شق اول  
 اختیار کرد پس حجت اهل سنت بر شیعه بوجود روایات تحریم متوجه که از تهذیب  
 و استنباط منقول شده اند تمام و نیز سایر الزامات صاحب تحفه که بر روایات  
 امامیه بر ایشان دارد کرده است نافذ و توجیهات علمای امامیه که بجواب  
 آن بر پا کرده اند ساقط از درجه اعتبار و نیز آنچه والد بزرگوار شما در کتاب  
 صوارم بحجوب عقیده سیزدهم تحفه فرموده اند بدانکه کم مذہبی خواهد بود که  
 بعضی از روایات بی اصل یا با و ان در آن نباشد و بر مثل همین تحقیق از  
 طرف هشامین و اثنا لهما که قدح شان در احادیث کثیره کافی گامینی  
 واقع است بنای جواب نهاده اند و نیز آنچه شیخ الطائفه در اکثر ابواب  
 تهذیب و استنباط احادیث بسیار مخالف مذہب خود اخراج مینماید  
 و توجیهاتش می پردازد و در بعضی مقامات حدیث را با وجود صحت  
 سندش محض بنا بر شد و ذی ادعای انعقاد اجماع امامیه بر خلاف  
 آن ترک می کند به آن بیکار خواهد شد و اگر شق ثانی اختیار





نمودند پس اول اثبات نمایند از اقوال نزول کریمه مذکوره در امر متعصلا  
 ۱ - قتل الیه سنت دارند بعد از تثبیت بان فرایند حال آنکه انفا بمصر  
 بیان کند که این اقوال مروج و شاید قول اقل بمقابل اکثر اند اقوالی  
 که چنین باشند با عرف علمای فریقین جور نیستند لای مخالف دیانت  
 انجامه اعتراف این بر صاحب مذهب ندارند و نیز در جواب فایده سابعه  
 بظهور خواهد پیوست که این اقوال مخالف نظم قرآنی اند و هر قرائی که  
 تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی واقع باشد سموع و مقبول نیست پس  
 این اقوال نزول سنت سموع و مقبول نباشند و چه سیوم آنکه اگر این  
 اقوال را معذبه فرض کنیم پس چون در آن تصریح واقع است به نسخ  
 متوجه بعد از اباحت در اینجا شیعورادران اقوال کدام مقام استدلال  
 در دیانتی را که صاحب رساله دال بر عدم نسخ کما نکرده و قائم باشد ذکر کرده  
 عدم دلالت آن بر مطلوبش از همان مقام بظهور خواهد پیوست فاشطری در جواب  
 از جواب اجمالی دلیل مذکور فراغت حاصل کردیم حالاکلام تفصیلی  
 بر مقدمات آن که صاحب رساله برای ابرام دلیل مذکور ذکر کرده است می  
 نمایم و قبل از شروع مقصود می گوئیم که آنچه در ترجمه کریمه مذکوره  
 فرموده است که محصل مضمون هدایت مشحون است الخ درین ترجمه چند  
 جا از صاحب رساله تسامح واقع شده درین مقام رونا للاختصار  
 بر بیان دو تسامح اکتفا می رود اول آنکه در ترجمه لفظ فریفته آن فریفته  
 و در این ترجمه تسامح ظاهر است چه این کلام ترجمه لفظ انه فریضه بالرفع  
 است و در قرآن شریف فریضه بالنصب است و چون صاحب

صاحب رساله آن  
 آورده پس تعجب که  
 در تفسیر کبیر تا قلا بحر  
 انه حال من الاج  
 الایثار معنوی  
 و دیم آنکه در معنی  
 بر شما آنچه با هم  
 فهم مجوزین متعاب  
 بزیادت اصل و  
 از تنه الاثنا عشر  
 و بعضی اسما بر ال  
 مبر که فن و دیکه  
 گمر در مبادی  
 نمونه ذکر کرده  
 رازی در تفسیر  
 در ججی  
 نموده است به  
 مذکور است مبر  
 در سند امام  
 از علمت

کوشش  
مدح  
اکثر  
مما  
جواب  
اندر  
سیر  
راق  
اندر  
نکرد  
نفا  
سلا  
دکر  
کر  
در  
روز  
ظان  
نا  
درچو  
ا



صاحب رساله از کشف و بیضاوی و تفسیر کبیر در این مقام نقلها  
 آورده پس تعجب که ترکیب لفظ فریضه چگونه در آن بنظرش نرسیده امام راز  
 در تفسیر کبیر نقل از ابن الکشاف فرموده فی قوله فریضه ثلثه اوجه احدها  
 انه حال من الاجور یعنی مفروضه و ثانیها انها وضعت موضع ایتار لان  
 الایثار مفعول و ثانیها انها مصدر موكدا فی فرض ذلک فریضه اتمی  
 و دوم آنکه در معنی لاجناح علیکم فیما تراضیتتم گفته است و چیزی نیست  
 بر شما آنچه با هم راضی شوید حال آنکه حاصل معنی جمله مذکور مطابق  
 فهم مجوزین متد آنکه گناه نیست بر شما در چیزی که راضی شدید بر آن  
 بزیاوت اهل و مبرکات ذکر فی التقاسیر الشهیره و ایضا نقل عن صاحب  
 الزبده الاثنا عشریه و اگر چه از صاحب رساله همین قسم در اکثر تراجم احادیث  
 و بعضی اسامی الرجال لغزشها افتاده لیکن بنا بر قلت جدوی مظهر بر آن بر  
 مبرکات فن دیدیم در جوه التزام ذکر آن در هر مقام عرض نموده شد  
 مگر در عبارتی مباحث از تسامحات ترجمه کریمه مزبوره بعضی را بطریق  
 نمونه ذکر کرده تا ناظر به وقت الحفظ تراجم بر بعضی است باشد قوله فی الزبده  
 رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین نقل کرده الخ گوئیم جواب این که  
 در وجه پنجم از فائده ثانی که در اینجا صاحب رساله اعاده این روایت  
 نموده است به تفصیل خواهد بود قوله و این روایت دینست احمد حبل نیز  
 مذکور است و در انفسه علی ما نقل عنه الخ گوئیم این نقل غیر مطابق باصل است چه  
 در سنن امام احمد هرگز لفظ اربا لفظ مشعشعست نیست و ثانی نقل اول لفظ  
 از حضرت انور زوده صاحب رساله کتاب مذکور را از مقام

کورده در امر متوجه است  
 چند حال آنکه انفا بمصر  
 که اکثر اندر اقوالی  
 مخالف و لیاقت  
 در جواب فائده سابعه  
 فی اندر هر قوی کرده  
 و مقبول نیست پس  
 سیوم آنکه اگر این  
 صحیح واقع است به نسخ  
 که امام مقام استدلال  
 آن کرده و فائده ثانی ذکر کرده  
 است فائده پنجم و چو  
 حال کلام تفصیل  
 مذکور کرده است می  
 ترجمه کریمه مذکوره  
 در این ترجمه چند  
 زوایا للاختصار  
 لفظ فریضه آن فریضه  
 لفظ انه فریضه بارخ  
 و چون صاحب



۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

11





فی تفسیر کریمه فما استمتعتم بهن فما لهن منهن فالتوهم اجورین <sup>الی مهورین</sup>  
 الی ان قال بعد استطراد قیل ان قوله فما استمتعتم بمنزل فی المتدانی و  
 ثلثه ایام حسین استخ الله علیه ورسوله صلی الله علیه و آله ثم نسختم انتم و زنا ستم  
 یو ضوح پیوسته که در انقسام روایات بنوعی مقام تثبیت شیوه نیست قوله  
 قوی و تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مقاتل یعنی به المتدانی الخ گوئیم ای المتدانی  
 کانت عدة ایام ثم نسختم فلا تمسک فی الشیعه علی دوام اباحه المتدانی قوله امام زاهد  
 سنیان در تفسیر زاهدی در ذیل این آیه چنین نوشته الخ گوئیم آری این عبارت  
 در تفسیر زاهدی مذکور است و جوابش آنکه داب صاحب زاهدی نیست که تمام  
 آیه را اخذ کرده اول ترجمه آن عبارت فارسی ذکر می نماید بعد جمله  
 آنرا اخذ نموده بطور مفصل روایات متعلقه بآن و احتمالات ترکیب و  
 غیره را متعلق تفسیر با تحت آن بیان میکند پس مفسر مذکور مطابق داب  
 خود کریمه و المحسنات من النساء را تا ان الله کان علیها حکیم ذکر نموده  
 ترجمه اش عبارت فارسی نوشته و در ترجمه جمله اول لکم ما و از لکم خود  
 و حلال کرد شما را باین محرمات که یاد کردیم که بگوید با لهای خویش  
 بانکاح بکامین معلوم العشره فما فوقها یا ملک یمن شمر غنیمه مقدریا  
 و چون در جمله فما استمتعتم بهن دو قول متوال است یکی قول راجح و مستحب  
 که آن اخذ استماع یعنی انتفاع است و دوم مرجوح و مجرور که آن  
 تفسیر تناسل بعقد است اینها اولاً قول اول را بیان کرده اند  
 که در تفسیر فما استمتعتم یعنی لغوی آن گفته اند معنی عقد متهم و بعد از آن

ریاضت نماید و حق العباد  
 روایت متقارب اللفظ  
 سر سیده لول عن ابی  
 الله تبارک و تعالی  
 در حدیثی که در سائر نقل آن  
 قال قال عمر بن الخطاب  
 صلی الله علیه و سلم و لم یثب  
 الحسن عن عمر بن حسین  
 یثب و لم یثب فیها شیء  
 و بیان آن عن قریب  
 اصل منظور بود لهذا  
 در تفسیر کشاف و قاضی  
 و قاضی این عبارت  
 بقلم آمده است مذکور  
 الخ گوئیم حال دلالت  
 در نواید این ظاهر  
 الخ گوئیم آری صاحب  
 که بگوید مذکور را اولاً  
 و بعد از آن  
 کرده است





۲۲  
 اول بصرحت قول ثانی را بکنایت ذکر نموده حیث قال بذکر آنچه گفت  
 مهر را صد اقی گفت دلیل است که مراد منت است انتهی بیان کنایت این  
 مقام آنکه چون مدلول لازم دلیل است پس مفسر مذکور ذکر دلیل که ملزوم اراده  
 منت است نموده تا از ان انتقال بطرف لازم آن که عقد منت است صورت  
 بند و بعد از ان هرگاه عبارت عربی تفسیر آن شده و نموده قول  
 مجبور را بصیغه تخریص و قول مشهور را بصیغه جزم ذکر کرده دلیل قول  
 اول و جواب قول ثانی را که در ترجمه ذکر کرده بود بیان نموده حیث  
 قال فما استنتجتم منهن ای الجماعه کنی عن الجاع بالاستنتاج قیل اراد نکاح  
 المنته لان النبی علیه السلام کان فی غزاة مع اصحابه فشکوا الیه الشبق فنزلت  
 الاية لا باجة المنته قوله عز وجل فانهم لم یجوروا من ای مهورین ای ما فرضتم علی انفسکم  
 من ثم انسخ هذا الحكم وقال بعضهم المراد منه النکاح لا یعطف علی اباحة النکاح  
 و هو قوله و اطلکم ما و اراد ذکم و الاجر یعنی المهر قال العز وجل فانکم من  
 باذن الیهم و اتوهم اجورین و اراد المهر انتهی کلام پس در کلام صاحب  
 تفسیر زاهدی زیاده نر بر کلام دیگر مفسرین تأیید قول اول است بجهت ذکر  
 ترجمه لفظ استنتاج یعنی لغوی آن اولاً و بمعنی جماع ثانیاً و بیان دلیل  
 اراده نکاح از ان ذکر این قول بصیغه جزم و ذکر اراده منت بصیغه تخریص  
 در دلیل آن که در ترجمه نقل نموده بود و عبارت عربی که بطور تفسیر  
 ذکر کرده در اینجا است لال صاحب رساله بیک جمله از عبارت  
 تفسیر زاهدی که خود مفسر مذکور آنرا بعد چند سطر رد نموده در غایت  
 استحباب قوله و در تفسیر در منشور سیوطی از عبد الرزاق داین

این قول در بعضی نسخ  
 حذف شده است

و این حمید و ابن جریر  
 الخ گویند ای المنته  
 متسک لمن یعتقد  
 ذکر و جوده استند  
 اقوال یافین و لال  
 محل استغراب است  
 و قوت آن و ذکر  
 علمای اعلام و  
 حجتی از طرف  
 گفته و رجعت و  
 رانه حسن گفته و  
 منت ذکر کرده  
 این ما قال ابو بکر  
 الی آخر العبارة  
 پرسیم که ابان  
 طرف خود و ع  
 است بیان نثر  
 و علی هذا التقه  
 غرضاً انتهی  
 است اینطور

قال  
بما  
رد  
مقد  
وع  
کر  
دیان  
سبع  
الیه  
یاف  
بعض  
لغز  
سیر  
تبع  
انیا  
ده  
عز  
اجل  
ارد  
بد  
[ ]  
[ ]

قال بذكر اجر گفت  
 بی بیان کنایت در این  
 کرد دلیل که ملزوم اراده  
 عقد متوجه است صورت  
 مدعیه نموده قول  
 کرد کرده دلیل قول  
 بود بیان نموده حیث  
 متاع قیل اراد نکاح  
 و الیه الشیخ فخر بن  
 ای ما فرضتم علی انفسکم  
 لایعطف علی اباحه الکفا  
 مدعیه عز وجل فانکوهن  
 پس در کلام صاحب  
 دل است بجهت ذکر  
 بیان دلیل  
 داده متوجه بصیغه یمن  
 عربی که بطور تفسیر  
 جمله از عبارت  
 در نموده در غایت  
 زید الرزاق داین

داین حمید داین جریر از مجاهد روایت نموده فماتتم بیهن قال  
 الخ کویم ای المتوجه التي تحت ثم تحت کما مر غیر مره فلیس  
 متشکک یلین یقینه اباحه المتوجه الی قیام الساعة قوله فخر الدین رازی به  
 ذکر وجه استدلال باین آیه و گفت و گوی بسیار زن بجز در داد و تقصیف  
 اقوال مانعین دلالت آیه پرداخته الخ کویم کلام صاحب رساله در تعلیق  
 محل استغراب است بدوجه اول آنکه تنقید اقوال دیگران ببیان ضعف  
 و قوت آن و ذکر تحقیق جدید و بیان کلام سدید از طرف خود و اب  
 علمای اعلام و وظیفه اهل کلام است و مطابق همین داب امام رازی  
 حج ثلثه از طرف جمهور بر حرمت متوجه ذکر کرده حجت اول را کلام حسن  
 گفته و در حجت دوم انجاء ایراد نموده از ان جواب داده حجت سوم  
 را نه حسن گفته و نه بران اشکالی وارد کرده بعد آن حج قالمین بباحث  
 متوجه ذکر کرده در صد بیان جواب آن شده و در آخر آن فرموده  
 هذا ما قاله ابو بکر الرازی و هو ضعیف و ان یحب ان یعتمد علیه فی هذا الباب  
 الی آخر العبارة التي نقل عنه صاحب الرساله پس از صاحب رساله می  
 پرسیم که آیا هیچ عاقل تضعیف قول دیگران و ذکر قول معتد علیه را از  
 طرف خود و غیره نماید و می آنکه در نقل عبارت خطای ظاهراً واقع  
 است بیا نش آنکه صاحب رساله حرف شطرا را از عبارت امام از جمله  
 و علی هذا التقدير هذه الآية دالة علی انها مشروعة لم یکن ذلک قادحاً فی  
 غرضنا انتهى حذف کرده حال آنکه در تفسیر کبیر جمله مذکور ه شرطیه  
 است باینطور که و علی هذا التقدير لو كانت هذه الآية دالة علی انها مشروعة





این که ذلک قاضی غرضنا انتهی ظاهر ایا صاحب رساله بنا بر دلالت کلام  
 امام بر شریعت جزمی متغیر آنرا بحدف حرف شرط نقل نموده یا دیگر بی عبارت  
 امام را با یحیی قرص نقل کرده باشد صاحب رساله نقل او را مستند دانسته  
 در رساله خود نیز نقل کرده باشد و اگر چه سقم نسخیه تفسیر کبیر که بوقت نقل  
 پیش نظر شریفش خواهد بود محتمل است لیکن چون لفظ لم یکن که در عبارت  
 امام واقع است ظاهر است که جزای که ام شریعت است کما لا یجفی علی من را  
 ادنی مبارکه با سالیب الکلام پس غفلت صاحب رساله از پیچ و سقم ظاهر  
 نسخیه منقول عنها و ترجمه کردن همان عبارت سقیمه و بنا بر رفع اختلاف  
 از کلام که بجهت حذف حرف شرط لازم آمده ترجمه لفظ و الکه که در عبارت  
 امام بصیغه اسم فاعل واقع است بلفظ دلالت ببعیده مصدر بنمودن چیست قال  
 پس دلالت آیه بر شریعت متغیر نقل غرض ما نیز اید بود انتهی محل استعجاب  
 قول و ایضا دلالت دارد بر آن قرارت ابی بن کعب و عبد الله بن ابی  
 نعمان استمتم به منهن الی اجل مسمى الحکم کریم جویش در تفسیر کبیر که صاحب رساله  
 این عبارت را از اینجا آورده باین در بطریق تنزیل مذکور است که هذا القراءه  
 علی تقدیر ثبوتها لا یزال الاعلی ان المتعده کانت مشروعه و محسن لا ینارخ فیها انما الله  
 نقول ان النسخ طریقه انتهی را امام نووی در شرح صحیح مسلم در جواب آن چنان  
 آمده فرمود و تعلقوا بقوله تعالی فما استتمت به منهن الی اجل و قراءه ابن سعید  
 بنده شده لایحج بها قرآن و لاجراً و لایلزم العمل بها انتهی و مولانا عقیف  
 الدین حسینی در رساله خود که در تحزیم متون تالیف کرده است بجواب این  
 قرارت چنان تفصیل داده و الجواب عن هذا انما لا نسلم ان هذه

هذه القراءه  
 فیه من  
 اجمع منہم  
 حتی ال  
 ابی طالب  
 و لایصح  
 و کثیرا  
 بالقبول و  
 ہوا صحیح  
 میں نے  
 کیف و قد  
 و ادنی من  
 ہوا قوی الحج  
 تحفہ را کہ بجو  
 سمر دہ سنت  
 کلام صاحب  
 حدیث فرمود  
 کہ در حقیقت اغ  
 از م

[illegible]

هذه القراءة قد شاع في الصدر الاول من الصحابة والتابعين وما شاع  
 فيهم من القراءة البغرية المتواترة الاقراة عند الله بن مسعود وائكر عليه الصلاة  
 اجمع منهم ابى بن كعب وزيد بن ثابت وغيرهما من العلماء الصحابة ووقع بينهم  
 حتى آل الامر الى عثمان رضي عنه ففعل ما فعل بحضرة الصحابة منهم سيدهم علي بن  
 ابى طالب رضي الله عنهم اجمعين واما انكر وائكر واجمعوا على انه لا يكون قسرا  
 ولا يصح الصلوة به غاية الامر انه لما لم يزلهم حسن الظن يكون بمنزلة خبر الواحد  
 وكثيرا ما يحكمون بصحته ولا يعمل به الا ترى ان صحيح البخاري ومسلم قد تلقى الامم  
 بالقبول وكم من احاديث متروكة العمل بها للاجماع على نقلها او لعارض من  
 هو اصح منه او يكون مساويا له او يكون على خلاف قياس جلي او غيره كما هو  
 مبين في اصول الفقه وقد خالفت الشيعة كثيرا من المقررات المتأددة  
 كيف وقد عارض هذه القراءة اجماع الصحابة والاخبار الصحيحة كما سيأتي  
 وادنى من ذلك يمكن في سقوط الاستدلال فكيف بالاجماع الذي  
 هو اقوى الحجج انتهى وچون صاحب رساله در ظاهره مسابغه قول حيا  
 تحذرا كه بجواب اين تشرارت في اينه نوشته است نقل کرده و دان  
 کرده است ما نیز در انتقام بکلامی که مناسب آن محل خواهد بود ابرام  
 کلام صاحب تحفه خواهم نمود قوله وحاكم درستدرک بعد از تخریج این  
 حدیث فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم الخ گوئیم کتاب مستدرک  
 که در حقیقت اعتراضات است بر امام بخاری و مسلم در طبقه ثانی است نزد  
 انحر محمد بن یحیی در شهرت و قبول بمرتبه صحیحین و بقیه صحاح کسته و مسند  
 امام احمد نمیت و اکثر احادیث آن نزد فقها غیر محمول بها چنانکه

رساله بنابر دلالت کلام  
 نقل نموده یا دیگر می بخار  
 نقل او را معتقد دانسته  
 سیر کبیر که بوقت نقل  
 ممکن که در عبارت  
 که ما اینجا می بینیم  
 رساله از بهر چه ظاهر  
 در باب رفع اختلاف  
 و التذکره و عبارت  
 بعد از این جسته قال  
 و این محل استجاب  
 و بعد از این عین  
 کبیر که صاحب رساله  
 است که این القراءة  
 که از این نسخ فیه انما لذل  
 سلم در جواب آن چنان  
 که در نقل و فراره این بود  
 و مولانا عقیق  
 است بجواب این  
 که مسلم این می ده





صاحب تحفه در رساله اصول حدیث میفرماید طبقه ثالثه احادیثی که جماعه از  
 علمای متقدمین بر زبان بخاری و مسلم یا معاصرین آنها یا لاحقین آنها در  
 تصانیف خود روایت کرده اند و کتب آنها در شهرت و قبول در مرتبه  
 طبقه اولی و ثانیه نرسیده و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند و  
 منوع بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقهاء نشده اند بلکه اجماع  
 بر خلافت آن منقوضه و اسامی آن کتب نیست مسند دارمی مسند  
 ابی یعلی موسی مسند عبید بن حمید سنن دارقطنی صحیح ابن حبان مسند  
 حاکم کتب بی هفتی انتهی مختصر و درستان الحدیث میفرماید در بسیاری از  
 احادیث مستدرک که او ذکر بصحت آن نموده مثل صحیحین نگاشته  
 اجله علیا و را تخلف کرده اند و بر روی کار نموده و اینها ذسی گفته  
 است که حلال نیست کسی را که بر تصحیح حاکم بفرود آید و رفته که تعقیبات  
 و تفحصات مرانه بیند و نیز گفته است احادیث بسیار است در مستدرک  
 که بر شهرت و صحیح است که بعضی از احادیث موضوعه نیز هست که تمام  
 مستدرک با آنها میجویند انتهی مختصر میفرماید که حاکم متفرد به تصحیح آن  
 شده و حسب القبول نباشد و گفته اند خدیج بن سلیم صحت این روایت  
 لفظ الی اجل مسمی از حد قرار است شاذه بر وزن نمی آید و قرآنیت آن  
 ثبات نمی شود چه از بعضی صحت جمله نزد بعضی محدثین تو اثر آن که شهادت  
 قرآنیت است غیر لازم که لایحی علی اولی الهی قال فانه  
 ثالثه در ذکر روایات معتمد اهل سنت و اقرال صحابه حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که دلالت بر جواز و مشروعیت متودرسم

فصل ثانی

بر عدم نسخ آن  
 مجرد منع کافی و  
 در روایات ایشان  
 در رسول بعل نبی  
 ثبوت نسخ آن از حد  
 تهذیب و تبصیر  
 خواهد آمد ظاهر و  
 ثابت خواهیم نمود  
 قال و در این  
 نظام طبقه ثانی  
 روی آن مکرر  
 و اما اینهاست  
 در حد رسول  
 انشاء رسول  
 ندارد پس باید  
 اجماع و جمیع  
 خود کورسان  
 رازی در بیان  
 در شرح خود  
 نواقع خود

مادری که  
بالا خیزد  
هرت و قبر  
مورف  
شاید  
سند  
این جا  
ارسیا  
محبوب  
پند از  
است  
ت در  
میر  
از به  
ت لک  
بزرگرا  
تر آن  
ال  
چند  
ستود

حادثی که جماعه از  
 یا لایقین آنها در  
 برت و قبول در مرتبه  
 موصوف بعد از آنکه  
 باشد و اند بلکه اجاع  
 سند دار می سند  
 این جان مستدر که  
 آمد در بسیاری از  
 صل صحیحین انکاشه  
 اینها از همی گفته  
 در گفته که تعقیبات  
 است در مستدر که  
 در همه نیز نیست که تمام  
 نزد به ترجیح آن  
 است صحت این روایت  
 و قرانیت آن  
 تر آن که مستدر  
 قال نامه  
 کتاب حضرت رسالت  
 متن در سبب

بر عدم نسخ آن دارد محقق نماند که اگر چه اثبات نسخ عهد و سنی است و عارا  
 مجرد منع کافی و اثبات عدم آن بر این لازم لکن حکم الله بترکها از اقوال  
 و روایات ایشان اثبات میرسانیم که نسخ بواسطه از جانب خدا  
 در رسول بعث نیامده بلکه نسخ همان دیگری بود **استحباب قول** اگر چه  
 ثبوت نسخ این از حدیث حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام که از کتب شریفه نقل  
 نهذیب است و بعد از نقل آن گذشته و از صحاح بسیار از کتب اهل سنت نقل آن  
 نواید آمد ظاهر و با هر یک در نواید آئینه تفصیل هر چه تمام تر از اوله شرعیه  
 ثابت خواهیم نمود که نسخ آن شارع فرموده و بر کتب نسخ آن دیگری نبوده  
**قال** و در این مقام الکفایه نمایم بذکر وجوه عدیده و وجه اول کلام صدق  
 نظام خلیفه نیست که فرزند الدین رازی در تفسیر کبیر باین عبارت روایت کرده  
 روی آن عمر رضی الله عنه قال علی المنبر متعلقا کانتا مشر و غنیمت فی عهد رسول الله  
 و انما انبئنا منها متعلق و متعلق النکاح و این کلام فاروق بنی است حضرت جبرئیل  
 در عهد رسول خواصی الله علیه و آله نسخ نشده بود و نسخ آن بابش این بود  
 این عهد رسول است الله علیه و آله و سلم و الا پس ما و آن بطرف خود است  
 ندارد پس باید اهل سنت کلام امام خود بصدق و دل تقدیر نمایند و این کلام  
 را هیچ کس در جمیع کتب از علمای ایشان بیاریات متقارنه تفاوت بسیار در کتب  
 خود عهد کرده و انکار آن نموده در صدر و تاویل آن گشته اند مانند فرز الدین  
 رازی در نهجیه العقول و تفسیر کبیر و قاضی عبدالجبار متوفی در بیان الی الله  
 در شریعت خود و فضل بن سوزنی در البطلان الباطل و خواج نصیر الله که علی  
 سواتع خود در سبب التزمین و بی در تفسیر سرده خود در غیبه ایشان و





بمقتضای اعتراضات بکلیش موای ارتکاب تا دلیل بعید و توجیه غیر سدید خلاف عادت  
 چاره نیافته اند و بر چند برغم خود اصلاح آنکلام خواسته اند لکن بمقتضای که خلاف معلوم اوست  
 سه بن بصلح العطار را فساد الهی نقلیه از آن عائد بحال قائل آن نگردیده امیر المومنین علی مرتضی  
 چه تا دلیل آن باین نحو نموده که معنی انا انہی عنہا و انا احرمہا نیست که من مبین  
 و موقوف تحریم پیغمبر خدا هستم و اصل تحریم از آنحضرت بود و ظاهر است که این تاویل است  
 عیسی و توجیه بغایت رکیک و دلیل چه احدی از مستانین کلام عرب  
 این سخن را که مصداق المعنی فی لفظ الشاعریست از کلام مذکور نمی تواند  
 فهمید و مع هذا منافات دارد با روایات آیه که عنقریب از صحاح و غیره  
 کتب ایشان بمعرض ارقام آید البته قادر بر حق که خالق افعال  
 عباد است مگر حق را بی اراده صاحب رسالہ بلا با وجود اراده منافی  
 آن بر زبان جاری کرده که کلام حضرت عمر را که دال بر حرمت متواتر صدق  
 نظام گفته و الحق این کلام صدق نظام که صاحب رسالہ در معرض استدلال  
 بر مشروعت متذکر عدم خصوصیت آن ذکر کرده و حجت شرعیہ قطعیہ است بر  
 آنکه شارع علیہ السلام متذکر احرام فرموده و ما اولای قول حضرت عمر اقامت  
 استدلال بر حرمت متذکر می نمایم و حجت صاحب رسالہ را بر او منقلب میسازیم  
 آنرا بسبب توجیه انصاف باید فرمود و تماشای قدرت الہی باید نمود و بعد از آن جواب  
 شبهه صاحب رسالہ که آنرا بطریق بسیار ذکر نموده است تحریر خواهیم نمود  
 پس در توضیح حجت خود میگوئیم که حضرت عمر <sup>رضی اللہ عنہ</sup> متذکر را بر منبر علی رسول  
 الاستبہاد ارشاد کرده بودند پس اگر حلت آن بوقت بیان ایشان  
 از جمله اقرار فی الشریع می بود سکوت جمیع صحابه از جواب آن خلاف

القول

خلاف عادت  
 معلوم اوست  
 امیر المومنین علی مرتضی  
 من مبین  
 اصل تحریم  
 از آنحضرت  
 کلام عرب  
 از کلام مذکور  
 از صحاح و غیره  
 افعال  
 صاحب رسالہ  
 در معرض استدلال  
 حجت شرعیہ  
 حضرت عمر  
 صاحب رسالہ  
 بسیار  
 ذکر نموده  
 تحریر خواهیم  
 میگوئیم  
 حضرت عمر  
 متذکر را  
 بر منبر علی  
 رسول  
 الاستبہاد  
 ارشاد کرده  
 بودند پس  
 اگر حلت آن  
 بوقت بیان  
 ایشان  
 از جمله  
 اقرار فی  
 الشریع  
 می بود  
 سکوت  
 جمیع  
 صحابه  
 از جواب  
 آن خلاف

در دین  
نور  
جمال  
احسن  
بر درگاه  
است  
مکان  
غزنی  
حق  
ارجمند  
در من  
الرد  
جست  
عزل  
راه  
در نو  
است  
را بر مر  
یون

بما دلیل بعید و توجیه غیر سدید  
نویسته اند لکن بمقتضای  
انجیل قائل آن نگردیده  
و اما احقر متها نیست که من مبین  
بود و ظاهر است که این تاویل  
است تا نسین کلام عرب  
نماید کلام مذکور نمی تواند  
و تقریب از صحاح و غیره  
در حق که خالق افعال  
وجود اراده منافی  
الحرمت متواتر صدق  
در معرض استندال  
حجت شریعه فلویت است بر  
لا یقول حضرت عمر اقامت  
را برادر متقلب میسازیم  
نمود و بعد از آن جواب  
نمیست تحریر خواهیم نمود  
نورابر منبر علی رسول  
بوقت بیان ایشان  
انجواب آن خلاف

۳۳  
خلاف عادت اهل آن قرن بود چه در آن وقت هر صحابی بر سماعت کلام  
که خلاف معلوم اومی بود بی محابا برسم شده بر دآن می نمود خصوصا حضرت  
امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه که بموجب تصریحات علمای فریقین در  
مسائل بسیار در غیبت و حضور بر قول حضرت عمر رد نموده اند و ایشان  
تسليم آن کرده اند بلکه بعضی عوام رو بردی حضرت عمر آتی را که با مسند  
ساتحه ربطی داشت خوانده اند و ایشان بملاحظه جلالت شان قرآن و مثال  
اثر شایع که در باب عدم معارضه بعضی آیات بعضی دیگر وارد است از جواب  
آن سکوت در زبده اند اگر چه در مناظرات و مطارحات و تعقیبات صحاب  
غیا بینیم و احتیاج یکنه بر دیگر مثل کتاب احتیاج  
در طریق شیعه و کتب بسیار در طریق اهل سنت مولف شده اند لهذا محتاج  
نزد ادلی الالبصار کالمشمس فی راقبه النهار در غایت اشتهار است لیکن بابر خود  
منکرند که چند شاهد در باب مخالفت حضرت امیر و صحابه کبار دیگر بلکه بعضی عوام  
نیز با حضرت عمر بر راخته می شود پس از آنکه است آنچه شیخ الطائفة ابو جعفر  
طوسی در تهذیب در باب الزیادات فی القضاة روایت کرده عن بسیاری عن ابی  
رفعه قال جاء رجل الى عمر فقال ان امرأته نازعة فقال لها سقها فقال لها ان كان  
سقها فبی طالق فقال عمر ان كنت ممن شیخ القضاة فبیخی فی غیر حاجة و یاتی ابوا  
السلطان فقد مات منک فقال امیر المومنین علیه السلام لیس کما قلت الی فقال لعمر  
ایته فاستمع ما یفتیک فاته فقال امیر المومنین علیه السلام ان كنت لابنای ما قلت ما ذکرت  
فانت سقها و الا فلا شیء علیک و انما یخجل منک منع حضرت علی مرتضی علیه السلام حضرت عمر رضی  
از رحم حامد رانیه چنانکه علامه سی در نهج الحق در مطایع حضرت عمر میفرماید و منها انه امر برجم امرأته فانه قال





المؤمنين ان كان لك عليهما سبيل فليس لك علي في ليلتهما سبيل فقال لولا ان  
لهلك عمر وانما بخله است منع حضرت علي مرتضى عليه السلام ايشان را در رجم مخزن  
چنانكه علامه عزير پور بعد عبارت مسطور كه كويد منها انه امر بر جسم مخزن فقتله امير المؤمنين عليه  
وقال قلمم فخرج عن المحزون حتى اتيته فقال لولا ان لهلك عمر انتهى واز انجا است آنچه قاضى  
شود در احقاق الحق در او اخر مطاع حضرت عمر جاني كه فضل بن روزهان ذكره فقال  
حضرت عمر نموده است گفته هفوات لسان عمر و خطب فيما بهى عنه او امر كشته من العدد  
والمرء او مع من قال في القمحقى قال في سبعين سله على اشتهر لولا ان على لهلك عمر انتهى  
داين كيش بر قائم مقام بقاء و شاد است و مودت اين مطالب است آنچه شيخ الطائفة در  
تهذيب در باب حكم الجناية از زاره از ابى جعفر عليه السلام روايت كرده قال جمع عمر  
الخطاب اصحاب النبى صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما تقولون في رجل ياتى اهل  
فخا اطمها ولا ينزل فقال الانصار المار من المار وقال المهاجرون اذا اتقا النخا  
فقد حبس عليه الغسل فقال عمر عليه السلام ما تقول يا ابا احسن فقال على التوجيرون عليه السلام  
والحد ولا توجيرون عليه السلام ما تقول يا ابا احسن فقال على التوجيرون عليه السلام  
القول ما قال المهاجرون و دعوا ما قالت الانصار انتهى و از همين قبيل است اختلاف  
در بيان حضرت عمر و حضرت علي مرتضى در بيع امهات اولاد و همين غايه الظهور كالنور  
على شاطئ الطور و لا يتصور انكاره عن جاحد حتى يحتاج الى ذكر شاهد منيت بل هي از  
شواهد مخالفات حضرت علي مرتضى عليه السلام با حضرت عمر رضى الله تعالى عنه و با  
گويم چون حضرت علي مرتضى شريك حضرت عمر در حمل مسائل مقصده مى بود و حضرت  
عمر بنا به بخدا مى جتند از مسله شك كه در پيش مى آمد و حضرت امير از ان شر يك  
شان نمى بود و نه چنانكه جناب سيد المحيدين سيد المستدين و الامام صاحب مخزن

ورقة العيين  
ابو الحسن انتهى  
متعارف او الخ  
معقول الامام  
بر كعب بر حضرت  
نموده بودند  
المرء الثالث  
محمد قلمم بتاخره  
اخرجه الحاكم  
والذين اشعروهم  
و ديكران بواب  
من المهاجرين  
من اقرار ك  
وانك يتبع الله  
در بيان حضرت  
منقول شد  
در باب منع  
فلا را الخ از  
انچه صاحب ك  
امهات من ج

طینا  
ام ایث  
بسم  
الهی  
نخل  
نهی  
تبر  
بست  
در  
کون  
بال  
نط  
بقدر  
دای  
او  
کشت  
عمر  
سالم  
موت  
بد

الطهنا سبیل فقال لولا علی  
 السلام ایشان را از رحم مجنون  
 بر بسم مجنون فسنده امیر المؤمنین علیه السلام  
 انتمی و از انجمله است آنچه قاضی  
 که فضل بن روزبهان ذکر فضائل  
 علیها بنی عنه او امر کشته من العدد  
 سنده لولا علی اهلک عمر انتمی  
 مطلب است آنچه شیخ الطائفة در  
 سلام روایت کرده قال جمع عمر بن  
 النوفلونی فی رجل یاتنی اهل  
 قال المهاجرین اذا التقوا التماسا  
 فقال علی التوجیون علیه السلام  
 ان فقد حب علی الغسل فقال عمر  
 فی و از همین قبیل است اختلاف  
 لاد و هو من غایة الظهور کالنور  
 فی ان ذکر شایسته نیست بند می از  
 عمر رضی الله تعالی عنده بایسته  
 منسأل مقصد می بودند حضرت  
 در حضرت امیر دزدان شریک  
 و الدلج صاحب نخف در

در قره العین در فضایل حضرت امیر میفرمایند و کما ان عمر بن عبد الله من سلع طیس لها  
 ابو الحسن انتهی و جملة فضیلة و لا ابا حسن لها مثل مثل در تن صحابه مشهور و در کتب  
 متعارفه او ان تحصیل مسطور در سیفورت سکوت حضرت امیر و موضح صافیة خلاف  
 معقول اما مخالفتات دیگر صحابه با حضرت عمر پس از انجمله است مخالفت و تشدد ابی  
 بن کعب بر حضرت عمر و قتی که ایشان انکار بر قرأت او که بشخص تعلیم آن کرده بود  
 نموده بودند در حدیث طویل که حاتم اششانیست بقول امی الی فی الثالثة ای  
 المرة الثالثة و یومئذین نعم و الله لقد اتر لها الله علی جبریل و انزل لها جبریل علی  
 محمد قلم یتامر فیها الخطایب و لا اینه فخرج عمر و هو رافع یدیه و هو یقول الله ابر  
 اخرجه لیاکم و از انجمله است مخالفت و تشدد ابی مذکور بایشان در قرأت کریمه  
 و الذین اتبعوهم باحسان که قرأت حضرت عمر بدون و لا و بود و قرأت الی  
 و دیگران بود و چنانکه در منهاج الهدایة در تفسیر کریمه و السابغون الاولون  
 من المهاجرین و الانصار الخ می فرماید و روی ان عمر سمع رجلا یقرأ یقول  
 من اقر اکر ید فقال قرأه الی بن کعب فدهاه فبالم فقال قرأه رسول الله  
 و انک تسبیح القرظ بالیقین قال صدقت الی اخر الروایة و از انجمله است منازعات  
 در میان حضرت عمر و حضرت عثمان که در جواب فائده اولی از تاریخ الخلفاء  
 منقول شده اما مخالفتات مردم عوام بایشان پس از انجمله است مناظره زنی  
 در باب منع ایشان از مخاللات مهر و سکوت ایشان بعد سما آیه و ان آیتهم احسن  
 فظا الخ از زبان او چنانکه در کشف الخ و دیگر کتب کلامیه شیعه مذکور است و از انجمله است  
 آنچه صاحب کشف الخ در مطاعن ایشان گفته و منها این سر علی قوم فوجدهم علم مکر فقالوا  
 اخطات من جهات ثبست و قد قال الله تعالی و لا تجسسوا و قلت الدار من غیر الباب

نسخ من نسخ  
 در کتاب  
 در کتاب  
 در کتاب





وانه يقول ولا تاتوا البيوت من ظهورها واتوا البیوت من ابوابها ودخلت فوجدت  
وقد قال الله تعالى لا تدخلوا بيوتنا غیر یوکم حتی تسألوا و لم تسألوا وقد قال الله تعالى  
وتسألوا علی اهلها الخ و از انجمله است آنچه قاضی نور الله شوسری در احقاق الحق در مطلب  
ثانی از بحث خامس که در ذکر فضائل حضرت امیر المومنین علی مرتضی است از قاضی ابوالحسن  
ماوردی شافعی نقل کرده ان امرأة اتت عمر بن الخطاب فقالت یا امیر المومنین  
ان زوجی یعیوم النهار و یقیم اللیل و انا کراه ان اشکوه و هو یعلی طاعة الله فقال نعم  
الرجل زدک فجلت کمر علیه القول و هو یکبر علیه الجواب فقال کعب بن سور  
الاسدی یا امیر المومنین هذه امرأه تشکوا زوجها فی مباحة ایاها عن فرشه فقال  
عمر کافیت کلامها فاقض عنهما الی اخر الزوایة و حوایات بعضی اینجاست که  
شعبه آنرا در مطامع حضرت عمر ذکر کرده اند بتفصیل هر چه تا متر در حق آنها غرض  
و دیگر کتب کلامیه اینست مذکور اند و چون در مقام غرض بایان مناظرات و  
مخالفت حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه و دیگر اعلی و ادالی با حضرت عمر بود و ذکر  
جوابات مطامع را نیز بر غرض لهذا تعرض بآن ننموده شد و چون انقضاء مهلت  
گویم بر هیچ عاقل پوشیده نیست که الراحده ای را مجال کلام در حلت متعمی بود و مطامع  
درب مردم آن قرن بدگر حجت حلت آن می برداخت و لا اقل اگر کریمه فاما مستقیم  
مخاند حضرت عمر بموجب داب خود که در باب ادب کتاب الله عمری میداشتند بمقابله  
آن ساکت میشدند مقام تعجب است که کزن پرده نشین و مرکبین مناسی را یارای آن باشد  
که بمقابله حضرت عمر تلفظ با آیات قرآنی کرده ایشان را ساکت نمایند و عامه مهاجرین  
انصار خصوصاً جناب حیدر گرا در آن کبریات و مرات برد قول حضرت عمری برداشتند  
حتی الشاهنشا دبار بر منبر کلمه لولا علی لهنک عمر علی ما صرح به القاضی احتقانی با وجود موجود

تیس و احادیث در حلت  
انما میباشند لال و احادیث  
و ذکر مودت با بر بیان  
بر تقریر امام یازی و در  
امام در جواب فائده  
حضرت عمر رضی الله تعالی  
که صاحب رساله مشایخ  
ایچو بعد در از غرضی  
تا دلیل آن با غیر معنی  
خداستم و اصل این  
است بنایت ریکت  
لفظ حرم مشی معنی  
ابته و خبر عنها و حکم  
و حرم ابو خنیفه الله  
اشعوبت است و  
مکتفه در شرح مقام  
و اعتقد ذکب بقا  
و امام راغب  
تعالی حرم ما  
در تفسیر کریمیا



بویها و دخلت نمراد  
 اهل تسم و قد قال الله تعالى  
 في در احقاق الحق و مطلب  
 قضی است از قاضی ابوالحسن  
 نقالت یا امیر المؤمنین  
 در جمل طاعة الله فقال نعم  
 فقال کعب بن سور  
 ایما عن فرشته فقال  
 و ان بعضی این جماعات که  
 در حرم نامت در حرم انما غیره  
 بیان مباحات و  
 و ادالی با حضرت عمر بود که  
 و چون انقدنه محمد بن  
 دخلت متعمی بود مطا  
 و لا اقل اگر کریمه فاما شتمتم  
 الله مرعی میداشتند مقاب  
 بین مناسی را بار ای آن شد  
 اساکت نمایند و عامه هماره  
 در قول حضرت عمری برداشتند  
 قاضی احتقان الحق با وجود موجود

اینست و احادیث در حل متویاری رد قول ایشان نباشد فالجمله الکبیر المتعال علی  
 تائید الاستقلال و اصل اینست لال ما خود است از تفسیر کبیر که فقیر از ابتغیر کثیر و  
 ذکر مود اینها بیان نموده و بر تقریر این شبهات صاحب رساله که در فائده راجع  
 بر تقریر امام یازی دارد کرده است متوجه نیست و بیان عدم ورود آن بر تقریر  
 امام در جواب فائده را بعد از خود آمد فائده و چون از اقامت تند لال خود قبول نام  
 بقول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر حرمت متغیر فاعت حاصل کردم حالا دفع نوی  
 که صاحب رساله مشتاقیت علامی شیع بر آن وارد کرده است می نمایم و می گویم که  
 آنچه بعد در از نفسی بنا کرد که تقریر من جواب آن خارج از شرط این بحال است فرموده که  
 تاویل آن با غیر منی اما انبی عنها و اما احرمها نیست که من معین و مو که خسته نیم خیم  
 خداست و اصل این تحریم از حضرت بود و ظاهر است که این تاویل است حیل و توجیهی  
 است بنایت بر یک دلیل الخ قابل استجاب الی الالباب است زیرا که استعمال  
 لفظ حرم الشیء یعنی شربت و اخبر عنها و حکم بها و کذا لفظ اباح الشیء بمعنی شرب  
 اباحت و خبر عنها و حکم بها بنایت شایع کما یقال حرم الشافعی النبیذ و اباحه ابو حنیفه  
 و حرم ابو حنیفه النبیذ و اباحه الشافعی سیبویه تائید علامه تفتازانی که از  
 آنکه عربیت است و صاحب رساله هم در وجه سیوم معین فائده او را از علمای اوبیه  
 گفته در شرح مقاصد در جواب مطاع حضرت عمر میفرماید یعنی احرم من حکم مجتهدین  
 و اعتقد ذلک بتمام الدلیل کما یقال حرم المثلث الشافعی و اباحه ابو حنیفه انقد  
 و امام راغب اصفهانی که از آنکه عربیت است در مضرات خود میفرماید و قوله  
 تعالی لم یحرم ما اهل الله ذلک ای لم یحکم تحريم ذلک انتقد و قاضی بیضاوی  
 در تفسیر کریمه الذی جعلکم الارض فراسا میفرماید و التصریر کیون بالفعل تارنا

اینست و احادیث در حل متویاری رد قول ایشان نباشد فالجمله الکبیر المتعال علی  
 تائید الاستقلال و اصل اینست لال ما خود است از تفسیر کبیر که فقیر از ابتغیر کثیر و  
 ذکر مود اینها بیان نموده و بر تقریر این شبهات صاحب رساله که در فائده راجع  
 بر تقریر امام یازی دارد کرده است متوجه نیست و بیان عدم ورود آن بر تقریر  
 امام در جواب فائده را بعد از خود آمد فائده و چون از اقامت تند لال خود قبول نام  
 بقول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر حرمت متغیر فاعت حاصل کردم حالا دفع نوی  
 که صاحب رساله مشتاقیت علامی شیع بر آن وارد کرده است می نمایم و می گویم که  
 آنچه بعد در از نفسی بنا کرد که تقریر من جواب آن خارج از شرط این بحال است فرموده که  
 تاویل آن با غیر منی اما انبی عنها و اما احرمها نیست که من معین و مو که خسته نیم خیم  
 خداست و اصل این تحریم از حضرت بود و ظاهر است که این تاویل است حیل و توجیهی  
 است بنایت بر یک دلیل الخ قابل استجاب الی الالباب است زیرا که استعمال  
 لفظ حرم الشیء یعنی شربت و اخبر عنها و حکم بها و کذا لفظ اباح الشیء بمعنی شرب  
 اباحت و خبر عنها و حکم بها بنایت شایع کما یقال حرم الشافعی النبیذ و اباحه ابو حنیفه  
 و حرم ابو حنیفه النبیذ و اباحه الشافعی سیبویه تائید علامه تفتازانی که از  
 آنکه عربیت است و صاحب رساله هم در وجه سیوم معین فائده او را از علمای اوبیه  
 گفته در شرح مقاصد در جواب مطاع حضرت عمر میفرماید یعنی احرم من حکم مجتهدین  
 و اعتقد ذلک بتمام الدلیل کما یقال حرم المثلث الشافعی و اباحه ابو حنیفه انقد  
 و امام راغب اصفهانی که از آنکه عربیت است در مضرات خود میفرماید و قوله  
 تعالی لم یحرم ما اهل الله ذلک ای لم یحکم تحريم ذلک انتقد و قاضی بیضاوی  
 در تفسیر کریمه الذی جعلکم الارض فراسا میفرماید و التصریر کیون بالفعل تارنا





و بالقول والعقد خبری انتحی و مولانا عبد الحکیم در حاشیه متعلقه این مقام  
 باین فعل بالتصییه المقتبیه و اما اقوالی و الاختصاصی خوفی له تعالی و بعد از آنکه درین مقام  
 اتمام الح و بعضی محققان آن کتاب و امثال اقصیه قولی نوشته اند و بعد از آنکه  
 نقلت فی شأنه کذا ک... امثال اقصیه اعتقاد می نوشته اند و بعد از آنکه  
 کذا ک انتحی و در این حدیث بنویس علی صدرها الصلوة و التجهیز لذلک و اتموا و حرموا  
 حل الاشیاء و حرمتها و اقتضت بنا کما شیخ جلال الدین سیبویه در جمیع المراجع از  
 از ابن عمر رضی الله عنده روایت کرده اما ازین بهک الایم فیکم حتی و قوا فی مثل  
 یضربون القرآن بعضه ببعض کان من حلال فاحلوه و اما کان من حرام فحرموا  
 و اما کان من منشا به فامنوا به و شیوع افظ اباح الشیء بمعنی بین اباحه بمعنی بین  
 صیان کافیه خوان از بعد که ترکیب الشطح اباحتی فنی و به الشامعی می پرسند  
 گوئیم نسبتا باین افعال بطرف مبدی آن بر احدی از علمای فقهان متنوعه مخفی نیست  
 بنا علی هذه الحادثة میگویند اثبت فلان مله الحکر کذا و اوجده بضبطها اثره  
 الا شیه اقیون بعد مجرور و در بحکم ای اثبت هذه الاشیاء بالجملة اگرچه  
 معتد به از شواهد و مصادرات این طلاقات بقدره ایو رساله بر سهبا ترتیب یابد لیکن  
 این مقام را مالاختصا بر اقل قیل و کفایت و بنا بر ظهور این معانی علمای با ضو این  
 علیهم متصدی کثیر شواهد آن نشده اند اینست توجیهات روایتی که در آن لفظ انا  
 واقع است و اما آنچه که در آن لفظ انا انشی عنهما واقع است پس محتاج بنوعیه  
 چه ظاهراست که برای ادای امر بالمعروف و نهی عن المنکر هر مومن بامورست فاعلم  
 و مثل سیدنا و اما من مالک نصب الاحتساب بعمربن الخطاب رضی الله عنه و اگر باینهمه  
 توجیهات جلیه در خاطر صاحب رساله جائید و گوئیم و الله اجد شما و حسان

حساب و مجاور  
 محل سخن و محله  
 انتحی پس چه  
 نموده است  
 مناسب بنوع  
 داشته اند  
 بان قرینه  
 مقام مقصود  
 اظهار دارد  
 باقر مجلسی نظر  
 الح و نیز حاشیه  
 فی معرفت  
 اند و یکی از  
 که لفظ انا  
 عرف عام  
 دلیل و مع  
 گفتن خود را  
 و مقام  
 بیان حرم  
 که لفظ انتحی









پس درین معانی با حقیقت خواهد بود و یا مجاز متعارف و برای این هر دو نصب فرموده  
 هیچ درکار نیست و ثانیاً آنکه اگر به دن ذکر قرینه که مثل است به منصوبه در حدیث سخن  
 المخلدون جمله مفروض شد و اطمینان خاطر مخاطب نشود و گوئیم حالاً قرین و آله برنگ  
 در قول حضرت عمر از لفظ انا احرمها انا این حرمتها مراد است باید شنید پس از آنجمله  
 است آنچه امام مالک در خاتمه حدیث طویلی اخراج کرده قال عمر والله اللهم انی لا  
 احل لهم شیا حرمت علیهم ولا احرم علیهم شیاً احل الله به از آنجمله است آنچه امام احمد در  
 حدیث طویلی که مشتمل بر خطبه حضرت عمر است اخراج کرده خطب عمر بن الخطاب قال یا  
 ایها الناس الا انکم انتم تعلمون اذین طهرنا الله صلی الله علیه و آله وسلم و انزل الوحی  
 اذیننا الله من اخبارکم الا ان الله صلی الله علیه و آله وسلم قد انطلق و انقطع الوحی  
 الی آخر الحدیث که ان فی قرعة البعین و از آنجمله است آنچه از انبیه است آنچه که صاحب  
 تفسیر منبج الصادقین در تفسیر کریمه فاستقم به منین الخ در تفسیری ذکر احتجاجا  
 ال سنت بر حرمت متونافلا عن کثرة العرفان للاقاد و اید کرده و در الفاظ رواست  
 دیگر مروی است از عمر بن الخطاب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا اذن داد و در  
 سه روز بعد از آن حرام گردانید بخدا که هر محصنه که شتم شود من او را سنگ رجم  
 نمایم مگر گاهی که چهار گواه بگذرانند بر آنکه رسول خدا احوال آن نموده بعد از  
 تویم آن دو جواب این احتجاج نوشته که در قول عمر است نیست بجهت رجوع  
 آن بقول صحاح و این معارض است بقول ابن عباس و ابن مسعود و غیره باقی و آنچه  
 نص صحیح است در آنکه حضرت عمر بیان حرمت آن محض بحرام کردن آنرا آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم نموده بودند و باز تحلیل از بعد از آن تفسیر بر مرکت  
 آن درسته بگذرانید و چهار شاهد نموده بودند بر اباست آن از رسول

از رسول خدا صلی الله علیه

و چون صاحب کثر العرفان

بقول ابن عباس و ابن مسعود

پس این روایت از حضرت

بطرف جناب رسالت

مجلس سواد بیان حرمت

طرف اهل سنت ذکر آن

مرا اذن داد و در تفسیر

مرفوع باشد بقول آن

صلاحیت معارضه آن

عمر گفته و از احوال

است آنچه بغوی در

صحة النبیه محمد الله

صلى الله علیه و آله

ما بعد از سنن خود

فقال ان رسول

الله لا علم احدا

رسول الله صلی

از تفسیر کثیر

نقل نموده و دعا

لیکن،  
نصیر  
برجالات  
بیش  
عرواق  
تانی  
بکرم  
بسم  
خلق  
است  
در  
رده  
سم  
نادر  
ران  
سی  
دو  
رد  
تفر  
تار

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بحکم این روایت حضرت عمر مبین محض بودند  
و چون صاحب کنز العرفان انکار این روایت نه نموده بلکه آنرا قول صحابی گفته معارض  
بقول ابن عباس و ابن مسعود که نزد شیعه هم از اجل صحابه و مقبولین آنها هستند قرار داد  
پس این روایت از مسلمات مقداره باشد و از بسکه منطوق آن استناد حرمت متو  
بطرف جناب رسالت مآب است پس برادر دینی رشتن لفظ انا احرمها است  
محل سوک بیان حرمت باقی نماند چون در حدیث حضرت عمر که شیخ مقداره از  
طرف اهل سنت ذکر آن نموده تفریح است باینکه حضرت عمر فرمودند که رسول خدا  
مرا اذن داد در نهفته روز بعد از آن حرام گردانید پس روایت حضرت عمر  
مرفوع باشد بقول ایشان در هر گاه حدیث مرفوع باشد قول ابن عباس و ابن مسعود  
صلاحت معارضه آن نخواهد داشت پس آنچه شیخ مقداره این حدیث را قول حضرت  
عمر گفته و از معارض قول ابن عباس و ابن مسعود قرار داده ناموجه باشد و از آنکه  
است آنچه بغوی در معالم التنزیل گفته در وی سالم عن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
صعد المنبر فحمد الله وثنى عليه و قال ما جال جبال يكون منه المتوفى قد نعى رسول الله  
صلى الله عليه و آله وسلم لا اجد رجلا كى بالاربعين بالجحارة و انما جمل است آنچه ابن  
ماجد در سنن خود روایت کرده عن ابن عمر قال لما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس  
فقال ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذن لنا في التوشاح ثم جربها  
و الله لا اعلم احدا اتمتع به و محسن الاربعين بالجحارة الا ان باقى باربعين شهيد و ان  
رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم احلها و چون قائل عبارتی که صاحب رساله  
از تفسیر کبیر نقل کرده و قائل عبارتی که صاحب کنز العرفان از اهل سنت  
نقل نموده و عبارتی که از معالم التنزیل و ابن ماجه منقول شده حضرت عمر

برای این هر دو نصب فرموده  
نصوب در حدیث سخن  
و نیز حال اقرین و آل برنگه  
ت باید شنید پس از آنکه  
ان عمر و الله اللهم انی لا  
است آنچه امام احمد در  
طلب عمر بن الخطاب فقال یا  
و الله و الله و انزل الوحي  
طلق و انقطع الوحي  
نه است آنچه که صاحب  
خ در تمامی ذکر اختیاجا  
رده و در لفظ روایت  
سالم را اذن داد و در  
و ان نموده بعد از  
نیست و بحیث رجوع  
سود و غیرها انتقد و بیحد  
اگر داند آنحضرت  
ت تفسیر بر هر مکتب  
حت آن از رسول





اند پس بفرموده اینست روایت معنی انا احرمها انا این حسنهها متعین است  
 و این جواب مثل جواب جناب والد ماجد صاحب رساله است که در حسام در  
 جواب عقیده و تم تحفه فرموده علاوه آنکه اگر بالفرض ضمیمه فرموده هم در دست  
 نباشد بفرموده روایت اولی و قواعد کلیه امامیه معنی آن همان خواهد بود که  
 بآن اعتقاد دارند خصوصاً نظر بر اینکه راوی هر دو عبارت حدیث محمد بن عثمان  
 است انتحی هم چنین میگویم که اگر بالفرض ضمیمه نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 درین روایت نباشد بفرموده روایات دیگر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی و اولاد و اجداد ایشان و دیگر صحابه کبار در  
 کتب اهل سنت بلکه در کتب شیعه نیز مری است و بقواعد کلیه اهل سنت که سواد  
 شایع نزد ایشان دیگر می منصب تحلیل و تخریم ندارد معنی قول انا احرمها همان  
 خواهد بود که اهل سنت بآن اعتقاد دارند خصوصاً نظر بر اینکه منتها رجال هر چهار  
 روایت یعنی روایت کثر العرفان در روایت معالم التنزیل در روایت ابن جابر در روایت  
 تفسیر کبیر که صاحب رساله نقل نموده حضرت عمر هستند و سواد هر چهار روایت  
 قریب بهم باشد و نیز گوئیم والد صاحب رساله در کتاب حجام بجواب عقیده  
 چهاردهم باب نبوت از تحفه فرموده و قد ورد عنهم علیهم السلام ان الاحادیث  
 نقلیه بعضها بعضاً انتهى پس هم چنین میگویم که حال احادیث ما نیز همین است  
 و کتاب صحیح مسلم بر همین نسق مرتب است احادیثی که در آن از حضرت عمر تفریح واقع  
 است باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تخریم فرموده اند معنی  
 روایات انا احرمها هستند و مطابق این روایات اراده انا این حسنهها از  
 انا احرمها واجب و چون شبهه که صاحب رساله درین وجه ذکر کرده بخاطر صحاح

اصحاب نظر ظاهر دما

یثه الاکبر هم الامجد

دار و بار روایات

آن بار روایات آئینه که

قال و مناسب این

اجو چسکه نقل کر

از شیوخ بعد کفر

شیخ گفت که من

بن اکتب متعجب شده

آنکه عمر شدیدترین

از عمر جاریه که

بر شما متوالج و مت

مرتب آن شود

نداریم حرام

حکایت در کتاب

نسخهای مکرره

مگویم تقسیم حرف و

بجهل نیست بسیار

تقلیل حالی از نصیر

نقل هم هست لیکن در

این  
وین  
نیز  
نمی  
نست  
نشد  
نست  
نن  
نکلی  
نمی  
نیک  
روا  
دو  
بیام  
مس  
دو  
نخ  
دو  
نخ  
دو  
نخ

این کتاب است  
 در حدیث که در حجام در  
 القدر ضمیمه فرموده هم در روایت  
 است آن همان خواهد بود که  
 بارت حدیث محمد بن شیبان  
 علیه السلام و آله و سلم  
 علیه السلام و آله و سلم  
 و دیگر صحابه کبار در  
 حدیث اهل سنت که سواد  
 در حدیث قول انا احرمها همان  
 در حدیث که در حدیث رجال بر چهار  
 روایت این جا در حدیث  
 و سواد هر چهار روایت  
 این کتاب بحجاب عقیده  
 سلام ان الاحادیث  
 حدیث ما نیز همین است  
 ان و حضرت عمر تفریح واقع  
 سروده اند  
 اده انا این حرفها از  
 چه ذکر کرده بخاطر احباب

این کتاب است که در حدیث که در حجام در  
 القدر ضمیمه فرموده هم در روایت  
 است آن همان خواهد بود که  
 بارت حدیث محمد بن شیبان  
 علیه السلام و آله و سلم  
 علیه السلام و آله و سلم  
 و دیگر صحابه کبار در  
 حدیث اهل سنت که سواد  
 در حدیث قول انا احرمها همان  
 در حدیث که در حدیث رجال بر چهار  
 روایت این جا در حدیث  
 و سواد هر چهار روایت  
 این کتاب بحجاب عقیده  
 سلام ان الاحادیث  
 حدیث ما نیز همین است  
 ان و حضرت عمر تفریح واقع  
 سروده اند  
 اده انا این حرفها از  
 چه ذکر کرده بخاطر احباب





زبان شیخ مفید و غیره ذکر است که او گفت روایت صحیح از عمر بن الخطاب است که فرمودند که  
خدا رسول حلال ساخته برای شما متعجب و تشنگی را و من حرام میبارم علیه و  
انتری ازین الفاظ در کتب اهل سنت پیدا نیست پس هم چون الفاظ حکایت بی اصل سکوت  
اهل سنت را از جواب شیخ مفید و غیره مراد قبی دانستن از عقل بعید و نیز گوئیم اگر کسی  
شیخ بصره حق باشد لازم آید که اهل کتاب اهل اسلام را ملزم سازند به همین  
تقریر باین طریق که بگویند از روی قسره آن منزل و احادیث خاتم الرسل حقیقت  
دین ثابت پس قبول داریم که او ای شتر آن و احادیث رسول شمارا بر حقیقت دین  
خود و قبول نداریم نسخ آنرا قال وجه دوم روایت عبد الله بن عمر خلفه اشته  
خلیفه ثانی است که ترمذی در صحیح خود آورده عن ابن عمر و قد سأل رجل عن اهل الشام  
عن متوجه النساء فقال هی حلال فقال ان ابناک قد نهی عنها فقال ابن عمر ارایت ان  
کون ابی قد نهی عنها و صنعها رسول الله ترک السنة و متعجب ابی و این روایت  
پنجاه صریح است در اینکه باسخ جناب خلافت و ستمگاه بوده هم چنین دلالت  
میکند بر بطلان تا و بی که بر ما احرارها نقل کرده اند و الولد عرف بحال ایه  
من غیره استهی اقول این روایت را علامه حلی در کشف الحق در مطاع حضرت  
عمر بهین الفاظ از ترمذی نقل کرده و صاحب رساله بقیة النعمانی حسن ظن نقل در صحیح  
و انست بدون اشعار بریکه ما خود از نقل غیر است خود و متصدی نقل آن شده  
و این قدر بخیاال شریفش نرسیده که در نقل بجز بر شایده خود و اعتماد نباید کرد  
خصوصا بر نقل مثل علامه حلی و قاضی نور الله سوشتری که از این بزرگان کشته در  
نقل خطا واقع می شود و این نقل هم داخل در همین کشته است حالا حالش باید  
شنید که در جامع ترمذی نه درین روایت ذکر متوجه النساء است و نه این حدیث

حدیث در این کتاب  
و متعجب مردی است و در  
ابن سالم بن عبد الله  
بالمرقه الی الحج فقال عبد  
عبد الله بن عمر ارایت  
امر ابی نافع ام امر  
صلی الله علیه و آله  
این روایت در فائده  
خواهد آمد فانتظر و غیره  
احرارها نقل کرده اند  
عمر متوجه شود و حالا نکند  
منها ما اخرج الامام  
ابن عمر عن المتوجه  
زاین دلایلی فحین  
نافع عن ابن عمر قال  
الابیة عن متوجه النساء  
عمر سئل عن المتوجه  
یکم امرأه الا نکاح  
ابن اثیر و جامع الام  
است بنا بر آنکه

عمر

يوم

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

الظلمة

در عمر با رسیدن که فرمودند بیکدیگر  
را و من حرام میسازم عین و  
حواظ حکایت بی اصل سکوت  
و نقل بعد و نیز گویم اگر رسول  
م را مزه سازند بهین  
و احادیث خانم الرسل تحقیق  
ویت رسول شما را بر حقیقت دین  
یت عبد الله بن عمر خلف ارشد  
قد سأل رجل عن ابن الشام  
عنهما فقال ابن عمر اريت ان  
منه و متع ابی و این روایت  
شکاه بوده هم چنین دلالت  
ده اند و الولد عرف بحال بیه  
ری در کشف الحق در مطاع حضرت  
نصای حسن ظن نقل در صحیح  
خود و متصدی نقل آن شده  
ساده خود اعتماد نباید کرد  
که ازین بزرگان کشته در  
کشته است حالا حالشان باید  
رفتو نسا است و نه این حدیث

حدیث در این کتاب در باب پنج و یک در باب الحج در باب ثابته  
المتع مردی است و در این روایت تصریح بمنتهی الحج موجود و نه الفاظها عن ابن  
ابن سالم بن عبد الله انه سمع رجلا من اهل الشام و هو یسأل عبد الله بن عمر عن المتع  
بالمرءة الى الحج فقال عبد الله بن عمر هی حلال فقال الشافعی ان ایاک قد نهي عنهما فقال  
عبد الله بن عمر اريت ان ابن ابي نهي عنهما و صنعها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم  
امر ابی ایتع ام امر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال الرجل بل امر رسول الله  
صلى الله عليه و آله و سلم فقال الله صنعها رسول الله هذا حدیث حسن صحیح اتی و جواب  
این روایت در فائده حادی عشر که در اینجا این حدیث بمقامش مذکور است  
خواهد آمد فانتظر و در اینجا معلوم خواهد شد که این روایت مطلقا و بی کسی است  
اخرها نقل کرده اند بوجهی نیست و معینا گوئیم چگونه اباحت متعه النساء از این  
عمر متوجه شود و حال آنکه آثار عیدیه و ال بر حرم آن اند و موجود در کتب حدیث سر و  
منها ما اخرج الامام احمد فی مسنده عن عبد الرحمن بن نعیم الاعرجی قال قال رجل  
ابن عمر عن المتعه متعه النساء فغضب وقال والله ما كنا على عهد محمد صلى الله عليه و آله و سلم  
زاین و لا یسأل فنجین منها ما اخرج الامام محمد صاحب بی حقیقه فی کتاب الایة ما عن  
نافع عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عام خیر عن لحوم الحرم  
الایة و عن متعه النساء و ما کن ما فیکون منها ما اخرج ابن ابي شیبة عن نافع ان ابن  
عمر سئل عن المتعه فقال حرام الحج و منها ما اخرج البیهقی عنه انه قال لا یحکم لرجل ان  
یکسح امرأه الا نکاح الاسلام مبرأ ویرثها و ترثه الحج قال و این روایت را  
ابن اثیر در جامع الاصول در باب حج متع آورده باز هم در اثبات مطلوب کافی  
است بنا بر آنکه احدی قایل بنقل در باب تحریم عمر احد المتعین را نشده است





۴۶  
 اقول ذکر صاحب جامع الاصول این حدیث را در باب حج تمتع و دلیل صریح است  
 برخضای ناقل چه اگر در روایت مذکوره لفظ متون النساء واقع می بود چگونه صاحب  
 جامع الاصول آنرا در باب متون الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب رساله از کافی بودن  
 این روایت در اثبات مطلوب او بر تقدیر درود آن در متون الحج افتاده و مسوده  
 دفع است به وجه اول وجه آنکه صاحب رساله در این مقام بکمال خود بحث  
 میکند در احادیث و البرجوز متون الحج منفردة او مع متون الحج نه در  
 احادیث و البرجوز متون الحج منفردة پس ذکر حدیث جامع الاصول که دال بر ثبوت  
 متون الحج با افراد است در این مقام خارج از بحث باشد و ویم آنکه استدلال بعدم فصل  
 استدلال بمنطوق حدیث جامع الاصول نیست بل استدلال آخر است با جماع کتب  
 و صاحب رساله در صدد استدلال بمنطوق احادیث است پس استدلال بعدم  
 الفصل مناسب این مقام نباشد سیوم آنکه قول بعدم الفصل در این مقام ممنوع است  
 چه تمامی اهل سنت قائل اند باینکه مذکور حضرت عمر حرم متون النساء بودند و حضرت  
 متون الحج نیز چنانکه بیان این در جواب سئوال ثانیه که در محبت متون الحج است در فائده  
 حادی عشر مفضلاً خواهد آمد فانتظر قال و چه سیوم روایتی است که شراح  
 اصحاب و علامه توشیحی در شرح تخرید و علامه تفتازانی در شرح مقاصد در باب  
 مطاع نوشتند ان عمر صعد المنبر و قال ایها الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و اما انبی عنین و حسره من و اما قب علیهن متون النساء و متون الحج  
 و حی علی خیر العمل و این کلام چنانچه می بینی ظاهراً است در اینکه نسخ این احکام همان  
 خلیفه ثانی بود و علامه تفتازانی و غیره از علما بی علوم ادبیه تصریح فرموده اند  
 باینکه تقدیم مسند الیه یا برای تخصیص است بجهت نصر افراد یا قصر قلب یا برای

برای تقوی حکم  
 برای نصر افراد یا قصر  
 اما از من حکم و است  
 کما لا یخفی اقول  
 لهذا تمتع این کتاب  
 عینی و اثر می بود  
 که محقق طوسی جانیکی  
 آن فرموده فائده  
 این روایت کتب  
 اهل سنت بود  
 باشد کما لا یخفی و  
 حضرت عمر که  
 تخریر این روایت  
 علما می خود نموده  
 نقل نیست با جمله  
 فرموده است و  
 بالانوار المشهور  
 عنه ان منادی  
 جابر بن زید  
 و بعضی علی انه



هیچ منتج دلیل صریح است  
 و از کسی بود چگونه صاحب  
 لب رساله از کافی بودن  
 اند در متون الحج اقتاده نموده  
 که در این مقام بکمال خود بحث  
 انفرادی او مع متون الحج در  
 اصول که دال بر شریعت  
 و در حکم آنکه استدلال بعد فصل  
 استدلال آخر شده با جماع مرکب  
 است پس استدلال بعد م  
 الفصل در این مقام ممنوع است  
 و در متون النساء بود و در حجت  
 است متون الحج است در فائده  
 یوم روایتی است که شراح  
 الی در شرح مفاد در باب  
 التکلیف کن علی عهد رسول الله  
 تب علیهن من النساء و متون الحج  
 در آنکه با نسخ این احکام همان  
 و از آنکه تخصیص نموده اند  
 و از آنکه در قضا قلب یا بر

برای تقوی حکم و تقدیم انا در کلام عمر و انا انهنی عنین به سیاق و سباق  
 برای قضا و یا قلب است و بر تقدیر تنزل اگر برای تقوی حکم هشتم با چون مطلوب  
 ما از محض حکم و سنا و تحریم وجودش ثابت است در تقوی آن تقویت مطلوب است  
 کما لا یخفی اقول چون معروف بشرح اصفهانی شرح طوابع اصفهانی است  
 لهذا تتبع این کتاب در روایت اسناد و این ازین روایت بلکه از باب علامه  
 عینی و اثرهای موجود نیست امیری در شرح تجرید علامه توشیحی موجود است باین طریق  
 که محقق طوسی جائیکه در مطالع حضرت عمر گفته و منها از متون المتعین علامه مذکور در شرح  
 آن فرموده فانه ضد المنبر و قال الخ و ازین کلام علامه توشیحی لازم نمی آید که  
 این روایت کلیع الفاظها در کتب است بطریق مردی است که احتیاج بآن بر  
 اهل سنت بوقوع نسخ متون از طرف حضرت عمر از جانب خدا و رسول صحیح  
 باشد کما لا یخفی و علامه نقض ازانی آنرا در شرح مقاصد از طرف قاضین خلاف  
 حضرت عمر که شیعیه باشند نقل کرده و جواب ایشان فی آن نوشته است پس نسبت  
 بخبر این روایت بطرف علامه نقض ازانی بدون شمار بر بنیکه نقل آن از طرف  
 علمای خود نموده و یا از طرف مخالفین خود پس جواب آورده است خالی از ستم در  
 نقل نیست با جمله علامه مذکور بعد نقل روایت مزبوره جواب آن با بیطور تحریف  
 فرموده است و الجواب ان هذه مسائل اجتهادیه و قد ثبت نسخ اباحه متون النساء  
 بالاثار المشهورة اجتماعا من الصحابة علی ما روی محمد بن الحنفیه عن علی رضی الله  
 عنه ان منادی رسول الله نادی یوم خیر الا الا الله و رسول الله ینسبکم عن المتون و قال  
 جابر بن زید ما خرج ابن عباس من الدنیا حتی رجع عن قوله فی الصرف و المتون  
 و یضمهم علی انه انما ثبت اباحتها موقفة ثلثة ایام و معنی احسن احکم بحر متین





۴۹  
 و اعتقد ذلک انقیاس الدلیل کما یجوز من المثلث الشافعی رحم و الباحر  
 انتهی و آنچه صاحب رساله گفته است و این کلام چنانکه می بینیم ظاهر است در این  
 نسخ این احکام همان خلیفه انی بودند و انتهی گوئیم از جواب علامه تفازانی که می  
 مذکر این روایت نوشته است چنانکه می بینی ظاهر است که ناسخ حکم و انشاء احادیث  
 مشهوره و اجماع صحابه که کاشف از وجوه دلیل شرعی است و اخبار و آثار  
 هدایت آثار حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی الممت و حضرت عمر محضین حیرت  
 آن نقیام الدلیل الشرعی علی مرتبه بود و مذکور در ظاهر تفازانی و غیره از کلام  
 علوم از تفصیص منموده اند باینکه تقدیم سند الیه یا بر تفصیص است الخ  
 گوئیم چون علامه تفازانی را در این مقام از علمای ادویه گفته پس او اندک که آنچه  
 علامه مذکور در بیان معنی حسره گفته است که انا احکم بحجتین و اعتقد ذلک  
 افعال از او در وجه اول این فایده تاویل علی و توجیه بغایت رکیک و دلیل و غیره  
 نزد متانین کلام عرب و از قبیل المعنی فی بطن الشاعر قرار داده و این قدر  
 بجای شریفش نگذاشته که در حق تاویل که فنون ادویه و ساطین علوم شرعیه که عالم  
 بشر و طنا و بل و عارف بل مبتدیان و این دلیل بود و همچو حسره فهای سودا و  
 محض بمقتضای تعصب و بزرگان آوردن نامناسب کو آن اشخاص  
 بزرگم قائل فاسد العقیده باشند و خود انصاف فرمایند که اگر احدی از  
 عوام اهل سنت بمقتضای تعصب در حق کدام توجب حکمیه تحقق طوسی که از  
 آنکه این فن بود بگوید که توجیهش تاویل علی و بغایت رکیک و دلیل و  
 مابین خوانین حکمت است غفلت در حق این شخص چه خواهند گفت بالجمله چون  
 معنی انا احکمین از بیان همین علامه تفازانی که صاحب رساله کلام او

او در اینجا هم متشابه  
 صحابه که از زبان حرم  
 صاحب رساله بعد از  
 باشد این مطلب  
 نفی است انتهی و  
 این مطابق قاعده  
 است لال بر قضا  
 اثبات قهرین که  
 ذکر نموده بالجمله  
 مسلم شد پس آنچه  
 از تحصیل باشد نه تق  
 ولی است فحش دلم  
 آورده و زده عبارت  
 رسول الله و مع الی  
 رسول الله و الی  
 این رساله لیست  
 من مقتضای تحمیم متو  
 بر آنکه در زمان  
 روایت در کتاب  
 حضرت عمر را بیان



اور در اینجا هم مشاهده کردیم که دست معلوم شد پس قصر افراد یا قصر قلب نسبت به  
 صاحب که از آن حرمت بنمونه مالک بود و قیاسی ندارد و با اینهمه مقام تحت آنکه  
 صاحب بر آن بعد از این بنده سزا نوشته است که بر تقدیر تنزل اگر برای تقوی حکم حکم  
 باشد این مطلب با از خصص حکم دستماد تحریم بنحو ثابت است در تقوی آن  
 تقوی نیست انتی و اینقدر خیال فرموده که چون احتمال تقوی حکم در این مقام تمام باشد  
 این مطابق قاعده مشهوره از تفریق الاحتمال بطلان الاستدلال چگونه ادراک است  
 استدلال بر قصر افراد اقلب باز خواهد بود که صاحب بر سال اول از عدم صحت این  
 اثبات قصرین مذکورین در چند اما اینی چنین فرموده و ثانیا بطریق تنزل احتمال تقوی  
 ذکر نموده بالجمله چون معنی اما اخر همین از بیان علامه نقلی که در شرح مفاهیم  
 معلوم شد پس آنچه صاحب بر سال در تقوی تقویت مطلوب بود همان کوه تخیل  
 از تحصیل باشد نه تقویت مطلوب بلیس قال وجه جبریه را اینی است که مستند  
 ولی است و قد است و فی الد فاضل معاصر مشایخ اخیر دلموی از کتاب از آن  
 سوال شد مع الی فی انوار الی غیرین الخطاب انما فی فقال ان التوکل هو التوکل و ان  
 رسول الله هو الرسول و انما علی غیبه و انما بعدیهما منتهی الحج و الاخری منتهی  
 انما رسوله انما نبی الله و انتی غایب عن الناس و انما من منکر قرآن و رسول یستم لیکن رای  
 من مقتضی تحریم متعده و نظام اینکلام و صریح قول او و لیست باعیده دلالت دارد  
 بر آنکه در زمان انحضرت منسوخ نشده استی کلام صاحب سال اول قول آری این  
 روایت در کتاب مستطاب مذکور در رفقه عمری مسطور و بیان مفادش اگر چون  
 حضرت عمر را بیان عدم نقای حکم جواز متعده منظور بود و این معنی بجهت قلت شروع

سالمی رسم و اباحه الوصف  
بین ظاهر است در اندک  
علامه نقازانی که بعد  
در پاسخ حکم و انصار احاد  
است و اخبار و آثار  
نعمت حضرت حسین  
نقازانی و غیره از علماء  
پیران تحقیق است الخ  
گفته پس ایداند که آنچه  
بر متهمین دغنه ذالکت  
در یک سو و دلیل و غیره  
که در این کتاب  
طیب و مؤمنان عالم  
پیوسته بهای سودا  
بست کو آن اشخاص  
فرمایند که اگر احدی از  
حکیم محقق طوسی که از  
تاریک سو و دلیل و  
پو خواهند گفت بالجماع چون  
صاحب رساله کلام او





آن در آنوقت موسوم و قوع تحريم از طرف ایشان بود لهذا بنا بر دفع اين قول  
 تمهيد مقدمه فرمودند و هي ان الله ان هو القرآن الخ يعني اعتراف ميکنم باينکه  
 قرآن بايد از شريعت رسول برقرار و ياد وجود آن که حکم بر رفع جواز متعه مينمايد  
 بطريق اخبار گفته باشم نه بطور تشريع که آنرا اولاد از خود مستحب نموده خویشتر  
 تابع قرآن در رسول قرار داده ام پس جلدان القرآن الخ قرينه حليله است بر  
 حضرت عمر حکم بر رفع جواز متعه بطريق اخبار از طرف شارع بيان نموده بودند  
 تشريع از جانب خود تحريم آن کرده بودند پس کلامی را که مقدون لقينه صا  
 از اراده تشريع عروبي است دليل ساختن بر نيکاي نسخ آن در وقت آنحضرت  
 صلي الله عليه وآله وسلم مجمل نياده بلکه ناسخ آن حضرت عمر بودند مقام استعجاب است  
 و بايد ترا که صاحب رساله خود در ترجمه قول حضرت عمر گفته که من منکر قرآن  
 رسول نيستم و بعد از آن در ترجمه جلد ليت ابجد افاده فرموده که ليکن رأي من  
 تحريم متعه است انتهي و اين ترجمه مستلزم تناقض و تهافت و کلام است چه منوط  
 کلام اول عدم انکار قرآن و رسول است و تحريم متعه بمقتضاي رأي خودي آن  
 خدا و رسول حرام نکرد و بايد عاين نصيب تشريع براي خود و آن مستلزم انکار  
 قرآن منقول و خاتم الرسل است پس ترجمه که صاحب رساله بيان نموده بجهت استظهار  
 تناقض و تهافت در کلام مافيل در نظر اولي الابصار است و اول از درجه اعتبار  
 قول حضرت عمر اعني کانما متعنا علي عهد رسول الله الخ آنست که متعه که در وقتي  
 از اوقات عهد گرامت عهد آنحضرت صلي الله عليه وسلم مجوز شده بود بعد از آنوقت  
 مسمو و باقی نمانده بظاهر است که حکم بوجود چيزی در عهد شخصي مستلزم حکم باستمرار  
 وجود آنچيز در جميع عهد اشخاص نمی باشد و مجوز بودن متعه پس از وفات من است

ت او را عليه الصلوة و السلام  
 از روی روایات صحیحه عروبيه  
 فریقین بر اخراج آن متفق  
 است بقضای گذشته و روایات  
 خواهد آمد از آنحضرت صلی الله  
 حضرت عمر بعد آنحضرت صلی الله  
 نه بطرف وقت جواز متعه  
 عهد آنحضرت صلی الله عليه  
 ندارد و انما ضی نظر نمودن از  
 تشريع بجهت و توهم نسخ آن  
 و الله وسلم بخاطر گذرانیدن  
 علای اعلام و جواب وقوع  
 از الة الحقاير ان دال است  
 عمران بن الحصین قال ترا  
 به رسول الله صلی الله عليه وآله  
 داین روایت را چنانچه سابقا  
 متوفی از ابن عباس و عمر  
 در تفسیرش و ابو نعیم در حلیه  
 الحدیث ایراد نموده اند کما  
 لیکن روایات صحیح متعیه از



اندک از این علامه العبد المذنب علیه السلام مسلم اهل سنت است لیکن رفع آن نیز نزد ایشان  
 از روی روایات صحیحی معروفه از حضرت امیر مومنان اولاد اجداد ایشان که علمای  
 فقه بر این اجماع است که متفق اند چنانکه نقل آن در جواب فائده اولی در تهذیب و  
 استنباط گذشته در روایات دیگر از صحابه کبار که قدری از آن در جواب فائده عاشر  
 خواهد آمد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صورت است پس توهم نسخ آن طرف  
 حضرت عمر بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر غم رجوع نمیر عبده بطرف آنحضرت  
 نه بطرف وقت جواز متعه چنانکه اتفاق بین شده و تخیل رایج بودن آن در تمامی  
 عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از منقول روایت مکرره با آنکه دالالتی بر آن  
 ندارد و انما ضعیف نظر نمودن از جمله ان القرآن هو القرآن الخ که ما نسیم ماده توهم  
 تشبیع است و توهم نسخ آن از طرف حضرت عمر بعد از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بخاطر گذر اندین و بقید کتابت آوردن بعد از ایشان فضیلتی کرام  
 علمای اعلام و جواب وقوع متعه در وقت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه که روایت  
 از آل الخفاف بر آن دال است از جواب وجه ششم مستفاد قال وجه پنجم روایت مقدمه  
 عمران بن الحصین قال زلت آیه المتعه فی کتاب الله و لم یقرن بعد ما آیت تسخیر امرنا  
 بهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و متعنا مودعات و لم یخبرنا ثم قال رجل برایه انما  
 داین روایت را چنانچه سابق گذشت مخبر از وی در تفسیر کبر نوشته و گفته که قول ما بآیت  
 متعه از ابن عباس بن عمر بن خطاب روایت نموده اند و نیز این روایت را استنادی  
 در تفسیر پیش از ابوالفیض در حلیه و احمد بن حنبل در مستدرک و نیز در کتابت  
 الحدیث ایراد نموده اند که در مسابقا ذکر در نیز این روایت در صحیح بخاری موجود است  
 که در باب حج تمتع است چون خلیفه ثانی توهم تعیین آن را در حدیث کبریه که

لهذا بنا بر دفع این توهم  
 فی اعتراف میکنم باینکه  
 حکم بر رفع جواز متعه مینمایم  
 مطلوب نموده خویش  
 قرینه حلیه است برین  
 بیان نموده بودند  
 را که مقرون قرینه صراحت  
 آن در وقت آنحضرت  
 و در مقام استصحاب است  
 عمر گفته که من منکر قرآن  
 نموده که لیکن رای من  
 در کلام است چه منوط  
 قضای رای خودی آنکه  
 خود و آن مستلزم انکار  
 آن نموده بجهت استقامت  
 قطار در وجه اعتبار و  
 است که متوجه در وقت  
 مجوز شده بود بعد از وقت  
 شخصی مستلزم حکم استیفاء  
 است و فی وقت من اقام





آن بطرف خود فرموده اند پس بر تقدیر آنکه این حدیث در باب تمتع حج وارد شده باشد  
 نیز افاده مطلوب خواهد بود و لعدم القائل بالفصل والا لزم حرق الاجتماع المركب است  
 اقول مراد از آیه متعه کرمیه ضمن تمتع بالغزوة الی الحج است کرمیه غماست متعه به ضمن الحج  
 و اگر چه در این مقام منصب اهل سنت منصب مانع است و مانع را ابداع احتمال صحیح کفایت  
 میکند لیکن بطریق تریع گوئیم که حدیث عمران بن ابی العاص در صحیح مسلم در کتاب الحج در  
 احادیث جواز متعه الحج منفسه واقع است باین الفاظ عن ابی رجا قال قال عمران  
 بن حصین تراست آیه المتعه فی کتاب الله یعنی متعه الحج فامرنا بها رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم و لم یمنزل آیه تنسخ آیه متعه الحج و لم یمنعه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی  
 مات قال رجل بعد باریه ما شاء انتهی بلفظ لیس از روایت متعه الحج از روایت عمران بن ابی  
 داراده آیه متعه الحج از آیه واقع در آن بمخلوق روایت عثمان بن الحصین ثابت است  
 و لهذا ائمه حدیث مثل بخاری و مسلم و غیره این حدیث را در کتاب الحج در باب متعه الحج  
 اخراج کرده اند در کتاب الفکاح در باب متعه النساء و اگر چه او را در آیه متعه الحج از  
 حدیث عمران بن الحصین بسیار است و بعضی را از ان عقیف الدین حسینی در رساله  
 که در بحث متعه نوشته است ذکر کرده لیکن چون مانع را احتمال صحیح کافی و این روایت  
 مفسر بلفظ متعه الحج در صحیح مسلم واقع چنانکه منقول شده و بنا بر ظهور اراده متعه الحج  
 ازین حدیث خود صاحب رساله بر آن متبته شده تسلیم آن نموده فرموده و نیز این روایت  
 در صحیح بخاری موجود است لیکن باینکه تمتع نوشته اند لهذا اختصار العباد بربط مقال از این مقام  
 از روایتی که بر همین الفاظ کرده قوله فخر الدین رازی در تفسیر کبیر نوشته و گفته که  
 قول باباحت متعه از ابن عباس و عمران بن حصین روایت نموده اند از این آری  
 امام رازی ازین هر دو جناب جواز متعه لیس نقل کرده لیکن تفصیل آن باید شنید

پس باید  
 نقل نموده  
 متفق علیه  
 تحریر بر روایت  
 ساقط خواهد بود  
 بر بیان جای  
 روایت  
 عقلیه بودند  
 نقلیه است  
 متفق النبی  
 مخالفت اند  
 و لهذا عقیف  
 امام رازی  
 کلام امام که  
 یقطع بر او  
 و مسلم عن عمران  
 نقلناه آنفا  
 قول من نس  
 در این مقام  
 ایشان را

三

ع

1

1

1

1

...

41

+

11

از

2

;

2

21

1

1



1

1



پس باید دانست که امام در تفسیر مذکور در محبت متعه سه روایت از ابن عباس که  
نقل نموده یکی از آن متضمن جواز بود و از ابن شمر بر امتناع پس مقتضای قاعدت  
متفق علیها بین الفریقین یعنی تقدیم حرمت بر اباحت بوقت نسخ آن بود و روایت  
تحریم بر روایات جواز راجح باشد در تقدیر تنزل در تعارض است به نیست این  
ساقط خواهد شد نیست حال روایات منقول در این باب از ابن عباس آوردیم  
بر بیان حال روایتی که در این باب از عمران بن حصین نقل نموده پس اگر چه آن  
روایت در تفسیر کبیری معارض منقول است لیکن از اینجا که امام رازی از آنکه در  
عقلیه بودن از اساطین ناقدین اخبار و چون اتفاقا از حدیث مسلم که از آنکه فزون  
نقلیه است به ثبوت پیوسته که این روایت در مقدمه متعه الحج نص صریح است و عقلاً  
بمتعه الزمان از دل پس قول امام رازی با وجود مخالفت آن ماقوال آنکه حدیث بلکه  
مخالفت آن تفسیر روایت که در طریق مسلم مفتر است قابل احتجاج بر اینست بنا  
و لهذا عقیف الدین حسینی که ظاهر از صدر رساله اش بیان مستفاد می شود که صحاح  
امام رازی یا قریب العصر نادر بود در بحث مذکوره ما اینکه تالیف آن بنا بر تائید  
کلام امام که در محبت متعه در تفسیر کبیر گفته است بعمل آورده در این مقام میفرماید  
یقطع براءة سائر عمران عن هذا و یختتم زعم من نسب ذاک الامر الیه ما رواه ابن ابی شیبہ  
و مسلم عن عمران بن الحصین قال نزلت آیه المتعه فی کتاب الله الی آخر الحدیث الی  
نقلناه اتفاقاً من صحیح مسلم و بعد از آن میفرماید فهذا قاطع لمحل النزاع و بهذا ظهر اطلال  
قول من نسب الی المتعه الذم انه استدل بهذا علی جواز المتعه و بالاحتیاط التمسک  
در این مقام از امام رازی گفتی واقع شده مثل آن از سخا بر علامه شیخ که نزد  
ایشان در تبیین مثل امام رازی نزد این نیست است و نقلی بی بسیار از شیخ

بجمع حج دارد شده باشد  
اجماع المولود است  
استغفر به منین الحج  
الح احتمال صحیح کفایت  
ح مسلم در کتاب الحج در  
قال قال عمران  
قول الله صلی الله علیه  
علیه و آله سلم حتی  
است عمران بن ایزر  
حسین ثابت باشد  
در باب متعه الحج  
اراده متعه الحج از  
حسینی در رساله  
کافی داین روایت  
از زده متعه الحج  
زده و نیز این روایت  
بطریق ادریقا  
نوشته و گفته که  
ده اند الحج آری  
باید شنید





انما هي مستندة الى قرالعلوم در آنکه خبر حسن الضیاء ذکر نموده بیا نشاند که او ادلا  
 قوی را که امام رازی در محصل در باب بدو و تفسیر از سلمان بن جریر ترمذی نقل کرده  
 ذکر نموده بعد آن رد قول امام از محقق طوسی نقل کرده و در الفظه فقال حال  
 عرضش التحصیل و التحقيق خاتم الحكماء المحصلین نصیر الملة و الدین الطوسی فی نقده جمیعاً  
 ذلک انهم لا یقولون بالبداء و انما نقول بما کالنه الا فی روایة رد و ما عن جعفر الصادق  
 علیه السلام انه جعل اسمعيل القائم مقامه بعده فظهر من اسمعيل ما لم یرقصه منه فجعل القائم مقام  
 موسی علیه السلام فسل عن ذلک فقال بداء الله فی امر اسمعيل و هذه روایة و عندهم ان  
 خبر الواحد لا یوجب ما و لا یحکم بعد ان جواب نقده از محقق مذکور نقل کرده بعد از  
 اما قال الناقذ المحقق فی القصة بحنه فما یستغرب منه عن منک استغراب نهانک  
 اخبار حجة صیبة متضاربة متطابقة متکثرة الطریق معتبرة الاسانید متفقة المتون بلفظ البداء  
 و تصار یغیار و اما اساطین الحديث و اعمدة الرواة کابی جعفری الشیخ و من فی زمرتهم  
 قد اخرجها الشعب طرقات و اختلاف اسانید و من تیر اخبار الاعداد و ادخلها فی حرم باب  
 التواتر و الا ابو جعفر ان الاعطال قدر فرد کل نه بابا کسما باب البداء اثبات متواتر  
 المروم و القول بمعنی المصطلح علیه من مراح ضروری الدین و مر التواتر بالمعنی و یعلم ان  
 الروایة التي انهم ردوا من الصادق علیه السلام لم یروها احد منهم علی ما اوردده اصحابنا  
 این در بیان بی اصل بودن روایتی که محقق طوسی ذکر کرده است مطایع و اب حشر  
 تطویل مقال نموده و ما للاختصار بر نقل همین قدر الکفارة من ثناء الاضلاع علی قاتل  
 العبارة فعلیه بمطالعة الکتاب الذی نقلت منه هذه الرواة و از انجمله است انچه شیخ  
 بهاء الدین غاملی در شرح اربعین در منجبت عدم جواز مسح باب جدید در تحلیله و جها  
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی بسط مقال نموده و در آخر آن فرموده و عقده مثل

هذا الخبر  
 لا یثبت  
 و لا یحکم  
 و لا یوجب  
 و لا یحکم

مثل ذلک الشیخ  
 انهم یقولون  
 کبر انوشیروان  
 نیست لهذا  
 بشریت از مشایخ  
 طوسی بر حسب  
 نیز در نسبت  
 و هم غفلی  
 استشهدا  
 من جعل در بین  
 گوئیم در نصیر  
 و اما عثمان بن  
 الی آخر الحديث  
 از مال نقل  
 در جواب  
 بمقتضای  
 شده بهر حال  
 در نقل از ان  
 و رجوع کند تا  
 این روایت

مورد  
بن  
کرد  
ال  
ت  
الم  
مل و  
فق  
ند  
نند  
فغری  
الا  
باس  
رم  
نبه  
س  
نه  
و  
از

مثل ذلک الشيخ الجلیل من هذا عجیب لکن الجواد قد یبوء الصارم قدینواخ الکریم  
 انتم غفلت ما از علمای کبار امامیه بسیار واقع شده لیکن از آنجا که خطای  
 کبر از شوق نسبت بحالات شان بشان باعتبار غرارت علوم خالی از سوء ادب  
 نیست لهذا بحکم ضرورت داعیه بر قدر ضروری انکسار غفلت پس هر گاه تمسک  
 بشریت از مثال محقق طوسی مطالبی تصریح با قرالعلوم و از مثالی شیخ الطائفة الاخر  
 لموسی بر حسب تفحص شیخ عالمی غفلت های صریحه واقع شده پس اگر از امام اری  
 نیز در نسبت متعین است و نسبی عمران بن الحسین بعد از او بر ادب سبب بیشتر ازین  
 و هم غفلتی واقع شده که ام محل استبعاد و در هیچ غفلت ظاهره عقلا را اندام تمام  
 استشهاد قوله و نیز این روایت را بنش پوری در تفسیرش و ابو نعیم در حلیه و احمد  
 بن حنبل در مسندش بلفظ نزل متون و فی کتاب اسد المحدث ابراد نموده است  
 گوئیم در تفسیرش پوری هرگز لفظان و بالفظ متعین نیست و عبارتش این  
 و اما عثمان بن الحفصیر فانه قال انزلت آیه المتعنی فی کتاب اسد و لم یزل آیه شیخها  
 الی آخر الحدیث و آنچه زیادت لفظ مذکور را از حلیه ابو نعیم نقل کرده عالش نیز  
 از حال نقل عبارت نسبی پوری واضح شده و حال بین نقل که از مسند امام احمد نموده  
 در جواب فائده ثانیة که در ظاهر خود صاحب رساله ازین کتاب نقل کرده بلکه  
 بمقتضای حسن ظن بر نقل بعضی علمای فرقه خود اعتماد کرده خود متکفل عمده نقل  
 شده بهر حال بر او درم است که بذات خود اهل علم کتبهای که استقامت بسیار و خطایه  
 در نقل از آن کتب نموده است مراجعت فرماید و نیز بطرف حلیه ابو نعیم و مسند امام احمد  
 رجوع کند تا حقیقت مثال بر او منکشف گردد بعد آن اگر ضرورت درخواست جواب  
 این روایت از ما خواهد داشت بلا تامل استغفار خواهد فرمود و اگر کلام ناقص ادا

نموده یا نشانی که او ادلا  
 بن جریر ترمذی نقل کرده  
 علی کرده و هذا لفظه فقال لعل  
 بن الطوسی فی نقده بمیان  
 دایه روایه عن جعفر الصادق  
 علی مالم بر نقده منه فجعل القائم مقام  
 بمصل و هذه روایه و عندهم ان  
 الحق مذکور نقل کرده بعد از  
 شده است الاستغراب فیهما  
 را بنده متعنی المتون بلفظ البد  
 بن جعفری التلوه من فی ترجمه  
 الاعداد و ادخلها فی حرم باب  
 باب البیداد اثبات معروفا  
 بن و مر التواتر بالمعنی و یعلم ان  
 نسیم علی ما آورده اصلا  
 است مطابق و اب خود  
 ارفه من شاة الاصلاح علی  
 و از آنجا که است آنچه شیخ  
 باب جدید در تحلیله و حیا  
 از آن فرموده و غفله مثل





این عبارت صلاحیت ذکر عذر از طرف او خواهد شد عذری قابل القبول از طرف  
او در پیش خواهد فرمود قول و نیز این روایت در صحیح بخاری موجود است لیکن در باب  
چشم آغ کونیم جواب اینکلام در او را فرمودیم این فائده که صاحب رساله در ان مقام  
هم افاده مثل این کلام نموده است هر قوم است فالظنمه لیحصل لک خواهی جمته  
**قال** وجه ششم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد اینجاست  
در جمع بین الصحیحین و مسند عبد الله بن عباس نقل کرده قال ابو نضره کان ابن عباس  
یا رب المتعه کان ابن الزبیر یمنی عنهما قال فذكرت ذلك لجابر بن عبد الله فقال علي  
عليه السلام في دار الحديث تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما قام عمر قال ان الله  
كحل لرسوله ما شاء ان القرآن قد نزل منازله فأتوا والعمرة كما احكم الله ونبأوا  
لنكاح هذه النساء فان اوتى برجل نكح امرأة الى اجل رجته بالجماعة انتهى احوال اری  
این حدیث در کتاب مذکور موجود لیکن برناظر ماهر ظاهر است که این حدیث در متون  
و ارد است الا جمله اخیر اشش که بمنتهی لب و تعلیق دارد لیکن دلالت آن بر مطلب  
صاحب رساله که عدم منسوخیت متعه در عهد آنحضرت و وقوع نسخ آن از طرف  
حضرت عمر است بخاطر غیر سد بایشان بلکه مقصود حضرت عمر از جمله اخیر همان لغت از  
متعه النساء است باخاف اجرای تعزیر شدید بر مرتکب آن بجهت ثبوت حرمت  
شرعی آن نزد ایشان و این اخاف منجوی دلالت ندارد بر نسخ حضرت عمر متعه  
از طرف خود چه این کلام ایشان بمنزله آنست که مثلاً حاکم است فوی بگوید که اگر احدی می  
شربت مثلث خواهد شد بر او اجرای تعزیر شدید زائد بر شرب خمر خواهد بود پس  
چنانکه از بیچ عاقل نظر برین اخاف که حاکم شافعی در مسند مختص فیما بین است  
رای خود بر حرمت مثلث حکم از شرعیه نموده توهم آن را برطرف نموده است

محقق نیست همچنین توهم  
و چگونه از سکلام حضرت  
حدان القرآن قدنه  
آخذ با حکام قرآن است  
صاحب رساله این  
افاده قبل از هشتم  
در شعر میزنه قریه  
پس جمله ان القرآن  
اجرای تعزیر بر  
با حدیث خمول  
جواز متعه دارد  
کرده قال کما تقرأ  
تختصی فیها ناعن  
اجل ثم قرأ عباده  
و تلاوت این  
این روایت معا  
من تزوج المتعه  
مسعود فی متعه  
الیها العرویه ثم  
دلالت بر شرب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







۵۸  
 آن در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه منشاء این امکان آمدن یک نسخه از آن  
 بالتوبه الی اجل وقوع منته است فی الجمله بقای مشرعیست آن در تمامی عهد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم نسخ آن از حضرت عمر و تلاوت عبد الله بن مسعود آیات الهادی  
 آمنوا الح را در این مقام ذال بر مشرعیست آن فی الجمله است و احکام مشرعیست فی الجمله  
 در وقت مشرعیست آن از طبقات است پس مراد این مسعود از قراست آیه مذکوره  
 در این مقام آنست که منته در وقتی که ما مردم از کتاب آن کرده ایم از طبقات بود  
 پس متوجهی حال سابق از احوال حال آن قیاس نکند و برای دفع همین قسم توهم  
 کریمه و ما کان احد لیضیع ایماکم نازل شده کما یظهر بالرجوع الی التفاسیر و احادی  
 از اهل اسلام اعتقاد خاست منته در وقت حیات آن نبی دارد و اگر تسلیم کنیم که  
 مفاد این روایت بقای حکم منته است در تمامی عهد کرامت عهد آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم پس این بقا مطابق زعم ابن مسعود خواهد بود نه در واقع و در  
 اول و ضوح نسخ بعضی امور بجهت قرب عهد نسخ بر بعضی اشخاص صورت نمی گشت  
 چنانکه نسخ تطلق بین الیدین در حالت رکوع بعضی صحابه را معلوم نبود پس اگر بر  
 ابن مسعود نیز نسخ حکم منته تا ذکر این کلام واضح شده باشد مقام استبعاد نیست  
 و مع هذا گوئیم هرگاه نزد اهل سنت و شیعیه از حضرت امیر المومنین علی مرتضی در نزد اهل سنت  
 باجماع صحابه منسوخیت منته از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی باشد پس قائل  
 بودن ابن مسعود ببقای آن مع دو سه کس دیگر خلاف خواهد بود نه اختلاف پس  
 بمقابله احادیث صحیح کثیره و اجماع صحابه کبار که جناب امیر ابرار سر آمد آن اختیار بودند  
 قول ابن مسعود ساقط الاعتبار قال و چه هشتم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن  
 جواز منته آنچه حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت نموده قال کنایه منته بالتعبیر من

من التمر و الدقیق آیات  
 لاجل عمر بن الخطاب  
 کما لا یخفی انتهی اقوال  
 عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 به اقطاع حکم منته  
 عدم استثناء نسخ بر  
 بطور بیان حکم شایع  
 نسخ از طرف  
 جواز منته آنست که  
 عهد الله بن مسعود  
 رسول الله صلی الله علیه و آله  
 عهد الله بن مسعود  
 علیه و سلم و ابی بکر  
 روایت هشتم  
 جواز منته دارد  
 ابن عباس را  
 در فی الساقطه و  
 اگر چه آنرا منته  
 باشد منته حلالا  
 تصریح است بخونا

صد  
نامی  
سید  
م  
قراء  
از  
ی دفع  
تلفی  
رد  
ت مهند  
رد  
صو  
علوم  
معا  
بن غار  
مرد  
نمود  
سر  
نذر  
نادر

احداً يبيع المرأة  
 امي عهد انحضرت  
 عبد بن مسعود آية الله  
 السلام مشهور وعنه في الحديث  
 قراست آية مذكوره  
 هم از طينيات بود  
 ی دفع بین قسم توهم  
 فی التفسیر واحدی  
 رد اگر تسلیم کنیم که  
 است عهد انحضرت صلی  
 بودند در واقع و در قرآن  
 صورت نمی بست  
 معلوم نبود پس اگر بر  
 است مقام استبعاد نیست  
 علی مرتضی زین الدین است  
 مروی باشد پس قائل  
 خواهد بودند اخلاف پس  
 بر آید آن اخبار بودند  
 که بر عدم منسوخ بودن  
 و قائل که متمنع بالقبض من التمر

من التمر والدقيق آية الله عليه السلام  
 لاجل عمر بن الخطاب لما استمتعوا  
 كما لا يخفى انتهى **اقول** دلالت این روایت نیز بر تنافی شریعت منته در کما  
 عهد انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع بلکه کما کان که علی الاکثر منقطع میباشد دل  
 به اقطاع کلمه منته  
 عدم شهادت نسخ بود پس حضرت عمر که در واقع عمر بن حرث نبی از ان فرمودند لابد  
 بطور بیان حکم شارع خواهد بود مثل نبی خلفاء و محسین از منکرات شرعیه نه بطور  
 شریع از طرف خود حکام شرع و اقال وجه نهیم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن  
 جواز منته آنست که مسلم در صحیح خود در باب منته روایت کرده قال عطاء قدم جابر بن  
 عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ابی بکر و عمر اخبرني ابو الزبير قال سمعت جابر بن  
 عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبض من التمر و انما يبيع امي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 عليه وسلم و ابی بکر حتى نبی عمر بن الخطاب حتى انتهى **اقول** این روایت مثل  
 روایت هشتم است و جوابش مثل جواب آن قال وجه نهیم که دلالت بر عدم منسوخ  
 جواز منته دارد آنست که در جامع الاصول از زین روایت کرده و قال ابو حمزه سمعت  
 ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما ذلک فی الحال الشیة  
 ذنی الله و قد قال قسم و ازین روایت مطلوب ما که عدم نسخ آیه باشد حاصل است  
 اگر چه آنرا مقید بوقت ضرورت کرده زیرا که دلالت دارد بر اینکه هرگاه ضرورت  
 باشد منته حلال باشد انتهى **اقول** این روایت دلیل محکم منته است زیرا که در ان  
 تصریح است تخصیص جواز منته در حالت ضرورت پس استدلال بان بر عدم منسوخیت

ز





هم از آن از عجایب است دلالت به منسوخیت حکمی منافات بخوار آن در حالت ضرورت  
 ندارد چه حالت ضرورت در جمیع احکام شرعیه مستثنی میباشد و لهذا قاعده فقهیه  
 منسوخ است به شبهه است که ان ضرورت تیج المحظورات پس نسخ جواز متعه در حالت  
 توسعه منافات ندارد بخوار آن نزد ابن عباس در حالت ضرورت قوله دارین روا  
 بطلوبه تا که عدم نسخ آیه باشد حاصل اینج گوییم اگر مقصود استدلال از ذکر این روایت  
 اثبات جواز متعه فقط در حالت ضرورت است چنانکه امام رازی در تفسیر نقل کرده  
 ان الناس لما فكروا الاشعار في المتعة قال ابن عباس قال لم يسم الله تعالى بالمتعة  
 بما احتجوا على الاطلاق لكن قلت انها محل للمضطر كما مثل الميتة والدم والحكم الخبز يراى  
 ليس ينقسم جواز نزد ابن عباس تا زمان صدور این قول مسلم است لیکن از آن  
 عدم نسخ متعه که میجو غیبه است غیر لازم چه اگر محرمات با تنقسم جواز جائز اند و محرم بود  
 آنها از تنقسم جواز ساقط نمی شود و اگر مطلوب اثبات جواز آن مطلقاً بجهة جواز آن  
 در حالت ضرورت است د از تنقسم جواز عدم نسخ آن ثابت می شود پس آن خود ظاهر  
 المنع است چه ثبوت جواز مطلق از روایات جواز مقید بقید ضرورت نزد عقلا غیر مقبول  
 قال وجه یازدیم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در جامع  
 الاصول نقل عن صحیح مسلم عن سبرة بن عبد الله بن الزبیر اخاه عبد الله تمام بک  
 فقال ان ناساً اعمى الله قلوبهم كما اعمى البصار هم يفتون بالمتعة لوض برجل فناداه الله  
 لحلف فان فلعمرى لقد كانت المتعة تفعل على عهد امام المتقين برید رسول الله فقال له  
 ابن الزبیر فخرت بنفسك واسد لکن فعلتها لارجحک با حجارک قال ابن شهاب فاخبرني  
 خالد بن مهاب بن سيف عبد بن مهاب جالس عند رجل جابه رجل فاستفاه في المتعة  
 فامر به فقال له ابن ابی عمرة الانصاري مهلاً قال يا امي والله لقد فعلت في عهد امام المتقين

امام المتقين است  
 متعه از ابن عباس  
 عباس در کتب  
 نقل کرده عن عطاء  
 صارت هذه الآ  
 وروى الغفائة  
 وبيان استدلال  
 الخ را انکه لفظ  
 پس عام باشد  
 بسوی از واج  
 مصداق از وای  
 مستمع بهانه  
 لا تنفاد و از مهاب  
 باشد و هو المظا  
 علی البصیح که متفق  
 و اگر ازین قاعده  
 دیگر که دال بر  
 امیر المؤمنین  
 نسخ بر متعه در  
 هرگاه از روی

را  
ذا  
نور  
رت  
دل  
در  
م  
م  
س  
زار  
ط  
ش  
رت  
دا  
فا  
نور  
ز  
نور  
نور  
نور

امام المتین انتہی اقوال جانشین و جہ است اول آنکہ گوئیم چنانکہ روایات جواز  
 متعہ از ابن عباس منقول است همچنان روایات کثیرہ دال بر تحریم آن نیز از ابن  
 عباس در کتب اہل سنت مروی است از آنجہ است آنکہ امام رازی در تفسیر کبیر  
 نقل کردہ عن خطباء الخراسانی عن ابن عباس فی قولہ فما استمتعتم بہ منہن قال  
 صارت ہذہ الآیۃ نسخۃ لقولہ تعالی یا ایہا النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن من بعدہن  
 وروی ایضاً قال عن موتہ اسیمانی التوب الیک من قول فی الصرف والمتعہ  
 و بیان استدلال باسحیت کریم یا ایہا النبی اذا طلقتم النساء الخ کریمہ فما استمتعتم بہ  
 الخ را آنکہ لفظ لہما در قول او تعالی اذا طلقتم النساء جمع معروف باللام است  
 پس عام باشد در حق جمیع افراد ازواج علی ما تقرر فی اصول الفقہ و عدلی را کہ مضاف  
 بسوی ازواج است حق تعالی قید طلاق ساختہ پس مفارقت ہر فرد از افراد  
 معصداً ازواج حاصل باشد بطلاق و مقید باشد بعقدت ازواج و حال آنکہ مفار  
 قست مستمع بہانہ بطلاق است و نہ مقید است بعقدت ازواج پس مستمع بہا  
 لانتفاء لوازمہا بر ظاہر است کہ در ملک بھن مندرج نیست پس در محرمات داخل  
 باشد و ہو المطلوب و روایات تحریم بنا بر قاعدہ اذا استمتع المبیع والمحموم قدم المحرم  
 علی المبیع کہ متفق علیہا است بین اہل السنۃ و الشیعہ مقدم است بر روایات جواز  
 و اگر ازین قاعدہ قطع نظر کنیم پس سبب تعارض ساقط خواهد شد و احادیث ضعیفہ  
 دیگر کہ دال بر حرمت است و عمدہ ترین این احادیث مرویہ است از حضرت  
 امیر المومنین علی مرتضیٰ بجال خود باقی دویم آنکہ این روایت بمطلوب ما کہ طریاً  
 نسخ بر متعہ در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آک وسلم است منافاتی ندارد چہ  
 ہر گاہ از روی احادیث صحیحہ مرویہ از حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ نسخ

زان در حالت ضرورت  
 اند اقاعده فقہیہ بطور  
 خ جواز متعہ در حالت  
 ریت قولہ دارین روا  
 دل از ذکر این روا  
 در تفسیر نقل کردہ  
 لہم اللہ انی ما اقیمت  
 م و لحم الخمر را انتہی  
 است لیکن از ان  
 جواز جائز اند مجرم بود  
 ان مطلقاً بجهة جواران  
 شود پس آن خود ظاہر  
 ضرورت نزد عقل غیر منقول  
 ہ دارد آنست کہ در جامع  
 خاۃ عبد اللہ تمام یکجہ  
 رض بر جل فناداہ الیک  
 ن برید رسول اللہ فقال لہ  
 ل ابن شہاب فاخبرنی  
 فاستفاد فی المتعہ  
 اللہ لقد فعلت فی عہد امام المتقین





در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در مصورت لابد انکار این  
رضی الله عنه تا وقت عدم علم ایشان پانچ خواهد بود و هرگاه حضرت امیرالمومنین  
علی مرتضی علیه السلام ایشان را بقصد از فتوای جو از متعه منع فرمودند و بنی آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از آن بیان نمودند چنانکه در صحیح مسلم روایات عدیده صحیح  
اینمندی موجود است منها مارواه باسناده عن ابن شهاب عن الحسن و عید السدابی محمد  
بن علی عن ایها عن علی رضی الله عنه انه سمع ابن عباس یلعن فی متعه لهما فقال مهلا  
یا ابن عباس فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن فی یوم خیبر عن یوم الحزم الیه  
انتهی و ظاهر العبادت حضرت امیر علیه السلام ایشان از اعتقاد ابا حنبله الملقه  
آن رجوع نمودند پس اهل سنت چگونه احادیث کثیره مرفوعه را که راوی آن مثل  
حضرت امیر ابرار و دیگر صحابه کبار باشند و آن احادیث در کتب صحیحیه و مستدرک  
موجود باشند بقول ابن عباس ترک نمایند خصوصاً در صورتیکه روایات رجوع  
ابن عباس نیز در کتب ایشان موجود باشد سیوم آنکه صاحب الکعبارتی را که  
بعد لفظ فعلت فی عبد امام المتقین در صحیح مسلم از ابن ابی عمره انصاری مروی است  
ساقط کرده و آن نیست قال ابن ابی عمره انها کانت رخصه فی اول الاسلام  
لمن افطر الیها کالمیته و الدم و لحم الخنزیر ثم احکم الله الدین و بنی عنها انتهی و چون این  
ابن ابی عمره که ذکرش در روایت منقول صاحب السال و واقع است از تلامذه ابن  
عباس بود چنانکه عقیف الدین حسینی در رساله خود میفرماید ذکر مسلم فی صحیح عن ابن  
ابی عمره الانصاری هم من تلامذه ابن عباس انها کانت الخ یس قول او در حکم  
قول ابن عباس می تواند شد لهذا صاحب السال آنرا ساقط نموده و بعد ملاحظه قول  
مذکور که بجای تفسیر قول ابن عباس است صاحب السال را درین روایت محل تثبت

تثبت باقی نمانده  
بمتعه آنست که در صحیح  
بن عبد الله قاتله آه  
عبد الله فعلنا هم  
صریح است در این  
عمر مردم ترک متعه  
در وجه یا زدن  
وجه ششم و غیر آن  
منسوخیت چو  
هی محکم آیه  
انچه شمس  
عباس مذکور  
کلام متعلق  
ساجد خواهد  
بلکه بقا بر آن  
افران نیز  
جو از متعه  
از ابن عباس  
فی ماسخه  
فرقیه یقین



صورت لابد انكار ابن عباس  
 نگاه حضرت امیر المومنین  
 رفته منع فرمودند و بنی النخعت  
 سلم روایات عدیده مصرح  
 بن الحسن و عبید الله بن محمد  
 طین فی متعه لها فقال مهلا  
 بی عنه یوم خیر عن کرم الحرم الاله  
 از اعتقاد اباحت مطلقه  
 نه را که راوی آن مثل  
 مادت در کتب صحیحه شنی و شیه  
 اما در صورتیکه روایات رجوع  
 حاجت له عبارتی را که  
 ان ابی عمره انصاری مروی است  
 است رخصه فی اول الاسلام  
 و بنی آنها انتہی چون ابن  
 واقع است از زمانه ابن  
 و ذکر مسند بنی صحیح است  
 است ایست  
 اما قطعه خود در بعد از حدیث قول  
 سکه را درین روایت محل ثبت

ثبت باقی نماند فقال وجه دوازدهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز  
 متعه آنست که در صحیح مسلم با بنی نفاذ خود از ابو نصره روایت کرده قال کنبت عند جابر  
 بن عبد الله ما ه آت فقال ابن عباس و ابن الزبیر اختلاف فی المتعین فقال جابر بن  
 عبد الله قلنا هان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم نهانا عنها عمر فلم تعد لها و ابن  
 صریح است در این آیه آن عمری بودند خدا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و لبس خوف  
 عمر مردم ترک متعه کردند انتہی اقول جواب فتوای ابن عباس بجواز متعه آنجا  
 در وجه یازدهم مفصل و دیگر وجه مجمل مرقوم شده و جواب لفظ نهانا عنها عمر جواز  
 وجه هشم و غیر آن مسطور است فی مطالع ثمة قال وجه سیزدهم که دلالت بر عدم  
 منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در تفسیر کشاف روایت نمود عن ابن عباس  
 ہی حکمة ای آیه المتعه تم تنسخ و کان یقرأ فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و قرب است  
 انچه شمس الدین بقوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل تفسیر آیه مذکوره نوشته کان ابن  
 عباس یدعی الی ان الایة حکمة ویرخص فی نکاح المتعه انتہی اقول اگر چه بعضی از  
 کلام متعلق باین بحث در جواب فائده ثانیه گذشته و بعضی از آن در جواب فائده  
 سابعه خواهد آمد لیکن در این مقام بطور دیگر ادخیر و اجتر کنیم چنانکه روایات متعه  
 بلکه بقا بر آن نیز از ابن عباس و طریق اهل بیت است مروی است همچنان روایات رجوع  
 افزون نیز در طریق ایشان موجود است و نیز کوئیم چنانکه در تفسیر کریمه فما استمتعتم روایات  
 جواز متعه از ابن عباس مروی است همچنان روایات اراده نکاح دائمی نیز از آن آیه  
 از ابن عباس مروی است منها ما اخرجه ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن النخاس  
 فی ما نحه عن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن  
 فریضة یقول اذا تزوج الرجل منکما مرة واحدة فقد وجب صداقها کله و الاستمتاع هو





آنچه و اخرج ابو دود فی نسخہ و ابن المنذر و النجاشی من طریق عطاء عن ابن عباس رضی  
 فی قوله فما استمتعتم بهن فاتوهن اجورهن فریضة قال نسبه یا ایها النبی اذا طلقته  
 النسا و طلقتهن اخرجت من المطلقات غیر حصن یا فقسم ثلثه ثم وده الایمانی یسین  
 من المحقق من نسخہ که ان اربعه فیه ثلثه بشهر که انی الدر المنثور السیوطی و رساله  
 عقیقه الدین الحسینی و همچنین روایات بسیار در دیباج در رساله مذکوره منقول است  
 مخزن طوالت که در جمیع قدرف و معتبار روایت و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
 نسبت بر روایاتی که دال بر بقای ابن عباس بر اعتقاد اباحت است مرجع است به  
 روایات رجوع مثبت زیادت و ناشی از علم راوی است و اکثر روایات بقا بر  
 معتدل است که بطریق استصحاب و ظن راوی یا بقا بر ماکان علی ماکان جوی باشد و نیز  
 روایات اباحت مثبت تکمیل و روایات رجوع مثبت تحکیم پس روایات رجوع  
 ارجح باشد از روایات بقا بر اباحت لا تقر فی الاصول من تقدیم الحزمه علی الایات  
 عند اجتماعها قال وجه چهاردهم در جامع الاصول علی ما نقل عنه از ابن عباس  
 نقل کرده قال ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها هذه الامه لولا انی ابن الخطاب عنها  
 ما زنی الا شقی و ابن اثیر در نهایت چنین روایت کرده از ابن عباس ما كانت المتعة  
 الا رحمة رحم الله بها امه رسول الله و لولا انی عنها ما زنی الا شقی ای الا خلیل معلوم  
 که مراد از ضمیر بنده عمر است و نظر معروض بودن عمر بنی آن بدون سبق ذکر ارجح  
 بطرف او کرده چنانچه شایعست و الا روایت من حیث المعنی سقیم می شود چنانچه  
 نظر بنده است ابن عباس که قایل بجزا متعه بوده پس بنی را چگونه از طرف خدا یا رسول  
 خدا خواهد کرد و روایات دیگر که سابق برین مبعوض تحریر اند نیز مصدق است  
 و در تفسیر محمد بن حریر الطبری و تفسیر ثعلبی و نیشابوری از حضرت امیر المومنین

امیر المومنین علیه السلام روایت  
 در تفسیر در منشور سیوطی  
 عن الحكم انه سئل عن نذر  
 ما زنی الا شقی و بر روایت  
 عطاء عن ابن عباس قال  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 النسا فما استمتعتم بهن  
 فان بدأ بها ان تیراضه  
 ابن عباس انه یراها  
 جامع الاصول و جواب  
 نون نسخہ مذکوره  
 از ابن عباس روایت  
 در باب ثانی آن که  
 متعه است احادیث  
 غریب الکلیج بنده  
 و ابن اثیر در نهایت  
 به امه رسول  
 ابن اثیر در نهایت  
 رحم الله بها امه  
 ای قلیل مرتب









والله وسلم بحکمیت قرب آن و در آن هیچ قباحی نیست بپایش آنکه بعضی از  
 شرعیه از تفصیق منتقل تبو شده چنانکه پیشتر بر یک مسلم استقامت  
 ده کافر واجب بود بعد از آن حق تعالی در آن تیسر فرموده متقابله دو کافر با  
 که آشته و کم له من لفظی شرع و بعضی از توسعه بتفصیق منتقل شده چنانکه در ابتدا  
 اسلام سلام و کلام باشد که در حالت صلوٰه جائز بود بعد از آن ممنوع شده و کم  
 ایضا من لفظی غیر عن ابن عباس رضی الله عنه ازین کلام است که اگر کلام  
 متعه که مشتمل بر تیسر بود بمقتضای لفظ غائر شرع معتدل نمیشد بحکمیت آن که  
 مشتمل بر تفصیق است محتاج بر نماند مگر اندکی و سوق این کلام برای اظهار  
 تمایز عدم نسخ متعه است پس این کلام از ابن عباس مثل روایات دیگر بعد  
 رجوع ایشان از ااحت متعه صادر شده باشد در بی صورت روایت مذکوره  
 دلیل برای ما باشد نه دلیل بر ما و متعه را رحمت گفتن مقتضی آن نیست که نسخ آن  
 خلاف رحمت باشد بلکه نسخ آنهم نوعی از رحمت است در دنیا باعتبار عدم  
 ضعیف او و لا د و متمم شدن بر ما و امثال آن چنانکه در جواب فائده سادسه  
 بمنشور و ما خواهد آمد و در آخرت باعتبار رفع درجات انجا بحکمیت کف نفس  
 از آن پس نسخ آن تبدیل رحمتی باشد بر رحمت دیگر و هر گاه صحت معنی روایت  
 بر تقدیر رجوع ضمیر لولاهیه لطف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عدم منافاه  
 آن بمذهب رجوع الیه ابن عباس در یافت شد پس آنچه صاحب الضمیر مذکور  
 بر خلاف توانمن متعارفه بخوبی لطف حضرت عمر با وجود عدم سبق مرجع راجع  
 نموده استدلال خود درست کرده است از عجائب استدلالات باشد و اگر  
 تسلیم کنم که ضمیر مجرور در نهیه راجع لطف حضرت عمر است گوئیم این کلام از

از ابن عباس مثل  
 بانه لا یمسک  
 تعلقی و تفسیرش بود  
 قال لولاهیه عمر  
 ش و مخالف  
 و غیره معنی علی  
 همچو روایات صحیح  
 اعتراض کرده و  
 روایات صحیح  
 اطلاق در آن  
 صحیح استقاط آن  
 مجرور در تهنید  
 عن رضائی است  
 مذکور فرموده اند  
 حکم علی ما تقدم  
 در رساله متعه  
 ابطال رضی  
 من صحاح الاحا  
 نقل مهلبا این  
 یوم خبر عن



تبیانش آنکه بعضی احکام  
بر یک اسم استقامت در مقابل  
سیر فرموده متقابل و دکانر باقی  
آن منتقل شده چنانکه در ابتدای  
بعد از آن ممنوع شده و کم  
نقد ازین کلام است که اگر حکم  
بدل نمیشد بحکم آن که  
نویس این کلام برای اظهار  
این مثل روایات دیگر بعد  
در بعضی روایات مذکوره  
تقتضی آن نیست که نسخ آن  
است در دنیا با اعتبار عدم  
در جواب فائده سادس  
در اثبات انجایجت کف نفس  
را که صحت معنی روایت  
سید علیه و آله و سلم و عدم منافاه  
پس به صاحب سلم ضمیر مذکور  
بوجود عدم سبق مرجع راجع  
استدلالات باشد و اگر  
تحریر است کوئم این کلام از

از ابن عباس مثل روایات سابقه قبل از رجوع از اباحت متعه صادر شده کما  
بیان در لامتنع فی القول المرجوع عنه قوله در تفسیر محمد بن جریر طبری و تفسیر  
ثعلبی و تفسیر شافعی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت نموده اند  
قال لولا نبی عمر عن المتعه ما زلی الا شقی بالغ کوئم این روایت در طریق اهل سنت  
شاذ و مخالف روایات کثیره صحیح است که در صحاح اهل سنت و شیعیه از حضرت  
امیر المومنین علیه السلام مروی است کما مر ذکر ما در روایات شاذه که مخالف  
مجموعه روایات صحیح مشهوره بل متواتره باشد صلاحیت آن ندارد که بآن برای  
اعتراض کرده شود و بدو عوی استقاط روایات شاذه از درجه اعتبار مقابل  
روایات صحیح کثیره تهذیب و استبصار حدین عادلین کافی و دافعی که نسخ  
الطائفه در آن هر دو کتاب جای مجتنب علت شده و مخالفت ما روایات کثیره  
صحیح استقاط اکثر روایات کرده در اینجا بطریق نمونه اکتفا بر مثالی می رود که نسخ  
فرمود در تهذیب از جمیع روایات کرده قال سالت ابا عبد الله علیه السلام  
عن نضالی اشهد علی شهادة ثم سلم بعد ان يجوز شهادته قال لا بعد ان تشهد  
مذکور فرموده هذا خبر شاذ مضاد لما قد مناه من الاخبار الکثیره ولا یقرض بما هذا  
حکمه علی ما تقدم من الاخبار لما قد بین فی غیر موضع انتی و مولانا عقیق الدین حسینی  
در رساله متعه بجواب این روایت چنان تفصیل فرموده و اما بیان ان علی بن  
ابطالب رضی الله عنه لم یقل بابا حقه المتعه ما ثبت عنه فی البخاری و مسلم و موطا و غیر  
من صحاح الاحادیث عن محمد بن الحنفیه انه سمع ابن عباس رضی الله عنهما فی متعه ان  
قال مهلا یا ابن عباس و فی رویه بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن متعه ان  
یوم خیبر و عن اکل لحوم الحمر الالیه و قد تعد طرق هذا الحدیث عن عبد الله و حسن





ابن محمد بن الحنفیه عن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما می صارت سقیفة بلیف یقار  
 روایت محمد بن جریر الطبری التي اجتمعت الائمة علی حشد و ذوات و آتت تعارض الاخبار  
 التي اتفقت الائمة علی صحتها و قبولها و قد اجمع المحدثون علی ان محمد بن جریر ذوات  
 و السیمین و الضعیف و السقیم و کثیر الا یقبلون روایت و الکانت خالیه عن المعارض  
 کفیف اذا قادمه شد المنادی و المناقض فخر فغان سیدنا علیا رضی الله عنه سیر  
 عن ذاک هو عرف الحق و اعرف الخلق و این من ذنیه ان یکت علی الباطل بل نش  
 اظهار الحق للعالم و الجاہل و انکان الامر علی ما یزعمون انما یکر حرمة المتعة و یری جاهل  
 فحب علیہ ان یظهر الحق بکلامه و یریح الباطل ببیانه سیما فی آوان خلافته و زمان دوله  
 و یعرف الحق لا صحابه و شیعة و لا اقل من ان یعلم اولاده و خواص اصحابه کابی الطفیل و  
 عبیدة السمانی و ابی الحارث الاعور و قیس بن سعد و الاثتر و غیرهم من الصحابة  
 و التابعین و کیف خفی هذا الامر علی ولده و ظهر لمحمد بن جریر انتهی مختصرا و جوابی و دیگر  
 از روایت حضرت امیر و ادایل فائده عارشره مذکور خواهد شد فانتظر قال وجه  
 پانزدهم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعة دارد آنست که عینی شرح صحیح بخاری  
 در مجلد هشتم در باب غزوة خیبر از ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت نمود  
 قال انما تمتعنا الی نصف من خلافة عمر حتی نبی عمر الناس فی شان عمر بن الحارث انتهی  
 اقول جواب در جواب وجه هشتم و دیگر وجه مذکور است فلیطالع ثمة قال وجه  
 شانزدهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز متعة آنست که در بعضی حواشی  
 بیضاوی از تعلی منقولست از شعب بن الحکم بن عیفة قال قال الله من هذه الایة ما یتیقن  
 الخ منسوخه ہی قال لا قال الحکم قال علی ابن ابیطالب عم لولای عمر بن المتعة مازنی الا شقی  
 انتهی اقول اگر چه بعضی محشیان بیضاوی شیعیان اند چنانکه قتاد حلقوا شی برضا

آنست که در تار  
 طائفه شریف مسط  
 سیمی امیر المومنین  
 و اول مرتب  
 و اول مرتب  
 الاولاد پس  
 حرام نموده و بموجب  
 پس محمد بن  
 چهاردهم در تار  
 خصوصاً نظر  
 خدا و رسول خدا  
 عقیده و هم تو  
 کثیره امامیه  
 نقوش کوی  
 از ظاهر شرا  
 نامناسب  
 دفع آن متعه



بر بنیاد می مشهور پس بدون دریافت حال ناقص تسلیم آن بر ما غیر لازم میگردد  
تسلیم کوئیم جواب آن الفا در وجه چهاردهم مذکور شده و در او اهل جواب فلهذا  
عاشده خواهد آمد فانتظر قال وجه هفتم که دلالت بر مطلوب دارد  
آنست که در تاریخ الجلفا تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی که از امامان محدثین این  
طائفه است مستطوع است فانه قال فی فصل اوئیات عمر قال العکری هو اول من  
سمی امیر المؤمنین و اول من کتب تاریخ من الهجرة و اول من اتخذه بیت المال  
و اول من سکن شهر رمضان و اول من غس باللیل و اول من عاقب علی النجار  
و اول من خرج علی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول من نهی عن بیع المات  
الا و لا دایس این کلام او دلالت صریح دارد بر اینکه پیش از تحریم عمر متعه را کسی  
حرام نکرده و بموجب آن است ذکر تراویح و غیره که بلا نزاع از مختصات عمر است  
پس همین منوال متعه نیز خواهد بود انتهی اقوال اتفاقا صاحب ساله در وجه  
چهاردهم در تأیید ارجاع ضمیر لا ینهی عنها لطف حضرت عمر بیان نموده است که  
خصوصا لطف بذهب ابن عباس که قائل بحرامت متعه بوده نهی را چگونه لطف  
خدا و رسول خدا استناد خواهد کرد انتهی و والد صاحب ساله در کتاب حرام بوجوب  
عقیده دهم تحفه در رد قول تفویض افرج تحلیل و تحریم لطف الله اظهار که ظاهر احادیث  
کثیره امامیه دلالت بر آن دارد بر صاحب تحفه نبوت از تشنیعات گذرانیده  
تفویض کوئی رسانیده است و با آنهم تشنیعات جواب آن بصرف احادیث مذکوره  
از ظاهرش نظر الی اعتقاد امامیه بیان کرده و چون نقل انفسه تشنیعات درین ساله  
نامناسب و معذب اخوف آن بود که مبادا بعد نقل آن کیست قلم جولانی کند و بطرف  
دفع آن متوجه شود و کلام بطول انجامد لهذا ترک آن نموده برشته اکتفا کرده پس

مستغفرت کفایت بقا و  
در آنکه تعارض الاخبار  
مردن چه یزد و انت  
خاتمه عن المعارض  
بیدار علی رضی الله عنه مبدا  
ت علی الباطل بل شانه  
المتعة ویری حلها  
آنکه آن خلافت و زمان دو  
و اصل اصحابه کابی الطفیل  
و غیرهم من الصحابة  
نقل مختصرا و جوابی دیگر  
و اندک فانتظر قال وجه  
که غنی شرج صحیح بخاری  
عبد الله و استناده  
ای شان عمر بن الحارث انتهی  
بمعنی شانه  
آنست که در جمعی حرام  
نقل از امامیه از نه الایه ما استقیم  
و تابعی عمر بن المتعة مازنی الاصل  
و خلیفه کما قد حلو اشی بر بنیاد





خداوند که صاحب این انتقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والد نیز رکوار خود عقبا  
شیخ جلال الدین سیوطی را که در همین وجه او را از اعظم محدثین این است  
اعتقاد عسکری را که او هم از علمای اهل سنت است قرینه تفهیمه بر نیک او نیز مثل  
کافه علمای اهل سنت و بموجب عرف قدیم و جدید معنی حرم حکم بحرمته مراد داشته و  
برگاه مراد شیخ سیوطی عسکری ظاهر باشد پس استدلال صاحب را به بقول  
انها استدلال باینانی اراده القائل و تحفیل بجای صل شد قال و جبهه هم  
دلائل بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد حدیثی است که علی بن طاووس در  
کتاب طالیف از حاشیاتی از آنها روایت نموده از عبد الرزاق از ابن جریج از عطاء  
بن ابی رباح از صفوان بن یعلی و او از پدر خود روایت کرده که ان معاویه استمع  
امراة بالطائف فدخلها علی بن عباس فذكره و اذ لک انتال فتم ثم قدم علیها حار  
بن عبد الله مقمرا فحسناه فذكرنا له المتعة فقال استمتعا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و عهد ابی بکر و غیر حتی اذا کان فی خلافة عمر استمتع عمر بن حریث بامرأة فله من  
اشبهت فقال امی و امها و قال انا فقال فلهما غیر ما خشی ان یکان ذلک قال  
و نهی عنها یومئذ انتی اقول جوابش در وجه ششم مذکور و از رد دیگر جوه مستفاد  
پس تطویل مقال در تمیقا م از رد اید کلام قال و جبهه نوزدهم که در است مطلق  
مذکور دارد روایتی است که در کتاب جامع الاصول مذکور است قال سالت  
عباس عن المتعة الحج فخص فیها و کان ابن الزبیر یمنی عنها فقال نه ام ابن الزبیر  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخص فیها فدخلوا علیها فاحسوا فدخلوا علیها  
فاذا هی امرأة یمنی عنی و قالت قد رخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیها و فی روایت  
عن المتعة لم یقل متعة الحج و فی اخری لا ادری متعة الحج او متعة البی و اخرجه مسلم و غیر

سراحدیث را بعینه حمیدی  
سیریه که حدیث عبد الرحمن  
حدیث جعفر از شعبه نقل کرده که  
الحمد او یان با هم اختلاف  
سبعین نموده اند و مخفی نیست  
مراد متعنه و بوده چه ابن  
راجح همین است که ذکر متعه حج  
عباس امر لبوال آن از ما  
نشان آن ساخته انتی  
عجائب استدلال است  
خود از محمد بن حاتم از رد  
بجزم لفظ متعه الحج واقع  
سند از ابن متنی و ابن  
شعبه نقل نموده که مسلم  
هم اولاً همین روایت را  
جمله مشکوک فیها نقل نموده  
که در ان خبراً لفظ متعه  
متعقرین نیست و اک  
دیگر بعضی روایه را دا  
نص صریح است و

[illegible]

میگوید که در حدیث عبدالرحمن بن مهدی لفظ متعه وارد است و متعج نیست  
 محمد بن جعفر از شعبه نقل کرده که مسلم گفت من نمیدانم که متعج است یا متعه است  
 بالجمله او بیان با هم اختلاف دارند که مرخص فیها متعج است یا متعز زمان متعج  
 معین نموده اند و مخفی نیست که تقرینه سوال از مادر این زیر دلالت طعیه دارد برینکه  
 مراد متعن بوده چه این زیر چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد متعه زاده بود پس  
 راجح همین است که ذکر متعج نبود خصوص تقرینه بعضی از روایات آینه که در آن هم این  
 عباس امر لبوال آن از مادر این زیر کرده همین متعن است و برودی یا سورا  
 نشان آن ساخته انتهی اقوال استدلال باین حدیث بر جواز متعه النساء از  
 خجائب استدلال است چه در صدر همین حدیث که امام مسلم بن الحجاج در صحیح  
 خود از محمد بن سالم از روح بن عباده از شعبه از مسلم قری از ابن عباس روایت کرده  
 بخبر لفظ متع الحج واقع است آری در طریقی دیگر این روایت که امام مذکور در تحویل  
 شدند از ابن شنی و ابن شاذان از محمد بن جعفر از شعبه روایت کرده ابن جعفر مذکور از  
 شعبه نقل نموده که مسلم قری گفته که لا ادری متع الحج او متع النساء صاحب رساله  
 هم اولاً همین روایت را که در آن خبراً لفظ متع الحج وارد است ذکر کرده و بعد آن  
 جمله شکوک فیها نقل نموده استدلال خود درست کرده و اینقدر خالف نموده که روایتی را  
 که در آن خبراً لفظ متع الحج وارد است مفسر روایتی خواهد شد که در آن حج باللفظ  
 متع قرین نیست و اگر مفسر نخواهد شد پس در روایت خبری بسبب اشتباهی که در طریقی  
 دیگر بعضی رواة را واقع شده چگونه فتوری راه خواهد یافت بالجمله این حدیث در متعج  
 نص صریح است و مسلم در صحیح خود آنرا در کتاب الحج ذکر نموده پس استدلال بان

ن از این جهت نوشته  
 در اینکه او نیز مثل  
 مراد داشته و  
 صاحب رساله بقول  
 در حدیثی که  
 بن طائوس در  
 از ابن جریج از عطاء  
 بان معاویه استمع  
 از محمد بن عیسی بن عمار  
 از ابی عبد الله علیه السلام  
 ت امرأة قال له من  
 ی یقول ذلك فقال  
 دیگر وجه مستفاد  
 اسم که دلالت بر مطلق  
 قال سالت من  
 ه ام ابن الزبیر  
 سلموا فخذنا علیها  
 در حدیثی که روایت  
 از ابن جریج است





در این مقام بجا قوله بالجمله را بیان با هم اختلاف دارند که مرخص فیها متعه الحج است  
یا متعه زنان در هیچ متعه و معین نموده اند انتهی گوئیم الفا معروض بیان آمده که  
روایت متعه الحج مخرج است خبر ما در تحویل سند عدم ذکر تعیین مذکور در شرط  
است که از عدم تعیین یعنی رواه تحویل خلاصی در تعیین اصل سند واقع نمی شود  
بالجمله اگر ادیان درین باب هیچ متعه ننموده اند پس صاحب رساله را چگونه است  
بآن بر منعه معینه که متعه این باشد جائز شده و قرینه که صاحب رساله از طرف  
خود تراشیده حالش در قول اتی مجمل و دور و وجه بیستم بحکایت لطیفه  
معلوم خواهد شد قوله و مخفی نیست که قرینه سوال از ما در ابن الزبیر در آن  
قطعه دارد برینکه مراد متعه النسا بود الحج گوئیم چون در اصل سند بصحت لفظ  
متعه الحج وارد است و در آن حدیث امر ابن عباس مسلم قری برای سوال حال  
متعه الحج از ما در ابن الزبیر واقع پس بمقتضای اینج بمقتعه الحج که در متن روایت موجود  
است قرینه اراده متعه النسا ذکر کردن و آن را قطعه گفتن مقام عجیب است و این  
متعه زاده بودن ابن الزبیر را حواله بر ما بعد نموده است پس عنقریب در جواب آتی  
بحکایت لطیفه که در آن ذکر متعه زاده بودن ابن الزبیر کرده است لطیفه  
این قرینه قطعه بطوریکه موجب اتمر از خاطر سامع و ناظر باشد معلوم خواهد شد  
فاطمه بنیه قال وجه بیستم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد  
روایتی است که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البیان نقل کرده خطیب  
ابن الزبیر که علی المنبر ابن عباس جالس مع الناس تحت المنبر فقال ان ههنا  
رجلا اعمى له قلبه كما اعمى لبصره يزعم ان متعه النسا حلال من الله ورسوله و یفتی فی  
القله و النمله قد اقبلت مال البصره بالامس و ترک المسلمین بهایر تضحون النوی

نوی و کیف  
عبدی و من  
بنی اسد بن خنیسه  
عباس قد کف  
ثم قال بعد ان  
و لكن نعمی القلب  
است و لا صاحب  
دقیقه ہی در آن  
عن بردی عوسی  
فا نطلق ابوک خا  
دو نهان قصا خلا  
حلا لها و اما قاتل اما  
فقد کفرتم بقبا کرم امانا  
عبد الغری عطا الاکبر  
عباس و عن بنی هاشم  
الذی ما طاقه الا  
انتی اقول این  
فی الکید الثالث  
غایت خلاف  
میفراید و معظم خلا



النوى وكيف الومر في ذلك وقد قاتل ام المؤمنين وخواری رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم ومن وقاه سیده فقال ابن عباس لقائده سعید بن جبیر بن هشام مولى  
 بنی اسد بن خزیمه استقبل الی وجه ابن الزبیر وارفع من صدری وکان ابن  
 عباس قد کف لصره فاستقبله قائده وجه ابن الزبیر واقام قائمه فحس عن ذراعه  
 ثم قال تعذرت وشعرت یا ابن الزبیر اما العمد فان الله تعالى يقول فانها لا تعمی الا بها  
 ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور واما قضای فی القعد والمعد فان فيها حکم لا تعلمها  
 انت ولا اصحابک واما حمل المال فانه کان مالا جبینا فاتیناه هل ذی حق حقه وبقیت  
 بقية هي دون حقنا فی کتاب الله فاخذنا بحقنا واما المنة فاسأل اکمل السماء اذا انزلت  
 عن بردی عوسج واما قاتلنا ام المؤمنين فمنا سمعت ام المؤمنين لا یکت لا ابیاب  
 فانطلق ابوک خالک الی حجاب مده الله علیها فتمککاه عنها ثم اخذنا فقتلناها  
 وبنها قصانا علیها فی سوتها ثم انصفنا الله ولا محمد امن نفسها ان ابرز از وجهه بنیه صانا  
 مدلهما واما قاتل اباک فانا لقیناه کم زحفا فان کن کفار افقد کفرتم بفرارکم منا وان کنتم مؤمنین  
 فقد کفرتم بقتلکم ایانا وایم الله لو لامکان صفیه فیکر مکان خدیجه فیما لا ترکک لنبی اسد بن  
 عبد المطلب عطا الا کسرة فاما عا دین الزبیر الی امه سالها عن بری عوسج فقالت الم انهما عن ابن  
 عباس وعن بنی هاشم فانه کم الجواب اذا دعو فو قال علی وعفیه کفایت یا بنی احذر هذا الا عی  
 الذی ما اطاقه الا لیس ونحن اعلم ان عنده فضیحة قریش ومخار بها باسرها فایا کدایه اخرا لک  
 انتی اقول این ابن ابی الحدید معتزلی مشهور متبهم تشیع است علی ما صرح به صاحب  
 فی الکید الثالث والشر من ماب المکالمه ودر کتب کلامیه معتبره اهل سنت  
 نایت خلاف ایشان بامتنع در اصول قائم است ودر نقایذ الی در شرح  
 میفراید معظم خلافت مع اندک الاسلامیه حضور المکمل لایم از فرقه است

ذکر دفع فیها متعه بالحج است  
 بی عرض بیان آمده که اهل  
 یقین مذکور در ظاهر  
 معتد واقع نمی شود و  
 رساله را چگونه است  
 حبس را در خلاف  
 اب حکایت لطیفه  
 که مادر ابن جبیر را  
 سینه بصرحت لفظ  
 قمری برای سوال حال  
 که در متن روایت موجود  
 حق تمام عجب است و آنچه  
 پس عجب است و آنچه  
 ابن الزبیر کرده است که  
 و غرض باشد معلوم خواهد شد  
 منسوخ بودن جواز متعه دارد  
 بلاغت نقل کرده خطیب  
 ماست تحت المنبر فقال ان ههنا  
 مال من الله ورسوله ولفتی فی  
 المسلمین بهایر تصحون النوى





الخلاف لما در در حاکم سیه و جری علیه جابره صواب و بی باب العقاید  
 ما قال لیس و ایچی که این الی الحدید معتزلی میهم بشیع در شرح بیج البلاغت که آنرا  
 بطور تنقیح نوشته بلکه مذکر غث و سمین طویل داده است بی سند و بدون حساب  
 در طرف احدی از کتب معتبره حدیث و سیره ذکر کرده و ظاهر آن روایت با اعتبار  
 فان کما کفار افقد کفر تم افرار کم منادان انما مومنین فقد کفر تم بقا لکم ایمان و  
 غریب مغرله و مثبت فرعون و دیگر اهل بدعت و منافی کریمه و ان ذلک انما من المومنین  
 اقتتلوا باشد چگونه بر اهل سنت حجت نخواهد بود خصوصاً وقتی که مثل این روایت  
 صاحب رساله از کتاب منهاج الفاضلین که از کتب کلامیه امامیه است در کلام  
 آتی بعد ذکر حکایت لطیفه نقل کرده باشد و باینکه گویند آنچه ازین روایت  
 ظاهر می شود حوز امتعه نزد ابن عباس است و قائل بودن ایشان بآن باز رجوع  
 از ان نزد اهل سنت ثابت حکامر بیان فلا حجه لصاحب الرساله فی هذه الروایة  
 قال حکایت لطیفه مشتمل بریکه عبد الله ابن الزبیر که از مقبولین مخالفین است  
 متوجه زاده بود قیل کان زبیر تزوج اسماء بنکاح متعه و کان ذلک حلالاً فی ذلک  
 الوقت فاول من ولد فی الاسلام بنکاح المتعه عبد الله بن الزبیر که انی مختصر تاریخ  
 الطبری انتهی اقول در لطافت این حکایت مشکلی نیست حالا گویش صدق  
 نبوتش را بر سماع آن باید نهاد و در ادعای او پس حنفی نماید که اول لطائف  
 این حکایت آنکه قاضی نور الله سوشتری که والد ماجد صاحب رساله در کتاب صوامع  
 او را بکمال تعظیم یاد کرده اند قسم های غلیظه بر زبان آورده است بریک تاریخ طبری  
 شافی که نزد اهل سنت معتبر است در بلاد عجم فرسیده و ترجمه طبری را که آن کتاب  
 ترجمه همین مختصر است در مواضع عدیده از احقاق الحق بی اعتبار قرار داده از آنجا

است آنکه در کتاب  
 رضی الله عنه می گوید  
 بین علماء اهل السنة  
 المتداول المشهور  
 نشان گفته ثم احل  
 عزای العجمین نسخه  
 الطبری غیر ذلک  
 در مقام دیگر از ان  
 العجم خصوصاً فی زمانه  
 تاریخ طبری معتبر در  
 آن نموده آید بنسب  
 معروف طبری قاضی  
 در این باب باید  
 کتاب بیان می نماید  
 آنکه در باب مکائد  
 الوجود است که  
 از محرفات صمد  
 می باشد بعضی روا  
 شنی که تاریخ ط  
 مشهور در حاج

[illegible]

باب العقائد الى آخره  
 مرجع البلاغت كتابا  
 ندو بدون حساب  
 تن روست با قضا  
 كفو ثم بقا لكم انما مؤيد  
 لفتان من المومنين  
 في كثر من اين روا  
 اما هيست در كلام  
 بحار من روست  
 بان بان بار و جوع  
 في هذه الرواية  
 اصولين مخالفين  
 لا في ذلك  
 في مختصر تاريخ  
 كوشش صادق  
 اول لطائف  
 كتاب صوام  
 كبر تاريخ طبري  
 رجا كه ان كتاب  
 اده از اجداد

45  
 است انكه در كتاب نكودر طعن در محمد از معتبره بن شيب از مطلق من حضرت  
 رضی الله عنه می گوید انا اختلف بالایمان المغلطة انه لم ير التاريخ الطبري طي فني  
 بين علماء الهيئة الذي وصفوه بانه عشرين مجلد اوله ادراد التاريخ الفارسي  
 المتداول المشهور بين الناس بانه تاريخ الطبري ولا اعتد ادبه ونيز در مطاع جفت  
 عثمان گفته ثم اختلف بالایمان المغلطة انه لم يره هذا الكتاب تاريخ الطبري ولم يجر الي  
 عزاز العجم من نسخة منشي وما اشهر بين الناس من المجلده الفارسية الموسومة بتاريخ  
 الطبري غير ذلك التاريخ فان ذلك على ما هو عليه عشرين مجلد انتهى و تخمين  
 در مقام ديكر ازان كتاب مي فرمايد و سهولم يراصل التاريخ ابي الطبري لندرتة في بلاد  
 العجم خصوصا في زمانه انتهي و سواي اين قاضي نكودر در مواضع ديكر نيز تصريح بعدم وصول  
 تاريخ طبري ببلد عجم و غير معتبر بودن ترجمه طبري متعارف نموده است تا كجا نقل  
 آن نموده آيد نيت كلام اعظم علمای شيعة در ميان حال طبري متعارف كه كتاب  
 معروف بطبري فارسي ترجمه همان كرده است حالانكه از كلام علمای اهل سنت  
 در اين باب بايد شنيد پس بايد دانست كه صاحب تحفه در كتاب نكودر حاجا حال ان  
 كتاب بيان می نمايد و مردم را از اعتد بر روايات آن تحذير مي فرمايد از اينكه است  
 انكه در باب مكائد در كيد پناه و يك مي فرمايد اين كتاب يعني تاريخ كبر طبري بسيار عزيز  
 الوجود است كه كسي نسخه او ميسر آمده آنچه نزد مردم مشهور است فخره است كه  
 از محرفات سماعي شيعي است و بسي حاله انتهي و ازان جمله است انكه در كيد هشتم  
 مي فرمايد بعضي روايات موافق مذهب خود از تاريخ علي بن محمد عدي ابو الحسن سماعي  
 شيعي كه تاريخ طبري را فخر نموده و دروي بعضي خبرها افزوده و بسبب سهولت عبارت  
 مشهور و رواج كشته نقل نمايند و گويند كه اين روايات در تاريخ طبري است حالانكه

تاريخ طبري  
 تاريخ طبري





در اصل تاریخ از آن روایات نام و نشانی پیدا نیست و این مختصر که حالش مذکور شد  
 به بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هر چه در آن مختصر میسر شد  
 با اصل مانند انتهی و هرگاه با عراف قاضی نواز آمد سوشتری و بیان صاحب تحفه انوار  
 واضح شده که تاریخ طبری از اهل سنت معتبر است و نسخ آن در بلاد عجم نیز  
 جایست نادر الوجود است و مختصری که تاریخ طبری است بهار دارد و غیر معتبر است پس  
 روایت آن کتاب برای الزام اهل سنت آوردن و آن تشیع بر بعضی مقبولین  
 ایشان کردن خالی از لطافت نیست و دوم آنکه این روایت در تاریخ طبری آن  
 نیز بطریقی واقع است که اصلا در آن محل تشیع بر این زیر نیست بیا نش آنکه  
 مصنف آن کتاب در واقع سینه الهجرة بالمدينة اولاً و اینت زوجه بودن آسماء  
 برای زیر که در حالت اطلاق در عرف تمام عالم منصرف بطرف زوجه دانسته میشود  
 خود صاحب رساله هم در فائده نامنه در وجه عاشر جواب از کلام صاحب تحفه  
 تصریح بمقتضای بودن بکلی ای گفتا و زبیت است از مطلق آن نموده چیست  
 قال در کلام صدوق اطلاق بکلی مطلق بر فرد مقتضای آن شده انتهی در مصنف  
 آن کتاب اولاً حامله بودن آسماء قبل از ورود مدینه مطابق روایات مشهوره  
 در کتب سیر و کسما الرجال بصیغه خرم ذکر کرده چیست قال و آسماء زوجه زبیر بن  
 العوام کانت حامله فولدت بالمدينة اینها عبد الله بن الزبیر و بعد آن بصیغه غیر  
 روایت ترمذی آن در مدینه و حامل شدن او در آنجا نقل نموده چیست قال و قبل  
 لائل تزوجها بالمدينة و حمل منه بها و بعد چنانچه در آن روایتی که صاحب رساله  
 نقل نموده بصیغه تریض ذکر کرده پس ثبت بروایتی که بصیغه تریض بمقابل روایت  
 مشهوره مذکوره بصیغه خرم نقل کرده باشد نیک لطافت دارد و خصوصاً

خصوصاً در  
 روایات  
 مستقیم آنکه  
 دین جگانه  
 پس صاحب  
 تشیع کرد  
 مشتمل  
 که خود صاحب  
 ممرضه گفته  
 نموده پس  
 که بر حکمی منته  
 مسامی داشت  
 کل نوع است  
 ابولشیر جا  
 آن بر یکجا  
 آن تشیع  
 قال در  
 سخن میگ  
 بن زیر کف  
 چون سخن



خصوصاً در صورتیکه شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تہذیب جایجا حکم با شفا بمجو  
 روایات شاذہ ضعیفہ از درجہ اعتبار بمقابلہ روایات مشہورہ قویہ فرمودہ باشد  
 بشکرم آنکہ این روایت در کتب شیعیہ مذکور است چنانکہ صاحب رسالہ بعد ذکر  
 این حکایت لطیفہ نقل آن از منہاج الفاضلین کہ از کتب کلامیہ شیعیہ است فرمود  
 پس صاحب طبری بصیغہ تملیض اشارہ بطرف مروی بودن این روایت در کتب  
 شیعیہ کردہ در صورت ذکر آنچنین روایت برای تشنیع بر بعضی مقبولین اہل سنت  
 مشتملہ لطافت بیغایت چہارم لطافتی کہ کل سربسید کل لطافتہا است است  
 کہ خود صاحب طبری بنا بر دفع شناعیت از زیر پر اسرار در انشای ذکر این روایت  
 فرمودہ گفتہ و کان ذلک حلالاً فی ذلک الوقت چنانکہ صاحب رسالہ ہم نقل آن  
 نمودہ پس تشنیع نمودن بر شخصی بارتکاب امری قبل از منسوخ شدن آن یا بامر  
 کہ بر حکمی منسوخ قبل از نسخ آن مترتب شدہ باشد بر مستبعدہ اگر ہمچو تشنیعات  
 مساعی داشته باشد قطع نسب تمام عالم و تشنیع بر کافہ بنی آدم لازم آید زیرا کہ  
 کل نوع بشری سوای اولاد بی وسطہ حضرت آدم از نکاح برادر یا خواہر ہر دو نسبت  
 ابوہریرہ جایز بودہ پیدا شدہ اند و شناعیت نکاح برادر یا خواہر بعد مرفوع شدن  
 آن بر ہمکان عیان پس تشنیع بر این الزیر بسبب بلاذت او از متعہ قبل از حرمت  
 آن تشنیع بر کل نوع بشری باشد و فیہ من اللطافہ مالا یحقی ومن العزائہ مالا یحصى  
 قال در منہاج الفاضلین نوشتہ کہ در نقل صحیح است کہ روزی عبد اللہ بن زبیر در  
 سخن میگفت و عبد اللہ بن عباس رسید و او در آخر عمر مکفوف شدہ بود عبد  
 بن زبیر گفت جانانا اعمی اعمی اللہ قلبی کل المتعدی الزنا المحص عبد اللہ بن عباس  
 چون سخن او را شنید نہ گفت ان اللہ سلب البصائر و سلب البصائر کم و اللہ لقد انزلت

فتوہ کہ عاقلش مذکور شد  
 در آن مختصر بیند نسبت  
 حسب تحفہ انشا غیر  
 مذکور آن در بلاد عجم مرید  
 دیگر معتد بہ است پس  
 بیاح بر بعضی مقبولین  
 در تاریخ طبری آن  
 است بیا لش آنکہ  
 است از وجہ بودن اسما  
 از وجہ دائمیہ  
 انکلام صاحب تحفہ  
 الملک ان نمودہ حیث  
 روایات مشہورہ  
 اسما از وجہ زہر بن  
 زبیر و بعد آن بصیغہ تملیض  
 حیث قال و قبل  
 روایتی کہ صاحب رسالہ  
 از شیعیہ تملیض بمقابلہ روایت  
 یافت دارد خصوصاً





فی کتاب الصد و عمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لم یمنعها عنها ولم یات  
بعده رسول بحرمها و الدلیل علی ذلک قول عمر متفقان کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم محکمین انا احرمها و انا قتب علیها فقبلنا شهادته و لم نقبل ترجمه و انک  
من المفسر فاسأل انک عن بردی عوسجی ابن زبیر چون بخانه رسید از روی غنیمت  
با ما در خود گفت اخبرنی عن بردی عوسجی در جواب گفت ان اباک کان مع  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قد ابدی له رجل انیال له عوسجی بر دین فاعطاهما  
ایاه فستغنی بها فقلت بک و انک من متعه انتی اقول کتاب منهاج الفاضلین  
از کتب کلامیه شیعه است پس روایتی که در کتب کلامیه شیعه دارد باشد برای  
الامام اهل سنت ذکر کردن و حجتی ندارد خصوصاً در صورتی که خود صاحب له در  
فائده راجعه خطاباً الی صاحب التحفه تصریح فرموده باشد باینکه طرفه ای که روایت  
مذهب خود می آورد اتباع از امامی خواهد انتی و معیناً جواب قائل بودن این عیال  
بمقتضی الف افتاب قرار بر متعدد گذشته پس اعاده خالی از عاقله قال و چه نیست که  
روایتی است که مسلم در صحیح خود از سیره جعفی آورده است ان غرامع رسول الله صلی  
علیه و آله وسلم فتح مکة قال فاذن لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المتعه فانطلقت  
انا و رجل الی مربة من بنی عامر کانها مکرة عیطاء و اسی است بطول الحق فی اعتدال فخرنا  
علیها انفسنا فقلت ما تعطینی قلت ردائی و قال صاحبی ردائی و کان ردائی صاحبی  
احو و من ردائی و کنت اثبت منه فکانت اذا نظرت الی ردائی صاحبی اعجبته  
و اذا نظرت الی اعجبته ثم قالت انت در داوک کیفیتی فکنت معاً ثلثاً و اربعین  
صاحب در منشور نیز ذکر کرده و اینقدر زیاده کرده است که غیر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم از که بیرون نه آمد قبل از تحریم آن و این نوشتن او بر ما حجت نمی تواند شد

فی کتاب الصد و عمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لم یمنعها عنها ولم یات  
بعده رسول بحرمها و الدلیل علی ذلک قول عمر متفقان کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم محکمین انا احرمها و انا قتب علیها فقبلنا شهادته و لم نقبل ترجمه و انک  
من المفسر فاسأل انک عن بردی عوسجی ابن زبیر چون بخانه رسید از روی غنیمت  
با ما در خود گفت اخبرنی عن بردی عوسجی در جواب گفت ان اباک کان مع  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قد ابدی له رجل انیال له عوسجی بر دین فاعطاهما  
ایاه فستغنی بها فقلت بک و انک من متعه انتی اقول کتاب منهاج الفاضلین  
از کتب کلامیه شیعه است پس روایتی که در کتب کلامیه شیعه دارد باشد برای  
الامام اهل سنت ذکر کردن و حجتی ندارد خصوصاً در صورتی که خود صاحب له در  
فائده راجعه خطاباً الی صاحب التحفه تصریح فرموده باشد باینکه طرفه ای که روایت  
مذهب خود می آورد اتباع از امامی خواهد انتی و معیناً جواب قائل بودن این عیال  
بمقتضی الف افتاب قرار بر متعدد گذشته پس اعاده خالی از عاقله قال و چه نیست که  
روایتی است که مسلم در صحیح خود از سیره جعفی آورده است ان غرامع رسول الله صلی  
علیه و آله وسلم فتح مکة قال فاذن لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المتعه فانطلقت  
انا و رجل الی مربة من بنی عامر کانها مکرة عیطاء و اسی است بطول الحق فی اعتدال فخرنا  
علیها انفسنا فقلت ما تعطینی قلت ردائی و قال صاحبی ردائی و کان ردائی صاحبی  
احو و من ردائی و کنت اثبت منه فکانت اذا نظرت الی ردائی صاحبی اعجبته  
و اذا نظرت الی اعجبته ثم قالت انت در داوک کیفیتی فکنت معاً ثلثاً و اربعین  
صاحب در منشور نیز ذکر کرده و اینقدر زیاده کرده است که غیر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم از که بیرون نه آمد قبل از تحریم آن و این نوشتن او بر ما حجت نمی تواند شد









داله بر آن شده نه مدعی ادله دیگر مثل استصحاب و غیر آن پس ذکر این حدیث در اینجا  
مطابق تصریح او مناسب نباشد و آنچه صاحب رساله ثبوت عدم منسوخیت معتقد است  
از این حدیث ظاهر البطلان دیده بالاخره خود قائل دیگر استطاردی آن در اینجا  
شده حال آن در جواب دوم که می آید واضح خواهد شد و جواب استصحاب که  
در این حدیث بآن مثبت شده است اگر چه در جواب فائده اولی گذشت لیکن  
در اینجا مختصر گوئیم که اعتبار استصحاب نزد قائلین بآن بوقت عدم ظهور  
مخالف میباشد و در ما نحن فیه بمنطوق صریح همین حدیث نسخ معتقد و افعی لازم است  
پس مثبت استصحاب در اینجا بامید از ادلی الالباب دوم آنکه صاحب رساله  
در نقل این روایت خطا کرده که عبارتی را که نفس صریح در تحریف از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آخر این روایت در صحیح مسلم موجود است یکم  
ساقط کرده تا منافعی مطلوب او که نسبت تحریف آن بطرف حضرت عمر است  
بر زبان قلم او جاری نشود حالا عبارت مطروحه صاحب رساله باید شنید که  
در صحیح مسلم بعد لفظ مکنت معناه آنکه صاحب رساله حدیث مذکور را بر آن  
ختم کرده این عبارت موجود است ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من  
کان عنده شی من هذه النساء التي تمتع فليخل سبیلها انتهى پس عبارت حدیث  
مثل کتاب صحیح مسلم را که شهره آفاق است حذف و اسقاط نموده نقل کردن  
مناسب بحال صاحب رساله نبود و مع هذا گوئیم در صحیح مسلم از همین سیره بن  
معبده چنینی ده روایت بطرق متعدده دال بر تحریف معتقد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
موجود پس روایت او را در باب عدم منسوخیت معتقد برای الزام اهل سنت  
ذکر کردن مقام استعجاب و عجب تر آنکه صاحب رساله عبارت داله بر تحریف

تحریف معتقد از حدیث  
قال و این حدیث را صاحب  
پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم در حدیث  
افقا معلوم شده که زیاده  
پس خداوند اند که در این  
اندیشیده و آنچه فرموده  
نیز بخاطر نمی رسد زیرا که  
از خود افاده این جواب  
در حدیث صحیح مسلم که  
علیه و آله و سلم معتقد را  
معتقد درست نخواهد بود  
حل و شیوع وقوع آن  
مفید مطلوب است که  
چند عامی شیعه عدم  
معقول نمی شود چه  
شیاع هم بود پس  
شیاع منسوخ نشده  
وقوع و شیوع موجب  
گفته است که کود لا



۸۱  
 تحریم متعده از حدیث صحیح مسلم ساقط کرده مثل آنرا از در منشور نقل نموده حیث  
 قال و این حدیث را صاحب در منشور نیز ذکر کرده است و اینقدر زیاده کرده است که  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از مکه بیرون نیامد قبل از تحریم آن انتهی و این کلام او  
 عرفا اشعار صریح دارد بر اینکه زیادت مذکوره در حدیث صحیح مسلم نیست حالانکه  
 الفا معلوم شده که زیادت مذکوره در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت در منشور موجود  
 پس خدا داد که در استلزام آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در منشور کدام است  
 اندیشیده و آنچه فرموده است که این نوشتن او بر محبت نمی تواند شد مفاد من  
 نیز بخاطر نمی رسد زیرا که احدی بر شما با حدیث محبت گرفته یا بمقابلت محبت او  
 از خود افاده این جواب میفرماید بلکه آنجا بر اهل سنت محبت می گیرند پس هرگاه  
 در حدیث صحیح مسلم که مبحث غنه است زیادت مذکور یعنی تحریم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم متعده را موجود باشد استدلال شما بر اهل سنت با حدیث بر تواتر  
 متعده درست نخواهد شد جواب این اشکال قلی فرماید و آنچه فرموده که معینا  
 حل و شیوع و وقوع آن در عصر جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فی نفسه  
 مفید مقلوب است که دلالت بر نسخ نداشته باشند انتهی این کلام هم مقام حیرت است  
 چه مدعی شیعہ عدم طریان نسخ است و ثبوت این مدعا از محض شیوع و وقوع امری  
 معقول نمی شود چه جمیع احکام منسوخ قبل از نسخ واقع و ب احکام قبل از آن  
 شایع هم بود پس اگر محض شیوع و وقوع مستلزم عدم نسخ باشد لازم آید که هیچ حکم  
 شایع منسوخ نشده باشد در این مقام ذکر ادله عدم نسخ در کار و اثبات آن محض  
 وقوع و شیوع موجب استعجاب ادلی الا بصار و آنچه در خاتمه همین عبارت منظورها  
 گفته است که دلالت بر نسخ نداشته باشد ظاهرا لفظ عدم ازین عبارت

پس ذکر این حدیث را  
 بوقت عدم منسوخیت متعده را  
 استنادی آن در اینجا  
 جواب استصحاب که  
 فائده ادلی گذشته لیکن  
 بوقت عدم ظهور حکم  
 نسخ متعده و انفع کما سیاه  
 دوم آنکه صاحب  
 در تحریم از آن حضرت  
 مسلم موجود است بکلم  
 حضرت عمر است  
 حجت رساله باید شنید که  
 حدیث مذکور را بر آن  
 علیه و سلم قال من  
 انتی پس عبارت حدیث  
 و استقاط نموده نقل کردن  
 مسلم از همین سیره بن  
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 پس برای الزام اهل سنت  
 که عبارت دال بر تحریم





۸۲  
 از کاتب ساقط شده حق عبارت است این بود که میگفت که دلالت بر عدم نسخ  
 نبشته باشد بر نهانند حاصل بی فی الجمله عن حقایق هذه الاخبار المكتشفة  
 من التوفيق و ما است بهما لصاحب الرسالة و غیره من الاخبار و التي تصدیقها مقتضا  
 ما کان یحتاج بالبال انجر الكلام الى الاطلاق والعامل فيه من المقال الاقتضائ  
 منه و انما قال تدریب بدانکه از ملاحظه اخباریکه درین فائده بمعرفه ترتیب آمده  
 به ثبوت پیوست که جماعتی از صحابه عظام قائل بعدم نسخ آیه متعه بوده اند که سید و سرور  
 ایشان امیر مومنان علی بن ابیطالب است و آنحضرت بمقتضای حدیث متفق علیه علی  
 مع الحق و الحق مع علی بدور مع حیث ما دار قول صلی الله علیه و آله وسلم اقتضاکم علی دیگر  
 اخبار بسیار مطاع و احب الاتباع است چنانچه سابق بر اوست نقلی سیوطی در مختصری  
 در ترجمه الاخبار از آن حضرت مذکور شد که فرمود لولا انی ابن الخطاب لانی الشقی  
 منصوصاً نظر باینکه قریب بهین مضمون از ابن عباس هم مروی است و اختصاراً  
 با کثرت و مشرف بودن او بشرف تلمذ و جنباب و اشتها را اینکه مذمت او قول  
 بجواز متعه بوده ادل دلیل است بر آنکه جناب امیر کبیر متعه را حلال میدانستند چنانچه  
 خدا و رسول خدا آنرا حلال نموده و نیز از مطاوی اخبار سابقه معلوم شد که عمر بن  
 ابی بن حنفه و غیره از صحابه در رواه صحاح سنیان است قائل بعدم نسخ آن بود  
 همچنین عبد الله بن عباس چنانچه فخر رازی و غیره نقل کرده اند همچنین جابر بن عبد الله  
 انصاری و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان رسید علی بن طاووس در طائف از محمد  
 بن احسن نخوی از کتاب مجمر نقل فرموده که آن رشته من الصحابه و سته من  
 انهم یسیرن فانوا یفتنون باباته متعه انب و از ابو علی حسن بن علی بن زید که از  
 کبار و بزرگان است آورده که شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که

این حدیث  
 در مختصر  
 سیوطی  
 مذکور است

که نامهای آنها را  
 در آخره قیم الباری  
 السلف فی المتع  
 نوشته و معلوم  
 است سیم اقتدا  
 انشی اقول  
 میگوئیم بدانکه از  
 علی بن ابیطالب  
 بن معبد چندی  
 من انه قد ثبت  
 محمد بن الحنفه  
 من الفایده  
 حکم متعه بود  
 و آنحضرت  
 و قوله صلی الله  
 چنانچه در روای  
 که در کافی  
 قریب به  
 ثابته از زناد  
 و مشهور

الکتاب  
تخفیر  
ما الیه  
مصر  
نور اند  
ی مدینه  
اسلام  
فیض  
آفتاب  
ت  
تلفظ  
مال  
نه معلوم  
بعد  
محرم  
سرس  
باصو  
بن علی  
ششم

که نامه های آنها را ذکر کرده فتوی بااحتیاط متعذر دادند و ایضا فی باب بنی البنی  
 در آخر فتح الباری شرح صحیح البخاری نکذا حکلی بعض الحنفیه عن مالک الجوز قد خلف  
 السلف فی المتن قال ابن المنذر جابر عن الاوائل الرخصة اثنی و فربین این و تبادری  
 نوشته و معلوم است که بمقتضای حدیث سیدان مثل اصحابی کالبقوم باهم اقتدیم  
 استیم اقتدای هر یکی از صحابه مذکورین در باب عدم نسخ موجب استبداد نیست  
 انشی اقول همین کلام صاحب رساله را بتغییر کجانب او معطوف می سازیم  
 میگوئیم بدانکه از ملاحظه اخباریکه درین فائده و در فائده اولی از جناب بصیرت  
 علی بن ابریطالب روایات متفق علیها بین اهل السنه و الشیعه و مطابق آن از سیره  
 بن معبد چنین مبرض ترقیم آمده و از کلام علامه نقضانی که در شرح مقاصد گفته  
 من انه قد ثبت نسخ اباحه متعه النساء بالنار المشهوره احما ما من الصحابه علی ما روی  
 محمد بن الحنفیه عن علی رضی الله عنه الی اخر العبارة التي نقلت فی جواب الولید الثالث  
 من الفائدة الثالثة بثبوت یوسست که جمهور صحابه عظام رضی الله عنهم قائل بنسخ  
 حکم متعه بوده اند که سید و سرور ایشان امیر مومنان جناب علی بن ابریطالب است  
 و آنحضرت بمقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحق و الحق مع علی بدو و معه حیث دار  
 و قوله علی السید و انه مسلم اقتضاکم علی دیگر اخبار را بسیار طایع واجب الاتباع است  
 چنانکه در فائده عاشره خواهد آمد که حدیث لولا ما یحقق این الخطاب فی الای  
 که در کافی از آنحضرت مروی است دلالت بر حرمت متعه دارد خصوصاً نظر بریکه  
 قریب همین مضمون از ابن عباس هم مروی است چنانکه در وجه چهاردهم فائده  
 ثالثه از نهاییه ابن اثیر روایت فرموده منقول و تفسیرش مذکور و اختصاص او با آنحضرت  
 و مشرفان شریف علما آنجناب و اشتداد جرم او از قول اباحت متعه

بر عدم نسخ  
 الکشف عما وقع  
 تصدیق لا یقتضاه  
 الاقتصار علی ما  
 من ترقیم آمده  
 اند که سید و سرور  
 ی حدیث متفق علیه علی  
 اقتضاکم علی دیگر  
 فیوطی و ز فخری  
 الخطاب فی الای  
 است و اختصاص  
 که در حدیث او قول  
 اطلال میدانند چنانکه  
 بعد معلوم شد که عمر  
 بعد نسخ آن بود  
 مجتنب بابرین عباد  
 اوس در طائف از محمد  
 صحابه و ستمن  
 علی بن زید که از  
 شش کس از تابعین که





فهمیدن حضرت امیر المومنین با و چنانکه از صحیح مسلم در جواب وجه یازدهم منقول  
 شده بلکه روایات مرفوعه تحریم متعه از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله  
 و سلم چنانکه در تهذیب و استبصار از کتب شیعه و در صحیحین و دیگر کتب حدیث  
 اهل سنت بواسطه حضرت امیر و اولاد امجاد انجناب مروی است اول دلیل آن  
 بر آنکه جناب امیر گیر و اولاد امجاد ایشان متعه را حرام میدانستند و اعلام بحرمت  
 آن میفرمودند چنانچه خدا و رسول آنرا حرام نموده اند و نیز از مطاوی کلام بر اخبار  
 سابقه معلوم شد که بسبب تجویز متعه الناطق بن عمران بن الحسین خلاف واقع  
 رجوع ابن عباس از تجویز آن ثابت و واقع و چه خوش گفته است سید علی بن  
 طاووس در طرائف که آن کشته من الصحابه و کشته من التابعین كانوا یفتنون  
 بامانه متعه پس چه هرگاه از جامه صحابه که نوبت نشان از هزاران گذر کرده و از  
 جامه تابعین که مرتبه نشان از لک و گویرون رفته شش شش کس بحکم عدم علم  
 نسخ قائل بخواران باشند پس مخالفت ایشان با جامه خلافت خواهد بود و نه احتیاج  
 و حال حکم امام مالک بن نجیح بر آن در جواب فائده خام خواهد آمد و معلوم است که گفته  
 حدیث اصحابی کالنجوم حاجت افتد البعالی حجت موجود نبودن حکم منصوص می افتد  
 و چون حکم حرمت متعه منصوص از آنحضرت صلعم و مروی از جناب حضرت امیر و اولاد  
 امجاد ایشان و جامه صحابه باشد پس اهل سنت را بطرف دو چهار کس دیگر از صحابه  
 که بسبب عدم اطلاع بر ناسخ یا حضرت امیر و جمهور صحابه خلاف و رزیده اند نه حاجت  
 افتد ادنه در هیچ قول ایشان تصور است احوال فائده راجعه در اثبات منسوخ  
 نشدن حکم متعه بتقریر آخر و تحریر این دلیل بنا بر وجهیکه فخر رازی در تفسیر کبریاش  
 نیست که اگر ناسخ موجودی بود البته یا بتواتر معلوم میشد یا بطریق آحاد و تقریر

فائده یک

بر تقدیر اول لا  
 بن حسین منکر  
 معلوم است و  
 بطریق آحاد لا  
 قطعی و بتواتر نام  
 اخیر عبارت عن  
 نیست که  
 متواتر آحاد  
 دارد و غفلت  
 جامع مذکورین  
 بهمین امر اجماع  
 در این باب در  
 نیست که فخر  
 و علم تجامل و تفاخر  
 اطلاع داشته اند  
 امام رازی متع  
 بیان منع آنکه الف  
 تبیین آن  
 اتفاق نشان بر کند  
 متواتر است و اولاد



بعد از دهم منقول  
 صلی الله علیه و آله  
 در دیگر کتب حدیث  
 است اول دلیل است  
 تنویر اعلام بحجرت  
 علامی کلام بر اخبار  
 حسین خلیفہ واقع  
 است سید علی بن  
 کالوایفتون  
 را در گذشته و از  
 کتب کجاست علم  
 خود بود و احتیاج  
 معلوم است که متفق  
 حکم منصوص می افتد  
 است امیر و اولاد  
 و هر کس دیگر از صحاب  
 را ریده اند نه حاج  
 است من و من  
 و تفسیر کرده شده  
 به طریق احادیث دیگر

بر نقد بر اول لازم می آید که علی بن ایضا الب علی السلام و عبد الله بن عباس و عمر  
 بن حنین منکر امری باشند که ثبوتش متواتر از دین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 معلوم است و ذلک بموجب کفر هم و هو باطل قطعا و بر تقدیر ثانی یعنی ثبوت تاریخ  
 بطریق اقاد لازم می آید که میظنون و انفع مقطوع باشد چه اصل ثبوت حل متواتر  
 قطعی و متواتر است شده و این باطل است که میظنون رفع حکم قطعی نماید نیست ممکن  
 آنچه عبارت علی نوشته و بعد از آن در صدد جواب آن شده مقتضای التفریق  
 نیست لکن تحقیق در جمیع ضعیف متثبت شده گفته توهم این تاریخ اما آن یکن  
 متواتر او احادیثی لعل بعضهم سمعه ثم نسبه انتی و اینکلام دلالت بر عجز او از حواله  
 دارد و غفلت او از روایات نزدیک خود به احادیث سابقه دلالت میکند بر سبک  
 جماعه مذکورین نهی عمر را شنیده آنرا از جانب او میدانستند نه از جانب خود او رسول  
 همین امر با هم منازعه و مشاجره می نمودند و اصرار بر قول خود می ورزیدند چنانکه گفتگوی  
 در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر بوقوع آمد تفصیل گذشت پس معلوم  
 نیست که فخر رازی این احادیث را دیده بر قول خود که سمعه ثم نسبه باشد عمل کرده  
 و علم بحال و تعاقب بر اصرار داشته یا باد صفت اینهمه تبحر و احاطه بر این احادیث و اخبار  
 اطلاع نداشته آن بدالش عجب انتی کلام صاحب الایمانه لا قبول حاصل کلام  
 امام رازی منع است بر حصر تاریخ در متواتر و احادیث که از کلام مستدل مستفاد می شود  
 بر این منع آنکه انقسام اخبار شرعی به طرف متواتر و احادیث نسبت به ناقصین ضرر رسول است  
 به سامعین آن از زبان رسول چه اگر اقبلن آن ذکر است بقرینه و سببه و باشند که  
 اتفاق نشان بر کذب یا وقوع کذب از ایشان اتفاقا و عاده محال باشد پس خبر  
 متواتر است و الا خبر آنرا و بعد و منوع است مقدمه بر عقلا خفای ندارد که نام منع حصر مذکور





۸۶  
باید ابداع شوق ثالث میکند باین طریق که حضرت ناسخ در متواتر و آحاد مسلم نیست چه جائز است که  
ناسخ مسموع صحابه باشد از زبان رسول هرگاه برین احتمال متوهم میشد که در صورت  
احتمال سماعت ناسخ از زبان رسول باز انکار بعضی صحابه چگونه متصور می شود و جواب  
باینطور بیان فرمود که جائز است که این بعضی ناسخ را سماعت کرده سهو نموده باشند  
چون امام رازی قبل از کلام مجتوبه نینه ثابت کرده آمده است که سکوت کل صحابه  
بوقت نبی حضرت عمر رضی الله عنه از متعبدین علم آنها منسوخ نیست آن بوده لهذا  
در اینجا قول حضرت عمر و تسلیم سکوت صحابه را ثابت کرد و تسلیم این بعضی ناسخ  
قرار داده و سهو و نسیان بعضی صحابه بعد سماع آن که امام در مقام ابداع احتمال ذکر  
کرده است حکم الانسان بساوق السهو و نسیان استبعادی ندارد و بنا بر این محدثین نیز  
در بعضی مواضع تصریح بسهو و خطای رواه خود فرموده اند چنانکه نقل آن از محدثین نقلین  
در همین فائده در جواب جیسوم تبیین مذکور خواهد شد پس احتمالی که امام رازی ذکر کرده  
غیر مستبعد واقع و تسلیم وقوع آن از علمای فریقین شیخ و ابداع منقسم احتمال بر صحت  
منع کافی و روانی و اگر استبعاد منع امام منوعی از خاطر سامعین زوال نه پذیرد و گوئیم  
آنفا معلوم شده که کلام امام در اینجا مقام بطریق منع است بوجه خبر در متواتر و آحاد  
باید احتمال سماع تمام نسیان را از قواعد مقرر علم مناظره است که اذا نطق الاحتمال  
نظر الاستدلال و لا بد من الاستدلال للتصحيح استدلاله مقام استبعاد آنکه خطای  
شد از منع بعضی علمای اهل سنت ابداع احتمال بدیع جواب داده اند و اصلا  
بمناظر نگذرانیده اند که بجواب منع اختراع احتمال کفایت نمی کند بلکه در اینجا نیز استدلال  
بر مقدمه ممنوعه نمی باید و لا استدلال با احتمال جلالا شاید این دعوی باید شنید پس باید است که  
علامه حلی در کشف الحق در طعن قرطاس که اول مطالع حضرت عمر است میفرماید منها قوله عز و الجني

خداوند عظیم

فیض  
 که در  
 می  
 سهو  
 که  
 است  
 ال  
 سلم  
 بد  
 اع  
 از  
 ان  
 نام  
 از  
 اسم  
 اجتم  
 رد  
 ال  
 در  
 متو  
 که  
 ادا  
 متبعا  
 داده  
 در  
 در  
 نذر  
 بنام  
 منهد

نیست چه جایز است  
 که در صورت  
 ظهور می شود و چون  
 بهر نحو خود باشند  
 که سکوت کل صحابه  
 است آن بود لهذا  
 که در این خصوص  
 بدایع احتمال ذکر  
 سایر آن مجتهدین  
 دلیل آن از حدیثین  
 امام رازی ذکر کرده  
 است احتمال را میست  
 زوال نه پذیرد گویم  
 هر چه در متواتر و احاد  
 که از اطلاق الاحاد  
 استبعاد اگر عظامی  
 داده اند و اصلا  
 که در این از استدلال  
 نیست پس باید که  
 شیعه باینها قائل نباشد

۱۴  
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما طلب فی مرضه دواء و کتب لکتابه کتباً بالاختلاف  
 بعده و اراد ان ینص حال موته علی ابن عبده علیه السلام فنعیم عمر الخ و چون بر قول علامه حلی  
 المعنی و اراد ان ینص منع ظاهر متوجه میشد لهذا فضل بن رزبهان بحجاب این قول  
 فرموده ثم ما ذکر انه اراد ان ینص حال موته علی خلافة علی فنهذ امن باب الاخبار بالغیب  
 لم لا یرید ان ینص خلافة ابی بکر و قد وافق هذا ما روینا عن عائشة انه قال ادعی لی ابابکر  
 ابابکر حتی اکتب لک کتاباً انتی و ای کلکام نزد پدر ظاهر منع ظاهر است پس  
 بحکم این مطابق قوانین متواتر و متعارف و ذکر دلیل و ابطال این احتمال واجب بود  
 قاضی نور الله شوستری بحجاب این منع ظاهر و الاحتمال اطلاع علی الغیب را مسلم داشته  
 تسبیح این احتمال بوقوع آن بالهام و تأیید آن بحجس و نفیس علم سلف حاضرین بان  
 لغیر این موجه للعلم ذکر کرده بعد از آن تصریح بعدم لزوم اخبار بالغیب فرموده در گذشته  
 حین قال ان الاطلاع علی الغیب قد یكون بالهام الله و تأیید بالحدس و النفس کاورد و چون  
 صلی الله علیه و سلم القوافر المومن و قد علم ذلك السلف الحاضرون هنا که این موجه للعلم  
 و اخبار و اید من بعد هم فلا یلزم الاخبار بالغیب و این قدر زوال فرموده که درین مقام  
 بحجاب منع اقامت استدلال می باید نه ایداع احتمال پس هرگاه استدلال علامه حلی که  
 قاضی نور الله در دفع منع فضل بن رزبهان از ان عاجز شده بر خلاف قوانین متعارف  
 مناظره تصحیح احتمال نموده و هرگاه جواب قاضی فرمود از منع تصحیح احتمال نزد شیعه مسامحانه  
 باشد پس منع امام رازی بر استدلال مجوزین متعه بایداع احتمال سهو سامعین که کثیر الوجود  
 و تسلیم آن نزد علماء اثنی عشر در غایت شیوع است که ادم مقام استبعاد  
 باشد قولیه چه احادیث سابقه دلالت میکند بر اینکه جماعه مذکورین بنی عمر را شنیده از  
 از جانب ارسیده استند الخ گویم توهم دوم در این شبهه بر کلام امام قدس سره صورت





نی بند زیرا که مفاد کلامش آنست که جائز است که بعضی صحابه ناسخ جواز متعذر باشند  
 بمقتضای بشریت سهو کرده باشند و باز هرگاه حضرت عمر ذکر حرمت آن در مجمع علم  
 فرمودند بیا و ایشان آمد چنانچه سکوت ایشان قرینه این تذکره است و اینکلام  
 اصلا دلالت ندارد بر اینکه یکی صحابه نمیکین نسخ که قریب دو چهارتن باشند ناسخ  
 از زبان جناب رسالت مآب شنیده فراموش کرده بودند و بعد تذکر حضرت عمر یاد  
 آمد بلکه جائز است که مفسرین علی انکار نسخ ناسخ را برسان از زبان آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم شنیده باشند یا اگر شنیده باشند بعد تذکر یادشان نیامده باشد لهذا امر  
 بر انکار داشته پس استبداد مفسرین نسخ بر قول خود بمنع امام که احتمال سماع بعضی  
 شافعیست مفسرین نمیرسد چه ظاهر است که آن قدر سمره احتمال سماع کل صحابه ناسخ  
 متعذر در رجوع شان را از آن تذکر حضرت عمر راه نداد تا اصرار بعضی بر قول ابا جح  
 آن اصرار بمنع امام نماید و مع هذا گوئیم در جواب وجه دوم وجه سیم فاعلموا ان الله معلوم شده  
 که عبد الله بن عمر و عمر بن حصین هرگز قائل بباحث متعذر النسخ نبودند و روایاتی که  
 از آنها منقول است و درود آن در متعلق الحج منطلق صحیح آنست که هر بیانه و جابر بن  
 عبد الله در وقت روایت حکم بباحث آن ننموده بلکه نقل جواز آن در اوقات بقیه  
 کرده و آن دلالتی بر قائل بودن راوی بمختلف روایت بوقت روایت ندارد  
 و این عباس از قول بباحث متعذر رجوع کرده بود بدلیل الروایات التي مر بعضها  
 و سیاتی بعضها را اگر بالفرض رجوع این عباس است نشود در ضرورت روایات  
 جواز عدم آن متعارف ساقط خواهد شد و در جواب او مشکوک فی خواهد ماند و اگر  
 بشا قطعه قائل شویم این عباس نیز بیکد کس دیگر که جواز متعذر قائل بودند نزدیک  
 خواهد شد و مخالفت دومی کس با جماعات کثیره که قائلین نسخ باشند خلافت

خلاف خواهد بود نه  
 نیز ساند قوله چنانکه  
 آن متعذر است  
 فصل در بیان  
 نقل کرده امثال  
 نسبت بمقابل  
 کاسیاتی نقل  
 و مع هذا همین کلام را  
 باقر العلوم او را  
 فها هو حاکم  
 خواهد نظر انداخت  
 است نوشته  
 اما حتما لمضطر  
 الخطابی الی سید  
 فها شعر انال و ما  
 قیا این جاسر  
 نقال سبحان الله  
 الرندی من ابن  
 معرقه قینز مع

[illegible]

ما سجد جوار متور استند  
 و است آن در جمع عظیم  
 و است و است و است  
 و چهار تن باشند یا نه  
 و دیگر حضرت عمر یاد  
 و حضرت صلی الله علیه  
 و نهاده باشد لهذا امر  
 و احتمال سماع بعضی  
 و سماع کل صحابه یا نه  
 و بعضی بر قول است  
 و فائده ثانی معلوم شده  
 و بنود در و ایاتیک  
 و امر بیان و جابر بن  
 و در آن در اوقات  
 و است و است ندارد  
 و التی مر بعضها  
 و بصورت رد است  
 و فیه خواه باشد و اگر  
 و است  
 و است

خلاف خواهد بود نه اختلاف و آن بجهت غیر معتد به بودن ضرری بمنع امام  
 نرساند قول چنانکه گفتگوی که در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر بوقوع  
 آمد بتفصیل گذشت از آن گوئیم در قول سابق بوضوح بیست و نه که تقسیم خلاف ضرری  
 بمنع امام نرساند و مع هذا گوئیم تفصیل گفت و گوئی که در میان ابن زبیر و ابن عباس  
 واقع شده در وجوب استماع از ابن ابی الحزید معتزلی و صاحب منهاج الفاضل شیعی  
 نقل کرده امثال این روایات نزد امام غیر معتد بها است پس بجهت عدم اعتنا بآن  
 نسبت تجادل و تفاؤل بجهت امام رازی که مثل محقق طوسی قائل بفضول و کمال است  
 که سیاتی نقل بعضی عبارت الراجح فی اثنا و جواب الفائده اب بعد از مدعیان علم مستعد  
 و مع هذا همین کلام در حق محقق طوسی جاری است در انکار ادعا و بیشتر ادراک علیه  
 باقر العلم و ادراک آنکه نقل آن از تقدیم بر اسب الفضا و در وجه پنجم فائده ثانی گذشت  
 فاما جوایز من جانب المحقق الطوسی فهو جوابنا من جانب الامام الرازی قال اما فی  
 خواصه لغیر الله در صوات خود که جل مضامین تحفه اثنا عشره است و عبد الخیر سره در این صریح  
 است نوشته و عبارت بگذارد اما ما یکلی عن عبد الله بن عباس فی المتعه فانه کان یتناول  
 اما حقها للمفسر الیها لیل الزوده و قلنا این روایة ثم رجع عنه و استند الحارثی من طرف  
 الخطابی الی سعید بن جبیر قال طلبت لابن عباس لقد سارت بعقیاک الی الی قالوا  
 فیها شعر قال و اما قال قلت قالوا شعر فقلت شیخ لا طال محله + یا شیخ بل لا شئ  
 فقیما ابن عباس + فی فیه رخصة الاطراف + یکن مزاکیه معصه الزاسر +  
 و اما الی حال الله یا بعد ان هیست و اما هی کالمیتة و الدم و لم یخبر لعل الا لمتعه بآیه  
 الرندی عن ابن عباس قال انما المتعه فی اول الاسلام کان الرجل یقدم الی البیسی بها  
 معرقه یتسرن و اما لایق ما یری انه مقیم فی حفظه متاعه و یصلح له شمیة حتی اذا نزلت الایة





الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس کل فریضه سواها حرام انتهی و صاحب تحفه  
 اسراق آن نموده در باب مطالعین میگوید و آنچه گویند که ابن عباس نحو زیر میگرداند اکثر  
 اشیاء ابن عباس را در جمیع مسائل لازم بگیرند تا در ویراه آورند و قصد ابن عباس برین است  
 که خود بر آن تصریح کرده می گوید که مستند در اول اسلام مراد از اصباح بود و معالایه منظر را اصباح  
 چنانچه دم خنجر بر و میته استند الحارمی من طریق الخطابی الی آخر ما فی کلام الصواعق پس مدقوع  
 باینکه هرگاه بنا بر روایات کثیره اهل سنت ثابت شد که مذنب ابن عباس قول کل مشیت  
 مطلوب یا بشیئت رسید اما آنکه مقید بحال اضطرار بود یا نه پس امری از است و برای  
 ما منفردی ندارد اگر چه از روایت واحده ثابت نمی تواند شد انتهی بقول چون کتاب  
 صواعق بر طرز بیع واقع است لهذا صاحب تحفه کتاب خود را بر نسق آن تألیف کرده و در  
 اکثر ابواب و ذکر جمیع الزامیه بر طبق آن عمل آورده لهذا بعضی مضامین تحفه بالغی مضامین  
 صواعق مماثل و نسق همه که متشکل گشته لیکن بجهت این تماثل خبری حکم نمواند مبروق  
 بودن حل مضامین تحفه از صواعق منجمله بدایع است بچند وجه اول آنکه مسئله متوالیه را  
 صاحب تحفه مجمل و مفصل در ابواب متعدد و آن کتاب را ذکر کرده چنانکه در باب فقهیات  
 مطالعین تفصیل آن فرموده و در بعضی ابواب دیگر راه اجمال در آن پیوده و در غیره  
 با کلام صاحب تحفه درین مسئله مشتمل اکثر تحقیقات و تدقیقات عالی است که کلام صاحب  
 صواعق از مثل آن خالی کما لا یخفی علی من راجع الی الکتابین الذکورین و صاحب مسئله  
 کلام صاحب تحفه را درین مسئله از مطلقان آن تتبع کرده بر آورده انرا با ماده باره کرده  
 بعضی را که بکمال خود متصور دفع بنداشته در فوائد متعدده نقل نموده و بعضی دیگر را  
 که باین صفت نه انگاشته را با ساقط فرموده و در موضع از مواضع مذکور بود  
 این مسئله که بجهت اتحاد فرموده است مسئله عجبت عنها چیزی را از عبارت تحفه

شارح ابواب  
 از حد اتم الله  
 مؤلفم تقریر است و  
 دیگر نمودن موجب  
 ازین بیان دریافته  
 با وجود طول الذیل  
 شرکت اتفاق  
 نموده پس دیگر غرض  
 تحفه و صواعق در  
 و هرگاه شکر کرد  
 تحفه از صواعق منجمله  
 صواعق متماثل  
 و دیگر کتب این  
 مسئله و در  
 فن فرغ کرده  
 پس بیاید که  
 کتب و الذم  
 و بجلد الانوار  
 منبع الصادق

سید  
باسم  
واقع  
قول  
نفس  
تلفیظ  
فقد بال  
شهره  
که در  
وجود  
اصاح  
انرا

تخفه با عبارت صواب واقع مماثل واقع شده باعتبار این مماثلت خبری عبارت مماثلت  
 باشد اتهام سرتقه ساجده ذکر کرده آنرا نمود حکم مبرور بودن جل مضامین تخفه  
 از صواب واقع تصور <sup>و این تخفه زنده است</sup> که در صورت مشابهت بین عبارات الکتابین در  
 معنای تقریرات و اتحاد در چند سطر حکم مبرور بودن جل مضامین یک کتاب از کتاب  
 دیگر نمودن موجب استعجاب ناظران هر دو کتاب است و چون ارباب بصیرت  
 ازین بیان در یافتند که درین مسئله معجزه الاراده که در کتاب تخفه بموضع متذکره مذکور  
 با وجود دلیل و متکرر الذکر بودن آن در عبارت آن کتاب و صوابی یکی در چند  
 شرکت اتفاق افتاده که آنرا صاحب رساله شریف دانسته بنا بر تائید اتهام سرتقه ذکر  
 نموده پس دیگر عبارت تخفه را بر آن قیاس کرده خواهند داشت که شرکت در مضامین  
 تخفه و صواب واقع در اقل مواضع یا بر اتحاد فن واقع است نه در جل آن کما زعم صاحب الرساله  
 و هرگاه شرکت در جل مضامین تخفه و صواب واقع واقع نباشد پس اتهام سرتقه جل مضامین  
 تخفه از صواب معذور و نام باشد و ویم آنکه گوئیم چنانکه بعضی مضامین تخفه با بعضی مضامین  
 صواب واقع متماثل است همچنان مضامین بعضی ابواب آن با بعضی مضامین نواقض الرد من  
 و دیگر کتب این فن که متذکر ذکر بعضی حج الزامیه باشند متماثل است پس وجه زعم حضرت  
 مبرور بودن جل مضامین آن از صواب واقع چه باشد سوم آنکه گوئیم هر دو کتاب که در یک  
 فن فرض کرده اند متماثل است در مواضع شرح معاصدا که مضامین آن هر دو متماثل میباشد  
 پس میباشد که هر کتاب با حق از سابق مبرور واقع باشد در صورت صحت این معنی لازم آید که  
 کتب والد ماجد صاحب رساله بجهت ما خود بودن جل مضامین آن از احقاق الحق  
 و بحد الانوار و دانش آنها ازین کتب مبرور باشد و رساله مخاطب ازین کتب و التفسیر  
 منہج الصادقین و تهذیب الاحکام و نزهة اناعشیه و انشاها مبرور باشد زیرا که

این در حجب تخفه  
 سیر و کاشش  
 محاسن چنین است  
 مضطر را مباح  
 واقع پس نوع  
 قول محل متذکر  
 ی احسن و رای  
 چون کتاب  
 تالیف کرده بود  
 تخفه با بعضی مضامین  
 مبرور بودن مبرور  
 مسئله متذکره را  
 خانه در باب فقیهات  
 ان بوده و در هر دو  
 است که کلام صاحب  
 صاحب رساله  
 و این بابا ده باره مذکور  
 و بعضی دیگر را  
 و مواضع مذکور  
 سطر از حجب تخفه





حل مضامین رساله مخاطب ازین کتب ما خود هست چنانکه در جواب فائده او  
 بطریق نمونه بیان بعضی عبارات ما خود منها کرده شده چنانکه گوئیم بعضی تحقیقات  
 جدید و تحقیقات مفیده که صاحب تحفه در کتاب خود ذکر کرده مستفاد از مصنفات  
 والد ماجدش مثل فرة العین و از الالهات است چنانکه اکثر مضامین رساله مخاطب  
 ما خود از موهبات والد بزرگوارش است و بعضی از بیابان طبع و قواد صاحب تحفه اکثری  
 از افادات سائده کرام انتخاب و دیگر علای اهل سنت پس حکم بمسودن بودن پس  
 مضامین تحفه از صواعق چگونه است این پنجم آنکه گوئیم صاحب رساله حل مضامین تحفه را  
 مسودن از صواعق و صاحب فیه اثنا عشریه اتوا ما خود از منقح المَشکلات قرار داد  
 حالانکه کتاب صواعق بعد از حقایق حکایات رشقه العبارت آن که زائد بر اصل مطلب  
 است از درجه اعتبار بعد از نصف تحفه خواهد بود با آنکه باب تولد تیرا که منجمه  
 منظم البواب تحفه باعتبار شدت نفاست تحقیقات است رساله از صواعق مذکور  
 نیست و منقح المَشکلات نام حاشیه منیه تحفه است پس حکم با خود بودن  
 حل مضامین تحفه ازین هر دو کتاب مقام استغراب و تعجب و ارباب باشد  
 ششم آنکه گوئیم در ایستقام صاحب تحفه و صاحب صواعق هر دو روایات رجوع  
 ابن عباس را از حکم سجده از منتهی لعل عن جامع الترمذی و کتاب ناسخ الحدیث و منزه  
 الطحاوی که این هر دو کتاب مشهوره آفاق است ذکر نموده اند و ما حال بد ریافت  
 نرسیده که احدی بجهت اتفاق و ناقل بر نقل از کتب مشهوره یکی را از دیگری  
 سارق قرار دهد با تجمیع صاحب رساله در دفع کلام صاحب تحفه و صاحب صواعق  
 فرموده است که هر گاه بنا بر روایات کثیره اهل سنت ثابت باشد که فریب  
 ابن عباس قول کل متعه است مطلوب ما به ثبوت رساله الخ اگر چه جواب آن

این کتاب از کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران است

جواب آن در وجه دهم  
 که این مطالب شما جواب  
 هر دو اگر مراد شوق اول  
 ششم جواب از افضلیت  
 و اما جمیع که بعضی از آن در  
 معیشت غنه در این مقام  
 ضرورت از افراد جواب  
 جائز است احدی جا  
 خود ازین روایت  
 بحالت اضطراب  
 آن یکون فی خاله  
 واحد ثابت نمی توان  
 واحد است و منجمه  
 ثالثه ذکر کرده مقید  
 این روایات را  
 منقول است که  
 عباس بحال ضرورت  
 می آرد و ابا  
 نقل می کرد  
 استخفاف

تاد  
برجسته  
الک  
ولا  
س  
ما با جا  
ر  
سنو  
را مال  
یگی  
خف  
ش  
اچ

ب فائده اوست  
 لا گویم بعضی تحقیقات  
 به استفاد از مضامین  
 بین رساله مخاطب  
 متاد صاحب کف و اگر کسی  
 حکم ببرد و بی بودن جل  
 که جل مضامین تحف را  
 مشکلات قرار داد  
 آن که زائد بر اصل  
 و لا بد ترا از منجمه  
 است از مصادیق مذکور  
 حکم با خود بودن  
 عیب کار کتاب باشد  
 بر روایات رجوع  
 نسخ المحدث و منقول  
 و حال بر یافت  
 در یکی را از دیگری  
 تحف و صاحب مصادیق  
 باشد که غریب  
 از آنچه جواب آن

۹۰۷  
 جواب آن در وجه فائده ناله گذشته لیکن در ایستقامت فصل از امان گویم بنظر  
 که این مطلب به صاحب از منقول در حالت ضرورت است یا در حالت سکت یا اعم ازین  
 برده اگر مرد شرعی اول است پس از آن که کس غرض است شیخ لازم می آید چه در مذمت  
 شیعه جواز بل افضلیت آن از نکاح دائمی در حالت سکت است چنانکه احادیث  
 الحامیه که بعضی از آن در فائده عاشره مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد در ظاهر است که  
 مجتهد غنه در این مقام مجاز است در حالت سکت است مثل جواز نکاح و جواز شی بو  
 ضرورت از افراد جواز فی حال السه نیست چه اکل مینه و لحم خنزیر را که در حالت محضه  
 جائز است احدی جائز فی حال السه نمی گوید و اگر مرد شرعی ثانی یا ثالث است پس آن  
 خود ازین روایت ثابت نمی شود چه ظاهر است که از ثبوت ایاحت مقیده خبری  
 بحالت اضطرار ایاحت آن در حالت سکت یا ایاحت مطلقه ان ای اعم من  
 ان یكون فی فائده السه و حاله الاضطرار لازم نمی آید و آنچه گفته است که اگر چه از روایت  
 و اعمده ثابت نمی تواند شد انتهی مقام استحباب است زیرا که از روایت حاکمی که روایت  
 و اعمده است در چنین از روایت صحیح مسلم که صاحب السه آنرا در وجه ذلیم از فائده  
 ناله ذکر کرده مقید بودن جواز منتهی بحال اضطرار نزد این عباس ثابت می شود و کما  
 این روایات بسیار از این عباس مرسل و درین مجاله بموافقت عده  
 منقول است که هر دو اعدا از آن دلالت بر مقید بودن جواز آن نزد این  
 عباس بحال ضرورت و اضطرار دارد قال طرفه ترا سکه روایت منسوب  
 می آید و اتباع از تمامی خواهد کاش از کتب شیعیان این روایت  
 نقل می کرد و باز اگر اتباع آن میخواست چندان مستبعد نبود  
 استبه اقول الحال که احقر البساء بحسنای صاحب السه

این روایت  
 صحیح است





از تہذیب و استقامت روایت حرمت متوہل بیت الطہار از حضرت امیر المومنین  
 علی مرتضیٰ علیہ السلام مرفوعاً الی النبی المختار کہ بحر است قوی تر از قول ابن عباس است  
 عبارت نقل نموده جملاً از صاحب سالہ اتباع میخواہد می بیند کہ ایشان بجا اب  
 آن راہ انصاف می پویند و یا طریق اعتدال می جویند **قال** در دایتیکہ ما از  
 طریق اہل سنت در اثبات اینکہ مذہب ابن عباس حلت و جواز تہ بود نوشتیم  
 چنانچہ دستہ این شاہ عزیز تبعیت این نمی کند و در سلک اتباع ابن عباس درین  
 باب خود را منظم ساخته سعادت دارین حاصل نمی نماید انتہی **اقول** اگر روایت  
 حلت و جواز تہ کہ صاحب سالہ از ابن عباس نقل نموده معارض بردایت صحیحہ  
 حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیہ السلام کہ استاذ ابن عباس و امام واجب  
 الاتباع بودند و آن روایات در کتب شیعیہ دستہ موجود است و قد نقلہا فی مرۃ و  
 سببی ایضاً فی مواضع مناسبہ نمی بود و نیز اگر حضرت امیر علیہ السلام ابن عباس را  
 از فتوای اباحت آن از زجر نمی فرمودند چنانکہ در صحاح اہل سنت موجود است  
 و نیز اگر فتوای مذکورہ از ابن عباس مخالفت جمہامیر صحابہ کرام است نمیدانند و نیز اگر  
 رجوعشان ازین فتوی منقول نمیشد البتہ صاحب تہ تبعیت ابن عباس میکرد  
 بر تقدیر ظهور صورت مخالفت در میان ابن عباس و حضرت امیر انام و جمہامیر صحابہ  
 کرام حصول سعادت در مخالفت ابن عباس و تبعیت ابن عباس خاص نیست نہ در  
 تبعیت ابن عباس سبحان اللہ شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی کہ حدیث احادیث صحیحہ  
 ائمہ اطہار را بطن منافات آن باند مذہب خود و معارضہ بادیگر اخبار رد کرده و باوجود  
 آن مورد طعن علما شیعیہ نشدہ و صاحب تہ بجهت ترک روایت ابن عباس شارب  
 مخالفت مریکہ لان باروایت حضرت امیر ابرار و جمہامیر صحابہ کبار مطعون میباشد

عبد الغفر

صاحب سالہ  
 درین اقوال  
 ہر گاہ باعدا  
 باقی خواہد بود  
 این کلام  
 جاری میشود  
 مذہب اہل  
 آن احادیث  
 ذکر می نمایند  
 کتب شیعیہ  
 احادیث  
 العاقل لفظ  
 کہ احقر اللہ  
 العاقل علی  
 اقرار العاقل  
 لایزد علی الا  
 ابن عباس  
 قسم اخبار  
 مفاد خبر مذہب  
 آن مکفرین



صاحب است که قال بالجمله معلوم است که اقرار العقلار علی نفسهم مقبول است  
 و این اقرار هم لانیفسهم پس حدیث رجوع ابن عباس از مذنب خود غیر مسلم چه  
 هرگاه با اعتراف علماء و رواة شما مذنب ابن عباس ثابت شد پس بطریق استصحاب  
 باقی خواهد بود تا دقتی که قطعا رجوع از انان مذنب ثابت شود انشی اقول مثل  
 این کلام از طرف صاحب تحفه بر کسی که بجواب کتاب او تکالیف کشیده اند  
 جاری میشود باین طریق که صاحب تحفه بر شیعه باخباری که در طریق ایشان مؤید  
 مذنب اهل سنت و مفسر مشرب شیعه واقع است استدلال میکند و علمای شیعه بگویند  
 آن احادیثی که در طریق ایشان مؤید مدعیان ایشان و مفسر دعوی صاحب تحفه است  
 ذکر می نمایند پس مطابق تصریح صاحب اسناد احادیث و الیه بر مطلق صاحب تحفه که در  
 کتب شیعه مروی است باینکه آن از قبیل اقرار العقلار علی نفسهم مقبول  
 احادیث و الیه بر مطلق شیعه در کتب ایشان بجهت بودن آن از قسم اقرار  
 العقلار علی نفسهم غیر مقبول باشد و همچنین لازم می آید که احادیث حرمت متعه  
 که احقر العباد سابقا از کتب شیعه نقل کرده بجهت بودن آن از قبیل اقرار  
 العقلار علی نفسهم معتبر باشد و احادیث اباحه آن بجهت بودنش از باب  
 اقرار العقلار علی نفسهم معتبر **قال** و خبر واحد بر تقدیر سنت مفید ظن است القیظ  
 لایزال الا یقین متدانی اقول مفاد این کلام بخوبی مفهوم نمی شود زیرا که قول  
 ابن عباس بخوار متعه چنانکه باخبار احادیث ثابت شده همچنان رجوع او نیز از انهمین  
 قسم اخبار به ثبوت رسیده پس قول او را که مثبت جواز متعه است قطعی الحکم که  
 مفاد خبر منواتر است فرض کردن و اخبار رجوع را بجهت بودن آن از احادیث مقابله  
 آن گفتن مقام استصحاب است **قال** علاوه بر این تا نقص مریم در اول کتابش

بما از حضرت امیر المؤمنین  
 رجوع ابن عباس است  
 اینان بجواب  
 قال در دایتکه باز  
 رجوع از متعه بود نوشتیم  
 ابن عباس درین  
 منتهی اقول اگر روا  
 معارض بر دایت صحیح  
 ابن عباس و امام واجب  
 و قد نقلها غیر مرة و  
 اسلام ابن عباس را  
 ال سنت موجود است  
 نخبه بود و نیز اگر  
 ابن عباس میکرد  
 امیر انام و جماعت صحابه  
 این اشخاص است نه در  
 احادیث صحیح  
 مکر اخبار رو کرده و یاد خود  
 است ابن عباس شایر  
 که از مشهور است





و در روایت ترمذی موجود است چه اول تصریح نموده باینکه حدیث این عباس  
تجربیه است برای منظر و دیات خازمی را بنام خود اینجی آورده و در حدیث  
جابر است که حدیث اول اسلام بود چون آیه الا علی ازواجهم نازل شد این عباس  
رجوع نمود از انتهی اقول و در کلام صاحب تحفه و روایت ترمذی هیچ تناقض نیست  
چون در اول کلام صاحب حدیث تصریح نموده باینکه حدیث ترمذی حوازی مطلق است و اول اسلام قبل از  
اینکه رایه بعد از این است و در روایت ترمذی حوازی مطلق است و اول اسلام قبل از  
وقوع نسخ است پس بجهت اختلاف زمان و لحاظ نسخ عدم آن و قید اقطار و عدم  
آن تناقضی در نسخ باشد **قال** کاشن بیان می کرد که وقت اباحت برای مضطر که  
فتوای این عباس بود که هم وقت بود از انتهی اقول بموجب تمای صاحب سال  
بیان می کنیم که این وقت از زمانیکه حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه عباس را  
از فتوای اباحت منع فرموده بودند و دیگر صحابه بحکمیت آن اخبار نموده بودند تا  
قریب وقت موت این عباس است **قال** و ظاهر امکان ناصب چنین  
است که آیه الا علی ازواجهم بعد وفات جناب رسالت مآب نازل شده چه معلوم  
است که این فتوی این عباس بعد از حضرت و بعد از عمر بوده چنانچه حدیث اول  
بنیه مازنی الا شقی که این اثر آورده بر آن دلالت تمام دارد از انتهی اقول  
این فتوای این عباس بعد از حضرت بجهت عدم علم باینکه بود و تقسیم  
شبهات بجهت عدم ظهور نسخ اکثر صحابه را در بعضی احکام رو داده  
و بعد از حضرت عمر بر تقدیر تسلیم فتوای این عباس بعد از بنیه بجهت عدم  
تسلیم نسخ بطوریکه رافع یقین ایشان بکجاست تواند شد بوده باشد و فتوای ایشان  
منتهی بطور اطلاق بعد منع فرمودن حضرت امیر در خبر منع است و حدیث اول بنیه مازنی الا

که صاحب سال در  
و از آن معلوم می  
**قال** و بیضا  
میرج است از  
پس چگونه بار و  
شده است از  
خلفه ثانی انتهی  
بیانش آنکه تو  
باشد و آخر آن  
بر دست آ  
از شخص و  
خود روایت  
متوهم میشود  
حضرت از  
آن در وقت  
نموده اعظم  
و قول البیه  
بر زمان آن  
آن نموده  
در آخر عمر



که صاحب سال در این مقام ذکر کرده جوایش در وجه چهاردهم ناله نه گویند  
 و از آن معلوم می شود که این حدیث دال بر حرمت متعه است نه بر اباحیت آن  
 قال و بیضادی در تفسیرش گفته و جوزا این عباس ثم رجع عنه مخذومیه در این  
 مرجع است زیرا که این عباس از فتوای اباحت در وقت موت رجوع کرده  
 پس چگونه بار و است ترندی جمع می تواند شد مگر آنکه بگوید چنانچه نسخ متعه مرتین  
 شده است نزد آیه نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر خدا و دیگر در وقت  
 خلفه ثانی انتهی اقوال در روایت ترندی و قول بیضادی منافاتی نیست  
 یا نشانی آنکه قول بر رجوع از این عباس در مجالس متعدده و اوقات گفته و افع شده  
 باشد و آخر آن اوقات وقت موت قرب او باشد پس هر کسی بوقتی که شنید  
 برداشت آن مع قید وقت سماع مبادر کردید و هر غافل میدانند که حد در قوی  
 از شخص واحد در اوقات متعدده استبعادی ندارد پس اگر اطلاق مطابق سکا  
 خود روایت آن بقید اوقات مختلفه نموده باشند در آن چگونه منافات  
 متوهم میشود و مع هذا گوئیم انفا ایما رفته باینکه رجوع این عباس بعد از  
 حضرت امیر از فتوای جو از آن در حالت توسعه بود و بعد از این منع بخیر  
 آن در وقت اضطراری نمود و قرب وقت موت رجوع از غلطی اباحت  
 نموده اعم من ان یكون حاله اسعه او حاله الاضطرار فلا منافاة بین اولیه الرخاء  
 و قول السعادی و آنچه صاحب سال در این مقام بعضی کلمات خارج از دایره علم  
 بر زمان آورده چون جوایش منافی شده ط این محاله است لهذا القائل بعد  
 آن نموده شد قال و ایضا معلوم است که گفت و گوی این عباس با این زیر  
 در آخر عمرش که در آن وقت مکفوف شده بود بوقوع آمده و اصرار بر آن داشته

این عباس  
 مرتین  
 باشد این عباس  
 قصص  
 مضطر بعد از  
 اول اسلام قبل از  
 بعد مضطر از عدم  
 می مضطر که  
 حاجت سال  
 این عباس را  
 بود و زمان  
 منصب چنین  
 از شده معلوم  
 در وقت اول  
 انتهی اقوال  
 نبود در این مقام  
 نام داده  
 است عدم  
 و فتوای این  
 لولا بیه مازنی الا





پس وقت رجوع کدام بود و عجیب است که ابن عباس تا آنوقت ازین آیه خبر نداشت  
 انقی اقول بدفع است بخند وجه اولی آنکه گفت و گوی ابن عباس یا ابن ازیهر  
 در باب متعه الن در حالت مکث و فساد شدن ابن عباس که صاحب مسأله در وجه  
 ششم از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و از کتاب منهاج الفاضلین  
 نقل کرده جوابش در همان مقام مذکور شده و اینچه در وجه یازدهم از صحیح مسلم  
 نقل کرده اگر چه جوابش در همان مقام مذکور است لیکن در اینجا بطرز دیگر گوئیم  
 که جواب روایت صحیح مسلم و جواب روایت شرح نهج البلاغه منهاج الفاضلین  
 بر تقدیرات لیم روایت اینهمه دو کتاب آنکه چون ابن ازیهر بر ابن عباس نقل نموده  
 حوازمه از طرف ایشان اصدغه استوار چنانکه در صحیح مسلم مذکور است و دیگر محرم  
 نیز چنانکه در شرح نهج البلاغه و غیره است ملحق کرده لهذا ایشان نیز از ذکر  
 رجوع که در پنج مقامات و زلات بر عجز از جواب دارد سکوت و وزیده بنابر شد  
 نذر بر مخاطب دلیل مذہب رجوع عنه و جوابات دیگر مطاعن بطریقی که محققان  
 حال و مقام بود بیان کرده بودند پس درین اجبار صد و کلام از ابن عباس بخوان  
 طعن مخاب نیز جملیه است بر پیک ایشان از مذہب رجوع الیه سکوت و وزید  
 دلیل مذہب رجوع عنه ذکر کرده بودند پس این روایات و حقیقت معیار  
 نیست بر روایاتی که دال بر رجوع ابن عباس از فتوای اباحت متعه است و آنچه  
 گفته است که عجیب است که ابن عباس تا آن وقت ازین آیه خبر نداشت جواب  
 آنکه ابن عباس ازین آیه بعد از نزول آن هر وقت خبر میداشت لیکن استنباط  
 حرمت متعه از آن قبل از وقت اعتقاد بحرمت آن ننموده و این خود ظاهر است  
 اما باینکه در تمام جمیع جایها نیست قابل و ایضا العجب کل العجب

کل العجب که صاحب  
 جاهر از آن است  
 چه مناسبت  
 و قائل تفسیر  
 بطرف و قائل  
 و طلاق و غیر آن  
 کشف نظر  
 در این صورت است  
 تقریر استدلالت  
 دفع شبهات  
 و ایضا قول شرع  
 بعد از متعه است  
 معرفت بقول  
 خوانی و بعد  
 ظاهر و هویدا  
 و یا پس قول خدا  
 اقول انچه  
 وجه اولی  
 المتعه لایة  
 الا علی و از واجبه



کل العجب که صاحب کشف ایقده بداند که مجتمع بهاد اخل ازواج است و ابن عباس  
 جاهل از ان انتهی **اقول** هیچ مقام عجیب نیست بنابر آنکه صاحب کشف را با ابن عباس  
 چه مناسبت تا تطابق در میان فهم این دو جنبه آید زیرا که نظر ابن عباس در  
 وقایع تفسیر غار و نظر صاحب کشف ظاهر پس ابن عباس بوقت التفات  
 بطرف وقایع گریه مذکوره دریاخته که بزین جمیع لوازم زوجیت مثل میراث و غده  
 و طلاق و غیر آن از مجتمع بهاد منتهی است پس زوجیت نیز از ان منتهی باشد و صاحب  
 کشف نظر شبهه عقدی که شبیه بعقد نکاح است مجتمع بهاد از وجه قرارداد  
 در مضورت ازین است که لال وقت نظر ابن عباس ظاهر میشود نه جهالت ایشان  
 تفسیر است لالی که از ان ابن عباس شماره اجمالی بطرف آن کرده شد تفصیل  
 وضع شبهات و آورده بر آن در جواب فائده نامند که خواهد شد فایض **قال**  
 و ایضا قولی ترمذی حتی اذا نزلت الی اعلی ازواجهم مشعشع باینکه نزول این آیه  
 بعد صل متعه است و حال آنکه این آیه مکیه است و آیه متعه مدینه پس ترمذی را اینقدر  
 معرفت بقرآن بود که متقدم را از متاخر شناسد **س** که تو قرآن بدین مخط  
 خوانی ما بر درون تو مسلمانان ما بالجملة سمای وضع و اقرار از ناحیه این روایت  
 ظاهر و هویدا است اینست حال صحاح و محدثین این فرقه که از قرآن هم خبر ندارند  
 و یا پس قول خلیفه ثانی حنیفا کتاب اسمعی نمایند تا لغوام اینفرقه چه رسد انتهی  
**اقول** آنچه در این مقام افاده فرموده مقام استجاب ناظرین ما هرین است  
 وجه اول آنکه ترمذی گفته است که کان ابن عباس سیف یقتل کل  
 الممتعه تلایه الواردة فی سورة النساء حتی اذا نزلت آیه  
 علی ازواجهم ادا ملکات ایمانهم **قال** ابن عباس کل فرج سواهما حرام انتهی

بزرگداشت  
 باب ابن الزبیر  
 سبکه در وجه  
 الفاضلین  
 صحیح مسلم  
 بطرز دیگر گویم  
 بهای الفایض  
 نقل قول  
 ویدیکر محاور  
 نان نیز از ذکر  
 به بنابر شد  
 که حقیقتا  
 ابن عباس بخدا  
 سبک و در زید  
 است معارف  
 به است و آنچه  
 خبر بزرگداشت  
 است





تا بر او در خود اینک آیه الا علی از واجهم کیه است و آیه متعه در نه پس آیه کیه لب  
تقدم آن بر نه ناسخ حکم در نه نمی تواند شد بلکه عبارت تریزی نیست قال ابن عباس  
انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقوم بالبلد لیس بها متعة فیتزوج المرأة  
بقدر ما یری انه یتقیم فتمنع له متاعه و یصلح له رشیة حتی اذا نزلت الا علی از واجهم الی آخر  
ما نقل آنقا پس تریزی حتی اذا نزلت الا علی از واجهم را غایت حل متعه که استغاده آن  
از کریمه فما استتقم مفروض صاحب رساله است نه ختم بلکه غایت برای جواز آن که  
در ابتدای اسلام ثابت بود گردانیده است و بر آن اعتراض بطلب غایت است  
لاحق اصلا و ادنی شود و زبر که آیه کیه غایت برای دفع جوازی که در ابتدا  
اسلام واقع بود می تواند شد اعم از آنکه این عباس برین برفع جواز قائم گوید  
و یا من بعد برفع جواز متعه از کریمه فما استتقم که از کریمه الا علی از واجهم ادب مملکت  
ایمانهم الایه در نزول متاخر است حکم ما بحث آن کرده باشد چون نسخ عبارت  
از رفع حکمی شرعی حکم شرعی دیگر است که تقر فی الاصول دار کتاب مردم متعه را  
در ابتدای اسلام حکم شرعی نبود بلکه بطور تعامل بود پس رفع آن نسخ نباشد. این  
جواب شیخی دیگر برای متعه لازم نباید و درم آنکه عادت صحابه و تابعین چنان جاری  
بوده که اکثر اوقات نزول الایه فی کذا می گفتند و از آن مراد میداشتند که آیه متعنه  
این حکم است یا محتوی برین فردنه اینکه درین حکم خاص و فرد خاص نازل شده  
چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در القان میفرماید قال ابن تیمیه قولهم نزولت  
الایه فی کذا ایراد به تارة سبب التفرع و ایراد به تارة ان ذلک و اعلی سبب الایه  
وان لم یکن سبب کمال محلی یعنی بنده الایه که ادقالات الزکشی فی البرهان قدوف  
من عادة الصحابة و التابعین من بعدهم اذا قال نزلت هذه الایه فی کذا

فی کذا افانه یرید بذلك  
الاستدلال علی الحكم بالایه لا  
انما ولیکم الله ورسوله الایه میفرماید  
که الیس نصائی المتعوه و انما  
علیه و الله و سلم انه قال ذلک  
انتهی و والله صاحب تحفه در  
که در زمره سلف مقتضی آن  
در جلد اول آیه اگر چه هزار  
تقدیر معنی قول تریزی چنین  
تا اینکه از آیه الا علی از واجهم  
در از واج بسبب استظهار لواز  
سبب می بودن آیه منافاتی  
بکار برده آنرا متعنه حرمت  
فن تفسیر مخفی نیست که اصل  
زمانی را موخر و موخر زمانی  
حدیث موجود و در علم احد  
صاحب تحفه در فوز گیرنده  
الح و الله در کتب تفسیر و در  
نذکور است چنانکه قاضی او  
منسوخ قرآن میفرماید و



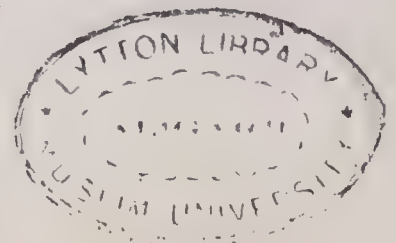
۱۰۱  
 فی کذا فانه یرید بذکاب انها تنضم بذکاب حکم لان ذاکان لیس فی نزولها من جنس  
 استلال علی حکم بالآیه لامن جنس النقل لا وقع نهی و صاحب صواب در بحث کرده  
 انما ویکم الله و رسولہ الایه میفرماید خدا تعالی فی اصول التفسیر ان قول الرادی نزول فی  
 کذا لیس نصا فی المقصود انما هو من جنس الاستدلال الا اذا ثبت عن النبی صلی الله  
 و آله وسلم انه قال ذکاب اذا جمع الصحابة علیه او اتفق علیه جماعهم و دل علیه العقل  
 انہی و والد صاحب تحفه در قرآه البینین فی تفضیل الشخین میفرماید باید دانست  
 که در ذمه سلف مقتضی آنست که در مثل نزولت فی کذا معنی دخول این فرد یا  
 در جمله بدلول آیه اگر چه هزاران در آن مدلول داخل باشند الی آخر ما قال البینین  
 تقدیر معنی قول بتردد جنین باشد که گفت این عبارت مقتضی دل اسلام بود  
 تا اینکه از آیه الابل علی ازواجهم الخ حکم حرمت آن بجهت داخل نمودن مستحقین  
 در ازواج بسبب استغفار لوازم زوجیت مثل میراث و عده و طلاق سفط باشد  
 پس یکی بودن آیه منافاتی ندارد با اینکه این عباس بعد از آن نزول آن توفیق در  
 بکار برده آنرا متضمن حرمت است که تعامل بآن داشتند دلالت باشد بالجملة بر عدم  
 فن تفسیر مخفی نیست که اهل ترویج سبائت بعضی اوقات در ترتیب آیات مقدم  
 زمانی را موخر و موخر زمانی را مقدم گفته اند و توجیهات آن در بعضی تفاسیر و تراج  
 حدیث موجود و در علم اصول تفسیر قواعد لطیفه برای حل این اشکال معتقد و اند  
 صاحب تحفه در فوز البیرت اصول التفسیر کریمه و الذین یکثرون الذریب و العطف  
 الخ را که در کتب تفسیر و رسائل ناستج منسوخ منسوخ بودن آن بآیات و زکوة  
 مذکور است چنانکه قاضی ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علی اسفراہنی در کتاب التاج  
 منسوخ قرآن میفرماید و سورة التوبة فیها من المنسوخ ثلثة امکام فی تدرجها

کتب البیاب  
 قال ابن جریر  
 نزول المرأة  
 جم الی اخر  
 استفادہ  
 ای حراز آن که  
 ما یستبرک  
 در ابتدا  
 نزول قائم بود  
 اربا ملکست  
 مع عبارت  
 دم منہ را  
 مع مانند این  
 بن بیان جاری  
 مذ که آیه مخفی  
 ای نازل شده  
 یہ کہ ہم نزولت  
 الی آتیه  
 فی زمان قدوت  
 الایه فی کذا





والذين يكثر من الذهب والفضة الخ قد ذكرنا من قبل ان في ابتداء الاسلام كان  
 الواجب ان يتصدق الرجل بما فضل الله له من خصاله من خصاله كما بينا ثم نسخ بآية الزكاة  
 الخ مثل التي قرار داده می گویند معلوم است که سوره براءت آخرین سوره است و این  
 آیه یعنی بدو الذين يكثر من الذهب الخ در بعضا عیفت نقص من آخره است و فرضیت  
 زکوة تسلسل ازین بساها بود انتی کلام صاحب الفهرست بکثیر و بعد ازین بطرف بیان  
 ترجیه لکن متوجه شده و چون بعضی از وجهات و اقبیه تقسیم اشکالات انفار آفاق  
 منقول شده لهذا در ما خلاصه منقول آن نه برداشته شد من شوال اطلاع علیه طریقی  
 الیه و ازین قبل است آنچه ترمذی در جامع در تفسیر سوره روم ازین مکه تم سلمی  
 روایت کرده قال لما نزلت الم غلبت الروم الآية فكانت فارس من نزلت بفره  
 الآية قاهرین الروم و کان المسلمون یحیون ظهور الروم علیهم لانهم وایا هم اهل کتاب  
 و فی ذلک قال الله تعالی و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یخرج من بین یدیه  
 الرحیم و کان من قریش یحب ظهور فارس لانهم وایا هم یسوا بامل کتاب و لا یاما  
 یسبت فلما نزل هذه الآية خرج ابو بکر الصديق یصبح فی فوجی مکه الم غلبت الروم فی  
 اونی الارض و هم من بعد علیهم یصلون فی بضع سنین الخ و اخرج شد عن ابن عباس  
 ایضا و در این روایت تخصیص است بر نزول کریمه الم غلبت الروم الآية در مکه  
 محظوظ و حال آنکه در روایت دیگر که ترمذی در جامع خود از ابی سعید خدری روایت  
 کرده نزول کریمه مذکوره در جنگ بدر که بعد الهجرت واقع شده بود مذکور است و  
 هرگاه آیه در مکه نازل شده باشد نزول آن در جنگ بدر بظاهر است نمی آید  
 روایت نیست عن ابی سعید قال لما کان یوم بدر ظهرت الروم علی فارس فاجاب  
 ذلک المؤمنین فنزلت الم غلبت الروم الخ قوله یفرح المؤمنون بنصر الله الخ و فی



و معنی نزول در اینجا  
 نازل شده بود لا البکراه  
 مخاذة التطلو و چون  
 ندارد اشکال مقدم  
 بآیه متعده تعبیر کرده است  
 گفته و احقر العباد بنیاء  
 و نقل خطای می خفیه و  
 و با قطع نظر از جمله گویند  
 است و در ترمذی  
 علیه السلام با آنکه مخالف  
 رسیده روایت کرد  
 انتی پس موجب نص  
 ابن عباس ترمذی  
 ایضا محدثین است که  
 صواب و آنچه ضعف  
 با مستند است آن گفته  
 عناد گفته سوم آنکه  
 تأیید تقدم بعد آیه تأیید  
 موجود است احقر الو  
 طینی اکتفا می نماید قول



هی نزول در ایستقام ظهور تاویل آیه است ملاحظه کون الایه النازل قبل البعده  
 نازل بعد ما ولا التکذابی النزول وکم لهذا القسم من النظر محفوظه فی الخاطره کذا  
 مخالفه التظویل و چون صاحب کتاب بر علم اصول تفسیر بحث ندرت آن اطلاق  
 ندارد اشکال مقدم بودن کرمه الا علی از و اعم را در نزول بر کرمه فما استمتم که آنرا  
 بآیه متعه تعبیر کرده است بطریق بسیار ذکر کرده حرفهای ناشایسته در حق آن  
 گفته و احقر العباد بنابر بشرط مسموع بیان رتبه کلام الله که نزد مدعیان تشیع است  
 و نقل خطای خفیه و جلیه که در فهم معانی آن از علمای ایشان واقع شده ترک نموده  
 و با قطع نظر از اینهمه گوئیم بحمد الرزاق لا یغنی در گوهر مراد میسر نماید در میان علمای  
 اهل سنت و در تر از بنیاد محدثین ایشان را یافته که از فضائل حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام با آنکه مخالف متقدم است هیچ پنهان نکرده اند و هر چه بایشان  
 رسیده رد بیت کرده اند و این از برکت عمارت فن شریف علم حدیث است  
 انتهی پس بموجب تفسیر صاحب گوهر مراد لازم می آید که هر چه در باب متعه از  
 ابن عباس بر ترمذی رسیده روایت آن کرده و پس با خفت تشیع بر او و بر  
 ائمه محدثین است که مطابق تصریح مصنف گوهر مراد و در تر از بنیاد بنیاد  
 صواب و آنچه مصنف مذکور از مخالفت فضائل حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 با متقدم است گفته است مقتضای عناد است با آنکه آنها را خود و در تر از  
 در نقد سیوم مذکور در کتاب صحیح شیعیه نیز روایات بسیار مشهور نزول آیه  
 تا به مقدم بعد آیه تا به اول نزول آیه یک بعد واقعه که در سینه رو داده بود مگر  
 موجود است احقر العباد در ایستقام رد ما للاختصار بر ذکر داشت با از کتاب  
 عن ایستقامت مذکور در کتاب مذکور در بابی که مضمون است با آنکه باب

در ایستقامت ظهور تاویل آیه است  
 نازل بعد ما ولا التکذابی النزول  
 وکم لهذا القسم من النظر محفوظه فی الخاطره کذا  
 مخالفه التظویل  
 و چون صاحب کتاب بر علم اصول تفسیر بحث ندرت آن اطلاق  
 ندارد اشکال مقدم بودن کرمه الا علی از و اعم را در نزول بر کرمه فما استمتم که آنرا  
 بآیه متعه تعبیر کرده است بطریق بسیار ذکر کرده حرفهای ناشایسته در حق آن  
 گفته و احقر العباد بنابر بشرط مسموع بیان رتبه کلام الله که نزد مدعیان تشیع است  
 و نقل خطای خفیه و جلیه که در فهم معانی آن از علمای ایشان واقع شده ترک نموده  
 و با قطع نظر از اینهمه گوئیم بحمد الرزاق لا یغنی در گوهر مراد میسر نماید در میان علمای  
 اهل سنت و در تر از بنیاد محدثین ایشان را یافته که از فضائل حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام با آنکه مخالف متقدم است هیچ پنهان نکرده اند و هر چه بایشان  
 رسیده رد بیت کرده اند و این از برکت عمارت فن شریف علم حدیث است  
 انتهی پس بموجب تفسیر صاحب گوهر مراد لازم می آید که هر چه در باب متعه از  
 ابن عباس بر ترمذی رسیده روایت آن کرده و پس با خفت تشیع بر او و بر  
 ائمه محدثین است که مطابق تصریح مصنف گوهر مراد و در تر از بنیاد بنیاد  
 صواب و آنچه مصنف مذکور از مخالفت فضائل حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 با متقدم است گفته است مقتضای عناد است با آنکه آنها را خود و در تر از  
 در نقد سیوم مذکور در کتاب صحیح شیعیه نیز روایات بسیار مشهور نزول آیه  
 تا به مقدم بعد آیه تا به اول نزول آیه یک بعد واقعه که در سینه رو داده بود مگر  
 موجود است احقر العباد در ایستقام رد ما للاختصار بر ذکر داشت با از کتاب  
 عن ایستقامت مذکور در کتاب مذکور در بابی که مضمون است با آنکه باب









ان الله امرني ان ارفع اليك فذك نقالت قد قبلت يا رسول الله من الله  
 وذكرك الى آخر الرواية ونزول كريمة وآت ذا القربى حقه بعد فتح ذك وما دالا  
 ازين روايت بحكم حرف فاكره در حمله لافتح الله على بنيه ذك وما دالا ولم يوجب  
 عليه بخيل ولا ركاب فانزل الله على بنيه وآت ذا القربى حقه واقع است ظاهر وبار  
 وهر ما هر فن تفهيم وسير ميده اند كه كرميه وآت ذا القربى حقه در سورة بني اسرائيل  
 واقع است و كرميه در سورة علي اند بالا جماع و در كه فتح غير كي دست داده ملاقات  
 نزول كرميه مذكوره از غير غير بقدر رخصت يا هر شست سال خواهد بود پس انچه عظمي شيعه  
 از امتثال اين روايات كه منطوق صريح آن نزول آيه كرميه است و نزول  
 آيه كرميه بعد واقعه است كه در عديده رو داده بود و هر جواب خواهند داد و آن را  
 يا مثل آنرا از طريق نيز مي قول خواهند نمود و حال و از ميمين با است كه در فتح ابا  
 شرح صحيح خواهد بود و تفهيم و تزييف اين روايات و غير آن نموده مي گويد قال  
 ابن بطال يروي ابن عيينه و غيره عن ابن عباس باقية المائدة و هي عند الرجوع يا سادة  
 ضعيفه راجازة المتقدمة وضع و هو من شيعه اهل البيت و ايضا كذب قول الرجوع  
 كلام فضل بن رزبهان و الباطل الباطل حيث قال في حديثه نفي ان لكاح المشرك حرام  
 ولكن لا حذية لانه ذهب الى ان كل جهة صحفها عالم سني بديل قوس و اباح الوطى بها فلا حذية  
 اعتقدوا على التورم و ذكرك كالموطى في الشكاح بلادى كذيب و بائنه و بائنه  
 ما لك في المتقدمة كذيب ابن عباس انتهى كلام صاحب الرساله اقول شيخ الاسلام ابن حجر  
 عسقلاني صاحب فتح الباري نزول اهل سنت از عظمي فن اخبار و قولش نزول اهل سنت  
 باعتبار انكسار در سبب مخالفت قول ابا قول كي از ائمه اين فن صالح حجت است چنانچه  
 ظاهر در مقابل نفس و حديث حسن در مقابل حديث صحيح لا يوق استدلال نمي باشد و هر

سرت محمد بن  
 خزون قال  
 في بيان الزكوة  
 في سورة البقرة  
 في قوله تعالى  
 ان الله امرني ان ارفع  
 اليك فذك نقالت  
 قد قبلت يا رسول الله  
 من الله وذكرك الى  
 آخر الرواية و نزول  
 كرميه و آت ذا القربى  
 حقه بعد فتح ذك  
 و ما دالا و ازين  
 روايت بحكم حرف  
 فاكره در حمله  
 لافتح الله على بنيه  
 ذك و ما دالا و لم  
 يوجب عليه بخيل  
 ولا ركاب فانزل  
 الله على بنيه و آت  
 ذا القربى حقه واقع  
 است ظاهر و بار  
 و هر ما هر فن  
 تفهيم و سير ميده  
 اند كه كرميه و آت  
 ذا القربى حقه در  
 سورة بني اسرائيل  
 واقع است و كرميه  
 در سورة علي اند  
 بالا جماع و در كه  
 فتح غير كي دست  
 داده ملاقات  
 نزول كرميه  
 مذكوره از غير  
 غير بقدر رخصت  
 يا هر شست سال  
 خواهد بود پس  
 انچه عظمي  
 شيعه از امتثال  
 اين روايات  
 كه منطوق  
 صريح آن  
 نزول آيه  
 كرميه است  
 و نزول آيه  
 كرميه بعد  
 واقعه است  
 كه در عديده  
 رو داده  
 بود و هر  
 جواب  
 خواهند  
 داد و آن  
 را يا مثل  
 آنرا از  
 طريق  
 نيز مي  
 قول  
 خواهند  
 نمود و حال  
 و از ميمين  
 با است  
 كه در فتح  
 ابا  
 شرح  
 صحيح  
 خواهد  
 بود و تفهيم  
 و تزييف  
 اين  
 روايات  
 و غير  
 آن  
 نموده  
 مي  
 گويد  
 قال  
 ابن  
 بطال  
 يروي  
 ابن  
 عيينه  
 و غيره  
 عن  
 ابن  
 عباس  
 باقية  
 المائدة  
 و هي  
 عند  
 الرجوع  
 يا  
 سادة  
 ضعيفه  
 راجازة  
 المتقدمة  
 وضع  
 و هو  
 من  
 شيعه  
 اهل  
 البيت  
 و ايضا  
 كذب  
 قول  
 الرجوع  
 كلام  
 فضل  
 بن  
 رزبهان  
 و الباطل  
 الباطل  
 حيث  
 قال  
 في  
 حديثه  
 نفي  
 ان  
 لكاح  
 المشرك  
 حرام  
 ولكن  
 لا  
 حذية  
 لانه  
 ذهب  
 الى  
 ان  
 كل  
 جهة  
 صحفها  
 عالم  
 سني  
 بديل  
 قوس  
 و اباح  
 الوطى  
 بها  
 فلا  
 حذية  
 اعتقدوا  
 على  
 التورم  
 و ذكرك  
 كالموطى  
 في  
 الشكاح  
 بلادى  
 كذيب  
 و بائنه  
 و بائنه  
 ما لك  
 في  
 المتقدمة  
 كذيب  
 ابن  
 عباس  
 انتهى  
 كلام  
 صاحب  
 الرساله  
 اقول  
 شيخ  
 الاسلام  
 ابن  
 حجر  
 عسقلاني  
 صاحب  
 فتح  
 الباري  
 نزول  
 اهل  
 سنت  
 از  
 عظمي  
 فن  
 اخبار  
 و قولش  
 نزول  
 اهل  
 سنت  
 باعتبار  
 انكسار  
 در  
 سبب  
 مخالفت  
 قول  
 ابا  
 قول  
 كي  
 از  
 ائمه  
 اين  
 فن  
 صالح  
 حجت  
 است  
 چنانچه  
 ظاهر  
 در  
 مقابل  
 نفس  
 و حديث  
 حسن  
 در  
 مقابل  
 حديث  
 صحيح  
 لا يوق  
 استدلال  
 نمي  
 باشد  
 و هر





در مقام قول صاحب فتح الباری با قول آنکه از این حدیث است بکلی معارض  
 و چون میسر آید که تفسیر منتهی را از این عباس رضی الله عنه بجهت تراضی که دلالت  
 بر صحت روایت دارد و بطریق شکی من الرخصة ذکر کرده و در جمیع احوال از این صیغه خبر فرمود  
 و یقال فی باب ما جاء فی کلح المتعة انما روی عن ابن عباس شی من الرخصة فی المتعة  
 ثم رجع عن توحیدیت ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انہی یس قول شیخ ابن حجر تصدیق  
 روایات رجوع ابن عباس از رخصت متعه صلاحیت استدلال بر ابدیت نه داشته باشد  
 هرگاه قول شیخ ابن حجر در این باب لیاقت استدلال بر ابدیت نه داشته باشد قول  
 فضل زبیریان در این باب آنکه آن داشته باشد و کسی که احقر الباری در این مقام ترجیح  
 اقوال یعنی علمائے ابدیت بر بعضی دیگر از ایشان و دفع لیاقت قول از رجوع  
 برای استدلال بر ابدیت است نقایات متجربین شیعیه نیز بمقابل اهل سنت مقیم  
 ترجیح در اقوال علمائے خود دست زده اند و اینها صاحب ترمذیه اشاعریه بخواب  
 بعضی مسائل احقر الباری جایی که احقر مستند ابکلام شایع من لا یحضره الله اثبات  
 طهارت هر یک از خبر بر بنده شب شیخ صدوق نموده بر دراز کشیده ابکلام این  
 البائی لطرف تاویل کلام شیخ صدوق متوجه شده انکار طهارت آن بر بنده  
 اومی نمود در تأیید استشهاد خود و دفع استدلال احقر الباری میفرماید بخبر و اطلاع  
 شیخ بهائی بر اقوال علما خصوصا صدوق بیشتر از شایع است انتہی و قطع ازین  
 اگر کشیم کنیم که ابن عباس از فتوای اباحت متعه در حالت انتظار رجوع نگذرد که میگویم  
 چون نزد اهل سنت اجماع صحابه بر حرمت منعقد شده و روایات تحریم  
 آن از حضرت امیر المومنین علی مرتضی در کتب صحیحیه کثیری در متعه موجود  
 که هر غیر ذرّه نقل اجماع صحابه بر تحریم آن سابقا در جواب درج سوم از

از فائده تا از گذشته  
 می فرماید باید دانست  
 بر آن دلالت می کند  
 تا دلیل التحذیر بر غیر  
 پس از اینجاست که حد  
 احتجاج حضرت مرتضی را  
 صحیح شده است و از  
 امت بر تحریم آن  
 کلح المتعه میفرماید  
 ان النبی صلی الله علیه و آله  
 الباب عن سبرقا  
 اهل العلم من اصحاب  
 شیخ شهاب الدیرا  
 میفرماید و این خبر در  
 مؤلف مستاد الی ان  
 پس سنی نگذشته  
 یعنی از کسی  
 که حرام متعه حرام  
 اختلاف و گونا  
 باشند لیکن عقیده

[illegible]

از فائده ناله گذشته و الدامه صاحب تحفه در قره العین فی تفضیل الشیخین  
 است فرماید باید دانست که این مسئله یعنی تحريم متعه از جمله آن مسائل است که حدیث  
 بر آن دلالت می کند تصریح و بعضی از صحابه بسبب عدم خروج حدیث مصرح یا بسبب  
 تأویل آن حدیث بر غیر محل او اختلاف داشتند اما صحت حدیث در آن باب  
 پس از آنکه که جمعی از ائمه صحابه آنرا ردایت کردند و بر آن عمل نمودند رئیس  
 آنجا و حضرت زین العابدین است حدیث او در بخاری و مسند و ما فی کتب معتدله  
 صحیح شده است و در اجماع حدیث بر این اساس نیز ثابت گشته و اجماع  
 است بر تحريم آن وقوع است انتهای مختصراً در ترمذی در صحیح در باب ما رواه  
 کناح المتوفی میفرماید بن عبد الله و الحسن ابی محمد بن علی عن الیما عن علی بن ابي طالب  
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن متعه و عن ابي حمزة الثمالی عن ابي حمزة  
 الباب عن سيرة الجبلی و ابی هريرة حدیث علی بن محمد بن حمزة عن ابي حمزة  
 ابل العلم من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و غیرهم از متوفی و حمزة الثمالی و غیره  
 شیخ شهاب الدین تولیسی در کتاب منتهی فی المتفق که مسطور است بر این  
 میفرماید و این خبر یعنی متوفی الساد و مبادی آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم بعد از وفات  
 میفرستاد الی ان قال صاحب شریعت درین کتاب و این حدیث حضرت زین العابدین  
 را می گویند که این حدیث بر آنست که رسول صلی الله علیه و سلم بعد از وفات

در این حدیث که در رجال اول این حدیث را در مسند و صحیح  
 از اختلاف و کثیر سال اجماعیه خواهد بود که در کتب حسن در آن ملافت نه است  
 باشد لیکن بنفسم خلاف در آن نیز مختصراً در وقتی که این خلاف مطابق با

است بکلی صحیح  
 در فیض که دلالت  
 بصیغه جزم فرموده  
 بر الرخصة فی المتعه  
 است این جزمیه  
 یا صحیح این جزمیه  
 است نه برشته باشد  
 نه باشد  
 در این مقام ترجیح  
 است قول مزین  
 است نه جزم  
 اثنا عشره جواب  
 در مختصره الله اثبات  
 است  
 است  
 است آن بر نه  
 میفرماید بخبر اطلاع  
 است  
 در و ایست حرم  
 است نه جزمیه





سید و سنی متضمن اینها نیست باشد با حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه  
 قال تبلیه اگر کسی گوید که چنانچه نقل مستبعد در اندامی را که با وجود تو اثر نسخ  
 جماعه کثیر از صحابه در روایه حدیث قابل بخوار نموده باشند و انکار نسخ متواتر نمایند بجز  
 بنایت مستقیم می نماید که امر را خدا و رسول محال ساخته نسخ آن نکرده باشند  
 فلیقه ثانی آنرا در مجمع عظیم از صحابه حرام سازد و احدی بر آن انکار نماید فخر رازی  
 تفسیر کرده گفته لو کان مراده ان المتعه كانت میباحه فی شریع محمد و انما انهی عنه لزوم مکفره  
 و کفر کل من لم یجابه و یعارضه و یفرضی ذلک امیر المومنین چیست لم یجابه و لم یعارضه  
 ذلک القول علیهم و کل هذا باطل فلم یبق الا ان يقال کان مراده ان المتعه كانت  
 میباحه فی زمن الرسول و انما انهی عنها لما ثبت عندی از نسخ علی هذا تقدیر بصیرت  
 صحت لنا الی مطلوبنا انتهی در جواب گوئیم که این مدفع است بحد وجه اول آنکه این  
 استبعاد ناشی از عدم اطلاع بر حال خلیفه ثانی است فانه پیش از آن قاروره کسرت  
 الاسلام و انحراف است که حصن حصین اسلام فاروقی چنان مشید محکم بوده که با مثال  
 تحریم متعاند می در پاس بنیان آن تواند رسید چه هرگاه در حال حیات پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم جناب ایشان کرات و مراتب فحاشا هت آنحضرت نموده باشند  
 و سنیان بآن افتخار نمایند پس بعد وفات آنحضرت جماعت ایشان بطریق اولی  
 مستبعد نباشد ایامی یعنی که در جمیع این اصحابین و سید ابوهریره حدیثی ذکر کرده  
 مستبعد است که آنحضرت ابوهریره را فرمود که در شوارع ندای بشارت افزای من قال  
 لا اله الا الله دخل الجنة در دپس جناب ایشان دست رد بر سینه ابوهریره بجا  
 زدند بختی که بر الیقین خود داشت و گویا آغاز نمود پس هرگاه ایشان قول پیغمبر را  
 که صدق و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بوده بخوبی بشنودند و ابوهریره را

و ابوهریره را ندان  
 و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 ایشان تواند بود  
 علیه و سلم را بر آن  
 پیش از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم  
 رسول الله انما خیران  
 مره و سازید علی ایضا  
 که اخی الجمع من الان  
 گفته که حق تعالی در  
 و لا تمس علی احد منها  
 در سید اسلام ایشان  
 او منظور گردیده که  
 ممکن می تواند باشد  
 صلی الله علیه و سلم  
 عینه الوجع و عندنا  
 بر مقامات الرجال  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ایشان را در هر  
 لازم خواهد بود

مسی  
در  
مرا  
50  
تایید  
ای  
لم  
الم  
لقد  
رجع  
اور  
بود  
است  
ان  
مید  
ت او  
سید  
ن  
شرد

و ابو هريره رواه و اينهمه که از نسخ کبريه بالا تر است موجب کفر است و نه  
 و بنوع خدا صلي الله عليه وسلم نیز گفته اند که اين تحريم متعلق به قاعده اسلام است  
 اينکه آن تواند بود و منقشت بر راکي و وقت تکفير بود هرگاه بنوع خدا صلي الله  
 عليه وسلم را بر آن قدرت نباشد و همچنين در وقت تکفير عبد الله بن ابی بن سلولي مرد  
 پسرش نزد آنحضرت آمد تقاضا رسولي الله صلي الله عليه وسلم را و خدا غريب رسول الله  
 صلي الله عليه وسلم و قال يا رسول الله الفضل عابه و قد نهانا الله و رسوله ان نقبل ما يقدرون  
 رسول الله انما خير لي الله تعالى ان لا تقبلوا مني او لا تقبلوا مني ان لا تقبلوا مني يعني  
 مرة و سائر علي السبعين فقال انما مني انما مني رسول الله صلي الله عليه وسلم  
 که انفي الجمع بين النبي و مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب و فصل بين روزگار  
 گفته که حق تعالی در آنوقت که صدیقی قول عمر نمود و نهی او را از نماز پسندید و آنرا  
 و لا فصل بای احد منهم است ابد و لا تقم علی قبره الله نازل کرد پس هرگاه درین اثنا  
 در سید اسلام ایستادن رخنه افتاد و احدی بر آن انگار کرد و بلکه حق تعالی نیز فرمود  
 او منظور گردید پس بعد وفات جناب رسالت مآب جاری تکفیر است و باین طریق  
 ممکن می تواند شد و همچنین در باب منع دوامت قرطاس هرگاه جناب رسول خدا  
 صلي الله عليه وآله وسلم قریب وفات نمود طلب فرمودند عمر گفت ان رسول الله  
 علیه الوجع و هذا کتاب الله حسبا چنانچه در محتاج ایشان ذکر کور است و بنا بر  
 روایات الرجل غلب علیه الوجع و ما شانه بهر هم دارد شده پس در آنوقت  
 آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم غضب کرده فرمود قوما عني و لا ينبغي عندی  
 التنازع و هرگاه در چنین وقت تکفیر ایشان لازم نیاید در باب تحريم متعلق چه  
 لازم خواهد آمد اقوال غیری که از حال خلیفه ثانی در باب اتباع کتاب و سنت

صلى الله تعالى  
 و قد تو ان نسخ  
 ح و انما مني  
 ده باشد  
 نماید فریاد  
 نانی عند لزم غیره  
 لم یجابه و لم یرد  
 المتع کانف  
 تقدیر صلی الله  
 وجه اول آنکه این  
 روزه کسرت  
 بوده که با مثال  
 حات پیغمبر خدا  
 حضرت نموده باشند  
 کان بطریق اولی  
 حدیثی ذکر کرده  
 است افزای مثال  
 سینه ابو هريره  
 ان قول پیغمبر را  
 با شمرند و ابو هريره را





اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگر مردم کثیر بآلتان در رد وجه ادل فایده میوم  
 بتفصیل نوشته ام از روی آن در مصنف دیندار واقع میشود که آنچه صاحب سال  
 در این مقام تبعاً لعلما گفته است توهمات است ناشی از عدم اطلاع یا تجامل از  
 حال حضرت عمر و یا قطع نظر از آن گوئیم فاد ابکلام که بحواب امام رازی رخصی است  
 نموده و براهین پنج بنابر می رسد زیرا که مدعی امام چنانکه منسوب به عبارتش است  
 آنست که مراد حضرت عمر از لفظ انا انی من المته این نیست که متعه در شمع  
 محمدی مباح بود و من بنی از آن مینمایم و این مدعی را بقیاس استثنائی ثابت  
 کرده باس طریق که قضیه مقصده لزومیه ترتیب داده و بطلان تالی لطلان مقدم  
 ثابت کرده پس بر ذمه مجیب لازم بود که مطابق داب علما یا منع لزوم در میان  
 مراد مذکور و تکفیر قائل و تکفیر کانی که بمخالفت قائل نه پرداخته بودند می نمود و منع  
 این لزوم بجهت داخل بودن حضرت امیر و دیگر صحابه رضی عنهم سنی و شیعه در غیر این  
 از تبعیه من ناممکن چه هر ایاان دارمید اند که مدعی توهم ثابت حدیثی الشریع کافر است  
 تکفیر آن بر اهل اسلام لازم و محاربه سیفی و سبانی و لا اخل مجادله کانی با و واجب  
 و یا منع بطلان تالی می نمود و آن اشنع از اول است چون صاحب ساله درین  
 امر قدیمی نموده پس جواب این اباسوال امام رازی را بلی باشد و یا قطع نظر ازین  
 اگر مراد صاحب ساله آنست که کلام انا انی عنهما مجیب کفر قائل است و یا نه  
 مننه موجب تکفیر معین غیر باغبان چه جائز است که تکفیر از سب معین بجهت خوف  
 قائل واقع شده باشد یا معاذ الله واقع شده باشد لیکن منقول شده گوئیم بر احتمال  
 ادل اعنی عدم تکفیر بجهت خوف قائل این جواب عین جواب ثانوی می شود که بعد ازین  
 صاحب ساله ذکر کرده بقول خود و دیم اگر می تواند شد که وجه عدم تکفیر صحیح است

خوف از خلیفه بار  
 نقل تکفیر بر تقدیر  
 شود و رد بر آن  
 خود دواعی بر نقل  
 جواب اول صادق  
 از تطابق در میا  
 حدیث ابی هریر  
 بعد اطلاع بر آن  
 در حدیث بر آن  
 دفع توهم قدور یا  
 رسول الله صلی  
 و امی ابی نعش  
 شریه بالجهه قا  
 رسول الله صلی  
 بمنطق عموم که  
 انحراف از بینه  
 ادلی از لفظ  
 منقول شده  
 تأخیر بعضی امور را  
 در قبول و عدم



وجه اول فائده میوم  
 صاحب رساله  
 طالع یا تجمل از  
 امام رازی رضی الله  
 عنہ مبارک است  
 که متعذر در شرح  
 مستثنائی ثابت  
 مالی لطیفان مقدم  
 ح لزوم در میان  
 خود ندی نمود و منع  
 این است و شیعه در غیر این  
 مدعی الشریع کافر است  
 سانی با و در حب  
 صاحب رساله درین برادر  
 در یا قطع نظر ازین گوئیم  
 است فو و باسد  
 معین بهمت خوف  
 مقول شده گوئیم بر احتمال  
 انی می شود که بعد ازین  
 وجه عدم تکرر صاحب

خوف از خلیفه باشد و آن موجب تکفیر خائفین نمی شود الخ و بر احتمال ثانی انی  
 نقل تکفیر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از مستنعات عادی است که خبری که در مجمع عظیم مذکور  
 شود در رد بر آن وقوع آید و بسبب مختلف فیها بودن مسئله و اصرار بر واحد بر تقدیر  
 خود و داعی بر نقل آن متوفّر باشد قاطب منقول نشود و معین این احتمال از عبارت  
 جواب اول صاحب رساله که اهل تبید پس نهم آن از کلام او غیر سید و یا قطع نظر  
 از تطابق در میان سوال و جواب گوئیم یعنی که صاحب رساله بطرف حضرت عمر از  
 حدیث ابی هریره متوجه کرده توهم آن بجهت حذف خاتم حدیث مذکور است  
 بعد الطالع بر آن توهم از هم بیاید. بقسم حذف و سقطا که دفع شبهه وارده  
 در حدیث بر آن موقوف باشد خالی از توهم در نقل نیست حال آنکه حدیث و بیان  
 دفع توهم قبور باید شنید نشاید و نیست که در او از این حدیث رافع است فقال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عمر ما حکمک علی ما یفعل فقال یا رسول الله بانی است  
 و امی بالحق ما بهر بره بعلک من لقی شهیدان لا اله الا الله مستقیما بها قله  
 نشود بالجنه قال نعم قال فلا تفعل فانی خشی ان یسئل الناس علیها فخلعهم یعدون فقال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلعهم انتمی و بیان دفع توهم قبور آنکه چون شیخان  
 بمنقول حمود کریمه و در بعضی الامور و نظر خصوص احادیث اهل سنت که در باب اشاره  
 انحضرت با شیخان و است بلکه نظر بر بعضی روایات کتب شیعه نیز می آید که در رد فائده  
 اول از تفسیر منبع الضادین بامشاوره انحضرت با شیخان در مقدمه اساری  
 منقول شده مشبه انحضرت بودند لهذا آنچه در رای ایشان از فعل ترک ما عدیم  
 تاخیر یعنی امروز نافه بر آن اسلام اندکی نمود که از شر آن حضرت نبوی می نمودند  
 در قبول عدم قبول آن اختیار انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بنا علی





مقام (ن) در

حضرت عمر ابو هريره را از نذای امری که آنحضرت بجهت ثبات مومنین ارشاد  
 کرده بودند بخوف آنکال بعضی عوام که منجده سامعین ندانیدند و بسبب عدم تعمق  
 آنند در کلام نبوی محل آن بر غیر مراد از ایشان مرقصونی باشد از آن نذای نمودند و  
 او را برای رجوع بطرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنیاد است خبر امر کردند  
 بشعید بر حضرت عمر کلام خود را بحکوات و مطالب با حضرت باطله بانی است و ای  
 در غرض صلاح خود از منافعت ای هریره قرینه جلیه است بر شکی تا خود به حضرت  
 عمر از قبیل انگار بر کلام عمر در برابر وجود چه شکی که در تمام محال و تقیه اب و او  
 خود نماید و در خود عرض کند باز از اشخاص کار خول محال است ندانند و در تمام حضرت  
 عرض فاروقی را که در حدیث واقع است دلیل واضح است بر تصویب رای ایشان  
 در این باب پس در این حال هیچ عاقل را مجال لعن بر حضرت عمر نیست مگر آنکه بگویند  
 عمر در قول نه در تقیه اب و او و بیان وجه منافعت با ابو هریره از آنحضرت تقیه کردند  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت عمر در تسلیم قول ایشان تقیه فرمودند  
 و از ابناء حکمی که از امیبات احکام بود سکوت درازیدند اگر صاحب سبب حرمت  
 بر التزام این احتمال و یا رای بر آیدن از عهده جواب شناسد و آورده بر آن دیکار  
 سلامت اسلام بعد از این احتمال داشته باشد التزام آن فرماید و قدرت الهی  
 تمام نماید و که پیغمبر خدا نیز تکفیرش فرمودند الخ گوئیم در این مقام از بیقسم  
 کلام اجمالی کار نمی کشاید صاف بفرمایند که آیا وجه عدم تکفیرش تقیه بود از  
 عمر یا بقول نه نفس مستلزم تکفیر نبود اگر شوق اول اختیار کردند حالش بعد تصریح  
 بال التزام آن دریافت خواهند کرد و اگر شوق ثانی مسلم داشتند پس ذکر تکفیر  
 لغو باشد قوله و همچنین در وقتی که عبد الله بن مسعود در آنجا گویند اگر استغفار

اگر استغفار حضرت عمر  
 این ادب که در قدیمها  
 ایسی نذر رسول الله  
 در صحیح بخاری از حضرت  
 رسول الله صلی الله  
 علیه و آله نقلت یا رسول الله  
 رسول الله و قال انهم  
 جذب ثوبه پس اگر  
 قاضی نیست و اگر با  
 شما صبر که این امر  
 مثل صحیح بخاری و غیره  
 و لا تسئل علی احد منهم  
 قصه بطرف حضرت  
 اراده فرمود که نماز  
 جذب ثوبه بنی کنز  
 پس ذکر این روایت  
 مستنداً بالآیه علی الطاهر  
 باشد و اگر چه فقیر را در  
 بر همین قدر گردان  
 مشهوره تقیه



[illegible]





مرقوم است اول دفع آن فرمایند بعد از زبان باین طعن کنند و جواب آن از ما خواهد  
 قال و هم کم الکه می تواند شد که وجه عدم کبر صحابه خوف از خلیفه باشد آن موجب  
 تکفیر حد اربعین نیست و غزالی در احیاء العلوم در ذکر مسند عولی نوشته عن ابن عباس  
 انه انظر بعاد فوات عمر لطلان القول بالقول فقیل له لم کم نظیر ذلك فی زمان عمر فاجاب  
 بنیة او خفت عن بركة القول چون داب حضرت عمر این بود که بمقابلت آیت را  
 که باید عامنا نسبت ظاهره نداشته باشد نظر بر جلالت شان کلام الله سبکست همیشه  
 و لهذا ایشان را وقاف عند کتاب الله میکردند و نیز عادت صحابه جاری بود و بودند  
 فیما بینهم خصوصاً حضرت امیر که مطابق روایات شیعه است بر پیش انداخته در قول حضرت  
 عمری کردند و مع هذا ایشان شریف حضرت عمر بودند و حضرت عمر بنیاه می جستند آنرا نمیکند  
 موصوفه که در پیش می آمد و حضرت امیر در آن مجلس حاضر می بودند و چون که والد صاحب تحفه  
 در قره العینین بنیة اقل فیل الشجین در فضایل حضرت امیر می فرمود باید و کان عمر متوفی  
 باسد من موصوفه لیس بها ایة الحسن انتی و حدیثه و لا با حسن بها متواتر ثامن القرن الاول  
 مشهور و در کتب انفس تحصیل مسئله حدیث بنای تحقیق در حدیث این جلد فرموده قبل از  
 قول الصحابة كانوا یقولون عند القضاء انتی بعضی از اقوال حضرت عمر که گفته اند و نیز حضرت عمر از بنیة  
 سافرن صحابه این را بر امری که نزد آنها شکری نمودن بجا می آید که همیشه نزد عبد الله بن ابی اوفی آورده  
 چنانکه از حدیثه منقولست قال دخلت علی عمر و هو قاعد علی منبر فی داره و هو یشت  
 فذرت منه فقلت ما الذی اهلک و الله اور اینا منک امر انکره لقومناک قال الله الذی  
 لا اله الا هو لو ایتیم متی امر انکره انکره و نه لقومته فقلت و الله لو را اینا منک امر انکره  
 لقومناک قال فخرج منک فرجاشد و او قال الحمد لله الذی جعل فیکم صحاب محمد صلی  
 علیه و آله و سلم من الذی اذاری متی منکره انکره و معنی اخرجه این ابی شیبہ کذا فی

که از آن قره العینین  
 لهذا در این مقام بر سر  
 صحابه دایر نیست  
 از خلیفه کجا پس مردم  
 عمر با این ابرار  
 فاسد از کلام حضرت  
 قول و غزالی در  
 وفات عمر لطلان  
 در ما تقرر با حقه فی  
 صحابه پس اگر این  
 نباشد از آن لازم  
 بدل حضرت عمر کجا  
 معلوم شده یا را  
 مستند داشته باشد  
 و مطابق بد عادی  
 که انکار اهل نمایند  
 کبر از جمعی از صحا  
 در مقدمه میر  
 آمد و مفید نشد  
 قال ابو بکر انما



و جواب آن از ما خواهد  
 حلقه باشد در آن موجب  
 نوشته عن ابن عباس  
 منی زمان عمر فاجاب  
 بود که بمقتضای آیت فرشته  
 ان کلام الله سکت میثقه  
 صحابه جاری بود و در وقت  
 فرموده در قول حضرت  
 عمر بن الخطاب می جسته بخدا میسند  
 را بگویند چنانکه در حدیث صحابه  
 میفرماید و کان عمر یستغفر  
 انما من القرآن الا ان یقول  
 فانه یقول ان الله قد فرغ من  
 امره و قد کفایت الله فی خلقه  
 و قد کفایت الله فی عباده  
 و قد کفایت الله فی رسله  
 و قد کفایت الله فی امته  
 و قد کفایت الله فی دینهم  
 و قد کفایت الله فی کل شیء  
 و قد کفایت الله فی کل امر  
 و قد کفایت الله فی کل خلق  
 و قد کفایت الله فی کل عین  
 و قد کفایت الله فی کل لسان  
 و قد کفایت الله فی کل قلب  
 و قد کفایت الله فی کل کف  
 و قد کفایت الله فی کل شیء

که انی قره العینین چون بزرگوار روایات دال بر معنی در وجه اول فاره ثانیه لعل  
 بپردازیم مقام بر همین قدر اکتفا فرموده و هر گاه حال حضرت عمر در اتباع امر حضرت امیر  
 صحابه و مکر و نایست انقیاد ایشان با حکام قرآنی چنین باشد و نیز قدرت احوال خوف  
 از خلیفه باقیست و منع صحابه با وجود اقتدار و قوت احوال سرعت اتباع حضرت  
 عمر را در این امر از رجب قوت قیامت است که امام را از می بر تقدیر اراده معنی  
 فاسد از کلام حضرت عمر بر آن لازم نموده و صاحب سلسله موسس دفع آن زمره  
 قول و غرض در احیاء العلوم در ذکر سلسله قول نوشته عن ابن عباس انه اظلم بعد  
 وفات عمر بطلان القول بالبول الخ کوئیم این قول را بامد عامی نیست چه کلام  
 در ما تقرر با حجت فی الشریع الحمدی است صلی الله علیه وسلم در مذنب فردی از افراد  
 صحابه پس اگر این عیاض با این بیان مذنب خود نظر بر جلالت قد حضرت عمر  
 نباشد از آن لازم می آید که ایشان را و صحابه دیگر را که جای استمرار تاثیر احوالشان  
 بپل حضرت عمر گماشته و فرحت ایشان از پیچ و قال آن گروه دین پرور اتفاقا  
 معلوم شده یا رای ذکر آیت فاما استقامه منهن الخ و انما دینی که دالالت بر احوال  
 نه داشته باشند نباشد با آنکه خوبی نمیدانند که حضرت عمر بمقابل آیه کلام الله  
 در مطابق بنای استدلال نباشد فی الفور سکوت می ورزند **قال** یوم انک از کجا  
 که انگار این نایب لیکن مفید شده باشد چنانچه بعضی افاضل تصحیح نموده اند بوقوع  
 نیکو از معنی از صحابه حتی از عبده الله که خلف خلیفه بود و کدام نیکو زیاده تر خواهد بود از آنچه  
 در مقدمه میراث پیغمبر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب رسیدن بوقوع  
 آمد و مفید شد تا اینکه بنا بر روایت صحیح مسلم قال فلما توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 قال ابو بکر ان اولی رسول الله صلی الله علیه وسلم خلیفه علیکم و انما دینی که دالالت بر احوال

و قد کفایت الله فی کل شیء





و یطلب فی امیرات امراته منیه ایها قتال ابوبکر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزکی  
 صدقه فیما کان ذاکا انما تناسا غافرا و الله یعلم انه اصاب ذوق یأثر به الذی تابع الحق ثم یزکی  
 ابوبکر انما لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر فایقانی کذا انما تناسا غافرا و الله یعلم انه اصاب ذوق یأثر به الذی تابع الحق ثم یزکی  
 لصادق یأثر به الذی تابع الحق پس هرگاه این کلمه مخفی شد دیگر کدام قسم انکار ایشان مخفی شود  
 اما این که حضرت امیر المؤمنین با او محاربه چرا که دزد پس این همان تشبیه درین است که  
 خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده بود و تشکیک و تعجب و تردید و شک و شبهه  
 راه یافته بود بالجمله شرایط و اوقات هر امری مختلف باشد و باب اول علم  
 عالم بان تفصیل موجب تطویل است انتهی اقول اولانام تا قلیه یزکی از جسی از  
 صحابه بوقت خطبه حضرت عمر به بیان حرمت متعه که مبحث عنه است برنگارند  
 تا معلوم کنیم که قول آن بعضی متقابل اجتماع صلاحیت است کمال بر اهل سنت دارد یا  
 و نگار از خلف خلیفه در متعه است و هرگز واقع نشده چنانکه مشرک و جاهل و جاهل و جاهل  
 فائده الله گذشت آری روایتی که صاحب سال العرف آن شماره نموده در باب  
 متعه الحج از خلف خلیفه ثابت و جواب آن در مبحث متعه الحج خواهد آمد لیکن از وقوع  
 نیکر بر متعه الحج و وقوع نیکر بر متعه است که در این مقام از ارباب آن مفسر و مفسر است که  
 لازم نمی آید تا مدعی او به ثبوت رسد بلکه وقوع نیکر بر متعه الحج در این مقام لازم است  
 زیرا که اگر نیکر بر متعه است یا نیکر بر حضرت عمر واقع میشد مثل نیکر بر متعه الحج معلوم میگشت  
 و لیس قیاس قول و کدام نیکر زیاده تر خواهد بود از آنچه در مقدمه میارست بنمبر از حضرت  
 امیر و عباس بن عبد المطلب بر شیخین بوقوع آمد و منشد تا اینجا بابر روایت  
 صحیح مسلم قال فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم یزکی لکم انما تناسا غافرا و الله یعلم انه اصاب ذوق یأثر به الذی تابع الحق ثم یزکی  
 اینکلام را باین مقام چه ربط است زیرا که بحث بران میروند که از او چه و تعقیبا

در میان حضرت  
 شیخین را بکمان  
 حضرت امیر و خلف  
 حریفی بر زبان نیاد  
 بحسب نظر خود را  
 در حق شیخین با و  
 نیکر بر شیخین باشد  
 جناب که وقت  
 نیکر بودن آن حکم  
 است نمی نماید و  
 ثابت می شود و  
 از آن لازم می آید  
 نیکر در کار است  
 و ادایت نیکر معلوم  
 همچو مقدمات  
 که بر غم او انقطاع



بقای اباحت متد از طرف شارح حضرت عمر بنی آن جرأت می نمود بدی جنبه قوت  
 منع آن یک بر آن از عیالیه واقع میشد کما مرشد و عیالیه بزمه صاحب سال  
 مطابق لغت این جواب که جواب سیوم است لازم بود که وقوع نیکر بر حضرت عمر قوت  
 نه کور ثابت می نمود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم مستفاد می شود وقوع منازعت  
 در میان حضرت امیر و حضرت عباس و ظن که او کذا استن اینهر دو جناب  
 شیخین را بکمان حضرت عمر است پس مفاد ظاهر حدیث فرورد وقوع نیکر در میان  
 حضرت امیر و حضرت عباس است نه بر شیخین چه اینهر دو جناب در حق شیخین  
 حرفی بر زبان نیاوردند آری حضرت عمر کان کذا کذا استن این شیخین را  
 بحسب ظن خود ذکر کردند پس خدا داد که این بکمان حضرت عمر ظن که اسی اینهر دو جناب  
 در حق شیخین با وجود عدم تخطی حضرت امیر و حضرت عباس در این مقام بحرفی که متضمن  
 نیکر بر شیخین باشد چگونه مستلزم نیکر از طرف ایشان بوقت منازعت در میان اینهر دو  
 جناب که وقت بودن فدک بقصد اینهر دو جناب بود بر شیخین می شود و بر تقدیر  
 نیکر بودن آن چگونه اثبات وقوع نیکر بر حضرت عمر بوقت حکم بحکم متو که صورت منازعه  
 است می نماید و قطع نظر از اینجه که کنیم که آنچه از روایت صحیح مسلم مطابق زعم صاحب سال  
 ثابت می شود وقوع نیکر در امر فدک و غیر مفید شدن اقلیت و نهایت آنچه کان او  
 از آن لازم می آید امکان وقوع نیکر بر میان حرمت متو است و در تقییم امور قبل است  
 نیکر در کار است از امکان آن در انتقام کاری نمیکشاید و از تقییم احتمالات ثبوت  
 روایت نیکر معلوم است متعارف نزد هر صنف و کبر و با لجه از آنجا که ظاهر صاحب سال را از ذکر  
 همچو مقدمات غیر مناسبه بمقام محبت گفت ما کان اظهار بعضی ملاحظاتی است که  
 که نیکر او انتقام عن قوتی دارد منظور است لهذا احقر انجاء با قطع نظر از قطع جواب

در حدیث مسلم ما مرشد  
 و عیالیه بزمه صاحب سال  
 مطابق لغت این جواب که  
 جواب سیوم است لازم بود  
 که وقوع نیکر بر حضرت  
 عمر قوت نه کور ثابت می  
 نمود و آنچه از ظاهر حدیث  
 صحیح مسلم مستفاد می  
 شود وقوع منازعت در  
 میان حضرت امیر و حضرت  
 عباس و ظن که او کذا  
 استن اینهر دو جناب  
 شیخین را بکمان حضرت  
 عمر است پس مفاد ظاهر  
 حدیث فرورد وقوع نیکر  
 در میان حضرت امیر و  
 حضرت عباس است نه بر  
 شیخین چه اینهر دو جناب  
 در حق شیخین حرفی بر  
 زبان نیاوردند آری حضرت  
 عمر کان کذا کذا استن  
 این شیخین را بحسب ظن  
 خود ذکر کردند پس خدا  
 داد که این بکمان حضرت  
 عمر ظن که اسی اینهر دو  
 جناب در حق شیخین با  
 وجود عدم تخطی حضرت  
 امیر و حضرت عباس در  
 این مقام بحرفی که  
 متضمن نیکر بر شیخین  
 باشد چگونه مستلزم  
 نیکر از طرف ایشان  
 بوقت منازعت در میان  
 اینهر دو جناب که وقت  
 بودن فدک بقصد اینهر  
 دو جناب بود بر شیخین  
 می شود و بر تقدیر  
 نیکر بودن آن چگونه  
 اثبات وقوع نیکر بر  
 حضرت عمر بوقت حکم  
 بحکم متو که صورت  
 منازعه است می نماید  
 و قطع نظر از اینجه  
 که کنیم که آنچه از  
 روایت صحیح مسلم  
 مطابق زعم صاحب  
 سال ثابت می شود  
 وقوع نیکر در امر  
 فدک و غیر مفید  
 شدن اقلیت و نهایت  
 آنچه کان او از آن  
 لازم می آید امکان  
 وقوع نیکر بر میان  
 حرمت متو است و در  
 تقییم امور قبل است  
 نیکر در کار است از  
 امکان آن در انتقام  
 کاری نمیکشاید و از  
 تقییم احتمالات ثبوت  
 روایت نیکر معلوم  
 است متعارف نزد هر  
 صنف و کبر و با لجه  
 از آنجا که ظاهر  
 صاحب سال را از ذکر  
 همچو مقدمات غیر  
 مناسبه بمقام محبت  
 گفت ما کان اظهار  
 بعضی ملاحظاتی است  
 که که نیکر او انتقام  
 عن قوتی دارد منظور  
 است لهذا احقر انجاء  
 با قطع نظر از قطع  
 جواب





با کلام امام رازی و مع غزل الخط عن کون المقام قطعیاً فی الجمله بطل کلام در جواب  
 این شبهه که بر شیخین متوهم نموده است میکند تا قدرت الهی بر باطل ان این بحاله واضح  
 شده باشد میگوید که سابق ازین دقتی که گاه گاه احقر کلام با ایمان اعلام شعری نمود  
 مولوی محمد قلی صفی ضلع میراثه نمیند والد صاحب سال منی را سلمات متضمن  
 سوال از اشکال و در برین حدیث نزد احقر ارسال داشته که ان خود آن اشکال را  
 بمقدمات بسیار قوت داده از فقیر طلب جواب آن نموده بود چنانچه فقیر بحواب  
 در از ده وجه نوشته فرستاده بود و الحال بحواب صاحب رساله بزرگترین وجه  
 که بعضی از ان جدید و اکثری از دوازده وجه سابقه است بحدت اکثر شود و گفتا  
 از ان تقدیر ضروری باختصار عبارت مبادرت می نماید اول آنکه میگوید قباختی که  
 در حق شیخین از ظاهر حدیث صحیح مسلم مستفادی شود بر این درجه بالاتر از ان  
 حتی اکثر زاده اخبار شیعه که بکمان این ان از اخبار اهل بیت اظهار نمودند  
 زراره بن اعدین و کیر بن اعدین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم و عثمان بن ادریس  
 اعدیست کافی کلینی که از اصول اربعه شیعه است ثابت می نمود و چون آن احادیث  
 متضمن طرد فطین و تشیع شیعه است لهذا ذکر آنرا خلاف سیر این عباد مستوجب  
 ملوالت متفاد و البته بر شاه گفته کرده که آن احادیث در باب الهی من الجسم  
 و الصورة و دیگران است کافی کلینی و در کتاب احتجاج طبرسی در مقام احتجاج علی ابراهیم  
 موسی بن جعفر کاظم فی شهادتی علی المخالفین موجود است و بعضی از ان در اکثر  
 ابواب تحفه منقول و الله صاحب رساله در حدیث اربعه عقیده ششم گامی که  
 بجهت بیان یا کد امنی این اشخاص ذکر کرده پاره از ان نیست که در اصول  
 مبرهن شده که اگر خبری بظاهر دلالت کند برخلاف آنچه اجماع بر آن منعقد شده

منتهی شده لابد که آن خبر را  
 سطری از اخبار بطریق  
 مقدم بوده اند لیکن  
 اخبار معارض با عادی  
 آنها قائم شده چنانچه مجله  
 اخبار را از معارض ائمه  
 البیت هرگاه مثال ابواب  
 با وجودیکه در ادوات  
 خلاف طریق هر ضعیف  
 واضح گشت بحقیقت  
 نمایند پس اگر حالی بر  
 می بود عقل سلیم است  
 که همیشه در هر طبقه  
 و ایضا عقل حاکم است  
 در عقیده عملای شیعه  
 و هیچ یک از  
 پس معلوم شد که این  
 حدیث غایت از  
 آن میفرماید هرگاه  
 با وجود این روایات



منعقد شده لابد که آن خبر را مادل باشد یا مطروح پس بناء علیه میگوئیم که شک نیست که  
 خطای از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر اینکه امثال چنین بزرگان  
 مقدوح بوده اند لیکن چون روایه امثال چنین اخبار اکثر ضعف و مجرد عین و معنی این  
 اخبار معارض با حدیث بسیار قوی و اجماع امامیه بود با ضمیمه دیگر قرائن که بر ضعف  
 آنها قائم شد چنانچه مجلی از آن تقریب ظاهر می شود اصحاب بار ضنوان اسد علیهم السلام  
 اخبار را از معارض اعتبار قطد استند با جملة بمقتضای اینکه اهل البیت الصرمانی  
 البیت هرگاه امثال ابو الخطاب و منیره بن سعید و عثمان بن عیسی و نظایر آنها  
 با وجودیکه در ادل حال خصیصیات بعضی ائم دین داشتند لیکن چون در ادل  
 خلاف طریقه مرضیه جناب ائمه اختیار نمودند بر گاه فرقه امامیه ضلالت آنها  
 واضح گشت بحیثیکه هیچ تنقیس از امامیه را در کفر و زندقه آنها محل شک و شبهه  
 نماند پس اگر حال بیت بن و زرار و محمد بن مسلم و امثال آن مثل حال چنین کسان  
 می بود مقلین میم شد است که بر اصحاب جناب ائمه و علای طریقه مرضیه تا آخر  
 که همیشه در بر طبقه توکل و تدریب در معرفت رجال می نوردند مخفی و محتجب می ماند  
 و ایضا عقل حکم است که با وجود اخبار جرح که در حق چنین بزرگان بر وی گشته هرگاه  
 در عقیده عملی شیعیه که در باب جلال شان ایشان دارند و همین راه دریافت  
 و معین یک لک مسلک خلاف با وجود مشایخه کثرت اختلاف در باب نگریه  
 پس معلوم شد که این نیست بلکه کجاست حال بزوغ شمس کمالات و جلال شان  
 شرات غایت آن پیش روی همه است ای ایشان انتهی در ادل خبر جواب عقیده میزدیم  
 ن میفرماید هرگاه امامیه با وجود عدم احتیاج لطرف و تاقیت هشام و بموجب الطاق  
 با وجود این روایات متناوب مثل ابو الخطاب و منیره و عثمان بن عیسی و نظایر

حواب  
 من قبالة واضح  
 من بعد می نمود  
 متضمن  
 از شکال را  
 مع جواب  
 و ص  
 و اید و کثفا  
 لک و قباحتی که  
 با نامر اذ ان  
 بود و بدل  
 این از منظر  
 چون آن احاد  
 مستوجب  
 من الجسم  
 اجماع الی امامیه  
 بر این منعقد شده





110

پس بنابر علیّه می گوئیم  
 شده موافق نیست  
 معارض است با ما  
 باضمیمه قراین دیگر  
 درضوان اسد علیّه  
 اهل البیت البه  
 که بعضی از آنها  
 چون در ادواخ  
 فرقه اهل سنت  
 کفر و ارتداد اند  
 که ان فی بود  
 طریقه مرضیه  
 مخفی و مجتبه  
 بزرگان مرو  
 دارند و هم  
 در هر باب  
 حلال است  
 بعد کلامی  
 و امثال  
 در محبت



پس بنا بر این که موافق است که منطقی از اخبار که در طریق اهل سنت وارد شده  
 شده موافق است که امثال بعضی از چنین بزرگان مقدوح باشند لیکن چون چنین اخبار  
 معارض است با آیات کثیره قرآینه و احادیث و افره قویه و اجماع فرقه سنیة صحیحه  
 باضمیمه قراین دیگر که بر تاول آن قائم باشد چنانچه محلی از آن عنقریب بیاید اصحاب  
 در شان اسد علیهم السلام اخبار از عرض اعتبار استقطو هستند بالکماله بمقتضای آنکه  
 اهل البیت البصریانی البیت هرگاه امثال عبدالعزیز بن ابی بن رسول و در تدریس را  
 که بعضی از آنها شرف صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم حاصل کرده بودند  
 چون در ادعای خلافت طریقه حریفه جناب نبوت مآب اختیار نمودند بر کافه  
 فرقه اهل سنت ضلالت آنها واضح گشت بحیثیتی که هیچ متفکر از اهل سنت در  
 کفر و ارتداد آنها مجال شک و شبهه نمانده پس اگر حال شیخین و امثالها مثل حال عین  
 کن می بود عقل سلیم حاکم است بانیکه بر اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علمای  
 طریقه حریفه سینه که همیشه در هر طبقه توغلی و تدرب در معرفت رجال می نمودند  
 مخفی و محتجب نمی ماند و ایضا عقل عاجز است بانیکه با وجود اخبار جرح که در حق  
 بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علای اهل سنت که در باب جهالتشان این  
 دارند و بن راه یافت و هیچ یک از منکر خلاف با وجود مشایده گشت احتیاط  
 در هر باب نگردید پس معلوم شد که این نیست بلکه جهالت کمال بزور شیوای سنن مالک  
 عدالتشان حدیث عدالت این پیش را حق استواب نمای ایشان و آنچه والد صاحب  
 بعد کلامی که اسطرر مجاز است آن سر و کلام خود کرده فرموده اند که اینها یعنی نشان  
 و امثال آنها از جمله ارباب سلطنت و کرامت و اول نبودند که احتمال بود که روان با طریقت  
 در هیئت مثل پادشاه سنیان از پیش خود و احادیث مناقب وضع کرده باشند آری

امانت موافق است که منطقی از اخبار که در طریق اهل سنت وارد شده  
 شده موافق است که امثال بعضی از چنین بزرگان مقدوح باشند لیکن چون چنین اخبار  
 معارض است با آیات کثیره قرآینه و احادیث و افره قویه و اجماع فرقه سنیة صحیحه  
 باضمیمه قراین دیگر که بر تاول آن قائم باشد چنانچه محلی از آن عنقریب بیاید اصحاب  
 در شان اسد علیهم السلام اخبار از عرض اعتبار استقطو هستند بالکماله بمقتضای آنکه  
 اهل البیت البصریانی البیت هرگاه امثال عبدالعزیز بن ابی بن رسول و در تدریس را  
 که بعضی از آنها شرف صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم حاصل کرده بودند  
 چون در ادعای خلافت طریقه حریفه جناب نبوت مآب اختیار نمودند بر کافه  
 فرقه اهل سنت ضلالت آنها واضح گشت بحیثیتی که هیچ متفکر از اهل سنت در  
 کفر و ارتداد آنها مجال شک و شبهه نمانده پس اگر حال شیخین و امثالها مثل حال عین  
 کن می بود عقل سلیم حاکم است بانیکه بر اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علمای  
 طریقه حریفه سینه که همیشه در هر طبقه توغلی و تدرب در معرفت رجال می نمودند  
 مخفی و محتجب نمی ماند و ایضا عقل عاجز است بانیکه با وجود اخبار جرح که در حق  
 بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علای اهل سنت که در باب جهالتشان این  
 دارند و بن راه یافت و هیچ یک از منکر خلاف با وجود مشایده گشت احتیاط  
 در هر باب نگردید پس معلوم شد که این نیست بلکه جهالت کمال بزور شیوای سنن مالک  
 عدالتشان حدیث عدالت این پیش را حق استواب نمای ایشان و آنچه والد صاحب  
 بعد کلامی که اسطرر مجاز است آن سر و کلام خود کرده فرموده اند که اینها یعنی نشان  
 و امثال آنها از جمله ارباب سلطنت و کرامت و اول نبودند که احتمال بود که روان با طریقت  
 در هیئت مثل پادشاه سنیان از پیش خود و احادیث مناقب وضع کرده باشند آری





در فهم معنی آن بچند وجه حیرانم اول آنکه باین احتمال در از کار سنیان از تقریر یک  
در باب طرح اخبار متالیب صحابه بر منوال تقریر و الدامید صاحب الزمور شده  
دست بردار خواهند شد و برای طرح اخبار متالیب که کلام آنست همین توجیهات  
تقریری که احقر سروده است بکار خواهند بود و در باب فضائل صحابه ایشان را  
چندان احتیاج بطف احادیث و ارایق خود نیست فعرض قرآنی و احادیث امامیه  
که در کافی کلینی و احتجاج و صحیفه کامله و نهج البلاغه است بیست و شش موردی که محلی بالام احتمال  
آن موجود است کافی و درانی پس اگر احدى یاران آن داشته باشد که گوید که مرد  
بنابر ترغیب و ترهیب مثل روایه سنیان از پیش خود آیات مناقب وضع کرده  
مع بیان شان نزول آن در تفاسیر سنی و شیعه درج کرده باشند و روایه شیعه بنابر  
ترغیب و ترهیب مثل روایه سنیان احادیث مناقب صحابه اصفیه ای که نفس در  
عموم است از پیش خود وضع کرده باشند البته برین تقدیر مفترقی بسنیان میرسد  
والا فلا دریم آنکه معلوم خاص و عام است که موافقین مذکور و امر ازید و شتر میداشته  
نسبت بمعاذین عوام و اشتهار حائز ایشان که هیچ و اگر میباشند نسبت  
بمحابب کانه انام پس مطابق تقریر صاحب الموارم که اخبار کتب صحاح خود را  
که در قبح احتمال است بین زارده است از مرفوعات احادیث و حساب آنها قرار  
داده است که نیم که چون خلفای پیشین و سر ازاده از عجم و مد لشکر گشتی و کافر  
گشتی نموده بودند احتمال دارد که حساب و احادیثی میان بعضی اخبار متالیب وضع  
کرده آنرا اشتهار داده است بیست و شش موردی که اگر وضع احادیث از صحابه کبار و نامیر  
دیندار بنابر رغبت و رغبت از ارباب سلطنت و اهل دولتی بود می باشد  
که حدیثی در طریق ائمه است که بسند ضعیف باشد در فضائل مثل حجاج و مرداد و عبد

و عبد الملک و مر  
احقر بطول مرگش  
استطاعت از انفس  
بطلع انحلال اعضا  
قدح است بین که  
روایه احادیث  
رفع اعتقاد از صحابه  
رای مخالفه  
کثیر دیگر را می باشد  
است آنکه اگر بنابر  
لفظ قاطع است و در  
محلی کردند و خردی که  
و ایشان را بعد از اطا  
و از آنجمله است  
بر آن باین منظور که  
جراتی است که  
علاهی امامیه مثل که  
انچه مورث قدح در  
از آن اعتقاد نقل  
مرویات متفرده



و عبد الملك و من بعد هم نیز منقول میست و فیلس و چون کلام در این مقام بی  
 اعتدال طول سر کشید الحال کوفه قلمی را در بعضی استعارت که زائد بر مطلوب قسمت  
 استنداد اینها سر به زبانه حکم ابوالبیت البصری کافی البیت بخواب صاعده ساله  
 بطمع انحلال اغضال غرض میکند پس از آنجمله است اگر حکم بموضوع بودن احادیث  
 قدح هشتمین که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیهه است وجود است و تفسیر  
 رواته احادیث قدح هشتمین و اثباتها که آن رواته از رجال کلینی اند چگونه موجب  
 رفع اعتماد از حدیث کلینی دیگر روایات رواته قدح هشتمین و اثباتها نمی شود  
 رای حافظت هشتمین و اثباتها که قدح ظاهر لطیف جنابشان رواته یافته رواته  
 کثیر دیگر رواته است متدرج و مجروح و ضعیف گفتن چگونه راست می آید از آنجمله  
 است آنکه اگر بنا بر سیاحت نمودن مردم آمده اظهار خبری بطریق یقین اظهار میفرمودند  
 لفظ قائم آمد و دیگر الفاظ که در شاعت و فطانت صریحه از آن است و اثبات  
 نمی کردند و هر چند بعد مراجعت به طرف کافی کلینی بفرمایند که آیات روایات قدح هشتمین  
 و اثباتها بعد از آنکه کافی که در آن واقع است محتمل صدور آن بتفسیر است یا نه  
 از آنجمله است آنکه حکم بکفر عثمان بن عیسی کمال شد و زوایای اجماع علمای امامیه  
 بر آن با سینه و اگر چه متفقین از امامیه در کفر و زندق آنها مجالی شک نیستند تا آنکه  
 برای آن است که آنرا شریک پیدا نیست زیرا که عثمان بن عیسی مذکور نزد اکثر اکابر  
 علمای امامیه مشرک گشتی و نه درین الصیاح و حمد و بیه و غیر اینها غیر متهم بالکذب بود و نه  
 اکثر مورث قدح بر او است اعتماد و اقیست است و بعضی از اکابر زنت و توبه  
 از آن اعتماد نقل کرده اند و نه این است شیخ الطائفه در حق او گفته توقف در  
 مردی است متفرد و او است و در حق شخصی که نزد اکثر علمای امامیه غیر متهم بالکذب است

در بیان از تقریر یک  
 مذکور شده  
 از است همین وجهها  
 از صحابه ایشان را  
 دینت امامیه  
 محلی باللام و اثبات  
 نباشد که بگوید که مرد  
 واجب وضع کرده  
 و اینه شیهه  
 نمایی که نص در  
 سنیان میرسد  
 و اینه شیهه  
 نه نسبت  
 صحاح خود را  
 و اینها قرار  
 اکثر گشتی و کافر  
 و اینه شیهه  
 صحابه کنار نماز  
 بودی با  
 از علمای





152

شتر صحت اجماع  
تشیع شیخ فرمود  
متصور می شود و  
دارد رداة کلینی  
گفته پس بدون و  
و از آنجمله است که  
مثل نامون و مار و  
کلام الله اطهر را  
بن حکم که با مار و  
بیان می رود منسوخ  
از مجالس المؤمنین  
با این احوال و ظاهر  
و از نصرت آنجا  
پشام بن حکم را  
در مباحثه مذکور  
بان معترض و سرور  
گفته و متعجبین می شود  
شیعه که با خلفا  
جایجا از نامون و  
نقل کرده است



نشند و نهایت کار در  
در نقد نمودن و اجماع قطعی نماید  
عده ای احقر باید شنید که علامه  
علیه السلام ابو عمر در الروایة العلیا  
لین الملهة اخیراً قال النجاشی  
جهاد واحد الوکلاء المستبدین  
قال الکشی ذکر نصر بن السباع  
بن موسی علیه السلام و فی یده  
ن و بعثت بالمال الیه و کان  
ممانی و لا یتهمون عثمان بن  
فی منامه انه یبوس بالحدید  
لقاه معه فقال لا ابرح حتی یخفی الله  
ن و عرف ابنه الی الکوفة و قال  
فیما یتقرب به انتی و یخفی  
امثال صاحب صدورم در کتبه  
در نقد از کرده من است و الاطلاع  
است که در حق او الخطاب  
در احرط و در دستان که ظاهر  
امثالها توحید بود و نیز توحید لقیه جبار  
بود و از آنجمله است که شرط

شرط صحت اجماع نزد امامیه دخول امام در آن است و هرگاه امام در حق بعضی اشیا  
تشیع شیعی فرموده باشد باز اجماع ایشان بر حلاکت شان آن اشخاص چگونه  
متصور می شود و از آنجمله است آنکه چون روایة قدح هشام بن دامنال آنها از امامیه  
و از روایة کلینی اند و آنها را دالیه صاحب سالک حساد و اعدای هشام بن دامنالها  
گفته پس بدون دخول شان در اهل اجماع چگونه انعقاد اجماع صورت خواهد گشت  
و از آنجمله است آنکه قاضی نور الله شوستری و دیگر عظامای شیعه اکثر خلفای عباسیه را  
مثل یامون و یارون و امثالها را از شیعیان شمرده اند پس در مینصورت اگر اعدای  
کلام الله اظهار را که در عهد عباسیه بودند در تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل هشام  
بن الحکم که یارون الرشید را بطه کلی داشت و از جوابات هشام را که در مناظر آ  
بیان می کرد مستحسن می انگاشت چنانکه قاضی نور الله شوستری در مجلس هشتم  
از مجالس المومنین که در ذکر ملوک شیعه است در ترجمه یارون الرشید میفرماید که یارون  
با این اعمال و خامت مال که بواسطه حب جاه از سرزد در عقیده تشیع راسخ بود  
و از نصرت اندیش پس روی بود لاجرم بوجهی که در مجلس پنجم گذشت همواره  
هشام بن الحکم را که یکی از ملائذه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود با علمای اهل خلاف  
در مباحثه مذہب انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره او مالیده و ملزم ساختی و  
بآن مغرور مسرور بودی و هشام را جو از خطایا مقرر فرمودی انتی محمول بر تقیه  
گفته و همچنین منسوب خلفای که را که در طریق امامیه مروی است لحاظ این خلفای  
شیعه که با خلفای سلفین بودند چنانکه قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق  
جای از یامون الفاظی ادبی بجنب حضرت عمر بن ابی بکر علیه السلام بجهت متع  
نقل کرده است بر تقیه حمل نماید جوالبش چه خواهد بود و از آنجمله است آنکه آنچه جلالت





نشان امثال پیشین بچست عدم دین در عقیده امامیه از طرف آنها با اگر انجا  
 قدم در حق نشان در طریق امامیه وارد است ثابت نموده اند باین عبارت که در انجا  
 عقل حاکم است که با وجود اجتهاد جرح که در حق چنین بزرگان مردی گشته الخ و نور  
 صریح است چه اعتقاد بجلالت شان شخصی در فرقه موقوف است بر ارتفاع  
 اسباب قاعده در آن شخص در طریق آن فرقه پس اثبات ارتفاع اسباب قاعده  
 در شخص که در طریق آن فرقه موجود است محض با اعتقاد آن فرقه بجلالت شان است شخص  
 نمودن دور صریح باشد و از انجمله است آنکه گشتی غیر شکستن و همچنین قتل نفس زکیه  
 نمودن از مخصوصات حضرت خضر است و قیاس دیگران بر مخصوصات شخصی از  
 علل عقلا بعید و از انجمله است آنکه گشتی غیر شکستن تصرف در ملک است لفظ  
 طرد و غیر آن در حق غیر مستحق بر زبان آوردن متکبر عرض او و چون ثانی انقطاع از  
 اول است پس قیاس آن بر اول صریح نباشد و از انجمله است آنکه جرح مقدم بر  
 تعدیل است چنانکه در کتب اصولیه شیعه مصرح است و قاضی نور الله شوستری  
 در احقاق الحق گفته قد تقر فی الاصول ان الجرح مقدم علی التعدیل پس خداوند  
 که در حق پیشین و امثالها نظر بر کدام قاعده ترک این اصل بعمل آمده و از انجمله  
 است آنچه نقد الاسلام طبرسی در احتجاج گفته احتجاج الی ابراهیم موسی بن  
 جعفر الکاظم فی اثبات شتی علی المخالفین الحسن بن عبده الرحمن الثمالی قال قلت  
 لابی ابراهیم ان هشام بن الحکم زعم ان اسد ثمالی مسلم لیس کشته شتی الخ پس  
 برگاه طبرسی هشام بن الحکم را از مخالفین ائمه قرار داده رد شیعه از امام برادر  
 نقل کرده باشد باز بحسب جواب از طرف هشام نمودن خود بفرمایند که مگر چه  
 قیاس است چنان کلام در ان مقام بسیار بطول انجامیده لهذا ترک استقصاء دیگر

دیگر که بوقت تحریر  
 اگر احدی از بخار  
 بنده بالحد منصفان  
 اهل سنت را از  
 بجهت وجهات دور  
 در کتب صحیحین  
 بنده دشتن که بر  
 صریح مسلم آنکه گویند  
 امتها جهات کما  
 طوسی در تهذیب  
 یا نه نقد اخلاص  
 علی وجه فی الجمله  
 رساله در صور  
 که بعضی از ردایار  
 جابجا در صور  
 است حی برادر  
 بنار علی بن امیر  
 چهار بار عظیم المقد  
 و آن نزد اهل  
 صفت باشد



دیگر که بر وقت تحریر در خاطر بود مناسب دانسته بر همین دوازده استفسار بکنی کرد  
 اگر احدی از اخبار شیعه از این استفسار است دوازده گانه جواب عالمانه میدهد  
 بنده با جمله منصفان شیعه را باید که صحابه پیغمبر را از پیش این کمتر نشمارند و علمای  
 اهل سنت را از حال رد ائمه مرصیین امامیه غافل نه انگارند پس در حق امثال ایشان  
 هیچ توجیهات دور از کار کردن بلکه انکار احادیث قدح شان که مخصوص صریحه  
 در کتب صحیح شیعه واقع است بطلان آوردن و در حق صحابه پیغمبر خدا باب توجیهات  
 بنده استن کمر بر بادی خانه انصاف بستن است وجه دوم جواب از حدیث  
 صحیح مسلم آنکه گوئیم صاحب شافعی شرح کاتبی کلینی در شرح باب ابطال الرویه گفته  
 المتشبهات كما يكون في الآيات كذا لک يكون في الاحادیث انتهى و شیخ ابو جعفر  
 طوسی در تهذیب در باب الوصیه بالثلث میفرماید اذا وردت عنهم علیه السلام  
 یا نهم فقلوا فعلا بخالف ما استقر فی شریعه الاسلام فینبی ان حکم بطلانها اولها  
 علی وجه فی الجملة لطابق الصحیح من الاخبار و ان ثم نعلقه علی التفصیل انتهى و والله صاحب  
 رساله در صورم در او اسطر جواب تنقیده سیزدهم فرموده بدانکه کم مذمبی خواهد بود  
 که بعضی از روایات بی اصل و ماول در آن نباشد انتهى و بنا بر همین قاعده مبرده  
 جایجاد صورم و حسام بیاو مل احادیث امامیه که صاحب تحفه بان تمسک نموده  
 است می بردارد و چون همین قاعده در اصول اهل سنت نیز موجود است پس  
 بناو علی بنده میگوئیم که چون ظاهر حدیث صحیح مسلم مستلزم شناعة قطیعه لطرف  
 چهار بار عظیم المقدار اغنی شیخین و حضرت امیر و حضرت عباس رضی الله عنهم است  
 و آن نزد اهل سنت مخالف استقر فی شریعه الاسلام است و خبری که باین  
 صفت باشد با تفاق شیعه و سنی یا محکوم علیه بطلان است یا بکست و هم رادی

و اما اگر اخبار  
 عبارت که در انصاف  
 استخارج دور  
 بر ارتفاع  
 سباب قاعده  
 است نشان انقضای  
 باین نفس زکیه  
 است شخصی از  
 یک است لفظ  
 و چون ثانی انقضای  
 خرج مقدم بر  
 نه انده شوستری  
 می تقدیل پس خداوند  
 لعل آمده و از آنکه  
 و اینهم حوسنی است  
 و الحالی قال قلت  
 پس شد شئی الخ پس  
 شیخ از امام بر او  
 خود فرمایند که مقرر حقیر  
 مدار استفسارات دیگر





۱۲۸  
 یا مادل است و چون حکم بطلان یا تاویل آن واجب گشت لهذا بعضی علما<sup>است</sup>  
 نسبت به بطرف رواة آن نموده رد آن حدیث کرده اند چنانکه امام نووی در شرح  
 صحیح مسلم در شرح این حدیث نقل از القاضی عیاض عن المازری میفرماید و اذا ائمت  
 طرق تاویلها نسبنا الکذب الی رواةها قال وقد حمل هذا المعنی بعض الناس علی ان  
 ازال من بین الفطین من نسخة تورعاً عن اثبات مثل هذا و بعد حمل الوهم علی رواة ائمت  
 و قابل شدن بوجه رواة در صورت بطلان مدلول خبر استنادی ندارد شیخ طبرسی  
 جایز در تهذیب تصحیح بان فرموده چنانکه در باب الرجوع فی الوضوء میفرماید  
 قال محمد بن الحسن بائض من هذا الخبر من قوله ان ادعی به کله فهو جائز و هم من الراوی  
 انتهى و در کتاب الوقف میفرماید قال محمد بن الحسن بائض من هذا الخبر من قوله لونی  
 صاحب الدار حین ذکر ان رجلاً جعل لرجل سکنی داراً فانه غلط من الراوی انتهى  
 و همچنین در مواضع بسیار لفظ بجواران بکون الراوی هم و لفظ انا شسته الامر  
 علی فلان و امثالها میگوید و صاحبش فی شرح کافی طینی در باب البطلان الروی  
 در شرح حدیث چهارم آن باب می نویسد لا کانت هذه الا حادیت من تقریر الرواة  
 فان رايت القصود فی عبارات آنها فهو من الرواة لانهم كانوا عامین فی اکثر ائمت  
 و نیز شرح مذکور در شرح باب ماجاء فی اثنی عشر و انصر علیهم بعد ذکر حدیثی که منسوب  
 است بطرف ابی جعفر ثانی ۴ و هذه الفاظه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 لا حیة الا من ائمت القدر آنها گویند علی بن ابي طالب و ولده و لای بگوید و اما این  
 الذین قتلوا فی سبیل الله هم ائمت اهل احوال و هم برزقون و ائمت همدان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم است شهادت او الله تعالی فانیقن اذا جاءوا کفان  
 الشیطان غیر متمیل به فانه علی علیه السلام بید الی بکر فاراه البیضا صلی الله علیه و آله و سلم فقال

فقال یا ابا بکر آمر  
 معانی بکر فانه  
 بلعن بعضهم بعضاً  
 و بر سر له انتهى و  
 طینی بحیث  
 و رسول اناق  
 بودن آن مر  
 حضرت عباس  
 صحیح مسلم نهید  
 کو نیم معنی لفظ  
 علی علیه السلام  
 بقول فی عله و  
 رضی الله عنه  
 مریدان فی  
 فی القاموس  
 مفاد قول  
 امیر علیه السلام  
 و اینکه قاتل  
 و اگر چه نهید  
 رجاستها

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح

الح







بيان معنى اللفظ معناه حضرت عباس بن موسى عليه السلام في قوله لا يجوز ان يكون الكاذب  
انتمت كذا في مقام معنى الكاذب الخاطي في رايه على ظنيك والكذب كثيرا ما يحى بهذا اللفظ  
قال في مجمع البحار وحده حديث صاوة الوتر كذب ابو محمد اي اخطا وشبهه بالكذب  
لازم من الصواب كالكذب ضد الصدق الى ان قال وقد استعملوا الكذب في السوء  
نحو كذبتك منك ونحو ما في سمع كذب الى آخر ما قال في مثله في نهاية ابن الاثير مع زياده  
لعض انتم اي واذا تبين معنى لفظ الكاذب فعلى هذا معنى لفظ الصادق الذي  
يقابله هو المحقق في رايه وقد يطلق الصدق على غير الاقوال وان شاع اطلاقه عليها  
في الاستعمال كما ادى الى اللفظ الصدق على غير الاقوال العلامة سعد الله  
والدين التفاز الى في شرحه للعقائد بسفيه بقوله واما الصدق فقد شاع في الاقوال  
وشرح المحشى الخياي حيث قال في القول المتعلق بهذا المقام من شرح العقائد  
قوله قد شاع في الاقوال ليس الى ان الصدق قد يطلق على غير الاقوال انتهى  
وفي ذكر عمر رضي الله عنه لفظ الصادق في حق ابي بكر تلمح الى ان من اشهر اوصاف  
ابي بكر رضي الله عنه الصديق فلا يتأتى منه بالطلاق عليه الكذب وانما ذكر الصادق دلالة  
الصديق رعاية للموازاة وهي مهمة عند البلغاء كما تقرر في موضعه ومعنى لفظ الاثم  
الواقع في قول عمر رضي الله عنه من ياتي بالافعال المبطله عن الثواب وهو معناه  
اللعوي قال الامام الرغب في مفردات القرآن الاثم والاثام اسم للافعال  
المبطله عن الثواب انتهى وهذا الاثم الذي ليس من المماتات مقابلته بالبر والبر  
في استعمال الفضلاء قال الامام الرغب في الكتاب المذكور قول الاثم بالبر في قوله  
عليه السلام البر ما اطمان اليه النفس والاثم ما حلت في صدره والخائن ليس  
هنا على معناه الحقيقي لان الخيانة عدم النصح في الامانة كما في القاموس لظهور

بمنه نواهي

الظهور انه ما كما  
يكون المراد بها  
لفظانية لفظي  
مصريح في مجمع  
والله وسلم عليكم  
رضي الله عنه  
رضي الله عنه  
هذا ان التلميذ  
رضي الله عنه  
شما كان ك  
خير خاوي و  
لا حصل للعباد  
التفصيل ل  
وهذا البيان  
كما لا يخفى على  
مجمع مسلم ان  
دارد بر عدم  
شرح حديث  
خطبتك لا  
في الادعية



لظهور انه ما كان ثم عقد امانه فكيف بمصور الحيازة التي لا تمكن الا فيها فعل هذا  
 يكون المراد بها عدم وقوع النسخ منها اي الشيخين فيما كانا اى سيدنا علي وعباس  
 لظنانية نصحا لهما ومعنى القادر عند اطلاقه على الخليفة تارك الشقة والترتبة كما هو  
 مصحح في مجمع البحار فعلى هذا في لفظ الراشد الذي قابله به الجميع الى قوله صلى الله عليه  
 وآله وسلم عليكم بسنتي وسنة اخلاف الراشدين المهديين من بعدى بان ابا بكر  
 رضى الله عنه منهم فكيف بمصور من العذر الذي ينافي الراشد ولما كان امامنا عمر  
 رضى الله عنه من معتقدي حقيقه خلافة ابي بكر رضى الله عنه وكونه راشه خرس  
 هذا ان التلميحان من لا يقدح في صحتها انكار المخالفين ليس مفاد قول حضرت عمر  
 رضى الله عنه كذا خطاب حضرت امير و حضرت عباس فرموده انك انت  
 شما گمان كرديد ابو بكر صدیق را خاطی در رای داتی بآلایین بنی و تازک شفقت  
 غیر خدای و خدا میداند که او هست که تازک شود که حق بود این  
 ما حصل للعبد الضعيف في بيان معنى هذا الحديث الشريف واطن ان مشا هذا  
 التفصيل ليس مودعا في بطون الاسفار بل وما دونه ما قرع سمع اولى الالباب  
 وهذا البيان في ظن العبد الذليل كانه تفسير لا تأويل وان كان تأويله فهو ليس  
 كما لا يخفى على من له قلب او القى السمع وهو شهيد وجب سيوم جواب از حدیث  
 صحیح مسلم آنکه گوئیم در طریق امامیه احادیث بسیار وارد است که بظاهر دلالت  
 دارد بر عدم عصمت ائمه اطهار چنانکه شیخ بهاء الدین عاظمی در شرح اربعین در  
 شرح حدیث ثانی و بشرین میفرماید ما تضمن هذا الحديث من قوله و ابا بكر  
 خطيئتكم لا يستقيم بظاهره على قواعد الامامية القائلين بالعصمة وقد وردت هذه  
 في نوادر غير كثيرة عن ائمتنا عليهم السلام كما روي عن الامام موسى الكاظم عليه السلام

اطاكه مقوله حضرت عمر است  
 الكذب كثر اياي هذا  
 و مشبه بالكذب  
 فلو الكذب في الخطاء  
 ابن الاثير مع زياده  
 الصادق الذي  
 نفع اطلاقه عليها  
 قال العلامة سعد الملة  
 قد شاع في الاقوال  
 من شرح للعقائد  
 غا الاقوال اسهت  
 من اشهر اوصاف  
 الصادق دلت  
 في لفظ الاثم  
 نواب وهو منها  
 اسم للافعال  
 قابلية بالبرود  
 الاثم بالبر في قوله  
 فان ليس  
 في الخبر





۶

۱۳۲  
 انه كان يقول في سبده اشكر رب عصفيا الى ولو كنت و غدا لا عصى  
 عصفيا بمرى ولو شئت و غدا لا كفتى الى آخره عارذنى صغيفه الكامة  
 المنسوبة الى الامام زين العابدين عليه السلام اشياء كثيرة من هذا القبيل الى آخره قال  
 و هرگاه اينهمه احاديث شيعه كه ظاهر الدلائل بر عدم عصمت ائمه باعتراف  
 علماء شيعه است تاويل پذيرد پس حديث صحيح مسلم كه ظاهر الدلائل بر قدح  
 بعضى اصحاب كبار دارد چرا تاويل پذير نباشد وجه چهارم جواب از حديث  
 صحيح مسلم آنكه هرگاه در قرآن شريف در حق حضرت آدم ابو البشر آيه عصى  
 آدم ربه فغوى و آيه هو الذى غفلكم من نفس واحدة و جعل منها زوجها ليسكن اليها  
 فلما نقضها حملت حملا خفيفا فرغت فخلا عنها فلما انزلها من الجنة  
 صالحا لكون من آل نوحين علما آتاهما صالحا جلا له كشرا يا نينا آتاهما فتعالى الله  
 عما يشركون كه تاويل اين آيه خالى از صعوبت نيست و در حق ديگر اين آيات  
 داله بر عدم وزد نوب وارد باشند و در كافى كلفنى و در حق حضرت يونس از ابى  
 يعفور از ابى عبد الله عليه السلام مروى باشد ان يونس بن متى و كذا الله الى نفسه  
 اقل من طرفه عين فاحدث ذاك قلت فبلغ به كفر اهل مكة الله تعالى لا و لكن  
 على تلك الحال كان هلكا و امثال اين آيات در احاديث قابل تاويل باشند  
 كتاب نزيه الانبياء و الايكة براى تاويلات تفسير آيات و احاديث  
 مؤلف شده باشد پس حديث صحيح مسلم جوا بيا ولى كه مذکور شده و امثال آن  
 مادل نباشد وجه پنجم جواب از حديث صحيح مسلم آنكه در طريق شيعه نيز بعضى احاديث  
 قريب المسمى بحديث صحيح مسلم مروى است چنانكه نقد الاسلام طبرسى در كتاب  
 احتجاج از ابى رافع روايت كرده قال كذا عند ابى بكر فطلع على و العباس شديدا

بجاء العباس بن عبد المطلب  
 على بن ابي طالب  
 در او آخر طهره  
 عباس از پشت  
 عباس نزدش  
 ميفرمايد العباس  
 الصحابة و هم  
 با حضرت ابر  
 نمودند و لا بد  
 و غير آن كرده  
 باشند و چرا  
 بطريق نمونه  
 بكار برده با  
 قدرت  
 هست  
 كند و نيز  
 الحج كونيتم  
 است با  
 جواب



بیدار بیدار و مختصمان فی میراث النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال ابو بکر یفیکم القصر  
 الطویل یعنی بالقصر علیا و بالطویل العباس فقال العباس انعم النبی و وارثه قد حاکم  
 علی بنی و بین ترکته الی آخر الحدیث و تاضی نور احمد شمس ستری در احتقاف الطح  
 در ادو اخر طعن فیک سوالی بکی بن خالد برکی را در قصه مخاصمه حضرت امیر و حضرت  
 عباس از پیشام بن الحکم و جواب لطیف از ان سوال نقل کرده و چون حضرت  
 عباس نزد شیعه هم از مقبولان اند چنانکه علامه حلی در خلاصه الاقوال در ترجمه  
 میفرماید العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم من سادات  
 الصحابة و هم من اصحاب علی علیه السلام انتهى و با وجود اینهمه فضایل که حضرت عباس  
 با حضرت امیر مخاصمه نمودند و نسبت اخذ حق خود از ترک آنحضرت بطرف ایشان  
 نمودند لابد بشیعه فکر تا دلیلی از طرف حضرت عباس برای حدیث مروی در انتقام  
 و غیر آن کرده باشند پس اهل سنت از مثل آن تاویل در حدیث صحیح مسلم چرا منع  
 باشند و چون کلام باین مضامین رسید گوئیم هرگاه همچو احادیث که باره از ان  
 بطریق نمونه ذکر یافت و در طایفه امامیه مروی باشد و علای ایشان تا دیلات عجیب  
 بکار برده باشند پس ایشان را طعن بر اهل سنت بحدیث صحیح مسلم بخمال اینکه اهل سنت  
 قدرت بر تاویل یا رد آن حدیث و اطلاع بر احادیث شیعه که مثل آن یا اشخا  
 هست ندارند بر ما مناسب **قوله** اما اینکه حضرت امیر المؤمنین با او محاربه چرا  
 نکردند پس این همان شبهه دیرینه است که خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده  
 الخ گوئیم ظاهر احاطه این عبارت جو است از قول امام رازی که در ادب تبیین مذکور  
 است باین عبارت و یقیناً لک الی تکفیر امیر المؤمنین چیست لم یحاربه الخ و مخلص  
 جواب مطابق سخن صاحب سواله آنکه شراکط و اوقات هر امری متغیر میباشد

در بیان مختصمان فی میراث النبی  
 و بعد از کلامه  
 الی آخر ما قال  
 اجماع باقرات  
 بر قدح  
 از حدیث  
 بشر آیه عی  
 در چهار لیکن البها  
 من ایتنا  
 ما فتیالی الله  
 بکر انبیا آیات  
 ریس از ابی  
 الله اسدالی نفسه  
 فقال لا و لکن  
 الی تاویل باشند  
 احادیث  
 نده و احتیال آن  
 سیده نیز بعضی احادیث  
 سی در کتاب  
 و العباس تدافع









فرموده بودند چنانکه صاحب تفسیر منبع العباد قین در شان نزول کریمه یا ایها الذین  
 آمنوا من یرتد منکم عن دینہ الایہ می نویسد آورده اند که بعد از وفات سید  
 کائنات عم تمام عرب مرتد شدند مگر مکّه و مدینه و بنی عبد القیس از یحیی بن یعقوب از  
 برادران زکوة باز ایستادند و بعد از انکلام میفرماید که در تواریخ نجد کور است که سیزده  
 قبیله از اسلام مرتد شدند در آخر عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنها بودند که  
 بودند در پیش ایشان ذوالنهار اسود غشی است و قبیله دریم بنو حنفیه بودند در کما  
 اصحاب سینه کذاب و ابوکر چون بکلافت بنشست خالد و لید را با جماعتی  
 بجانب خیبر فرستاد تا او را مقهور گردند و بعد از آن میفرماید و در عهد ابوکر  
 بنشست قبیله مرتد که شقده حق تعالی شرا ایشان را کفایت کرد و بدست سلطان  
 بنشست امیر غزواتی مختصرا و مختار با قیوم با اعداء شیعی بر حضرت امیر و دیگر مومنین بودند  
 انقضت و واجب نبود و چون از آنکه بار خرد افتاد از بار بعل نیامد پس استحال که  
 امام رازی بر تقدیر ارا داده منتهی باشد از قول حضرت عمر که در بنی از مشقه فرموده  
 بیان کرده است لازم باشد آنچه صاحب رساله اشاره بطرف طعن بر حضرت  
 عمر در مقدمه صلح حدیبیه نموده است بد نوع است باینکه آنچه از حضرت عمر در  
 صلح حدیبیه بظهور رسیده دال بر کمال قوت ایمانی و محبت اسلامی است  
 و در در در فضائل غیر محدود ایشان چنانکه صاحب قره العین فی تفسیر این  
 در فضائل حضرت عمر میفرماید و از آنچه است که در غزوه حدیبیه محبت اسلام  
 بر ناء و قی غلبه کرد و بر تربیت بنویسند یکنین یافت انتهی و آنچه دال صاحب  
 چیزی در انداب در عوارض نوشته است معلوم داریم که محبت تطفلی بودن بمقام  
 تعرض بآن نگردید شد اگر صاحب رساله آنرا بمقام مانوشتن می تواند کمال

عمر مثل اعوان  
 اسب صبار  
 بریت و چون  
 حضرت عمر  
 قال لولا ان  
 لم یزل من ام الحارث  
 و انما انما که عالم  
 نباشند  
 احد که متقابل غن  
 فصل عن العقول  
 و د قائم  
 غیر موطد قیا  
 غارق است  
 صلی الله علیه و آله  
 هم را در صلح  
 حضرت امیر و جم  
 امیر بعل اسلام  
 باسد من  
 صدق اگر با منکر  
 فرموده بودند





تقویت و تتبع بنویسد تا در جواب آن عجائب قدرت الهی را تمام نماید قال  
 چهارم حکم است که درجه ترک انگار بر تقدیر وقوع آن فیما بین فیه این بوده باشد که  
 چون نزد سیدان اجتهاد بر پیغمبر خدا جائز است و غیر مجتهدی از مجتهدان بزم  
 ایشان بوده و اختلاف مجتهدین با هم جائز نیست یا اینرا هم از همین قسم نگاشته  
 باشند انتهى اقول اینکلام تشیع عامیانه است نه جواب بالانه اگر اشتراط عدم  
 تعرض بچواب همچو مقال مانع از تحریر جواب مطابق بسوال نمی بود احادیث تقوی  
 که در کلیبی موجود و بابی برای آن در آن کتاب معقود است در اینجا ذکر نمی نمود  
 حال توجهات آن احادیث که والد ماجد صاحب رساله دیگر علمای امامیه اند  
 و بچواب عقیده دهم تحفه اثنا عشریه در کتاب حسام مجموع اند ذکر میکرد لیکن  
 فی الحال بر اعاده شرط سابق الذکر از آن در گذشته به بیان واقع در مسأله اجتهاد  
 می پردازد که اجتهاد یعنی نزد مجوزین آن نوعی از وحی لغت فی الردع و وقوع خطا  
 در آن ممنوع چنانکه در قره العینین و دیگر کتب اصولیه و کلامیه ایشان مذکور است  
 بخلاف اجتهاد مجتهدان است که نه وحی است و نه محتج المطلب پس نزد مجوزین اجتهاد  
 بنی احدی را مخالفت با اجتهاد پیغمبر محبت وحی بودن آن جائز نیست و بالمجمله  
 اتهام اینکه مومنین حاضرین آنوقت حکم بتخریم متعه را از حضرت عمر از قبیل اختلاف  
 مجتهدین پنداشته باشند اگر چه اتهام عجیب است لیکن نسبت بحضرت عمر که مقفون و  
 ترتیب اوله و تقدم قوی بر ضعیف و معلوم آن بودند عجب ترا خرج الدار می عن  
 شریع ان عمر بن الخطاب کتب الیه ان جاءک شیء فی کتاب الله فاتقرب  
 و لا یلیک عذر الرجال فان جاءک بالیس فی کتاب الله فانظر سنه رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم فاقض بها فان جاءک بالیس فی کتاب الله و لم یکن فیه

و لم یکن فیه سنه من  
 فی کتاب الله و لم یکن  
 فاختاری الاخرین  
 ان تاخر فساخر ولا  
 و ایضا تمحیل است که  
 و مشروط بشرطی  
 مستحسن دانسته باشد  
 للناس علی جهدهم  
 قد علمت ان رسول  
 تحت الاراک  
 خلیفه ثانی چگونه  
 برین اعتراض لازم  
 و ایضا تمحیل است که  
 ما قال البتة و جی بر  
 و واقع توهم شسته  
 امام را از آنکه که  
 بسیار معتد علت جا  
 در عریات سو قتل  
 ساخته بود و غیره  
 حکم حدیث علیکم



تأخیر قال

این بوده باشد که  
ری از مجتهدان برعم  
در همین قسم انگاشته  
است اگر اشتراط عدم  
نی بود احادیث لغوی  
نه در اینجا ذکر می نبرد  
کلماتی امامیه اند  
باز ذکر میگردانند لیکن  
ناتوان در مسئله اجتهاد  
با جمیع دو وقوع خطا  
اشین بزرگوار است  
البس نزد مجتهدین اجتهاد  
بهریست و بالمجمله  
هم از قبیل اختلاف  
کفایت عمر که مقصود است  
بر اخرج الدارمی عن  
ابن ابی عمیر و انقض به  
فانظر سننه رسول الله  
ابن جبر و لم یکن فیه

و لم یکن فیه سننه من سننه رسول الله فانظر ما اجمع علیه الناس فخذ به فان جازک لیس  
فی کتاب الله و لم یکن فی سننه رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یکن فیه احد قبلک  
فاخر ای الامیرین شئت ان شئت ان یجتهدوا برایک ثم تقدم فقدم وان شئت  
ان تأخر فتأخر ولا اری التأخیر الا خیر الیک انتهى کذا فی قره العینین قال  
و ایضا محتسب است که غلبه ثانی حل تعذر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و مسلم  
و مشرطه بشرطی دانسته باشند که در زمان خود آنرا محقق نه بپزیرفته ترک آنرا  
ستحسن دانسته باشند چنانچه از روایت کرده اند که گفت انما حل الله الحله  
لناس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما اقلیل و بار و متعه الحج گفته  
قد علمت ان رسول الله فعلها و اصحابه و لکن کرهت ان یطلبوا بها معرین  
تحت الاراک ثم یرجعون بالحج فطور و سهم انتهى اما قول خداوند که انقسم  
خليفة ثانی چگونه مستلزم اعراض صحابه از محاربه ایشان و رافع متناعی که امام  
برین اعراض لازم کرده است صحیح شود مگر اگر صحابه است که در ایستقام میکنند که  
و ایضا محتسب است که صحابه حل متعه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و مشرطه بطلید نسبتند الی آخر  
ما قال البته چیزی برای اعراض مذکور میداشت لیکن بنفیس استن بجا بود تحریم متعه  
روافع توهم شسته از حضرت عمر است بالمجمله در ایستقام قول صاحب ساله را امام  
امام بر از س که بحجت در ان می رود در بطی معلوم نمی شود قال بنیم انکه معارض است  
بسیار مبتدع است خليفة ثانی مثل ایجاب رجیم بر متعه و وضع خراج و منع نکاح موالی  
در عیادت و قتل جماعه نموض واحد و مفتوح ساختن دروازه که پیغمبر از امام  
ساخته بود و غیر ذلک و الله عی بر آن انکار کرده انتهى اقول چون نزد امام است  
بحکم حدیث علیکم لسنه الحلفاء الراسخین من لدی اخذ بطریق





مرضیه خلفای ارشدین که انچه از بعد باشند مطابق اینست  
 انچه در این کتاب است تمام انچه را که در این کتاب است  
 فرموده حواله آن بر کتاب عماد الاسلام نموده در گذشته تمام استعجاب است  
 لیکن چون اجمالاً اشاره بر طرف بعضی آثار عمری نموده است استغفار العباد نیز با آنکه  
 بدون نقل و اثبات لیاقت آنرا نذکوره برای انتخاب طعن بر حضرت عمر محتاج بجا  
 جواب آن نیست محض بطریق تبرع بر اشاره اجمالاً بطرف تطابق آن با کتاب  
 سنت و مستند شدن بعضی از آن از قواعد شریعه و توافق بعضی از آن با مذاهب  
 اثنا عشریه الکفای نماید تا از اینست بده کلام صاحب المیزان و تعجب گر آید پس  
 بر این باب بصیرت مخفی نیست که انچه از این باب بر جمیع ممتنع گفته است در فروع  
 است باینکه خلیفه ثانی ایجاب بر جمیع ممتنع نموده بلکه اخافت بآن تعزیراً فرموده  
 است و خلیفه الرابع نشد در عقوبت شرعاً جایز است پس اخافت بآن  
 بطریق اولی جایز باشد و منقح اخافت نشد در اجرای تعزیر بر ترکین مناسبت  
 از حضرت عمر مروی است چنانکه صاحب المآله المفاخر فرموده عن قیصر بن جابر  
 عن عمر قال لا اذنی محمل بود محمل له الا رجعت بها انتهی و چون در کتاب تحلیل در شریعت  
 بنایت بر ترک آن در احادیث صحیح لفظ لغت دارد است لهذا حضرت عمر  
 بر آن بطور شد در وعید بتعزیر اخافت بر جمیع ممتنع بود و در چنین ممتنع را اخافت  
 بر جمیع ممتنع بود و در اخافت بر جمیع و ایقاع آن فرقه نمایان و خرق حضرت امیر  
 زمانه را بلکه معاطه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با مردم عکس و عیناً که را عیان  
 آنحضرت را گشته و شتران را غارت کرده برده از دین برگشته بودند از قبیل

مقرر ی تقیه پیشتر  
 نزد اهل سنت فاضل  
 نزایان بنای  
 مشوره حضرت  
 خود تمام باشد  
 زیرا که در کتب  
 صاحب المیزان  
 ریاض النضر  
 مالا خبر لا فال  
 حسن عطیه  
 عمر لقد جاور  
 القوری و قد  
 منه انتهی و  
 باشد و  
 بر تقدیر و  
 روایت و  
 میتوانند



قبیل شد در تغزیر و حد است و از من التظار و انشوا به ما لا یحکم التکلیف و انما یحکم الله  
 و آنچه از وضع خراج گفته است پس آن بمشوره حضرت امیر علیه السلام واقع شده  
 و عمل حضرت امیر بر آن جاری مانده و صاحب احقاق الحق تسلیم اینهمه فرموده و عذر  
 مقرر ی تقیه پیش نموده است چون ثبوت تقیه بطوری که امامیه بآن قائل اند  
 نزد اهل سنت ناسد است خصوصاً در وقت خلافت حضرت امیر پس این عذر  
 نرائان بنای ناسد بر فاسد باشد و معیناً محبت تحقیقی اهل سنت تحت  
 مشوره حضرت امیر در این باب بحضرت عمر و البقای آن در وقت خلافت  
 خود تمام نماند و آنچه از منع نکاح موالی در عریات گفته است محتاج به توضیح نقل  
 زیرا که در کتب معتبره اهل سنت تجویز تزویج موالی با عریات که مخالفت نقل  
 صاحب سال باشد واقع است و الله ما حد صاحب تحفه در ازاله انفا از  
 ریاض النضره نقل کرده آن رجلا من الموالی خطب الی رجل من قریشین و انما عطا  
 ما لا خیر فی غالی القرشی من تزوجه انما منیک ان تزوجه فان لا سلا حاد قد  
 حسن عطیه اشک فقال القرشی یا امیر المؤمنین ان لنا حبیباً و انه لیس لنا بکفوفا  
 عمر لقد جادک بحسب الدنیا و الاخره اما حسب الدنیا فالمال اما حسب الاخره  
 التقوی تزوج الرجل انکانت المرأة راضیه فراجعها لا حوا ان رضیت فزوجها  
 منه انتی و بر تقدیر و در دست منع از آن بطوری که در قوت مثل روایت حوا از  
 باشد و بدست ظاهر است چه در میان موالی و عریات که در دست منع نمی است  
 بر تقدیر و در دست منع مع تساوی منافی وجه الثبوت و در تطبیق در میان  
 روایت یواز دینی اگر بوزار در صورت سلاح و سلاح در دست است که قائم مقام  
 میشود و بی در حالت عدم آن فی ازاله انفا و الکفاة و حوا الزویه و لیها لسا

شایع مامور به است پس  
 بگو است بدعت نامیده  
 است آن بطور خطاب است  
 مقام استجاب است  
 است احقر العباد نیز با آنکه  
 بر حضرت عمر محتاج بجا  
 تطابق آن با کتاب  
 بعضی از آن با مذمت امامیه  
 یا بحسب و تعبیرگر امیر پس  
 آنچه گفته است در نفع  
 است بآن تغزیر آخره  
 است پس اخافان  
 یزید بر ترکین مناسبت  
 به عن قبیله بن جابر  
 در کتاب تحلیل در شریعت  
 است لهذا حضرت عمر  
 بهین متمتع را اخاف  
 اما آن و حرق حضرت امیر  
 بر عکس و میگوید که احیان  
 برشته بود در اقبال









بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ناشلی جنین یا سوره ان کس است یا بیت فی الدنیا و الا کس کلوا عند دینا فی الدنیا  
از شش جنین یا سوره ان کس است یا بیت فی الدنیا و الا کس کلوا عند دینا فی الدنیا  
ذکر الرابع عشر کس عرو عبد فی قتل محمد آقا فی نئی النبیة لایا و ان یقتلوا فیکونوا  
سید العبد شته ثم افادوا الحامیه لکس عبد و امهاته فی قتل حر ظلا و لایا و قتلها و  
یا الموده و لا یحیی العبد الا ان تزیید قیمته علی نصف الدنیه فیرد علی مولاه الزیاده الشجر  
ما اردنا نلقه و علامه علی در ارشاد و الا اذان میفرماید و لو اشتک جملته فی قتل و  
ویرود الباقون ما فضل عن جنایته و قتل اکثر فیر ما فضل عن دینا المقبول فیرد الباقون  
دین جنایتهم علی المقبولین و قتل الجميع ویرد ما فضل عن دینا المقبول فیرد الباقون  
دین جنایته و لو قد اذنا ان قتلوا و لو کن ثمان قتل ویرد الی نصف الدنیه  
من النعمه الی اخرها قال و انچه صاحب الی از تحویل مقام و مشغوع سائل و  
بفرموده انرا مسدود ساخته بودند ذکر کرده است پس اول تحویل مقام را بطور  
زیادت خود اعراض بر حضرت عمر داشته باشد و مفتوح کردن ایشان دری آن  
بفرموده انرا شتر بایند خانه بودند از کتب معتبره اهل سنت تا بسنای اهل  
تبعیه و اهل بدعت و انچه در زمان معاویه و اجتماع او ظاهر شده از بد گفتن و سب کردن  
علی بن ابیطالب و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کسی بر آن انکار نموده غایب و مفلک  
است با و و دایم که همه اغراض و تحقیق یا کفر بودن سب آنحضرت می نمایند و با کفر اکثر  
اوقات از سلاطین جور سکوت نموده اند پس در این سخن و بیعت تعدادی بنیاد است  
و قول شما صدیق الی و خاص بردالی شام و انکار تمامی اهل مدینه منوره بر شما و  
و در آن زمان که من از قم را از زبانه طغیان در باره ای ادلی کردن او سر مبارک  
کس که مردم بی خاک پای و در تاجان مبارک او بار و انکار می کردند و در

یا الیه  
لوق ارشاد  
یا ایمان  
منه  
ال بر  
یعنی لطیف  
فی السد  
است  
تصاویر من  
یا بحر یکنونه  
چون  
بفرموده  
پرسیده را  
باید نهاد  
و من  
سائل  
فاز من قبل کلام  
بگویند عن خانه  
لایا فی  
انرا اتان  
و در آن زمان





از آن امت و

۱۲۲ پدر علی رؤس الاشهاد بر سر خیمه بر وقت خلعت و استخلاص خود

و کما عرفت عن العزیز رضى الله عنه بکرم زدن او این رسوم ملعونه را و اجرائی تغییر  
بر بعضی از کتب آن روایات آن بر جبرائیل امای جور در عشرت و ظهور کما لنور  
علی است حق الطور و کتب صحاح سنیان و کتب تاریخ ایشان از آن معهود و احتیاج  
طبرسی و حضرت امام حسن علیه السلام بر دالی شام و محمودین الحام و امثالها نهایت  
کثرت و ثروت مذکور پس آنچه عباد رب انقی النکار بر شیاع اموری و بتابعیم  
طبرسی است محمود و حجت قال کسی بدان که این محمود قابل تماشای ناظران  
حیرت افزای ماهران است و آنچه گفته است که با جمله اکثر اوقات از سلاطین و  
شعوت نموده اند الخ پس بعد در یافت حال ادب حضرت عمر با قرآن دارا که  
مردم آن زمان چنانکه در رد و جبهه فائده سیوم شرح و بسط نموده شده مقام استعجاب است  
نه مستحق جواب قال من است و التفصیل فی هذا المقام فیرجع الی عماد الاسلام  
بمصنفات جناب الادی العلام و انهم فله العالی علی رؤس الانام انهی اقول نشاء  
الاعلام التفصیل علی ما افاد به لکن این را بسبیل الوصول الی ما یشبهه الفوائد لوقوع  
بها و ابتلا و بین المرید المرافقة فان یتخرج بارسیله بعد من کرم و اشیاء منظر الی ما اودع  
فیه من التحقیقات البدیعة و بعد الفکر الیهما لشریم حالها و تصدی لیمان ما لهما  
ما لهما قال فایده خامه در بیان اینکه امام مالک از ائمه اربعه اهل سنت است  
قائل بجز از متعه شده و انکار اهل سنت امرناشی از کمالی عصبیت است و است  
تخطیه صاحب هدایه در اسناد تجویز متعه بطرف مالک خطای محض است چه از متعه  
در بیان قول مالک بجز از متعه نیست بلکه جمعی کثیر از علمای اعلام اهل تسنن تصریح بآن  
نموده اند کما سعه الدین نعمانی و شرح مقاصد فرموده فی ذکر جواب من الخلفه الثاني

نکته

اسالی که او میباید  
استثنای آنکه مالک  
الی اهل معام و جوزه  
نوشته نکاح المتعه باط  
مالک رحمه الله و هو  
هدایه از اهل تسنن چند  
این عباس رضی الله  
عنه و سلم اهل المتعه  
و ثبت نسخ بالافراد  
مالک باخت متعه  
در کتاب نکاح که  
در فتاوی خود در  
عندنا خلافا لاین  
من کتاب کثیران  
هدی بنده فشره لا  
این علای فحول اگر  
نویس است این علای  
که چون در مطای  
آن روایت حکو  
فتای راوی









زلات ضروریات دین است در کتاب ایشان دارد شده و محمد اشتهاد و عمل  
 به طبع آن دارند پس چه استبعاد که مالک بنی خنجر خبر واحد را صاحب نسخ حکم قطعی بداند  
 بروقی انجین حدیث عالم نموده باشد اقول امام مالک هرگز قائل نبود از متون  
 و از صاحب مدایه در نقل بهیچ مالک خطا واقع شده و بعضی علماء را که صاحب  
 نام برده در مواعظ خود تبعیت صاحب مدایه نموده اند و در حواشی مدایه و  
 کتب فقهیه اهل سنت تخطیه صاحب مدایه درین کتاب موجود و اگر نقل آن بر حرم  
 کلام بطور انجاء در رساله بر حسب ترتیب باید اندارد و الا اختصار در این مقام کلام  
 دال بر حکم فقهای اربعه اهل سنت که امام مالک یکی از آنهاست بر حرم است  
 نقل می نماید اگر بعد ملاحظه انهم صاحب مالک بخطای صاحب مدایه در کتاب  
 متبعه طرف امام مالک قائل نخواهد شد تخطیه علامه علی براد لازم خواهد آمد و غیر  
 حکامتری و نیز عبارات کتب مالک و آثار تحریر آن ذکر می کند که بحکم اهل البیت  
 بجای البیت بلکه بموجب تصریح خود صاحب مالک است قال فی الفائدة الکتاب  
 معلوم است که مذنب ابو حنیفه را حنفیه بهتر میدانند و مالک را مالکیه و شیخ ترمذی  
 در این باب اصرار بالقبول است نسبت بقول صاحب مدایه که حنفی مذنب بود  
 از کتابی که در متن متفق و معتبر تالیف شده است و مصنفین آن سعی میکنند  
 مذایب نموده اند مذنب امام مالک را اقل می آرند بعد ملاحظه انهم از نسبت  
 بطرف امام مالک باز نیامدن انصاف با عتصاف و صاف ستم بر جان انصاف  
 قال العلامة الحلی فی کشف الحق ذممت الامامیه الی ابائه نکاح لمتعه و مخالف  
 الفقهاء الاربعه انتهى و قال خلیل بن اسحق المالکی فی کتابه المعمول لم یجمع الروایات  
 بهانی مذنب مالک و انصد لصدقه او علی سبیل تنقیص کائن لا یقسم

از شیخ علیها و  
 فی المنع الوضوء  
 الی اجل الاصل  
 قد کنت اذنت  
 منهن شیخ یلمز  
 اخذ الاطراف  
 بلکه مالک در ربط  
 نکاح گفته اند  
 الاولین التوبة  
 میگویند چنانکه  
 الامم میفرماید  
 انصاف که معصوم  
 منیم فی ذلک  
 پس اگر نقد  
 پس اگر صاحب  
 عقد داخل باشد  
 صحت نقل  
 حالش بیان  
 قول مصنف  
 نکاح المتعد



















1870

به آن که در هر کدام خبری بود  
 یکی از محمدان آن زن هم تجویز  
 به حق اطراف بسیارست قولی  
 تا بزرگ زن رود استند اما  
 را رسیدند به همین طور در  
 آنکه داده ما قسم و استغنی بر طبع  
 و زنده بود که آن زمان خبر  
 رسید از رود و دل بسیار و جمع  
 خواستن مباح است و این در  
 که از متعه حاصل میشود بیشتر از  
 هم سخنان چلی که شست و محلی  
 نقیب خان نموده که در اسحاق حدیثی  
 دیگر دوستی دیگر از علماء در حجه ال  
 شایخ شده روایاتی که از امام  
 رسیدند که شمار این باب هم میگویند  
 و بیشتر تمام می شود متعه نزد امام  
 آنکه قاضی الاجل حکم با محمدی آن که  
 قاضی قال و جنگ و عدال است  
 چند در هم میگفتند با و گفتند اگر که  
 در آن دعوی هستند است فاکه



چنانکه در کتب معتبره می خوانیم که شیخ عبدالحق شافعی که می گفت  
یکی از معتبره آنکه ازین هم تجاوز کرده است معروض داشتند این الی لیلی بران رفته اند و  
بعضی نظریات بسیار است قولی خدا تعالی فاکموا اطایب کلم من این امتنی و کلمت در باع  
تا به روز زن رواد استند اما اینهمه روایاتها مرجوح است و عمل را نمیشاید و چون شیخ عبدالحق  
را بر سر حد او همین طور جواب داده که من بیان اخلاص می کردم نه آنکه فتوی اباحت  
آنکه داده باشم و این معنی بر طبع نداشت که آن آمده در مد که برین تقدیر شیخ با اتفاق  
در زبیه بود که آن زمان چیزی دیگر می گفت و حالا دیگر میگوید که این تخم در دل می افتد  
و بعد از رد و بدل بسیار و جمیع بار و ایست متفق دادند که بطریق معتبره آنقدر زن که میسر شد  
خواستن مباح است و این در مذنب امام مالک رحمه الله جایز است و شیهه خود فرزند می  
که از متعه حاصل میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر زخم ابلهست و جماعت در اینجا  
هم سخنان خیلی گذشته و محلی از آن در نجات الرشید مذکور شد موطای امام مالک  
نقیض خان نموده که در اینجا حدیثی تفصیح بر منع متعه رسانده کرده و شبی قاضی یعقوب و حاجی ابراهیم  
و یک دینی دیگر از علماء در محله ابوبلاد در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارضین  
متنایح شده روایاتیکه الله ماحشش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را از طلکده  
بر رسیدند که بشمار اینها به میگویند و من کردم که مال چندین روایت مختلفه و مذاهب گوناگون  
در سنن تمام می شود متعه نزد امام مالک و شیخ با اتفاق مباح و نزدیک است معنی و امام غلام حرام مگر  
آنکه قاضی الاچکم یا بعد از آن بکند آن زمان نزد امام غلام با اتفاق مباح میشود و غیر اینهمه  
صل و حال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضی یعقوب در اینجا بسیار  
بند و بستم میگفت با کلامی که در آن مختلفه است و قاضی یعقوب میگوید و تمام در آن میگوید  
و بر این دینی مسئله است فاکموا اطایب کلمت امام شافعی میگوید است و دیگر بسیار آوردم

فکونی و تهنیت شیخ طو  
روایت کرده است  
و نیز روایت کرده  
است و سخن عین الله  
علیه صلوات الله و تسبیح طو  
ام فال کلمت لا بیله  
شیخ مذکور خود قاضی  
رجوعه الی التهدیب  
حادث نزد غفاری  
که بیان کند که امام  
که مقبول نمانده است  
و صاحب سال این حدیث  
بسیار مقام است  
کلمت متعه نمودن  
لا خلاف است و خود قاضی  
ما در تاریخ بغداد  
در آن ایام بر رسیدند  
بیشتر از چهار مرآت  
ان جوانی مقدسین  
و





و قصه یقین شیخ بهاد الدین زکریا مولانی در بغداد و بلاذریست شیخ این شیخ شهاب الدین  
 اسهروردی و اخذ قرائت فائده بنده است از آن بزرگوار و طعن ملای کسی در حق او  
 را مضافی روایات جواز که استخوان این فعل از قصه دلی مقصود باز نمودم مقبول  
 شد و قاضی یوسف بن علی که بیست و یکم مبارک باشد که بیاض است از شاه فرمود  
 که قاضی حسین عربی را در این باب قاضی معنی العنان است و قاضی یعقوب بن زبیر  
 مغزول باشد و قاضی حسین موافق بن سبب پیش خود زنده نگذارد و قاضی حسین را اول  
 ساختن این قول چون بنای این حکایت و در کمال ابرار است و بر صحت است  
 جواز آن بطریق امام مالک است و قاضی این کتاب از تفصیل هر چه مقرر و افع شد  
 پس فتوای شیخ عبدالقادر بدانی و امثال او جواز آن نزد مالک و بنای تجویز متعده برای بادشاه  
 بر آن جواز بنای فاسد بر فاسد باشد لیکن در این مقام بطرز دیگر که نیم که جهان به سر کار آورد  
 افعال اکثر خلفای عباسیه مثل کردن و امون و غیره که بموجب تقریرات قاضی از استبراه  
 و محاسن ششم از رجال المؤمنین از خلفای شیعیه و متعده علم و فضل بودند و قاضی است که از  
 متعده کرده اند از علم و کمال و غیره که بموجب هر چه که شریعتی نمودند بر شیعیه حجت نشود و  
 فاسد است که از اولیاء که در این کتاب است از سنی چه سید و انفع فتوای بعضی علمای  
 و سنی طلب که هم جنب فیضی و ابو الفضل بودند و آن بعضی هم محض بنابر اصلان و کور اسائن و بدین  
 برای خود کشودی او پیش آمد خور حلیه و بنیاد نهاده باشند بر اینست اقامت استلا  
 نموده اند قال حکایت متعده کردن سلطان فیروز شاه که از اولی الامر بوده که صلاحت را  
 که در تاریخ نهفته در آثار سیدان مذکور نهشته چون سلطان فیروز شاه بن داد شاه  
 که کنی اهنی غیبت تمام بفرام آوردن زمان داشت و فضلا گفت زیاده از چهار زن  
 اصل عقد نمی توان کرد چاره این کار چیست بعضی گفته اند بویسته از چهار زن یکی را اطلاق

حقایق است و غیره و در هر دو  
 اسلام یقین از کمال است و میرزا  
 جواد که متعده در زمان حضرت دهم  
 و با وجود آن در مذمت امامیه که فرموده  
 نگارنده او بهتر است و امام است  
 و هیچ نیازی و مشکوکه حدیث در  
 هر انچه سلطان بنهار طائفه امامیه  
 اقول این حکایت عجیب تر  
 قیوم است با جملگی فرزند شاه جواد  
 سه صد زن را حیند محققه گفت  
 و رضای بادشاه بنیاد و جلد حد  
 اصاغر و اکابر برین تقدیر اگر که  
 فریب امامیه بخورند برای  
 در فتوای با حجت متعده مستن  
 و سید را که باعتبار جمع سالک و  
 ظاهر از خلافت سبب خود محض  
 آن را داشته و کسی که همین  
 استبداد نمود و اند قال  
 استبدان اصل مشرک است  
 آن بوجه و علیه مخفی نمائند که هر



طلاق گفته و فرمود عقد باید آورد یعنی راسی دیگر پیش نهاده و یکمکدام موافق جمیع شاه  
 اسلام نیقاده از وکالت پناه میر فضل الله تجویر رسیدند نه علاج آن نیست مگر شایر  
 جواب داد که متوجه در زمان حضرت رسول و خلیفه اول بوده و در عهد خلیفه ثانی بر طرف شده  
 و با وجود آن در نزد سب ابامیله که فرقه از باب اسلام اند میاج است اگر سلطان آنها را متوجه  
 نگذارد و بهتر است و ملاک است مگر آن شده گفت و گوی بسیار واقع شد چون مسلم  
 صحیح بخاری و مشکوٰۃ حدیث و میلان آورده و معلوم کنند که متوجه در زمان پیغمبر بوده است  
 برای سب سلطان بشمار حلاله اما سب محل کرده و در یک فرقه شده صد زن را عین متوجه گفت استی  
 اقول این حکایت عجیب تر از حکایت اولی است چه درین حکایت علی انقل صاحب  
 تعویج است با جگه فرزند شاه تجویر وکالت پناه میر فضل الله بشمار طایفه اما میل محل کرده و تجویر  
 سب بعد زن را عین متوجه گفت پس دنیا طلبی مفتی ما جن بودن میر فضل الله که کعبت خوش  
 و ارشای بادشاه بنیاد میل علیه بنیاده ازین حکایت ظاهر و با هر حال عقیده او محض بر  
 اصاغر و اکابر برین تقدیر اگر کردار شریف که بشمار فرقه اما میل محل کرده یا بقول کسی موافق  
 فرسب ابامیله تجویر متوجه برای او کرده مسامح است حال شمشاد اترار اعطای متدینین ابامیله که  
 در فرمای با حجت متوجه است متضی اخص مذکور در اینجا بسته اند چه کسی دارد که اقوال این کعبه  
 دمدار را که باعتبار جمیع سال که خود اتفاقاً متوجه است و مواز سبته دارند که گفته کرده با نشان افعال  
 ظاهر بر خلاف فرقه سب خود محض بخلاف نفسانی نه حکم برانی به جمیع علمای امامه فتوی مجوز  
 آن داده اند و کسی که همین فرض فاسد نه باعتبار حقیقت دیانت از کتاب متوجه نموده باشد  
 بسته باشد نموده آیه قال وایمکن مسامحه در نقل استی شبهات مخالف که در کتاب  
 استیجان اصل مشتمل است متوجه از یک حکم و بر بیان متوجه شده اند بیان حریف متوجه  
 آن دو مورد دیگر گفته اند که نه در مابین داخل گردید که اتفاق این اسلام است متوجه









از متعه پیدا شد از آنکه پدر آن و برادران آنها نامعلوم اند تا وقتیکه حضور نباشد و در حرام  
 تقبی میراث مکن نیست و تا وقتیکه صفات در نه از آن نیست و از آنست و حجب و حرمان  
 معلوم نشود و سهیم یک و است هم معین نمی تواند شد و باطلید در ضمن تکلیف منعه بر هم زدن امر است  
 خصوصاً امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید انتهی اقول اینکلام و فاسدت انجام  
 مدخل است بچند وجه اول اینکه اصل متعه را عقد فاسد نامیدند و در آن احتمال اشتباه  
 بر فاسد متعلق نمودن حقیقه طعن و تشنیع است بر خدا و رسول چه اصل متعه بالاتفاق  
 مباح و از سنن است و پیغمبر خدا است چنانچه بوجه حسن بمعنی ثبوت رسیده و گاه شریعت  
 را به انکار و انصراف و ردش کرده و باطل طعن بر سنت پیغمبر خدا کردن و خود را باطل  
 نمودن با عقل و عاقل و معقول و انتهی کلام صاحب السلام اقول آنچه صاحب رسالت  
 بیان در اینجا کرده جواب به بعضی خلاف شرط این محاله است لهذا از این اعراض و از  
 تجویز جواب اصل سئوال خبر داد و در میگوید که هرگاه صاحب تحفه کتابت قرآنی و بیانات  
 بر آنی در کتاب و عطف متعه ثابت کرده و از احادیث مرویه حضرت امیر علیه السلام که شریعت  
 در کتب صحیح خود در اینست آن کرده اند و از روی روایات صحیح اهل سنت از آنکه اطمینان  
 و صحابه گار که بعضی از آن جواب فائده نماند که نوشته و نندید از آن در جواب فائده  
 غاشیه مذکور خواهد شد منصرف شدن آن به ثبوت رسیده در تفصیر حکم لغف و متعه  
 عین اتباع امر خدا می آید رسول سید البشر و از الانچه و آنچه دیگر بایستد از طعن و تشنیع  
 بر خدا و رسول اختراع و دلایل را برای رد آن است محال و از کلام شیخ عبدالحی و طبری ظاهر  
 می شود که اباحت متعه در زمان سید الانس و الجان معمول به شایع بوده و کما شتر در کتاب  
 مدارج النبوة چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزوة خیبر پس حرام گردانیده شد  
 در فتح مکه الی این قال بعد از آن حرام گردانیده شد انتهی و سلب از روی کتب مخالفین

بعضی از این روایات  
 صحیح است

یکی دانی از آن ترک است  
 از حجاب اهل سنت که  
 منعم است بر آن  
 استحقاق نیست  
 قول حال جواب ما  
 اب فائده او  
 من بداند در تفصیل  
 عاقل را اصل متعه قابل  
 هم هست از آنکه  
 هر دو در پیش  
 ممکن نشود و  
 باشند زیاده بر او  
 متعه باین نکاح  
 خصوصاً در حد  
 حرام متعه در سفر  
 قول گذرد و در  
 حرام کند یا با  
 حرام است معلوم  
 و این معلوم است  
 فانی که گفته





بر ثبوت پیوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عثمان بن الحنفی و ابن مسعود و  
عباس بن علی قائل بحواله متوجه بوده اند پس اینهمه تشکیقات در حق ایشان جاری خواهد بود و نیز چون  
عبد الله بن الزبیر متوجه زاده بود و چنانچه از قول طبری ظاهر شد و معلوم است که زیر از عتبه  
مبشره و مادر عبد الله مذکور است و دختر ابوبکر بود پس نسبت بین مفارقه سوی زیر و دختر  
حلیفه لغو باشد بنابراین راه دادن کمال بی ادبی است و همچنین نسبت امام مالک و حکایت متوجه  
کردن اگر پادشاه و غیره در راه بقوای علمای سنیان و ملا خطاها دست نشان مذکور گردیده  
پس تشیع از کتاب فعل تشیع و تجویز آن بر امام خود و ادلی الامر و ظل الهی و این بزرگان را  
نگویش بر آن نمودن بعد از دین و اینست استنباطی از کلام شیخ عبدالحی محمد  
دعوی قدس سره ثبوت متوجه در بعضی اوقات سید است در بیان طاهر می شود و آن مسلم است  
پس اثبات آن از قبیل الضیاح و اضمحالت باشد کلام در طریق این شیخ بر آن و عدم طریقان است  
و اثبات طریقان نسخ بر آن از کلام حضرت امیر علیه السلام و دیگر جم غفیر از صحابه کرام ثابت شده  
و آنچه گفته است که سابق از روی کتب مخالفین بر ثبوت پیوست که برخی از صحابه انجیو است  
در فائده ثانی که گفته پس اعاده حالی از عاوده و آنچه از متوجه زاده بودن عبد الله بن الزبیر  
فرموده پس حال این خیال محال در جواب فائده ثانی در وجه پنجم که گفته فائده ثانی و تعجب  
تعجبات همه و جواب قائل بودن امام مالک بحواله متوجه و متوجه کردن اگر پادشاه و غیره در راه  
فائده خامه که گفته فارج الیه قائل دویم آنکه تشیعی بیان نموده بعد از جاری می شود در  
کناج و طلاق مثلاً کسی بگوید که اگر عاقلی در اصل کناج قائل اند و اند که درین عقد فاسدیه مقصد است  
که همه منافعی مترجم است مثلاً یکال زید با چهار زن در عقد کناج است و بعد از یکماه مثلاً اتفاقاً  
طلاق داده بخمار رفت و در انجایم چنین کناج کرد و باز بیگم رفت و علی هذا القیاس و این بخماره  
مطلع نشد که این زمان حاطه شده اند پس در صورت تصحیح اولاد لازم آید چون در پیش هر

در پیش هر چه در پیش  
آیا ممکن نشد و مثلاً  
رسوایی است که بکجا  
و دختر دختر و دختر  
در از باشند و در به  
و از آن علماست  
بر او را و بر آن مناسبت  
کسی که کناج است  
بعینه الی آخره قائل  
مثلاً تا جایی که از  
نموده بکجا است  
و یا سبب آنهاست  
است و ما سلفه در حد  
نکست بر اثر این  
طعن و تشیع ساخت  
او که صلح حدیبیه  
بر زبان در میان  
شرح و تفصیل خواهد  
سایبش خلعت  
و عده تفصیل از









برای آن مایه مقام که شاید یک طایفه یا طایفه آن برداشته بودند بجا می رفتی ظاهر در روشن کردید  
 و اگر کسی توهم نماید که غایب شد نیزه ای علی بنیاسل متوجه است بکلیت هم لازم گردانیده شده  
 باقی سبب مخالفین بخیر سازد چه بر عزم ایشان در دنیا نیست استشهاده است و معهود است  
 است بزجاج که هرگاه از زوایدش مفارقت نماید ایکه وصیت کند هم یگان خد را  
 با احتمال حال آن زن و با اتمه خفای مال حاصل در اشتباه بر ابیات صورت نمی بندد در جواب  
 چه ابریم گفت اما از وصیت ناکم و قیام او با جرحش پس در آنکه او مستمع را زیاده تر از آن  
 استقام در این باب لازم است چنانکه از قدامت علای ما جناب شیخ مفید در جواب این شبهه  
 ازینج باین فرموده و شرط است که متعکده مقدار از اموال ایمانی خود را و با در صورت نقد  
 آن قومی از اموالی آن شهید را از مقتضای حال نگاه سازد و در صورت غایب که امتحان و ملا حظ  
 حال زن را لازم دارد و اگر فرزندی مولود شود او را مطلق سازند تا از نفقه و ما بحسب علیهم جنس  
 در آن نباشد پس اینست که در اینجا هم مهرست نمی پذیرد و اما حال استنهاد پس از ادای  
 در رافع اشتباه و این محقق غایب از تحصیل است چه مرد و شاید مذکور چه لازم که تا عرصه زنده  
 بیست سال زنده دانی باشد و هرگاه در این حیاست مستجاب با بار از توقف با اتصال نفس  
 الحرفی قدم بقدم در استبقا روم بعد روم حاصل میاست بکلیف بالتقاء الی القرون المتطاوالت  
 از احوال این شهید و معین علاوه اقامت ایشان در این بلد این مدت مدیدی بعید است  
 صورت حوادث و غروب قیام سبب است و بر آنگذگی الانی بلدی ببلدی دیگر و اکنون  
 شهریه بدیار آخر میگردد و خصوص هرگاه آن شهید از متوالین آن بلد نباشد پس  
 اگر که تفاوت است حادث او بدین بلد به الحاق مانده باشند این بیچاره را که غافل محض است  
 آگاه سازند پس تر از آن که کسی از کجا که مشکوفاست مطلقه او و ولادی که از اینها بگریز  
 بالخصوص در میان این تا این عرصه منقوض است پس محض است که در شهری دیگر

که شهریه دیگر  
 دنبال آن جنبه  
 چندین مردمان  
 بشهادت شاید  
 آن دو نفر باشند  
 در متعده لازم است  
 تر از آن در ملک  
 ملک باین خود را  
 در سرباطل منصف  
 اولاد و غیر آن که  
 فرموده الزام است  
 تقاضی از این اع  
 آنکه صاحب رساله  
 گفته و در بیان آن  
 نکاح تا بل کند از ح  
 الکاح می باشد بیان  
 گاه مثلا آنها را طلا  
 او که الزام آن بر ک  
 عاقل مقصود است از  
 قایل بالحق نقض مذکور



که در شهرت و غیره از ترش با و بر خورد و چون این مرد سحر را فاعل است و شاهدان  
فخائل آن جمیع از شهری شتهی زفته انداگاه شدن ناگه بسیار دشوار بسیار دشوار  
چندین مردان از سکنه بلادنامه در یک شهر مجتمع شده حدیث زمان داده و شهادت  
بشهادت بنابرین میسرین خواستگاری کرده و طلاق داده نشده باشند و است  
آن دو نفر ایندین زمان و اولادشان بر هر صورت نمی تواند است این از این  
درست لازم است در این هم مرد است و این هم در این هم در این هم در این هم  
تر نامی درگاه که پس از دم این شهادت و جریان استعدادت در خصوص موطرات  
باید این خبر را به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
از سر اصل این خبر را به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
اولاد و غیر آن که صادر شده بر عقد شده لازم کرده مثل کلاهی که صادر شده که ذکر کرده است  
فرموده اند که این خبر را به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
تقصی از این اعضاء به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
اگر صادر شده است به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
کفایت در بیان آن شود و از اجرای شهادت در نکاح کرده و حین قیام مثلا اگر قاتلی در اصل  
نکاح نایل کند این حال از دم این شهادت بر نفس نکاح ذکر کرده بل بر طلاق که طاری علی  
النکاح میباید بیان فرموده و حین قیام به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
گماه مثلا آنها را طلاق داده و این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر به این خبر  
از که الزام آن بر نکاح است معانی می باشد و از یک توهم این شهادت بر نفس نکاح از هیچ  
عقل منصرف است لهذا معاصی بر همه آنها شهادت به ایراد آن بر طلاق نموده و بر نکاح حین  
قائم بالحدی نقض مذکور در صورت تجویز فراق و اباحت طلاق و ابر الورد و نیست پس

از درویش گردید  
زده شده  
است و معذور است  
بیا جان خود را  
در درج  
قد از یاد تو از آن  
در محراب  
درست  
استمان و  
قد و ما بحسب علم  
استهاد پس از  
لازم که تا  
در توفیق با تقصا  
الی التوبه  
بسیار است  
سی و دیگر  
آن بلده بنابر  
را که غافل  
مادی که از  
است که از





۱۵۹  
 حکومین طلاق را میسرند که بر طبق آنچه فاضل مشایخ در این مقام افاده کرده است باز که تخری  
 گویند که در تجویز طلاق حیاء و غیرت و پاس و ناموس را که باجماع ملل و محل محمود و اصداد  
 مذکور و مطرود است از بیخ و بن برکنند است بلکه اگر عاقلی در اهل طلاق تامل نماید  
 که درین قدحی مفسد است که همه منافعی شرع و مفسد حکم الهی است از انبیا صلیع اولاد  
 و اهلک معنوی نسل است زیرا که مثل سایر کاه شخصی در شهر دارد که دید بلب طول عز و رت  
 اورا شقی بهمان آمده خوف وقوع در زنا بهر سید نکاح نمودن بقولی مستحب و بقولی واجب  
 کردید سایر آن نکاح نموده و اتفاق علوق روداده بعد چندی بسبی از سباب اورا طلاق  
 داده بشهر دیگر دارد که دید و در آنجا نیز بسبب طول عز و رت و بهمان شقی همین دستور عمل  
 همچنین در اکثر بلاد و چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر شد و نزدیک این شخص ماند  
 رسیدن این شخص ترتیب آنها ممکن نشد مثل اولاد الزانی ترتیب برخواستند از آخر اقال  
 دوم آنکه نکاح دائمی از انفع و اجبات یا از آنکه سمن بدی است و منتهی ظاهر حکم  
 احادیث شیعه که در فائده عاشره بندی از آن مذکور است افضل از نکاح دائمی و طلاق  
 از انقض المباحات گما هر مصرح فی الحدیث و اصل در آن خط است چنانکه صاحب بدایه  
 و ریح آن میفرماید ان الاصل فی الطلاق انما هو الخط لمانیه من قطع الذی تعلقت به المصالح  
 الدنیة والدنیة لیس صاحب تحفه بر امری که بمان شیعه از افضل اجبات یا از اعظم  
 سمن بدی باشد با الزام شایع شرعی بر آن بر این طعن میکنند بمقابل او الزام که در  
 در انقض المباحات که اصل در آن خبر باشد جاری کرده طعن را مشترک الحار و در قرار داد  
 نزد عقلان مناسب سیوم آنکه شنید که صاحب در طلاق جاری کرده اصلا گردان نمی گردد  
 پس تا به در وجه سبب یا نشانی طلاق نزد ما سه قسم است یکی حسن دوم حسن بدی چنانکه در کتاب  
 در سیه یا که متداول بین الطلبة است موجود است قال فی شرح الوقایة فی اول کتاب الطلاق احسن

احسن طلاقه فقط فی طهر لا و ط  
 فی الطهر لا و علی غیرها فیمین تحجیر  
 سینه ارجیض موطوءة و تحجب  
 وقوع آن در طهری که در طهری  
 حمل آن نباشد پس تولد اولاد  
 علوق و تولد اولاد در ترتیب  
 گما طهر الان من عبارة شرعی  
 این شایع بجهت بدی بود  
 طلاق بخلاف عقد تحفه که  
 فیه که دافع شایع دارد  
 مسئله صاحب تحفه بر آن و  
 بر تالی نه بر اول معلوم شد  
 مثل آن بعد از علای ذکر  
 بر صاحب تحفه عاید کردن  
 دارد هر قدر زنان را که  
 شرط نیست چنانکه نزد  
 ده بیست زن را بقدر  
 برای متوهمی چنانکه  
 کثرت اولاد این  
 شان رسیدن دشوار



حسنه طلقه فقط فی طهر لاد طی فیہ حسنہ و سہو استی طلقه لغیر الموطوءه و الموطوءه تفریق الثالث  
 فی الطہار لاد طی فیہا فیمن یحیی فیہ بدعیہ ثلث او ثلثا بمره او مرتین فی طہار حقیقیہ او داحدہ فی طہار  
 فیہ اوجیض موطوءه و تحجب رجعتہا فی الاصح انتہی بنوع من الاختصار پس در طلاق حسنہ رجعت  
 وقوع آن در طہری کہ در طی در آن اتفاق نیفتادہ باشد احتمال حمل و علق نیست و ہر گاہ احتمال  
 حمل در آن نباشد پس تولد اولاد و ترتب شایع بر آن چہ معنی دارد و در طلاق بدعی اگر چہ احتمال  
 علق و تولد اولاد و ترتب شایع بر آن متصور است لیکن بر بدعی صاحب رجعت در آن رجعت  
 کما طہر الآن من عبارتہ تشریح الوقتیہ و اگر طلاق دہندہ طلاق بدعی دادہ رجعت نکرد پس لزوم  
 این شایع بجهت بدعی بودن طلاق و سوء مباشرت او و عدم اصلاح آن در پیش آمدہ از نفس  
 طلاق بخلاف عقد متعہ کہ کوای طلاق در ضمن آن عقد مندرج است و شرط وقوع تفریق فی طہار لاد  
 فیہ کہ دافع شایع دارد است و بر آن از سر معدوم پس احتمال حمل بعد التفریق در متعہ قائم و شایع  
 موقوفہ صاحب رجعت بر آن دافع باشد و ہر گاہ فرق در میان تفریق طلاق و تفریق متعہ و در و شایع  
 بر تانی نہ بر اول معلوم شد واضح گشت کہ اجرائی شایع دارد بر متعہ در طلاق منالطایان و شایع  
 مثل آن بعد از علای ذی شان و بر مجموعہ منالطایط ظاہرہ البطلان بنیاد شدہ اگر طعن نہادہ بشیر  
 بر صاحب تحفہ عاید کردن بعد تر از آن چہ ارم اگر چون در متعہ حضرت زہرا نیست بلکہ متمتع ضیاء  
 دارد ہر قدر زہرا را کہ خواستہ باشد در جملہ عقد تمتع جمع کند و نیز اعلان و شہود در آن  
 شرط نیست چنانکہ نزد مردم در کفاح دائمی شرط است پس ہر گاہ متمتع در حالت سفوف و ہر گاہ  
 در سبب زہرا بعد از طلاق و کجائش وقتیکہ دفعہ متعہ و در ہر منزل این عقد زہرا  
 برای سہو میسر نیامد کہ بر او اتقان حال ایران زمین اظہر برین تقدیر بجهت بیست  
 است اولاد این شخص و انتہای نشان در اقطار و دیار او را تہر بہت  
 نشان رسیدن دشوار و نیز بجهت عدم شہود و متساب اولاد بطرف این شخص

ست باز کہ تفریق  
 ن بود و افسد ادا  
 قی قابل عاید بد  
 از آنجملہ تمسک اولاد  
 سبب عز و ست  
 و مقبولی و حب  
 اورا طلاق  
 نتیجہ من و سہو عمل  
 ردیف این شخص نماید  
 التامر اقال  
 التامر اظہر حکم  
 کاف داعمی و طلاق  
 صاحب بدایہ  
 التامر اظہر  
 مات مالہ اعظم  
 او الذائم کہ  
 التامر اظہر  
 کتاب الطلاق حسنہ





تقدیر و محض قریب در این مقام بجهت آنکه تحمیل نیست بر غیر منتهی نیست پس تقصیر  
و اما که معنوی نشان لازم آنکه بخلاف نکاح دائمی نزد ما که اولاً بنا بر محدود بودن منکوحات تقسیم  
گشت اولاد که منشا عدم تربیت و طلاق معنوی نشانست غیر مقصور و ناچار بر محدود چهار زن  
برای نکاح دائمی در هر منزله استوار و ثانیاً بجهت اعلان آن و نبودن همه در خارج منکوحات  
شبهه و سعی که در نکاح شهادت بتابع نزد ما جایز است بکما سیاتی باینه حساب آن اولاد  
بطرف اشخاص باین پس اگر با وجود ثبوت نسب و ثبوت اولاد اشخاص تقصیر نشان خواهد نمود  
شناخت از قصور او لازم خواهد آمد از نفس نکاح و طلاق بخلاف متعه که در آن شناخت  
مذکوره از عدم علم به ثبوت نسب و غایت کثرت اولاد که در صحت مذکوره از لازم متعه است  
لازم آمده قوی و مجربین بناس مفاسد و استبعاد است مذکور و بطریق اولی جایز است در هر  
مثلاً زحری الخ کوئم این الزام عجیب تر از الزام سابق است زیرا که ثبوت نسب و ولد  
کثیر نزد ما موقوف بر دعوت مولی چنانکه در فتاوی حاکمیه میگوید الا متعه اذا جازت بالاولاد  
لا یثبت النسب من المولی من غیر دعوت و فی شرح الحاقیه لا یثبت نسب ولد المای ولد  
الامته الا بدعوت سید یا پس اگر مولی دعوت خواهد کرد یا بی طریق که علق ولد در حالت عیوبیت  
کثیر از من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در پدرش او داخل پس تقصیر و اما که معنوی  
افضل غیر لازم و اگر از مولی اتفاق دعوت نیفتاده پس با طفل کثیر ولد دیگری خواهد بود نکاح  
و در پدرش او یا مولای کثیر داخل و یا این الام خواهد بود و آن خود شرعاً ضایع است و  
ضایع آن استحالة لازم نمی آید قوله و یا بیع آنها بدست دیگری نموده الخ کوئم این الزام  
برای تر از سابق در صورت تعجبات از من آمده آن لا تحرم زنا در منتهی است نزد ما استبرأ  
بر مشتری و احب است فی الهدایه من مشتری جاریه فانه لا یقر بهاء لا یسبها ولا یقبلها ولا یزفر  
الی فزج بالشهوة فی سبیلها و الاصل فی فوا علیه السلام فی سبایا و طلاس الا لا یطأ الا فی سبیلها

دل علی البیت المهر  
الحکمة فی الترفیع  
و ذلک عند طه  
الشرعی لا علی الایار  
البایع فحسب علیه  
بایع اولی از خواهد  
توهم ضلیع اولاد  
السوة باسلافه در  
مطلوب نیست الخ کوئم  
کوشی که آمده و این  
کون الواجب ما دیا  
اصل اسلام توهم نمیکند  
صاحب تحفه نر بر  
ثابت شود و بیان  
کود در انفا و اوضاحت  
شرعیات فرض کرده  
تشیع بر اسلام گفتار  
کرده می شود که همچو  
آن قادر است نمایان



الحیالی حتی یضیع چهلین و لا الحیالی حتی یستبرئ بحیضه افاد و جوب الاستبراء علی المولی  
دل علی السبب فی المبینه هو استحداث الملك و البیدانه هو الموجود فی مورد النقص و هذا ان  
الحکمة فیہ التعرف عن برادة الرحم صیانة للبیاء المحترمة عن الاختلاط و الان من شئنا  
و ذلک عند حقیقه الشغل او توهم الشغل ما محترم و هو ان يكون الولد ثابت النسب و یجب علی  
المشتري لا علی البایع لان العلة فی الحقیقه ارادة الوطی و المشتري هو الذی یریدہ و ان  
البایع یجب علیه الی آخر ما قال و لیس الاوقات استبراء کثیرا حصل طاهر شد بعد دعوت  
بایع اول از خود باید بود و الا بعد دعوت از مشتری علی ما فصل فی کتب الفقه لیس در اینجا  
توهم ضیاع اولاد اصلا نیست فضلا عن حقیقه قوله لیس این رس و رئیس اهل خلا  
اسوة باسلام و در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام تشریعت سید الامام  
مطلوب نیست الخ گوئیم در این مقام صاحب ساجد چشم از عاقبت اندیشی بسته زبان بدشت  
کوئی گفته و اینقدر خیال نموده که جایجاد حکمت و کلام واقع است که لازم من بذل التوفیر  
کون الواجب ادا یا امتیازا و امتیازا از مشبهاد کون الرسول که او که او احدى از اطعن بر  
اصل اسلام توهم نمیکند بلکه مستلزم بر اوست مادم از مجموع شایع جالبه اللام میداند  
صاحب تحفه نیز بر همین طریق استحالات شرعیه بر بسته لازم کرده یا بطلان ان با ظهور وجوب  
ثابت شود و بیان حرمت آن موجب طهارت ذیل شریعت خرا از لوث نجس شایع ندارد  
گوید و انفراد وضع شده که شایع دارد و بر ممتد اصلا بر نکاح وارد نمی شود لیس متکله از  
شرعیات فرض کرده تشنیعات دارد و بر آن بر نکاح مشترک الورود فرض کرده از  
کشیع بر اسلام گفتن از عجائب او امام است بالجمله بطریق غیر خوابی صاحب رساله عرض  
کرده می شود که مجموع تشنیعات فقهیه غیر دارد که هر دوا در از جمله اهل سنت بزرگان خدش  
ان عادی و سایرین شان ماست اندکی غور فرمایند که اگر کسی غیر

که نمیست لیس تصحیح اولاد  
بر مجرد و بودن منکوحات تقسیم  
در صورت و یا شاید بر سیدین جبارین  
در سینه و حضار مجلس عقد یا  
بانی بیانه نتایج آن اولاد  
در سینه تصحیح شان خواهد نمود  
در بیان متوجه که در این شباعت  
که مذکور از لوازم شده است  
در این باره که چار نیست و مورد  
تبریر که بفرست نسب و ولد  
در این باره که از اجابت بالوا  
نسب و ولد های ولد  
نظارت که علق ولد در حالت حیثیت  
و داخل لیس تصحیح و ایا که معرفی  
کثیر ولد دیگری خواهد بود و کجا  
در خودت عاصی است  
و دیگری نموده الخ گوئیم این الزام  
از حدیثیست نزد ما استبرأ  
لا یستبرأ الا بقبول اولاد  
لا یستبرأ الا بقبول اولاد





و گویند که این سخن را می توانست می گفتند که در حقیقت این شکوک و شبهات متعین  
 است از شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه بر او پیش آمده و این گویند هر چند جواب این  
 این کلام در ادای فائده را بعد گذشت لیکن بنا بر این مقدمه در این مقام تأیید می شود که در  
 که قصه حدیبیه فضیلت جلیم است برای امام ها که صاحب سلسله را در این باره می گویند  
 پس استرین گوئی و همین میدان خبری در این باب می یابیم که او شود که این شافعی  
 الترب و ما شافعی الداء قوله و وعده تفصیل خواهد بود فائده اول از این باب  
 نموده بودیم که صاحب سلسله این وعده و در باب است از خود نموده است و فائده  
 پس در این مقام اصلاح نسخه خود فرماید قوله اگر متوجهی تو هم گفتم که نفاسد کثیره که علی بن  
 متعنه نسبت به کجاست لازم گردانیده شده باشد پس بخالفین می سازد و این گویند که این  
 است چنانکه اتفاق در همین فائده اشعار بر آن بقدر که فائده گذشت و فصل آن تقریر  
 صاحب سلسله همان خود الطال این سخن فرموده خواهد بود و این نظر بهینه قوله  
 واجب است بر آن که این گویند که حاجتی لطیف این کلام را می بیند چه اتفاق  
 در میان کجاست و این در متعنه مفصلاً مبین شده قوله و اما حاجات استهاد پس از این  
 راجع است به دلالت محض تحسین خالی از تحصیل است این گویند در این باب است و وجه اول آنکه  
 این شبهه جاری است در طلاق نزد امامیه که این دو شاهد در آن شرطی کنند و همچنین  
 چهارست در تمامی امور که شریعت در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شافعی  
 باشد لازم آید که شارع این مال اندیشی را فرود گذاشت نموده ترک لطف بر مکلفین  
 کرده باشد چه اگر تراجع ما بعد معنی سنین واقع می شود و بقای هر دو شاهد را فرموده  
 نیست پس معاذ الله از متعنه تشریح شارع حقوق مردم ضایع و اختلال در معاملات



و این ظاهر بود  
 مقرر فرموده  
 که ام مانع است  
 نکاح و مریدها  
 نکاح نزد ما  
 مثل پدران را  
 که همه شهید  
 و لکن تزلزل  
 شان تا استوار  
 کادر طلاق  
 آیند منت  
 غیر متوجه  
 در خصوص  
 باشد این گویند  
 آن ندارد  
 مع تزلزل  
 مخالف اکثر  
 بشرقی اذ  
 غیر مخلوق  
 بازن منبر



واقع فاسد جو اکتب پنهان جو ابناء شمه اگر گویند که شارع اگر چه ثواب شهادت و کس را  
 مقرر فرموده لیکن زیادت در ان منوع نیست گوئیم متزوج فی السفور از زیادت در شهر و  
 کدام مانع است که در قاضی سفر و دیگر اهل اسلام واردین منزل را با وجود اهر شارع با علان  
 نکاح و مرید حاجت او لطافت آن بنا بر اثبات نکاح و نسب دلالت بکنند و ویم آنکه  
 نکاح نزد ما از اموری است که بهر نادرست با مع و در ان جایز است قال فی الهدایه لا يجوز  
 لک ان تلبس بدلیشی لم یبایع الا بالنسب الموت والنکاح ایضا و از مستحدث عادی است  
 که عیبه شهود معانید و معنی بیزد یا از شهر و قوع نکاح بر شوند و نکاح که ادای زنده ماند قوله  
 و لن تنزلنا عن ذلک پس از کجا که شکست حاطه او و اولادی که از آنها بهر سیده یا حضور در سید  
 شان تا انچه متوقف باشند پس محکمست که در شهری دیگر ای کوئیم جو ایش انفا مرقوم شد  
 که در طلاق شنی اجمال عاوتی نیست پس و قرآن از کجا بوجود خواهند آمد و اگر بالفرض بوجود  
 آیند منت و آن سوء مباشرت طلاق و سده است طلاق از ان طغنی لطافت اصل طلاق  
 غیر متوجه قوله و لن تنزلنا عن ذلک پس از کجا که شکست حاطه او و اولادی که از آنها بهر سیده یا حضور در سید  
 در خصوص موطوءات بملک بچین خود و باین ترتیب است از اینکه احتیاج تجشم بسط و تفهیل است  
 باشد ای کوئیم چون حال ملک بچین انفا مرقوم شد در بابت رسید که این شایع مسکه  
 بآن ندارد پس تا لور و دود رسید فاطمک با ظهور پس اگر صاحب که اصل جواب را  
 مع تنزل ذکر نمی نمود باینست مناسب بود قال سیوم آنکه در و د این شبهه بر مذنب  
 مخالف اتریب است از و د آن بر حل متوجه بایش اگر فخر رازی در تفسیر کبر زینت ان  
 ایشرفی اذ انزوج بالزویه و حصل منها کماله فاحیه است انست انست مع القلع بانه  
 غیر مخلوق من ماده انهی پس باینست که نکاح با زن مشربیه کند و نکاح دیگر  
 با زن مشربیه و همچنین با زن جزیری و شکله و بعد از حدی آن چهار زن که اینکسر با آنها

مسکنت  
 عیال خردارده جهات  
 مقتضی  
 شبهات  
 بر خیزد جواب است  
 تمام تائید عرفی کرده بی  
 در دنیا ساری کلام  
 شود در انهم شافوا  
 از این رساله  
 و است در فایده  
 اند گفته که علی قضا  
 ای کوئیم و سکرام حق  
 و فصل آن تقریب طایفه  
 راجعه قوله و مع هذا  
 به انفا مرقوم شد  
 و پس از ادای کلام  
 سیده و وجه اول آنکه  
 ای گویند و همچنین  
 پس اگر کلام شما حق  
 ترک لطف بر کاغذ  
 است مدافعه لازم  
 اختلاف در سلاوا





مقاربت کرده چهار دختر مثلاً بنمایند و این چهار غافل از آنها آخر الامر آن چهار دختر  
در شهر این کس و از او بشوند و از و اج مبالغه خود را طلاق داده با این چهار زن که  
دختران بوده اند و بی مشقت بدست آمده عقد نماید پس همان محمد و لازم آید با این  
فصیح و رسوائی و این مسئله ایشان ضحکه صیان است و علامه بر آن چهار وظیفه دختر  
و خواهر و بدم ممکن پدر از تربیت اولاد در خصوص این مسئله هم لازم می آید علی قیاس  
ما قال فی المسئله که این احتمالات در اینجا اقرب و اولی است زیرا که در صورت متعده  
تتمتع و بی احتمال داشت که شاید آنها حامله شده باشند و ملوک احتیاج است به احوال  
باعث بر رعایت مزید احتیاط از مواقع شبهات گردد و نکات این مسئله که احتمال مل  
بخیال احدی سواى ابو حنیفه نمی گذرد بی ممکن است که بر سلطت جی این نقطه را مانند  
تیر سعد بن عباد در رحم آن زن رسانیده باشد پس در صورت آن مرد بی غافل  
از حال اهل و عیال زیاده تر در خوف وقوع در ادویه ملاک و ضلال بوده باشد این  
این باب طریقه ترازی جمع جوابات سابقه است بیا نش اگر علامه ای امامیه نیز مثل این مسئله  
بل شیخ از آن قائل اند چه نزد ایشان طفلی که عمرش ده سال یا زیاده بر آن باشد اگر چه  
خصی یا مقطوع اند که باشد و بر وجهی که بعد را نمی باشد بعد دخول در قبل با و بر وجهی باید  
دشمن ماه یا ده ماه از وقت وطی تا وقت ولادت گذشته باشد در صورتی که اولاد  
با نطفه لاحق می شود و او را نفی ولد از خود روا نیست حالا شاید این دعوی باید شنید  
پس باید دانست که علامه سی در ارشاد الاذنان در کتاب النکاح در مطلب نکاح از مقصد حاکم  
که در نواحق نکاح است میفرماید من بلغ عشره انما زاد و انکان خصیا او محبوسا ثم ولد له  
ما لعقد الذائم بعد الدخول قبل او و بر او مضی ستمه اشهر من حین الوطی الی اخره لحق به و لم یکن  
نقیصه ایضا عقد از بیعت تمام بر تمامی الفاظ این است خصوصاً عقد خصیا او محبوسا و لفظ الدخول قبل او را

باید داشت و نیز در مقام  
کردن روایت در روایتی که  
مشتری با مسخره به تنگی نکاح  
زانی پیدا شده است برای  
آنها را شریک غایب خود ساخته  
بدیعه بر حنیفه دارد نموده است  
نمود از طرف ایشان تدبیر  
در جواب این تشنیع  
سبب نقصان آن استجاء  
نزل نموده بنا بر ضرورت  
ممودن بر جواز متعده بر این  
می آید قطع نظر از آنکه  
آنچه آنها قائل باشند  
امام شیخ ایشان در  
نکاح و وطی کردن با او  
المخلوقه من مادر الزانی تح  
و نیز در تفسیر کبر گفته و ق  
بر محض استبعاد است  
تشنیع نهادن از عیال  
اگر حوازم بحواب عقیده با



باید داشت و نیز در مقام مذکور میفرماید و لود طیاران فالولد للزوج انتهى حال او را  
 که درین روایت و روایتی که از تفسیر کبیر نقل فرموده اند چه فرق است پس اگر شخص  
 مشرقی یا مغربی به توکیل نکاح بکند نزد امامیه نسبت ولد با وجود علم بمبغنی که بجز از نطفه  
 زانی پیدا شده است برای زوج خواهد بود و چون در انقیام حنفیه دست بدانان امامیه  
 آنها را نیز غالب خود ساخته اند پس آنچه صاحب الدار انقیام تشنیعات تشنیعه الزامات  
 بدلیه بر حنفیه وارد نموده است ایشان را حاجت جواب آن نیست صاحب رساله  
 خود از طرف ایشان تدبیر جواب خواهد فرمود اگر چه در انقیام فقیر را وجه بسیار  
 در جواب این تشنیع بخاطر است لیکن بعضی را خوف لزوم طوالت مقاله و بعضی  
 بسبب نقصان آن استجاه شاعت را بطرف امامیه که خارج از شرط این جمله است  
 ترک نموده بنا بر ضرورت جواب بر قدر ضروری اکتفا کرده قال چهارم آنکه تشنیع  
 نمودن بر جواز منته را اینکه در بعضی صورتها جواز و طعی دختر و موطوره پسند و غیر آن لازم  
 می آید قطع آنرا از آنکه مشترک الزام و دست نهایت مستبعد و مستحسن از کسی که  
 آمده آنها را است نه مرا حجه جواز و طعی دختر در بعضی صورتها توضیح این مقال آنکه نزد  
 امام است نهی ایشان دختری که از زنا بهر سبب باشد و از نطفه اینکس متولد گردیده  
 نکاح و طعی کردن با او جائز و مباح است و خلال و طیب فخر رازی میگوید قال ابو حنیفه  
 المخلوقه من ماء الزانی تحرم علی الزانی و قال الشافعی و حانها لیست بمتزوجات لا یحرم  
 و نیز در تفسیر کبیر گفته و قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامیه و دخل بها لا یزنی الحد اقول  
 بر محض استبعاد از منسوب می بودن رد و لیس آن با اقامت استندلال بر اطلاق این  
 تشنیع فساد از مدعیان بجمود تحقیق نامناسب است صاحب الدار حکام و الذکر کو از  
 در موارد جواب عقیده است نزدیم خطا بالی صاحب التحفه فرموده بخاطر تازه و الا بذا

و اما امر آن چهار دختر  
 و باین چهار زن که  
 آنان مخدور لازم آید باین  
 و علاوه بر آن چهار و طی دختر  
 به هم لازم می آید علی قیاس  
 زیرا که در هر یک مستند و  
 ملوک و احتمال استخوان حمل و را  
 لایق این مستند که احتمال حمل  
 است چنانچه نطفه را مانند  
 است آن مرد بیخار غافل  
 و صلال بوده باشد استخوان  
 لای امامیه نیز مستند این  
 از زیاده بر آن باشد اگر چه  
 در دخول در قبل با او بر وجه زیاده  
 و مستند باشد در صورتی که اولد  
 این امری با پیشین  
 از مطلب ثالث از مقصد خاکس  
 و سیاه و محیو یا تم و ولد





است و حاصل از این است که شیخ بر آن بدون تردید در مسند است پس او را  
 از شدت و اولد ما بعد خود خلافت بخیر و زید و کلامش اینست که معین نماید اما آنچه تشیع  
 منسوب به امامیه باشد ابو اسحق ابراهیم الی نو بخت و محقق طلوسی نقل شده اند باینکه  
 او توالی ملتزمی شود بصفت کمال خود پس آنها مجرد دعوی کرده اند تا اکتفا  
 بجهنم استبعاد کرده شود بلکه آنها موافقت حکما استدلال کرده اند باینکه حق تعالی  
 عا اذات است الی قولی نرسد که بدون قبح در مقدمات دلیل خصم موجب تشیع نماید  
 انتی حالا احقر دلیل قولی مذکور از علمای شیعه نقل میکند اگر صاحب کتاب قدیمی در آن  
 یا اقامت استدلال بر خلافت آن می تواند کرد و بعد اثبات عدم تمامیت  
 دلیل و ظهور مختار آنرا از نصرت آن و از رد دلیل صاحب سال هر چه خواهد  
 باشد بر زبان آورد و اگر دلیل شافعی از ایشان نقص پذیر نباشد و یا اقامت استدلال  
 از برطلان فریب شافعی متصور نباشد پس تشیع بر آن چه معنی دارد و مختصی از  
 دلیل شافعی نیست که امام رازی در رساله فضائل شافعی بعد بسط کلام در کلام این  
 مسئله فرموده ثم الذی يدل علی ان البدیة غیر حاصلة احکام کثیره اجماعا و لا تشریفا  
 و لو كانت بنیة لورثته لقوله تعالی و ان كانت واحدة فلها النصف و الا فله  
 بابت لایرت منها ذلک الرجل و تانیها انه لا تجب علیه نفقاته و لا کسوته و تالثها  
 لا یثبت له ولایة الکحل علیها و رابعها لا یثبت له ولایة علی مالها و خامسها تقبل  
 شهادته فی حقها و سادسها لا یجوز له الخلو بها و النظر الیهما و سابعا لا یجوز  
 المسافرة بهما مع ان سفر المرأة مع ابیها جائز و تانیها انه یقبل بقتلها و یقطع یدیه و یدیه  
 ما یلزم یحد بقتلها و یجوز له وضع الزکوة فیها و اعلم ان فی الحنفیه من یمنع هذه الاحکام  
 الاربعه و اما الاحکام الاربعه المقدمه فی مسئله لانزع فیها و اذا ثبت ان الشرع

ن استماع  
 الاحکام و بالبنات  
 دلیل شافعی در مسئله  
 مستولده من الزنا  
 قال ذکر المصنف  
 لا یجب نفقاته  
 انتی و ایضا علامه  
 الکحل که در محرمات  
 شبهه از راه آن  
 است چه این در کلام  
 حیث قال فالقول بان  
 و تفاوت انتی بالجمله  
 نسبت زانی و منفی بودن  
 اشتغال کحل زانی بان  
 جمع باللام باشد نفی احکام  
 و هرگاه امتناع کحل منفی  
 حکم کحل از جمیع احکام چنانکه  
 نموده است در رساله لازم  
 نیست حقیقه که تولد من  
 از این متنعی باشد پس









کرده است بطرف علامه حلی نیز راجع می شود و کلام محقق ششید در شرایع دلالت صریحه  
 بر عدم ثبوت نسب بر نادر اشعار بر وقوع اختلاف نزد علمای امامیه در حرمت مخلوقه  
 از ما زانی خبر ما زانی و زانیه دارد حیث قال فی کتاب النکاح فی الفصل الرابع منه  
 ثبت مع النکاح الصبیح ومع الشبهه ولا ینبئ مع الزنا فلو زنا فاحل خلق من ماله ولد علی  
 الجرم لم ینسب الیه شرعا بل یجرم علی الزانی والزانیه الوجه انه یجرم لانه مخلوق من  
 دوسیمی ولد الله انتهی در اینجا صاحب رساله را شیخ شریع بر شافعی باز و او خلاصه کلام در محققان  
 اگر متولد من الزنا نزدش نمی نیست بیکه از اجانب است چنانکه خود صاحب رساله  
 از امام رازی نقل کرده حیث قال و قال ان فی انها لیست بنتا الخ نسکاح را  
 بان نزد او مستلزم قباحی نباشد صاحب رساله بر خلاف تصریح شافعی تعبیر از متولد  
 من الزنا نیست نموده بدون اثبات بقتب این زبان طعن بر امام شافعی گشاده  
 و معیند اکوئیم نزد امامیه بر رای قوی مدعوله شخصی زنا بر پدر زانی و پسر او و همچنین ام  
 فرزنی بها و نیست آن برین شخص حرام نمی شود چنانکه علامه حلی در ارشاد الا زانی  
 میفرماید لا تحرم الزانیه علی اب الزانی و ابنه مطلقا علی رای و لا تحرم الزانی بها و لا  
 انتهی و صاحب منهاج البدایه فی بیان محتمل الایه در تفسیر کریمه حرمت علیکم امهاتکم  
 الایه میفرماید و الظاهر ان المراد من تزوجها او و طهرها بکاک رقبه او ملک متعنه دون الزانی  
 بها قیل نعم فی کل دطی و هو بعید لان الاصل فی الاطلاق الحقیقه و لان الزنا لیس حرمت  
 مطلقا و لهذا استلزم و هی حامل و تنقضی عدتها بالاشهر او الاطهار من غیر اعتبار وضعه انتهی در  
 ایشان را طعن بر شافعی میما قوله و نیز در تفسیر کیه گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل امه  
 و دخل بها لایزنها الحد انتهی کوئیم همین است نزد امامیه نیز درین مسأله که ایکن  
 در دو حد توهم واطعی صحت عقد را بر محرمات موبده شرط میکنند و ظاهر است که این توهم

توهم از آن  
 علمای خود  
 دعوی ما  
 الحد و مبد  
 مع العلم  
 نزد مبد  
 نیست  
 اجبات  
 مذهب  
 در صحیح  
 بطریق  
 گفته  
 لانه لا  
 و کذا  
 حاکم  
 در  
 من  
 وین  
 این  
 در



توهم از دفع تشیع امام رازی نمی شود پس هر جوابی که صاحب ساد از طرف  
 علمای خود بیان خواهد کرد از طرف ابوحنیفه هم واقع خواهد شد حالا شاید این  
 دعوی باید شنید پس باید دانست که علامه حلی در ارشاد الاذنان در رد او اهل کتاب  
 الجحد و میفرماید فلو توهم العقد علی المحرمات المویدة صحیحاً سقط ولا یسقط الحد بالعقد  
 مع العلم فساد و لا باستیجاراً للوطی معها ولو توهم الحلی به انتهی قال بنجم انکه  
 نزد میباشد کبیه است غره که سواد اعظم اهل سنت اند حسن و قبح اشتیاد عقل  
 نیست و در مذمت ایشان جانم است که اگر خدا از ما و شراب خواری و دوطی  
 اعیان است و نبات را مباح سازد جائز است و همچنین ابرار را در جهنم ابد الا با  
 مغرب است حقین و فاق و بخار را در بهشت و غیر محرمات است بر حق تعالی رواست  
 و همچنین جاری کردن مغزات بردست متبیلان کاذب و تکلیف نمودن زمین  
 بطایف آن نمودن بر آسمان و دیگر تکالیف الا باطریق جائز است فضل بن روزبهان  
 گفته احسن و لا قبح بالعقل عند الاستبوة تکلیف الا باطریق جائز است الا شاعره  
 لا لا یحب علی اندیشی و لا یصح منه فعل پس بنابرین میگویم که شمار با عقلیات کار  
 و کار ام ربط در این وجه قبح را در سنت نیست بنابرین و سبب بر آوردن و عقل خود را  
 حاکم ساختن و از اصل نه سبب خود دست برداشتن و از سبب خاکم خود چشم  
 پوشیدن کدام دین و دین است و مشهور است که لایمی بالجبار من کان یثی  
 من الزجاجة انتهی اقوالی اگر چه تحریر جواب این وجه در وجه مناسب نمی نمودی انکه  
 این جواب را با سوال ربطی ظاهر بخاطر نمی رسد دوم انکه حاصل اینکلام تحریر نفس و  
 بالیست و دشنام و انانیت ملای اعلام بحمل اول نشان رفتار است بر اتم جز  
 اگر معلوم نمی شود پس اگر احتیاطاً مطابقت جواب را با سوال را انقضای مکافات میکنند

در اربع دلالت صحیح  
 ح الامید در حرمت مخلوقه  
 فی فصل الرابع منسب  
 خلق من ماله ولد علی  
 لوجه انکرم لانه مخلوق من  
 ماله بار و افلاک و کلام منقلا  
 است چنانکه خود صاحب  
 بنسب الخیرین کما فی  
 تصریح شافعی بقبر از منبوره  
 حسن بر امام شافعی گفته  
 فی و لیسر او و همچنین ام  
 حلی در ارشاد الاذنان  
 علی رازی و لا تحرم الرزق بها ولا  
 کریمه حرمت علیکم اتماکم  
 تنبه او ملک متعده دون الرزق  
 الحقیقه و لان الرزق لیس حرمة  
 الا بهما من غیر اقتدار و ضمه انتهی در  
 ابوحنیفه اذا تزوج الرجل  
 من غیره درین مسأله که ایکیان  
 ربط میکنند و ظاهر است که این





کشی ۲

میں نے ان کے لئے ایک اور ایک اور



قلب هر کس و بهیازد  
 در حیات بشر این عباد  
 عدم تطابق در میان  
 شمار اهرام دشت بخت  
 کس شرعی بر کس نیک  
 علم علی النقل و قاعده  
 مطابق آن با عقل  
 استواری ترک مذنب  
 عقله بر داخته باشد  
 است و کتاب  
 علل احکام مولف  
 را حکمت تقصیر بیان  
 اهل نیستند و گفت  
 احب الی یحید  
 افتاب خاطر لطیف  
 سواست در کلام  
 است ایام او  
 به خواری از  
 و لا یقیع الا ما تجبه  
 به تعالی من ایجاب

ایجاب الراجبات المعهودة و تحريم المحرمات المعلومة میگویند که اگر حقیقتاً ایضا  
 در اجابت را اجازت میبایست عطلا استخاله در آن لازم نمی آید لان العقل ليس حاکم  
 علیه تعالی پس بر صاحب که لازم بود که اولاً البطل قاعده متفرع علیها می نمود بعد  
 زبان یا این تشنیع می شود چه تشنیع بر تفریع بدون البطل متفرع علیها پس بدیع قوله  
 و همچنین ابرار را در جهنم ابد الابد مغذی است حقن بلخ گوئیم از اینجا که نزدش عده ادری  
 بر واجب تعالی حکم عقل غیر واجب و احدی را حق بر اینجا استغنی بالله است غیر لازم و  
 احتمال سنه و قیوم بذات برای دخول حبت و نار غیر موجب لهذا ایشان گفته اند که  
 بر حقیقتاً اعطای حبت با بر او داخل فاق در نار غیر واجب بلکه عکس آن محض  
 نظر بر تجوز عقاب نیز لیکن نظیر بر وعده صادقه الهی دخول حبت برای مومنین و دخول نار  
 برای فاق غیر مغفورین لازم چنانکه در کتب ایشان مصحح است و در انتمقام صاحب  
 تنبیه لافیه تقریر لطیفی دارد باره از ان باختصار کثیر و تفسیر منقول میشود که گفته است  
 حقیقتاً جایگاه در قرآن مجید میفرماید یغیب من یشاء و یغفر لمن یشاء و من یغفر لک  
 فی فتن بلک کرم من استرسان ان اراد ان یهلك المسیح من درم من فی الارض ضعیفا  
 و در اعدیه ضعیفه کامله و غیر ان باین الفاظ یا مثل آن واضح است که الهی لوم عذبتنی و  
 عدت اهل السموات و الارضین عذبتهم و انت غرطالم لهم و ان حضرت امام موسی  
 کاظم منقول است که در سجده شکر میفرمود رب عفتک لیسانی و لو شئت و  
 انک لاخرستی و عفتک بصری و لو شئت و غرطک لا کففتی الخ پس بعد از  
 غفران بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن بر آن در از کردن بر نامناسب انتی کلامه  
 در صحت کلامه واضحست و ان کنت تغفر لی حین استوجب مغفرتک و تغفر لی حین  
 تغفر لک فان ذلک غیر واجب بل مستحق و لا انا اهل له یا استجاب ان کان خیرانی

مکنتی ۲





منافسه اولی معصیت الدار فان تعذبتی فانست غیر ظالم لی قوله و همچنین جاری کردن  
 معجزات بر دست متنفیان کاذب استحق که گوئیم نسبت این تمجید و طاعت است عجز  
 غلبه بر نفس است بلکه ایشان قایل اند باینکه ظهور خوارق عادت بر دست متنافسان  
 است بجهت ظهور کذب و او نه بر دست متنبی بنا بر وقوع التباس در میان  
 و متنبی علامه تقی زانی در شرح مقاصد میفرماید و ان ظهور است ای خوارق العادات  
 من غیره ای غیر النبی فان کان من الاحیاء فکذا لک ای اراض او کرامته و الانوار من  
 محض کظهور النور فی جبین عبد الله و استلوا کما اذا ظهر علی یدین ادعی الالهیه فان  
 الادله القطعیه و المعجزه کذبه بخلاف مدعی النبوة علیه السجود و انهم یسجدون علی یدیه و اما ان  
 التنبی استحق قوله و تکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان الخ گوئیم خروج  
 استخفاف ان فی بجانب ملائکه آسمانی امر ممکن است و لهذا حضرت ادریس حضرت  
 عیسی و حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام خروج بر آن فرموده اند اگرچه  
 این خروج بطریق خرق عادت است لیکن در خوارق عادات امکان شرح است پس  
 نظراً الی امکاناتها الذی تکلیف بان جائز و نظراً الی الوعدیه قال الله تعالی  
 لا تکلف الله نفس الا وسعها انقسم تکلیف غیر واقع علامه تقی زانی در شرح  
 عقائد میفرماید تم عدم التکلیف بما لیس فی الوسع متفق علیه لقوله تعالی لا تکلف الله  
 نفس الا وسعها استحق قوله پس بنا برین میگوئیم که شمار ابا عقلیات چه کار و کدام  
 ربط الخ گوئیم مفاد این کلام که خلاصه این جواب معروض از حدیث صدق و صواب است  
 بخاطر معنی رسد زیرا که اگر احدی بلبان فرض و تقدیر بگوید که آری است عجز و انقیاد  
 کاری نیست لیکن چون کلام ایشان باینکه است که عقل را چاکر میبنداند  
 لهذا که وجوه قبح در اصل متوجه بطریق محبت الزامیه نموده اند لیکن بجواب محبت

محبت الزامیه مخاطب است  
 برای جواب آن طرح کرده  
 آیه کریمه و احل لکم ما را  
 فاقومن اجود من فریضه  
 بر حلت متوجه ذکر کرده اند  
 می نمائیم قال الفضل  
 به منهن فاقومن اجود من  
 از عبد الله بن مسعود  
 نقل کنند زیرا که خلاف  
 از صحابی کنند مسعود  
 قوله تعالی حرمت علیکم  
 و احل لکم ما را و لکم  
 تتبعوا بائنه الکم لغنی ما  
 شرط باطل شد زیرا که  
 در آن حالت که از نماز  
 نه آنکه محض قضای شهوة  
 غایب پس متوجه ازین  
 نمی باشد زن متوجه را  
 نکاح مسوغ می فرماید  
 متوجه شد بدخول و



از قول دیگران جاری کردن  
 این نیز بطرف است عره  
 است بر دست متاخر  
 وقوع التباس در میان  
 طهرت ای خوارق العادات  
 اصل او که اعتدال افکار  
 این بدین ادعای الالبویه فان  
 احد زود انطور که علی مد الله  
 بودن بر همان آنچه گوئیم خروج  
 لهذا حضرت ادریس حضرت  
 خروج بر آن فرموده اند اگر  
 عادات امکان شرط است  
 و حدیث قال الله تعالى  
 علامه تفتازانی در شرح  
 تفتازانی علیه لقوله تعالى لا یكلف الله  
 شیئا من عباده عبدا و لا غلاما  
 حله صدق و صواب است  
 تفریکه که آری است عره را عقلت  
 است که عقل را جا کم میدارند  
 نموده اند پس بجا است

بخت الزامیه مخاطب انقسم افاده فرمودن بنیاد بموجب را منهدم نمودن و طرز جدید  
 برای جواب آن طرح کردن است قابل فایده سابعه در دفع شبهاتی که بر دلالت  
 آیه کریمه و اصل مکرر را در ذلک این متنبوا باموالکم محصنین غیر من فاستمتع به منین  
 فأتوهم أجورهم فزیفه ولا جناح علیکم فماتوا ضعیفین من بعد الفریضه ان الله کان علیها کلما  
 رحمت متوذر کرده اند و ما در این مقام ذکر کلام شاه عبدالعزیز و نقض فقرات آن  
 می نمایم قال الفاضل المعاصر الدلوی فی الفقہیات تبعا لاسلامه آنچه گویند که فاستمتع  
 به منین از توهم اجورهم فزیفه در حق مسته نازل است غلط محض است و روایت این  
 از عبدالعزیز بن مسعود و دیگر صحابه محض اتر است اگر چه در تفاسیر غیر معتبره اینست نیز  
 نقل کنند زیرا که خلاف نظم قرآنی است و در تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد کور است  
 از صحابی کنند مسموع و مقبول نیست زیرا که حق تعالی اول محرمات را بیان فرموده  
 قوله تعالی حرمت علیکم اهلکم الی قوله و المحصنات من النساء الا ما ملکتم امانکم فاستمتعوا  
 بهن من بعد الفریضه اصل الکلمه معنی ما سوا ای این محرمات بر شما حلال کرده شد مگر باین شرط که آن  
 متنبوا باموالکم یعنی مال خود را خرج نکنید در مهر و نفقه پس کلیس خروج و اعاده آن ازین  
 شرط باطل شد زیرا که آن سودا می گفت است باز فرمود و محصنین غیر من یعنی  
 در آن حالت که از زمان را حاضر کنید برای خود محافظت کنید تا بد بگری ربطید کنید  
 نه آنکه محض قضای شهوت منظور دارید و آب خود در حقن و ادویه منی خالی کردن بقصد  
 نمایند پس مسته ازین شرط باطل شد زیرا که در مسته احتیاط و اختصار اصل منظور  
 نمی باشد زن مسته را همین معمول است که همراه با یاری و هر سال در کناری باز بر حل  
 نکاح مسقع می فرماید فاستمتع به منین الا یعنی چون در نکاح مهر قرار گیرد پس اگر  
 متعش شد بدخول و در طی پس تمام مهر لازم می شود بر شما و الا نصف مهر و این آیه را از

فایده بر این





ما قبل خود قطع کردن و بر ابتدای کلام حمل نمودن میرج باعتبار عریضه اول است زیرا که  
حرف فامع میکند از قطع و ابتدا و مر بود و مسبب از ما بعد را با قبل و آنچه روایت گفتند  
که عبد الله بن مسعود این آیه را باین لفظ میخواند فما استحق بمهمن الی اجل مسمی پس  
اول در صحت این روایت حرف است زیرا که در کتب معتبره یافته نمی شود و دوم آنکه  
اگر روایت ثابت شود قراءت منسوخه خواهد بود و قراءت منسوخه در اثبات احکام  
بکار نمی آید زیرا که نه قرآن ماند و نه خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالفت این  
قراءت شده منسوخه است میوم آنکه اگر ازینهم در گذشتهیم بازیم بر متعه دلالت  
نمیکند زیرا که الی اجل مسمی متعلق باستماع است نه بعقد و مدت معین و متعه متعلق  
بنفس عقد می شود نه باستماع پس معنی آیه چنین شد پس اگر متعه یافتند از زمان مشکو  
تأمدت معین پس تمام مهر او دادا نمایند و فائده افزودن این عبارت آنست که کسی  
تویم نکند که وجوب تمام مهر متعلق است بگذشتن تمام مدت نکاح چنانچه در عرف مشهور است  
که ثلث مهر را معجل میکنند و ثلثین را موصل میدارند الی بقایا نکاح پس این تا جمل لیب  
تصرف زن و اختیار او حاصل نمی شود و الا در حکم شرع بعد از یک و طلی اگر خواهد تمام  
مهر را معطل نماید میرسد و اگر الی اجل مسمی قید عقد باشد باید که نزد شیعه منوط الی مدة المهر  
و ادب درست نشود حال آنکه باجماع شیعه درست است و سابقا این آیه در هر قوالی و من  
لم یستطع منکم طولا الا نه نذر مقدمه نکاح است یعنی اگر این قدر مال ندارد که مهر و نفقه چرا  
توانند داد پس نکاح کنید کنیزگان برادران دینی خود را در میان قطع کلام کردن و عبارت  
میائمی را بر متعه حمل نمودن صریح تحریف کلام است بلکه اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند  
متعه صریح درمی یابد زیرا که درین آیه گفته است نکاح کنیزگان فرموده اند اگر متعه را در کلام سابق  
تحلیل می نمودند پس چرا می گفتند که من لم یستطع منکم طولا زیرا که در صورت عدم استطاع

استطاع نکاح هر دو قطع  
متعه می نمود و نکاح کنیزگان را  
در کار بود انتهی اقول تو  
خود شش هست چه دلتی  
کرده اند چنانچه کلام صاحب  
تمام بران وارد و در فائده  
بعد تحریح احتیاج مجوزین  
مآب چنانچه در باسقی هم  
نکحت قال ان بعد از  
عمر نهی عنها انتهی و بهین  
از جمله صحابه و اعظم رواه  
متعه از صحابه محض اقترا  
در تفاسیر غیر معتبره و این  
تفسیر کبر و نبی انوری در  
خواستند آورد که اعتماد بر آن  
تفاسیر مذکور خود و علما  
انتهی اقول آنچه بیان  
اکثاف و الزامی و تفاسیر  
اعاده آن در ان مقام چه ضرورت  
این است پس متفوه شد



اعتبار نیست باطل است زیرا که  
باقبل و آنچه روایت گفته  
مستقیم به منتهی الی اجل کسی پس  
تعبیر یافته نمی شود دوم آنکه  
منسوخه در اثبات احکام  
است دیگر صریح مخالف است این  
نوشته از هم بر منتهی الی است  
معه و در بعضی معین در متعلق  
تعبیر یافته از زمان منکوحه  
این عبارت است که کسی  
که کلام چنانچه در عرف مشهور است  
کلام پس این تا جمل لیب  
از یک دلی اگر خواست تمام  
بر مباد که نزد شیعه متعه الی مده العمر  
سیاق این آیه در تواتر تعالی و من  
مال ندارد که مهر و نفقه جاری  
ان قطع کلام کردن و عبارت  
بی در سیاق این آیه تا مل کند  
اندر آن متعه را در کلام سابق  
زیرا که در صورت عدم استطاع

استطاع نکاح حرم در قضای حاجت جماع متوجه کی داشت بلکه حکم کلی جدید لذت بهتر  
نویسند بخود نکاح کثیرگان را باین تنقید و تشدد و الزام شریط و ضوابط حلال کردن چه  
در کار بود انتہی **اقول** قوله غلط محض است الخ یا نشی از چهل یا تا چهل بتدریس نزد  
خودش نیست چه دلتی که احتمال نزول آیه کریمه را در باب متعه نمی کشد و جم غفیر ذکر  
کرده اند چنانچه کلام صاحب است و امام زاهدی و خزاز و دیگر مفسران دلالت  
تمام بر آن دارد و در فائده ثانیه بموضوع بیان آمد از آنجمله است آنچه خزاز و دیگر  
نویسند بر احتجاج مجوزین بقول عمر و انما انتی عنهما بر عدم نسخ حکم متعه در زمان جناب است  
ناب چنانچه در ماستی هم گذشته نوشته و هذا هو الحق الی تمسک بهاء ابن الحسن  
نخست قال ان الله انزل فی المتع آیة و ما نهانا عنهما ثم قال رجل برانه ما شاء و یرید ان  
عمر بنی عنهما انتی و بهین منهن نیت پوری در تفسیر خود نوشته و معلوم است که عمر  
از جمله صحابه و اعظم رواة صحاح است پس متفه شدن ناصب باینکه روایت  
متعه از صحابه محض اقترا است از حلیه صدق و راستی معر اما آنچه فرموده که اگر چه  
در تفاسیر غیر معتبره ایست نیز نقل کنند نهایت عجیب و غریب است زیرا که هر گاه مانند  
تفسیر کبر و نیت پوری و کثافت بقتلاری غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر را از کجا  
خواهند آورد که اعتماد بر آن در تفسیر کلام ملک عالم نمایند و این در حقیقت نقیض  
تفاسیر مذکور خود و علای خود است که پیش از شتمند ان بغایت فصیح و مستحسن است  
انتہی **اقول** آنچه بیان احتمال نزول کریمه فرماست مستقیم الیه را در باب متعه نقل است  
الکتاب و الزاهدی در تفسیر الکیر و غیره حواله باینده نموده پس حاشی در اینجا ذکر  
اعاده آن در انتقام چه ضرورتی که معلوم است که عمر ان از جمله صحابه و اعظم رواة صحاح  
است پس متفه شدن ناصب باینکه روایت متعه از صحابه محض اقترا است الخ





گوئیم در فائده ثانیه تفصیل هر چه تا متر گذشت که روایت تهر متوجه است بر عمران بن  
 الحارث بن عقیل است آری روایتی که از او منقولست در متقه الحج و ارد است و  
 جوالبشن شمع مال فائده حادی عشر حالی رای ارباب نظر خواهرند و آنچه صاحب  
 درین باب است اطلاق لفظ ناصبی بر جبار است طالب صاحب شمه کرده اگر شرط سابق  
 در میان نمی بود احقر العباد از کتب شیعه ثابت می نمود که شیعی حقیقی کیست و ناصبی  
 کدام لیکن حالایع نمی نگارد و انصاف این امر را بر طبیعت و فاده او می گذارد مگر در  
 اینقدر اشعاری کند که احقر العباد باره از مطلب شیخ حقیقی و فقهی واقع سالها است  
 که در باب آخره الراشدین و ذوالالقابین خدمت صاحب نزهة اناسخ و توشیه  
 چون نقول آن رساله نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواسته باشد بطرف  
 رجوع نماید قوله انچه فرموده که اگر چه در تفاسیر غیر معتبره نیست نیز نقل کنند بهایت  
 عجیب زیرا که هر گاه مانند تفسیر کبیر نیست بوری و کشف و بیضاوی غیر معتبر  
 باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهند آورد انچه گوئیم این استجای صاحب رساله  
 نزد هر مایل بلیب عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفاسیر که در کلام صاحب  
 مطلقه العالی واقع است کتب تفاسیر نیست بلکه اقوال مفسرین قرآن ناصیه است  
 که در بیان معانی آیات قرآنی منقولست و این اطلاق بجا نیست انچه استجه علما  
 بعد نقل معانی آیات جای میگویند به تفسیر ابی بن کعب و نه تفسیر ابن مسعود و نیز  
 میگویند علی تفسیر فلان لیکن مراد الایه که از الی غیره استمن الشواهد التي کاوان لا تخصی  
 و اگر چه ما در این مقام ذکر احتمال صحیح کفایت میکند لیکن بطریق تبرع گوئیم دلیل ظاهر بر  
 اراده آنکه صاحب شمه در این مقام شکل اول ترتیب داده حجت قال زیرا که این تفسیر  
 خلاف نظم قرآنی است و هر تفسیری که خلاف نظم قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کند

کینه مسجع و مقبول نیست  
 آتی می آید و ظاهر است  
 بر تقدیر اراده کتاب  
 قرآنی باشد که روایت  
 بر قنره کلام علما محقق نیست  
 تفسیر عبارت از الفاظ  
 من اولها الی آخره نه  
 همچنین عامه کتب تفسیر  
 از لفظ تفسیر ذکر کرده  
 باشد در صغری هم  
 شمه چنین باشد که روایت  
 اگر چه آن روایات  
 معتبره است نقل کنند  
 گویا روایت از صحابی کند  
 پس شمه غیر معتبر بود  
 عدم التفات بطرف  
 چه از ذکر بعضی اقوال غیر  
 اگر دایه در رد ما غیر معتبر  
 و الذکر و اگر ما معتبر  
 واقع است ضعیف گفته



این متون است از بر عماران بن  
 متوجه الجمع و اردست و  
 باب نظر خواهد شد و آنچه صاحب  
 تحفه کرده اگر شرط سابق  
 انشایی حقیقی نیست و باسی  
 در فاده اومی که ارد و کرد  
 بعضی و نصیحت و نه ساله است  
 است نزد آنرا شریعت  
 که خواسته باشد بطرف آن  
 نیست نیز نقل کنند بهر  
 است و بیضاوی غیر معتبر  
 است صاحب حجاب  
 مطلق تفسیر که در کلام صاحب  
 همان تفسیر ترون ماضی است  
 است شایع است به علما  
 که این تفسیر این مسعود و نیز  
 این التماس التماسی که ادا آن لا تحق  
 این بلقی تبرع کویم دلیل ظاهر بر  
 است خال زیرا که این تفسیر  
 الی باشد گوید و است از صحابی کنند

کنند مجموع و مقبول نیست انتهی و مثل این قیاس از کتاب تهذیب شیخ موسی در قول  
 اتی می آید و ظاهر است که در کبری مراد از تفسیر بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر  
 بر تقدیر اراده کتاب تفسیر معنی عبارتش چنین می شود که هر کتاب تفسیر که خلاف نظم  
 قرآنی باشد که در و است از صحابی کنند مجموع و معتبر نیست و شایسته است که اگر چه  
 بر مقرر کلام علامه معنی نیست لیکن بنا بر زید افاده کویم این معنی باطلست بهر آنکه کتاب  
 تفسیر عبارت از الفاظ متعلق به بیان آن یا معانی آن الفاظ یا مکمل از هر دو است  
 من اولها الی آخره نه بعضی از این معنی کتاب تفسیر من اولها الی آخره مخالف نظم قرآنی نیست و  
 همچنین عامه کتب تفسیر تمامها روایت از صحابی و احد نیست پس ثابت شد که مراد  
 از لفظ تفسیر در کبری این معنی آیه است نه کتاب تفسیر و هرگاه در کبری این معنی مراد  
 باشد در سفری هم همین معنی و جواب مراد خواهد بود و الا لم یکنر الا وسطا لیس کلام صاحب  
 تحفه چنین باشد که در است نزد آیه در حق متوجه از عید اسیدین مسعود و دیگر صحابه و غیره است  
 اگر چه آن روایات در اتسای بیان معانی آیات که آن بیانات نزد اهل سنت غیر  
 معتبر است نقل کنند زیرا که آن بیانات خلاف نظم قرآنی است و هر بیانی که چنین باشد  
 که در است از صحابی کنند مجموع و مقبول نیست و چون مراد صاحب تحفه دریافت رسید  
 پس بهر غیر معتبر بودن تفسیر کبری و غیره از عبارات صاحب تحفه که صاحب است بهر جهت  
 عدم التفات بطرف معنی ظاهر آن یادیده و دانسته دارد که در است متوجه باشد  
 چه از ذکر بعضی اقوال غیر معتبره لاسیما اذ کانست تصنیف التمرین و الا لفظ الداله علی  
 المراد به در و غیر معتبر بودن تفسیری که مشتبه است لازم نمی آید و اگر چنین باشد پس  
 ران نیز که مراد صاحب است از روایات قبح هشامین و امثالها را که در کانی کلینی و اخوان  
 واقع است ضعیف گفته از آن ضعیف و غیر معتبر بودن کلینی و احتجاج لازم آمد قال

این معنی است از صاحب  
 تحفه





عجبت که فاضل ناصب باین فضیلتی که دارد نظم قرآنی را بداند و صحابه پیغمبر مثل عبید  
بن عباس و عمران بن الحصین و ابن مسعود آنرا نفهمند و مفسران ایشان مانند مجاهد  
ویشابوری و سیوطی و امام رازی که سابقا کلام ایشان مذکور گردید از آن خبر نداشتند  
ان نه انشی عجب انتهی اقوال حال قائل بودن این کبر اجماع است و قسمی که مفسرین  
مذکورین در تفاسیر خود مذکور آن کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شده فاطمه و  
گوئیم کلام صاحب رساله معارض است باینجه که صاحب تهذیب در بابین احل الله کلامه  
بعد ذکر حدیث جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و حدیث منصور بن حازم از ابی عبد  
علیه السلام گفته بدان الخبر ان قد ورد ان شاذین من الخلفین یطعنون کتاب الله عز وجل و کل  
حدیث ورد هذا المورد فانه لا یجوز العمل علیه چه مثل صاحب رساله می تواند گفت که صاحب  
تهذیب ظاهر قرآن را بداند و اصحاب ائمه مثل جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و منصور  
بن حازم آنرا نفهمند قال علاوه آنکه چون ناظم نظم قرآنی هفتم ثانی است اندر احتجاج  
بآن بر شیعیان است نمی تواند شد انتهی اقوال مطابق تقریحات علای کبار  
شیعه که اکثر از آنها ملقب بصدوق و علم الهدی و ثقة الاسلام است آج بآن  
بر شیعیان است نمی تواند شد حالا بعضی از خصوص این اکابر باید شنید پس باید دانست  
که ثقة الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البیان فرموده ذکر السید الاجل المرتضی علم الهدی  
ذو المجدی ابو القاسم علی بن الحسین الموسوی ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم مجموعا مولفا علی ما هو علیه الآن و استدل علی ذلك بان القرآن کان  
یکفلا جمیع فی ذلک الزمان حتی عین علی جماعه من الصحابه فی حفظهم و ان کان بعض علی ابی  
صلی الله علیه و آله وسلم و تبلی علیه و ان جماعه من الصحابه کعبه الله بن مسعود و ابی بن کعب  
و غیرهما ختموا القرآن علی البنی صلی الله علیه و آله وسلم عدة ختمات و کل ذلک

و کل ذلک بآذنی تبارک  
خالف من الامامیه  
الحدیث نقلوا اخبار  
و ملا صدق شراح کا  
علیه السلام است مینه  
السلام و شهریه و اما  
کما در دخی صریح عبار  
بجواب طائفه ثامن  
فی القرآن لیس محال  
انتهی و نیز در کافی کلینی  
مخالف همین نظم از انجا  
امر است و نیز صاحب  
می نماید و اگر چه در این مقام  
همین ترتیب قرآنی در  
قدر اکتفا رفت اگر صاحب  
بر منصف اظهار جلوه گر کرد  
که عجمه بر جواز متعه خللی در نظم  
در مقام استدلال بر اینک  
یکی آنکه چون اول ذکر محرمات  
احبابکم بعد از ان فرموده



وکل ذلک بادی تا بل بدل علی ان کان مجموعاً غیر منشور و لا مبتوت و ذکر ان  
خالف من الامایه و الحشویه لایعتمد بخلافهم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب  
الحديث نقلوا اخبار ضعیفه فلو استعملوا لایرجع ثبوتها عن المعلوم المقطوع علی صحته انتهى  
و ملا صدق شرح کافی کلینی و شرح بابی که در آن ذکر صحیفه و جزو جامعه و مصحف فاطمه  
علیها السلام است میفرماید و یظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر علیه  
السلام و شهریه و اما قبل الظهور فالواجب لیسلم بالترتیب الذی ربها عثمان بن عفان  
محاوره فی صریح عبارات الاکثره انتهى و قاضی نور الله شمس ستری در مصابح النبوا  
بجواب طائفه ثمانیه از خبیه رابع میفرماید بالنسبه الی الشیعه الامامیه من قولهم لو قوع ای  
فی القرآن لیس محال به جمهور الامامیه و انما قال به شریکه فلید منهم لایعتمد اذ بهم فیا بینهم  
انتهی و نیز در کافی کلینی در باب الاخذ بالنسبه و دیگر ابواب آن کتاب برای ترک صحه  
مخالف تبیین نظم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
امر است و نیز صاحب تهذیب ترک اکثر اخبار بجهت مخالفت با ظاهر همین نظم قرآنی  
می نماید و اگر چه در این مقام شواهد بسیار از کلام علای اسلام شیعه که دال بر وجوب اتباع  
همین ترتیب قرآنی و تشیع بر منکر نیست محفوظ خاطر است لیکن روایا لا اختصار برین  
قدر اکتفا رفت اگر صاحب الیه بمقتضای کلام مدلل اینهمه اکابر علای خود خیر توین تواند  
بر منصفه اظهار جلوه گر کرد و اند قال و مع هذا اعتراف علای ایشان در صورت دلالت  
کریمه بر مبادی معتقه خللی در نظم قرآن واقع نمی شود و نیز از روی انوار کبر رازی نقل کرده که او  
در مقام استدلال بر اینکه مراد از کریمه بیان حکم نکاح دائمی است نه تسهله و خبری که کرد  
یکی آنکه چون اول ذکر محرمات واقع شده که نکاح با آنها حرام است پس فرموده حرمت علیکم  
امها که نه از اول فرموده الا انکم ما ورا و انکم لیسر ما ورا و انکم لیسر ما ورا و انکم لیسر ما ورا

ان ابد اند و صحابه پیغمبر مثل عبدالله  
مندی و مفسران ایشان مانند خیراز  
تذکره که در دید از آن خبر شده است  
کبر امتیه است و قسمی که مفسرین  
ازین مکرر مرقوم شده فاطمه و عثمان  
باین ترتیب به این جهت احل الله نکاح  
بنص و برین خازم از ابی عبد الله  
نظمی باین کتاب است و غرض و حل و کل  
حرکت که می توان گفت که صاحب  
در این دراج و حماد بن عثمان و منصور  
حلیفه است اند از احتیاج  
مطابق تقریحات علای کبار  
الاسلام احتیاج بآن  
ابر باید شنید پس باید دانست  
ذکر السید الاجل المرتضی علم الهدی  
آن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و ذلک بان القرآن کان مدر  
در حفظهم و آن کان بفرض علی  
عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب  
و قنات و کل ذلک





که در تحریم موده یعنی تحایل نکاح نه متعه بعد از آن فخر رازی خود تضعیف این دلیل نموده  
 گفته که حق تعالی در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زنان را که دلی آنها بر آدمی حرام  
 است پس فرموده و اصل لکم ماوراء ذلکم یعنی ماسوای آن اصناف بر شما حلال کرده شده  
 و طای کردن آنها که ام ف و اصل واقع می شود در نظم کلام انتهی ما قول این جواب جاب  
 با کلام صاحب تحفه زبطی بخاطر غیر سید زیرا که مراد صاحب تحفه از نظر قرآنی در ردیه  
 از کریمه مذکوره ذکر جمله فاما مستقیم بغای تفریع است که مقتضی لصوق بما قبل خود می باشد  
 حیث قال باز بر جل نکاح متفع میفرماید فاما مستقیم بهنن الایه یعنی چون در نکاح مهر مقرر  
 گردید پس اگر متفع شد بدخول و طای پس تمام مهر لازم می شود و بشماره الا نصف مهر  
 و این آیه را از ما قبل قطع کردن و بر ابتدا حمل نمودن صریح باعتبار عربیت باطل است زیرا  
 حرف ف مانع میکند از قطع و ابتدا و مر بوط میبازد و بعد را بما قبل انتهی گفته و حاصل  
 کلام ابو بکر رازی که امام فخر الدین رازی بر آن رد نموده است آنکه حق تعالی اولاد که محرمات  
 فرموده در قول خود حرمت علیکم ایهاکم الخ پس در آخر آیه فرموده و اصل لکم ماوراء ذلکم  
 پس مراد از این تحلیل حلال گردانیدن از چیزی است که در سابق مراد تحریم بود حیث قال  
 الاول انه تعالی ذکر المحرمات بالنکاح اولانی قوله حرمت علیکم ایهاکم ثم قال فی آخر الایه  
 و اصل لکم ماوراء ذلکم مکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد هناک بالتحریم لکن المراد هناک  
 بالتحریم لیس الا فی نکاح صریح انتهی پس محط نظر ابو بکر رازی جمله و اصل لکم و محل بحث صاحب  
 تحفه است مستقیم و استدلال ابو بکر رازی بسوق کلام و استدلال صاحب تحفه بحرف فاء  
 و چون در میان کلام صاحب تحفه و ابو بکر رازی چون بائن باشد پس خداوند که قول  
 امام رازی را در رد کلام ابو بکر رازی گفته چگونه در رد کلام صاحب تحفه جاری خواهد شد  
 قال بکایه سیکونیم که اگر محمول باشد بر حکم نکاح لازم آید وقوع نکاح در بیان حکم نکاح در یک

در یک سوره چه در اول  
 فرموده و الا انکاح  
 نکاح و لزوم النکاح و ان  
 کرده و جواب آن قول  
 اقوال این استدلال که  
 اول آنکه وقوع نکاح مستقیم  
 در بیان عدد و طایر است  
 ماطای که من است و مشی  
 اعد و لانه کسبی بعد اینه فاء  
 للبدایه بالعدد فائده و لا  
 لکن العدد لکن معلوم فاء  
 در استثناء نقص در بیان  
 در اعطاء ظهور و نکاح که  
 مستقیم می شود پس یک  
 که اگر کجای آری چون بیان  
 نکاح در این دو لازم آمد  
 دویم آنکه گوئیم سید که در  
 لیکن نکاح حکمی در یک سوره  
 در یک سوره مکرر واقع شده  
 محرم در سوره جاذ که کرده اول



در یک سوره چه در اول آن حق تعالی فرموده فاعلموا اطاعوا لکم من انفس الاله بعد از آن  
فرموده والاله انفس صدقاتهن خله پس محل این آیه بر سوره اولی باشد از محل آن بردوا  
کنان لازم الکنکر لردان سین اولی من التا کید و این سوره را فخر از ی از قبل شیعیان ذکر  
کرده و جواب آن نتوانسته که بدید پس موافق نظم آیات سابقه محل آن بر سوره متعین است  
اقول این استدلال که از قدما ی شیعه متواتر است مقام کمال استعجاب است بدو  
اول آنکه وقوع تکرار مسلم نیست زیرا که کریمه فاعلموا اطاعوا لکم من انفس الاله نص است  
از بیان عدد و ظاهر است در اباحت کلام صاحب کاشف البیض سیف مایه قوله تعالی فاعلموا  
اطاعوا لکم من انفس و ثبوت و رباع فانه ظاهر فی اباحت الکلام لاذکر نادر فی بیان  
اعداد لانه سبق لهدایه خانه لولکان المراد نفس الایات لم یبق الی هذه الزیاده حاجه و الا  
للسیاقه باحد و فائده و لانه قد علمت الایات لفعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بدلیل آخر  
کسب انفسه لم یکن معلوماً فین بنده الاله انتهی و این کریمه در کتب منداوله اصول فقه  
در احکام نص در بیان عدد و در قوم است و کریمه فاتوا انفس صدقاتهن خله نص است  
در انقطاع ظهور و کفاح که لازم متقدم اعطای اندک است و بلیق مقتضای انفس از ان  
مفهوم می شود پس یک مسوف برای بیان عدد است و آیه دیگر برای ادای ظهور در تصور  
که اگر گجاری چون بیان عدد و ادای ظهور هر دو از احکام و توابع کلام است لهذا جو  
کلام در انشود لازم آمده نه اینکه در یک سوره دو آیه برای اباحت کلام مستوف شده  
دویم آنکه گوئیم تسلیم کردیم که هر دو آیه برای بیان حکم کلام است و تکرار در ان لازم آمده  
لیکن تکرار حکمی در یک سوره اسبغادی ندارد بلکه مطابق اب کلام است چنانچه  
در یک سوره مکرر واقع شده از آنجمله است آنچه حق تعالی در سوره مائده حرمت صید بر  
محمد در سوره باز کرده اول در اول سوره حیث قال اعلت لکم سیمه الانعام الا ما تبلی علیکم

ثم خرد تضعیف این دلیل نموده  
 و بیان کرد که دلی آنها بر آدمی حرام  
 اصناف بر شما حلال کرده شده  
 کلام انتهی از قول این جواب جدا  
 صاحب تحفه نظیر قرآنی در ردیه  
 یعنی لصوص بقابل خود می باشد  
 آیه یعنی چون در نکاح مهر مقرر  
 نمی شود پس شما و الا نصف مهر  
 بصریح باعتبار عربیت باطل است زیرا که  
 را با مثل انتهی کلامه و حاصل  
 است آنکه حق تعالی اولاد که محرمات  
 خرافه فرموده و اصل لکم مادر از لکم  
 و سابق مراد تحريم بود حيث قال  
 علیکم اینها لکم ثم قال فی آخر آیه  
 اینها لکم بالتحريم لکن المراد اینها لکم  
 از بیله و اصل لکم و محل بحث صاحب  
 رلال صاحب تحفه بحرف فاء  
 این است باشد پس خداوند که قول  
 در کلام خداوند تا که جاری است  
 و غیر آنکه در بیان حکم نکاح در باب





عیسیٰ صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصید و انتهم حرم سیم در آنجا که  
 بعد از آنست حیث قال غریب قائل و حرم علیکم صید البر ما دتم حراما و الصیاد و صید سوزده و  
 یلزم انما ذلک لعل قتل اهل لکم الطبیات و بعد از آن تقدیر است فرموده الیوم  
 لکم الطبیات و نظائر فی القرآن الغزیر لیس بعزیز و آنچه گفته است که ابو جریج را خوار از  
 از قیل شیعیان ذکر کرده جواب آن توانسته که بدید بر فوج است باینکه و الله ما حد صاحب  
 در کتاب صوارم و غیر آن جوابات بعضی ادله صاحب تحفه اشاعره نیز که نموده چنانکه در جواب  
 عقیده چهارم تحفه در صوارم جائی که صاحب تحفه بخطبه الافتخار و خطبه البیان بر حقیقت  
 نموده است لال کرده هیچ جواب از آن بیان نفرموده بلکه خود صاحب است که نیز کلام متفق  
 النظام صاحب تحفه را که در محبت متعه در باب مطاعن واقع است پاره پاره کرده در فواید  
 متفرقه آورده و تحریر جوابش برداشته و بعضی ادله قویه او را که بعضی قواعد اصولیه متفق علیها  
 بین اهل الهیة و الامامیه قائم نموده است از میان کلام متفق النظام ساقط کرده چنانکه  
 در فائده ثامنیه نقل کلام صاحب تحفه از باب مطاعن نموده حیث قال شاه عبدالغزیر  
 دهلوی در تحفه اش میگوید و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توان نمود و الله قول و مسامح  
 بودن متعه بدیهی است که عرض او یقین آیه خالی کردن او عیبه منی است نه فائده داری و  
 اخذ دلد و حمایت ناموس و غیر ذلک و کلامی که بحد سطر بعد از کلام است از او فائده  
 را الله نقل کرده حیث قال صاحب تحفه اسراق آن نموده در باب مطاعن میگوید و آنچه  
 میگویند که ابن عباس تجزیه متعه میکرد و کاشش اتباع ابن عباس را در جمیع لازم بگیرند و کلامی  
 که باین این دو کلام است ساقط کرده و منجمد کلام مستقط این دلیل است که صاحب تحفه  
 افاده کرده است فاعده اصولی نزد شیعه دینی مقدر است که هرگاه دو دلیل متضادی باشند  
 در قوت یقین با هم تارض نمایند در حل و حرمت حرمت را مقدم باید داشت اینجا که

اینجا که نام دلیل است  
 عرب و عجم ندیده چه طور باید  
 خود تعرض بر دلیل تقدم  
 نموده پس اگر ترک  
 از دفع بعضی استدلال  
 تعرض امام رازی بدفع  
 قوی تر از آن در بادی  
 بنجاست مستحب چه او  
 او اعتراف می نماید و او  
 و قدر شریفین شده و الله  
 بعد از آنجه فی تفسیر ما  
 فی تنبیح ما تعد نحوه طریقه  
 انتی و در معینه در باب  
 بعد از آنجه فی تفسیر ما  
 کرده الخ بالجملة بر انجام کار  
 باید نمود قال قوله لیس  
 بنا بر غم فاسدش لازم  
 حرام بوده باشد زیرا که  
 با اتفاق اهل اسلام جائز است  
 و در پرده تشیع بر شیعیان



و الا لتكوا الصيود انتم حرم لسيوم را نجا که  
 بادتم حرام و ايضا در عين سوره مکرر  
 ان تقدیر است فرموده الیوم  
 در روز آنکه گفته است که ابو جعفر را نجا را  
 در روز ربيع است چنانکه و الله ما حد صاحب  
 نفع آنکه عتبه بن عمرو که نوحه چنانکه در جواب  
 خلافت ائمه و خطبه البیان بر حقیقت مد  
 آورده بلکه خود صاحب است که نیز کلام متفق  
 بر واقع است پاره پاره کرده در نو  
 را که بعضی قواعد اصولیه متفق علیها  
 کلام متفق النظام ساقط کرده چنانکه  
 من نموده حجت قال شاه عبدالعزیز  
 چه داخل توان نمود الی قوله و مسامح  
 کردن او عیبه منی است نه خانه داری و  
 بعد مظهر بعد این کلام است از او فائده  
 آورده در باب مطاعن میگوید و آنکه  
 عباس را در جمیع لازم بگیرند الی و کلام  
 مستطاع این دلیل است که صاحب تحفه  
 است که هرگاه در دلیل متضادی باشند  
 حرمت را مقدم باید داشت اینجا که

اینجا که نام دلیل است محض تا حال کسی این قرائت را شنیده و در هیچ قرآن از قرائنهای  
 عرب و عجم ندیده چه طور اباحت را مقدم توانیم کرد انتهی بلکه صاحب تشریح جایی در باب  
 خود تعرض بر ذلیل تقدم حرمت بر ذلیل اباحت بوقت اجتماع آن هر دو در شیئی را  
 نموده پس اگر ترک جواب دال بر تحریر ابواب باشد غیر صاحب رساله و الله ما حدش  
 از دفع بعضی استدالات صاحب تحفه لازم آید و مواعنه که تری و با ائمه گوئیم لیسیم  
 تعرض امام رازی بدفع همچو استدلال عجیب الحال که عامه طلبه اهل سنت بر دفع هر ارکان  
 قوی تر از آن در بادی الی قایل باشند نسبت بخبر از جواب لطیف مثل امام رازی نمودن  
 بنایت مستحب چه او شخصی است که مثل محقق طوسی جایز در تصانیف خود بفضل و کمال  
 او اعتراف می نماید و او را ملوک المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح اشارات میفرماید  
 و قد ترفه فمیں بشهره الفاضل العلامة ملک المناظرین محمد بن عمر بن الحسن المطبق الرازی  
 اسد خیر انجمن فی تفسیر ما خفی منه با وضع تفسیر و اجتهاد فی تفسیر التفسیر فی حسن تفسیر و سلک  
 فی تتبع ما قصد نحوه طریق الاقواء و بلغ فی التفتیش عما اودع فیہ اقصى مدارج الاستقصاء  
 انتهی و در معینه در باب دوم از مقاله سیوم آن که در هیئت زمین و اختلاف بقاع است  
 بعد از ذکر شیخ زبیر در اعدای بقاع فرموده و ان نقل المتأخرین فخر الدین رازی بر او اعتراف  
 کرده انجمن بالحدید بر انجام کار نظر باید فرمود و از ذکر همچو کلمات در حق انجمن ساطعین کلام تأمل  
 باید نمود قال قوله پس تحلیل فروج الی قوله سودای مفت است اتول بدفون است باینکه  
 بنا بر زعم فاسدش لازم می آید که اگر کسی کیزی بدگیری همه نماید و بخشد و طلی نمودن بآن کثیر  
 حرام بوده باشد زیرا که ان سودای مفت است و ابتغاء مال در انجا عمل نیامده حال آنکه  
 با اتفاق اهل اسلام جائز است پس در حقیقت مطلوب این بر هم سازن اصل اسلام است  
 و در پرده تشیع بر شیعیان کار خود می کنند انتهی و قول از عبارت و افقه الله لا استستل





انما خبر از آنست که در زمان نیست و ستم الودان جواب عالمانه نیست بهر استکار از جمله  
 بخوبی سرانجام می تواند شد پس صاحب لطیف حرف غریز در تحصیل نقش و کمال کثرت  
 خود نیز به نظر استدلال نیست بقیص این احتمال آنکه کلام صاحب تحفه نفس صریح است در آنکه  
 که میرد اما که او را در ذکر مضمون حاصل سوای این عبارات نیست البته خطی که در آن ال در هر  
 نفقه و جوان در یکدیگر فروج و آغاره آن این شرط یافته نمی شود زیرا که آن سه و اندکی نیست  
 پس اینها در داخل شده چون کلام صاحب تحفه بلکه منطبق گردیده که در آن سه و اندکی نیست  
 این تحفه را بابت کمال نیست بقیص بلکه این از استندار الامتکات اما که مستند و آ  
 اما که اعم است از آنکه بشر او باشد یا بهیچ یا بارت پس جاریه موسوم به در یکی از انواع  
 تحلی که ملک بهین باشد داخل است بخلاف جاریه محمله و شماره که ملک بهین داخل  
 و نه بلکه متبعا تا المال او پس در محرمات داخل باشد در این مقام بر ذمه محسوب است  
 بود که جاریه معاره و محمله را از تحفه است خارج و در محملات داخل می گردند اینک لفظ  
 سودای نیست بطریق نزاع لفظی که بر سر سجا کرده از جواب اصل صاحب انعام نظر  
 نموده میرفت و با اینهمه گوئیم جاریه موسوم به سودای نیست بکلام موسوم  
 و در الوفت بیماری و دیگر ضروریات معیشت او بر موسوم به لازم پس سودای نیست  
 زنده خلاف محله و معاره که هیچ کی از این ضروریات برای او بر محمل لازم نیست پس  
 سودای نیست باشد قال بلکه کلمه سودای نیست در این مقام بر زبان آورده اند و او را  
 بکلیات رسالت نام است و این امر اگر چه نظر بکلمه لیجودان الریعی طلب علیه السلام که از  
 بر ایشان سر زده بعد نیست لکن شاید اینست هم با سادت ادب باشد صاحب  
 در حق آنحضرت راضی باشند بالجمله معیاد و صاحب تذکر صاحب کشف در ذیل  
 تفسیر گردیده امر و نمونه آن در سبب نفسها یعنی لایه تصریح نموده اند باینکه از خصایص

استعداد و ذلت از آن

از خصایص آنجناب بوده که  
 حلال است و نقل نموده اند  
 خزیده ام شریک دختر جان  
 هم سودای نیست بقیص  
 تحفه افاده می فرماید حیر  
 در این مقام فرموده که کل  
 صاحب مدارک و صاحب  
 بوده که اگر زنی خود را با تحفه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 تو هم آگاه شیده خود یاره  
 نمونه آن در سبب نفقه  
 و تحقیق شیعہ نیز جاریه  
 صاحب شریع در او  
 و سلم دی غیر شریعه  
 فخط منهن دون غیره و  
 که از کلام صاحب تحفه کلام  
 که حلت شان با متعاه با  
 آنجناب رسالت آید  
 آن خارج از متوجه میشود  
 فرد آورده در عموم آن



از خصایص آن جناب بوده که اگر زنی خود را با آنحضرت میباید و بچند بدون مهر را آنحضرت  
 حلال میشد و نقل نموده اند که از همین قسم بوده اند میباید و بچند عادت و از سبب نبوت  
 نزد و ام شریک و دختر جانور و نوله نبوت حکیم پس بجا بر زعم فاسد نامست لازم می آید که گفت  
 هم سودای مصفت بعمل آورده باشند انتهى اقوال از کلام صاحب است که بحواله مصنف  
 تحفه افاده می فرماید حیرت و برترت پیش می آید و عجب بر عجب روی نماید و کلامی که  
 در اینجا هم فرموده کلی سه سبب عجایب در ذره القلح غائب است بیانش آنکه نزد از بصاد  
 و سبب سادک و صاحب کشف نقل کرده که اینهمه تصریح نموده اند باینکه از خصایص آن  
 بوده که اگر زنی خود را با آنحضرت میباید بدون مهر را آنحضرت حلال میشد انتهى و معنی آنست  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حکم استیجار مال منصوص بین گرفته است که صاحب است باینکه  
 تو هم اینجا شبیه خود یا ره از آن نقل کرده اند که آیه را ساقط نموده است و می فرماید و امرأة  
 مومنة ان و تربت نفسها للذی ان اراد البی ان یستکملها فافضه لک من دون المومنین  
 و معتقین شیعه نیز باینکه بدون سبب مذکور را از خصایص نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند  
 صاحب شریع در ادل کتاب الشکاح میفرماید الثالث فی خصایص النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم و بی غیر شریعه حنفیه منها ما هو فی الشکاح و هو تجاوز الاربع بالعقد و کان الوجه لو  
 بعد له منهن دون غیره و العقد بلفظ البیة و لا یلزم بها مهر ابتداء و لا انتهاء انتهى پس خداوند  
 که از کلام صاحب تحفه که طعن برک می کند که در عموم ان یقتضوا بمواکام داخل اند و بالعقی  
 که حلت شان با بقاء مال مقید است بدون استیجار مال بخود و طلی می کنند چگونه سرور ادب  
 بجناب رسالت اب صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت قائل قرل ان یقتضوا بمواکام از عموم  
 ان فایح اندا توجه میشود بلکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از منصب عالی خصوصیت  
 داده اند و در عموم ان یقتضوا داخل نمیدانند صاحب تحفه را بطریق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

است به استکار از حدیث  
 تحصیل فضل و کمال گشت  
 است خفته نفس صریح است در آنکه  
 در هر مدخلی که فتنه مال در هر  
 که آن سوداگر است  
 مذکور که نفس است در آنکه  
 ملک است اما که مستغنی و غنا  
 سوره در یکی از انواع  
 که در ملک بین و اعلی  
 مقام بر ذمه محبت و احب  
 اصل می گردند اینکه بقتل  
 طلب انعام و نظار  
 مست بلکه طعام و کسوت  
 که لازم نیست سودای مصفت  
 که لازم نیست پس  
 زبان آورده اند و در ادب  
 الرقی طلب علیه السلام که از  
 ادب است به صاحب  
 که کشت و نه و نقل  
 فرموده اند باینکه از خصایص





مستوی و انقن سوزن و تله قط آن نمودن بحال بی ادبی و معنی اگر هم آنچه گفته است کس  
 باز ز غم ناسد نامیب لازم می آید که آنحضرت هم سودای غمت ابله آورده باشد انتهی  
 غرابت بیغایت دارد زیرا که خود گوید و امراته مومنه ان و سبت نفسها للبنی الایه از  
 کتاب الله نقل نموده پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بعضی زنان بلامهر خداستعالی  
 فرموده و از اینجا که او تعالی فعال لما یشاء است او را میرسد که هر چه خواهد هر که خواهد عطا  
 فرماید پس آنچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مطابقی زعم صاحب ساله لازم می آید  
 آنست که خداستعالی بعضی مومنات را بدون مهر خاتم با آنحضرت انعام کرده باشد  
 چنانکه خاندان سلاطین مخصوصان خود عطای امار می کنند و در ان قیامتی متوهم نیست  
 حال در فتاوی کاغذی چنین نوشته رجل غاب عن امراته عشر سنین فزوجت باخو  
 مات المرأة تله کل سنة ولد افا لاولاد للزوج الاول عند اجماعه و علیه الفتوی استیسیان  
 است چنانچه این سودای مفت خود را چه افراموشش کردند که بر دیگری زبان طعن و ملام  
 در از میکنند انتهی اقوال است چنانچه این سودای مفت را افراموشش نکرده اند لیکن  
 بجهت شرک غالب بودن امامیه در ریج و خسران این سودا از طرف آن اطمینان  
 خاطر حاصل دارند بیا نشانی که علامه صلی در ارشاد الاولاد ان لامرحت اناده فرموده که  
 ولد زانیه پس زوجه او میباشد چنانکه در کتاب الکراج در مطلب ثالث از مقصد خامس ان  
 کتاب که در لواحق نکاح است میفرماید و لو وطها من ان فالولد للزوج الی آخر الروایه پس  
 حکم این روایت اگر شخصی نکاح کرده غائب شود و تا پنجاه سال بگذرد می زانند بر آن  
 در غیبت بگذرانند و زانش در برشش ماه بچه از زانند این قریب صد و ده که بر سر مال  
 زوجه اش ریج حاصل شده برای زوج او خواهد بود در اینجا باید دانست که احقر العباد  
 در بنیام و بعضی مقامات دیگر محض نفوذ است جواب ذکر سمج و آیات امامیه موده است

نموده است نه ببارش  
 انما اوجب در طاعت  
 جمعی دیگر در ان مقام  
 ترک کرده قائل علان  
 او کلمه مارایت فیسر  
 و طوسی در محال مشکو  
 ان کان یری و طی الجوا  
 تبعث کجاریه الی اخر  
 طعن بد فوج است  
 اربعه در دیگر مجتهدین  
 کمان خود با عقل و نقل  
 اما مملعون فیسر شده که  
 رد الاختصار بر دیگر  
 اصول فقه است و  
 الی انه لا یجوز نسخ  
 مثل شیخ مفید که  
 دارد چنانکه صاحب  
 حضور وقت افعول  
 مزبور و دیگر مولفان  
 علیه و آله و سلم را



نموده است نیز بارشینغ و لهذا ذکر مسئله متوجه دوریه که قاضی نور الله شوستری در مصباح  
النواب در طالعیه شانزدهم از چند چهارم بان اعتراف بموافق نمود است و ذکر مسائل  
عجبه دیگر در ان مقام و مقامات دیگر که مناسب نموده اند بوقدر ضروری حواشی است  
برگ کرده قائل علاوه آنکه عطارد بن ابی رباح که از جمله تابعین بوده و ابو حنیفه کوفی و حق  
اد کلیمه مارائیت فیمین اقصی افضل من عطارد بن ابی رباح فرموده چنانچه شیخ عبد الحق  
در لری در رجال مشکوئه گفته قائل بجواز تحلیل بود این حکمان مشکوئه که نقل اصحاب تابعین  
از کان یری و طی الجوارسی باذن اربابین و از ابو الفرج عجل نقل کرده ان عطارد کان  
تبعث بجواریه الی اضیافه سبجان اند نیست حال بشوایان ایشان انهی اقوال این  
طعن بدفع است بخند وجه اول آنکه معارض نیست با شیخ که علامه حلی در بیج الحق برشته  
اربعه ردیکر مجتهدین انانست بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت احکام ایشان  
بمان خود با عقل و فصل ثابت نموده است حال آنکه در اکثری از ان احکام اجد علای امامیه  
با مقلون فیهم شرکت دارند اگر چه بنفست مسائل در کتاب مذکور بسیار است لیکن در بعضی  
رد ما لا اختصار بر ذکر دوشاد اکتفا می رود اول آنکه علامه مذکور در مسئله سابع که در حاش  
احوال فقه است در فصل ثانی در بحث سابع میفرماید ذهب الایمانیه و من تابعهم من المتفرقه  
الی انه لا يجوز لان شی قبل وقتیه ذهب الایمانیه الی جواز انهی مختصه و حال آنکه  
مثل شیخ مفید که استاد شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی است درین حکم با شاعره شرکت  
دارد چنانکه صاحب معالم الدین از امامیه مشکوئه علی المحقق عن المفید القول بجواز انشی قبل  
حضور وقت افضل از من ذهب اکثر اهل الخلاف انهی است بدویم آنکه علامه مذکور در کتاب  
زبور ردیکر موفات خود و دیگر علای امامیه در مصنفات خود روایت بهر اختصار علی  
علیه و آله و سلم را در صلوة از مضاعف نیست نموده اند حال آنکه کلینی در کافی و شیخ الطائفة





ابو جعفر طوسی در تہذیب ما سنان صحیفہ تصدیکہ ذکر را روایت کرده اند و شیخ صدوق این  
 ابو جعفر قمی در کتاب غیون اخبار الرضا از ابو الصلت ہروی روایت کرده قال قلت  
 للشیخ ایہ السلام ما این رسوای ہمدان فی سبک الکوفیہ ابو عمر بن النعمانی ایہ السلام  
 لم یقع علیہ سبہ و فی صلوتہ فقال کذبوا عنہم الدین الذی الیہ ہوا یتبعون و الصنا شیخ  
 مذکور در من لایحضرہ الفقیہ در آخرباب حکام السہو فی الصلوۃ بتفصیل سبہ تا سبہ انبیا  
 سبہ انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نموده و بر دیگرین آن روایت شیخ فرمودہ و وعدہ  
 تصنیف کتابی مستقل در اثبات سبہ انحضرت نموده و عبارت شافعی شارح کافی طبعی نیز  
 در شرح باب حج اند اثبات سبہ انحضرت نموده پس آنچه صاحب الاطراف علامہ حلی  
 بحجت ذکر سبہ مطاعن بشرک الورد و جواب خواهد داد از طرف المہنت نہایت  
 اشتہار اک عطاء بن الی رباح با امامیہ در امر تحلیل کہ بزعم صاحب الاطراف بشرک الورد  
 است همان جواب را قبول اند فرمود دوم آنکہ صاحب نہایت اثنا عشر جابجا  
 بجواب باب نہم تحفہ اثنا عشر مکتوبہ قولی صاحب تحفہ ذکر کردہ شد و متردک  
 است مناط اخرائن بر فرقہ نمی تواند شد چنانکہ نقل بعضی عبارات آن در جواب  
 فائدہ ثانیہ گذشتہ و چون قول شد و متردک مطابق ترمیم او مناط اخرائن بر فرقہ  
 نشود پس چگونه قول فرد واحد از فرقہ عظیمہ موجب اخرائن بر فرقہ تواند شد شیوم  
 آنکہ مناط طعن بر فرقہ مسلمہ جمہور آن می باشند نہ قولی کہ شخصی از ان حسیب  
 اعتقاد الفرقہ بخطا کفہ باشد و تمامی علمای الفرقہ خطیہ او در ان قول کردہ باشند و انرا  
 بطریق استہجاب و استغراب ذکر کردہ باشند قال الشیخ الکامل الکمل ابو الحسن الشاذلی  
 قدس سرہ فی المنہج الوفیہ علی شرح المقدمہ الغریبہ النکاح بمعنی الوطی لایحوز فی الشرع  
 الا باحد امرین عقد نکاح او ملک بعمین لقولہ تعالی و الذین ہم لفرجہم حافظون الا علی

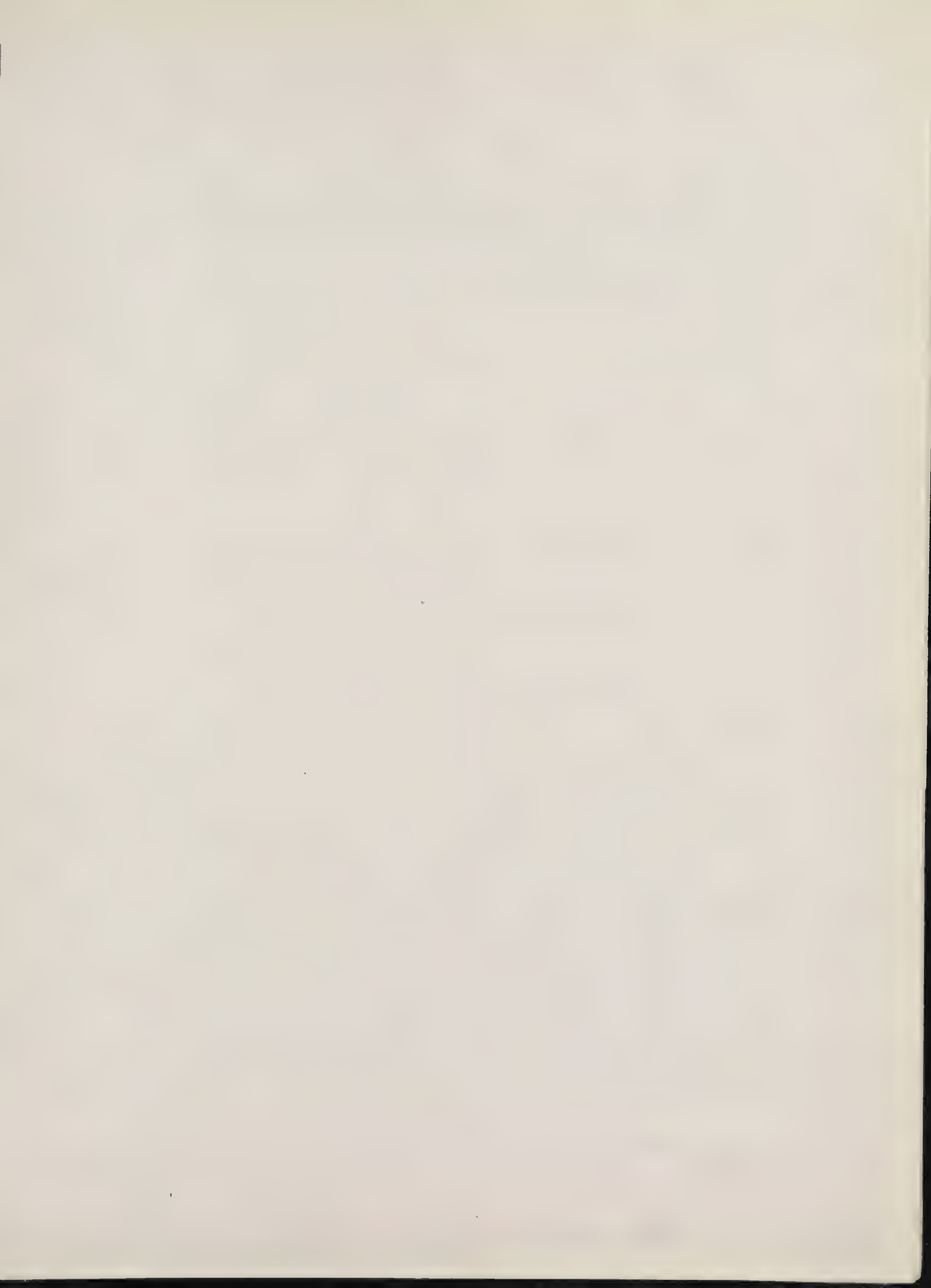
در کتب  
 بخاریہ  
 غریب  
 شان  
 متوجہ  
 بطریق  
 معنی  
 برائتہ  
 رسیدہ  
 انہا را  
 و با وجود  
 بر المہنت  
 اصول  
 در کتب  
 باشند  
 اعتقاد  
 شان  
 اخبار  
 اخبار  
 شان



الا علی از واجهم او ما ملکت ایمانهم برید و لا ثالث لهما و ما روی عن عطاء من اباقه القدر  
 بالحارثه لا یصح علیه انتهی و در کتاب طبقات تابعین مذکور است که گویند از عطاء و حکم  
 غریب و ریاض فقه مروی است حکم دویم تجویز نوی است و طی حواری را باذن ارباب  
 نشان انتهی و چون جمهور علمای امامیه و یانه تحلیل فاکل اند طعن صاحب تحفه بر ایشان  
 متوجه شد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان قول تحلیل را که لطف عطاء منفسه است  
 بطریق استیجاب و استعجاب ذکر میکنند و رد آن می نمایند و بجاه طعن بآن بر جمهور ایشان  
 معنی ندارد چهارم آنکه چون مثل شام بن الحکم و غیر آن که سبب افترا پروازی آنها  
 بر ائمه اطهار و احوال است عقاید از طایفه اهل سنت است الهام نگذیرد و ملزوم آنها به شریعت  
 رسیده باشند چنانکه نقل آن مؤرخانی الی الکافی در جواب فائده را بیهوده گشته و کبرای آن  
 آنها را از مخالفین ائمه قرار داده باشند چنانکه نقل آن از احتیاج در رد ایمان فائده شده  
 و با وجود آن امامیه آنها را از ثقات شمرده طعن بر آنها نمی نمایند در مصور است ایشان را  
 بر اهل سنت بجهت توشیح عطاء که نه معصومی نگذیرد و ملزوم آنها به شریعت از رد  
 اصول مذکور یا فروغ آن منسوب الی معصوم او غیره واقع شده و نه رد ایات طعن از  
 در کتابهای که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتیاج مثل کافی کلینی و احتیاج طبرسی  
 باشند و واقع است هیچ گونه طعن بر او نیست چنانکه هرگاه با وجود صحت شنایع  
 اعتقادیه و غیر آن از امثال ایشان و غیر آنها نیست آن بطرف ائمه اطهار اخبار قدح  
 شان نزد شیعه تاویل پذیر باشد چنانکه در الما بعد صاحب رساله تأییدات بسیار برای آن  
 اخبار در صورتی که جواب عقیده شیعه ذکر کرده اند از آن جمله است آنکه فرموده اند چون با وجود  
 اخبار جمیع که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علمای شیعه که در باب علالت  
 نشان ایشان دارند و من او یافت پس معلوم کردیم که این نسبت بجهت کمال است

مرویه اند و شیخ صدوق این  
 است کرده قال قلت  
 ان من النبی صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم و الصنایع  
 تفصیل درجه تا متر اباب  
 شیخ فرموده و دعه  
 شیخ شارح کافی کلینی نیز  
 است از طرف علمای  
 اهل سنت بجهت  
 سبب طعن بر ائمه  
 بر سر اشعاره جایجا  
 است از دمه و ترک  
 است آن در جواب  
 مناظره اعتراض بر فرد  
 از طرفه تا از شد شیوم  
 نفسی از آن حربه  
 در آن قول کرده باشد آنرا  
 ملکی ابرو الحسن ذلی  
 لا یجوز فی السرخ  
 حاتم حافظ طون الا علی





ثلث جنات عالیان پیش از این صواب نایب است یعنی مختصر الی ثلث  
 عام اتمی بالافعال و انما یطاعون الی این و باینجا صواب است که گفت **قال** قوله  
 باز فرموده محصنین غیر منجدین الخ قول منجدین گفته الا حصان العفاف و السفاح  
 الزنا و قریب منه فی الکثاف و معا به است که عفاف با شبهه و متع متحقق میشود اندر شد  
 چنانچه در کلام عفاف است فی ذلک استی اقوال احصان و لغت بمعنی بازداشتن است  
 و بر حریت و عفاف و غیر آن لمخاطب همین معنی اطلاق میکنند چنانکه صاحب کشف الاستار  
 الفنون میفرماید الا حصان لغت تقع علی معان کثیرا يرجع الی معنی واحد و هو ان یحیی عن الله  
 و ینسج منه و هو الحریة و العفاف و الاسلام و ذات الارواح فان الحریة تخص عن قید  
 العبودیة و النسخة عن الزنا و الاسلام عن الفواحش و الزوج یخص الزوجة عن الزنا و غیره  
 استی و امام رغب اصفهانی در مفردات قرآن میفرماید و الحصان فی الجملة المحصنة بالحق  
 برزخها او بایخ او مانع من شر عباده و حرمتها یقال امرأة محصنة و محسن فالحصن بکسر الصاد  
 یقال اذا تصور حصنها من نفسها و المحصن اذا تصور حصنها من غیرها و التوین اجور من محض  
 و لعله فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلین نصف ما علی المحصنات و لهذا فیل المحصنات  
 المحرزات تصور ان زوجهام بودند ای احصیاء و المحصنات بمن است و بعد قوله حرمت  
 بالفتح لازم فعل احصن استی بالجمله احصان بمعنی نگاه داشتن بر تبه اشهر و اظهر است  
 که صاحب نزیه اناعشیه با آنکه بکمال خود در تحفه اناعشیه نموده و در هر مسلک  
 راه مخالفتش نموده در تفسیر لفظ محصنین سوای اینکه ترجمه آن بلفظ نگاه داشتن  
 نماید چاره ندیده از این معنی تفسیر نموده عفاف را از تعلقات آن قرار داده  
 نه آنکه تفسیر محصنین بتعقیض کرده باشد چنانکه در محبت متواتر فقیهات کتاب خود  
 میفرماید و حالیکه بالان ترویج باسریه گرفتن نگاه دارندگان خود باشند از عفاف

از عفاف و نیا  
 الاله است را  
 همین معنی در این  
 نگار لازم می آید  
 محصنین و مودعه  
 کریمه فاما شتمه  
 ناید پس مطا  
 لازم نباید دو  
 اراده آن در  
 انوار اند شون  
 قدا تقران ال  
 الشریعه دور  
 باید که معنی لغوی  
 تحفه ثابت و  
 ما خود است  
 شده گفته که  
 و در و خاله  
 که مقصود از  
 رازی که اما  
 م



از عفاف و نباشید از زنا کنندگان انتہای پس صاحب تحفه همین معنی لغوی ظاهر  
 الدلائل را مع لازم آن که اختصاص است در این مقام ذکر کرده و معینا گوئیم اراده  
 همین معنی در این مقام متعین نیست بدو وجه اول آنکه در صورت اراده عفاف از احصای  
 تکرار لازم می آید چه محضین البته غیر منجین میباشد پس بعد از محضین ایراد غیر  
 منجین تکرار را باستدجاء ایام رازی در تفسیر کبر بعد از اراده متعقبن از لفظ  
 محضین فرموده و سوگند بر لنگه انتہای و از آنجا که صاحب کتاب بر جمعیت علای خود  
 کریمه فحاشا شتغیر بمنین الایدر ابر مقتضی سل کرده تا تکرار در بیان حکم نکاح بزعم اول لازم  
 نیاید پس مطابق گمان او در این مقام هم اراده محافظت از لفظ محضین معین باشد تا تکرار  
 لازم نیاید دوم آنکه چون ثابت شد که معنی حقیقی حصان بازداشتن است و صحت  
 اراده آن در کریمه مذکوره بر هر مایه ظاهر و با هر پس همان معنی مراد باشد چنانکه قاضی  
 نورالدین شومسری در احقاق الحق در مسئلہ نسب میفرماید و اما ناسیا فلان مذکره من انه  
 قد تقرر ان الحقیقه الشرعیة اذا دردت علی الحقیقه اللغویة بصیر الحکم فی الشرع للحقیقه  
 الشرعیة دون اللغویة مرد و بیان الاصل عدم النقل الخ پس مطابق تصریح قاضی نورالدین  
 باید که معنی لغوی در کریمه مذکوره مراد باشد و در صورت اراده این معنی مطلوب صاحب  
 تحفه ثابت و طری صاحب کتاب که تحقق آن در متعه باطل باشد قال در این کلام ناصب نیز  
 ما خود است از کلام ابو بکر رازی چه او در وجه ثانی از وجه ثلثه که سابقا بیان اشاره  
 شده گفته که حق تعالی لفظ محضین فرموده و احصای متحقق نمیشود مگر در نکاح صحیح دالمی  
 و در وینا است که از آنکه او سبحانه زنا را اسفاح نامیده در قول خود غیر منجین باین جهت  
 که بعد از زنا خود در پیش آب است و این معنی در متعه متحقق پس اسفاح بوده باشد غیر  
 رازی که امام اهل سنت است خود طریق نصیحت پیچیده در تضعیف و تزییف این مردود

بمن  
 قال قوله  
 عفاف و اسفاح  
 من متعه اندر خود  
 داشتن است  
 کتات و مطلقا  
 و هو ان یحیی عن الشی  
 یخص من یقتید  
 من الزنا و غیره  
 می ایستاد بمحضه ایستاد  
 من یخص من یقتید  
 اجور من یخصنا  
 است و لهذا قبل یخصنا  
 ان یسار بعد قوله حرمت  
 هر دو ظاهر است  
 و در هر مسلک  
 ن بلفظ نکاح داشتن  
 آن قرار داده  
 رقیبات کتاب خود  
 و نباشید از عفاف





گفته که آنچه نوشته که احسان متحقق نمی شود مگر در نکاح پس دعوی با دلیل است اما آنچه  
 که گفته سفاح است پس میگوید که اطلاق سفاح بر زنا نمی شود مگر ازین جهت که مقصود از آن  
 بهیچن آب است و در مقصود جنین نیست زیرا که مقصود از آن بر جنین آب اطلاق می شود  
 که از جانب خدا اذن بآن وارد شده پس اگر بگویند که مقصود حرام است خواهیم گفت  
 که این اول بحث است و ما نیز اسلم نمیداریم پس واضح گردید که کلام ابو بکر رازی  
 خود ضعیف است انتهى محصل ترجمه و بر عاقل منصف پوشیده نیست که چون کلام  
 نامحیی در این مقام ما خود از کلام همین ابو بکر است و مخبر رازی اعتراف تصنیف آن  
 نموده بمقتضای الحقیع و لا یعلی کلمه حتی یوز بالش جاری شد پس ما احابت تو بر  
 تصنیف این نمائند و کفی السد المومنین القتل انتهى اقوال چون امام رازی در این مقام  
 دعوی ابو بکر رازی را بی دلیل گفته و صاحب تحفه دلیل آن ذکر فرموده پس نقل اشکال  
 امام در این مقام از زوائد کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب تحفه آنکه احسان لغت  
 معنی محافظت است و اختصاص لازم نیست و این احسان را خود تعالی قید  
 جان رسانده حیث قال و اهل الکلم الی قوله یحسین پس حال مقتید بعض محافظت  
 اختصاص باشد لا بالمحافظه و عدمها و بالاخصاص مع ما یافی و لما ظهرف محافظت  
 اختصاص با قطع نظر از لحاظ منافی آن که مفارقت است نمی باشد لا در نکاح دائمی  
 بخلاف متو که در آن بوقت عقد جان محافظت اختصاص فی وقت محظوظ می باشد  
 همچنان عدم آن فی وقت آخر محظوظ پس در آن محافظت و اختصاص در محظوظ آن هر دو  
 متو در صلب عقد داخل می باشد و چون شرط حال و لحاظ بعض محافظت و اختصاص  
 مع المنافی و ظاهر است که اختصاص مع اقتران المنافی محض اختصاص نیست و در صورت  
 قید حال که محض محافظت و اختصاص است در زن متمتع بهایافته نخواهد شد پس از آنکه

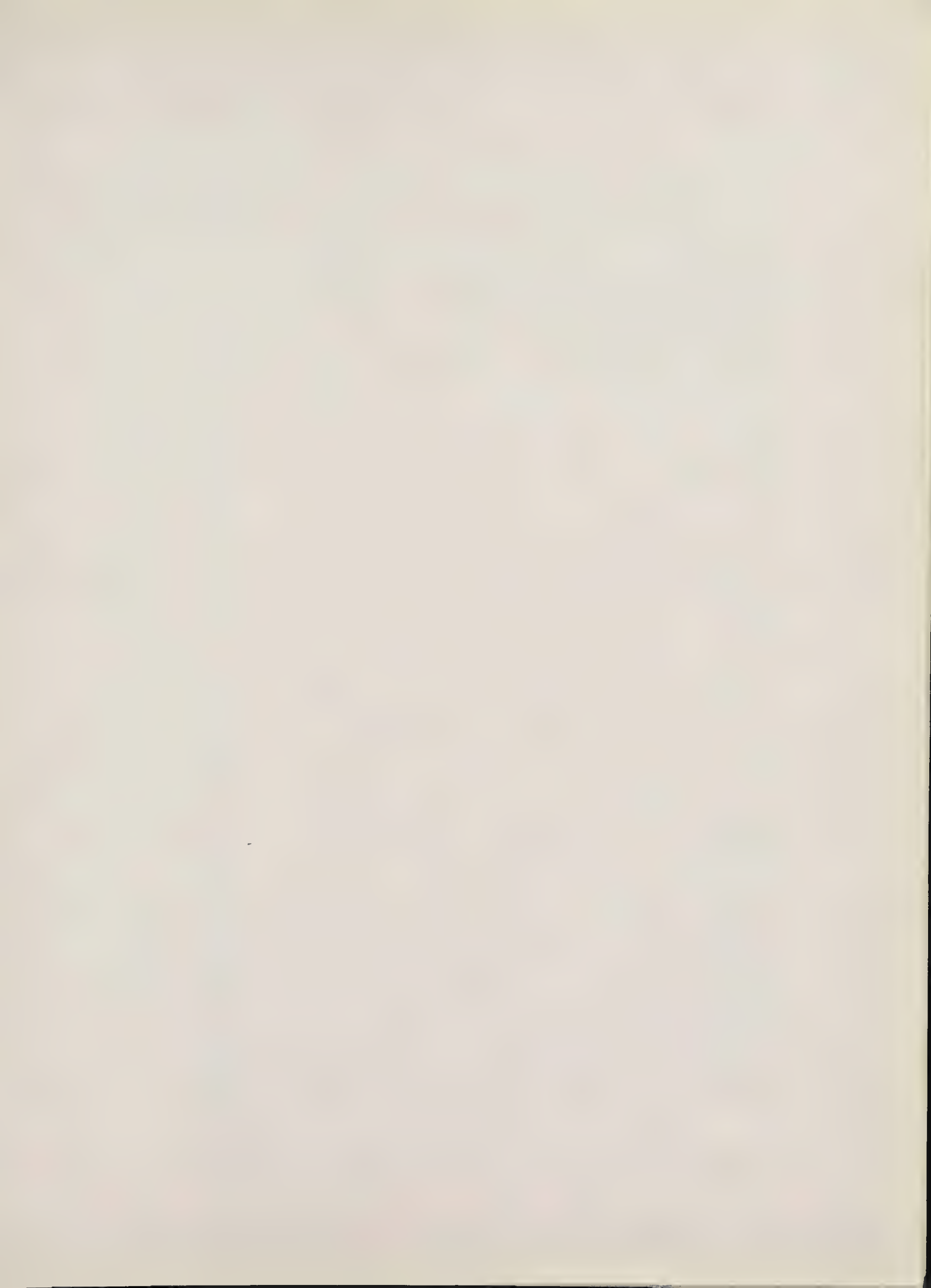
را  
 از آن  
 سفاح  
 رختن آب و قضا  
 محض رختن آب  
 هم صاحب تحفه  
 دارند و آب خود  
 زیرا که در متو احسان  
 زیرا که مقصود از  
 است بر دلیل  
 و اگر نظر کنند  
 باشد قال  
 در همان است  
 زین تا بیکری  
 در دفع استی  
 استلام صدام  
 کلام الله متین  
 مسافه در هر  
 از او که می  
 که مستحب  
 آن بقدر خوا



دعوی بلاد دلیل است اما آنچه گفته  
 شود مکرر ازین جهت که مقصود از آن  
 آن ریختن آب بطریق مشروع است  
 نه بر آب است خواهیم گفت  
 و اجماع گردید که کلام ابو بکر رازی  
 پوشیده نیست که چون کلام  
 رازی اعتراف تصف آن  
 شد پس با صاحب توبه  
 محول چون امام رازی در مقام  
 آن ذکر فرموده پس نقل شکران  
 شد که آن احصان درخت  
 این احصان را حق تعالی قید  
 آن است و مقید محض محافظت  
 نیست و لحاظ صرف محافظت  
 نیست می باشد الا در کلام داعی  
 آن نمی وقت ملحوظ می باشد  
 و گفته اند  
 اما در صورتی که  
 محض حق است و نیست  
 یافته نخواهد شد پس از آنکه

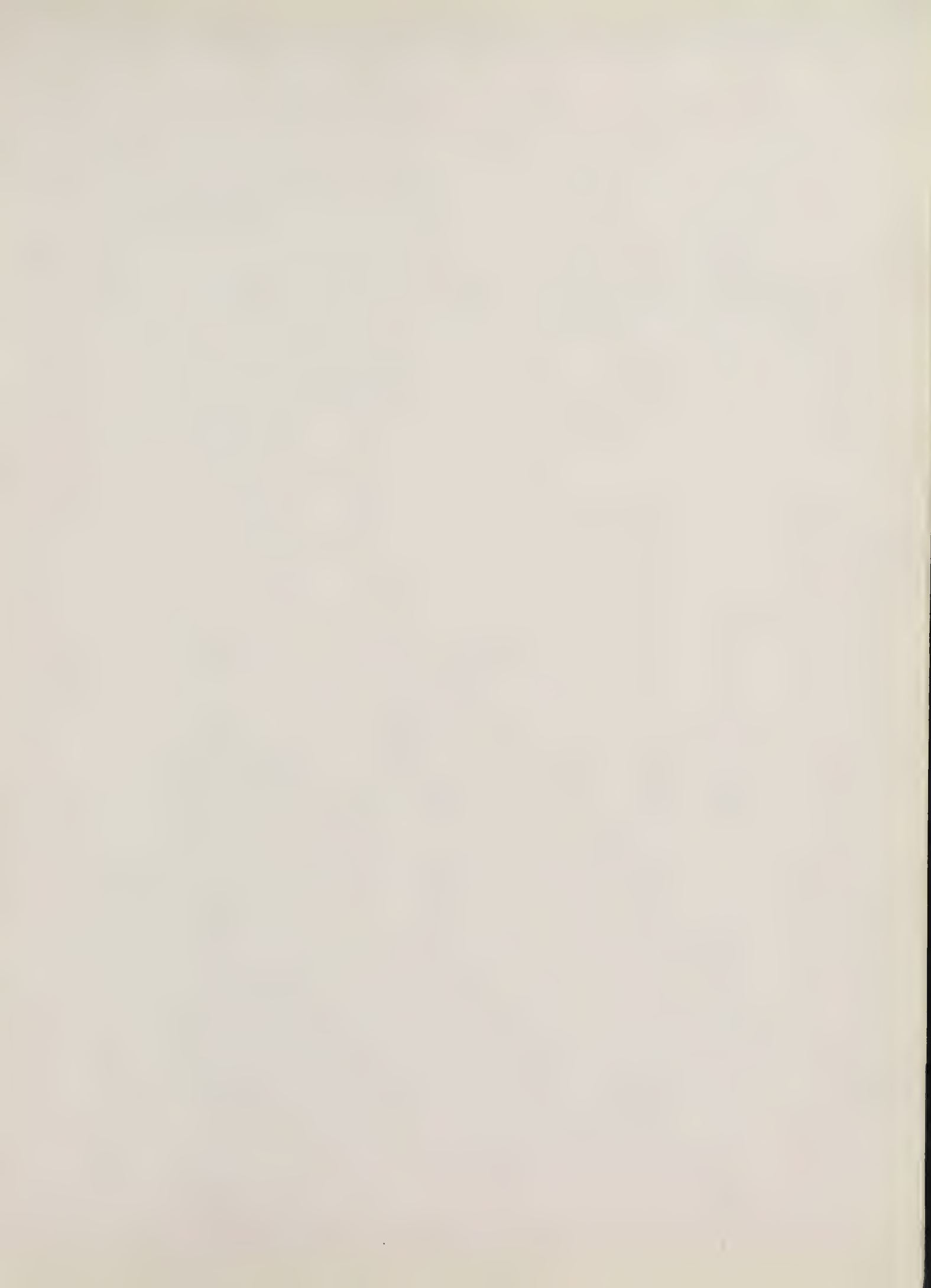
پس از آنکه در حرمان داخل خواهد شد قوله ناقل عن الامام الرازی اما آنچه گفته که  
 بتدوین است پس میگویم الخ گوئیم اطلاق سلاج بر زمانی شود مکرر با جهت که مقصود از آن  
 ریختن آب و قضای آلودگی است بدون آنرا قید احصان بآن محال است انقالب حای که  
 محض ریختن آب بدون قید احصان یافته خواهد شد زان خواهد بود و بطریق این جواب  
 بر صاحب گفته اشاره کرده بقول خود چیست قال نه آنکه محض قضای شهوت منظور  
 در آن آب خورن و او غیبه منی خالی کردن قصد نمایند پس متع ازین شرط باطل باشد  
 زیرا که در متع احتیاط و اختصاص اصلا منظور نمی باشد الخ قوله ناقل عن الامام الرازی  
 زیرا که مقصود از آن ریختن آب بطریق مشروع است الخ گوئیم اگر این کلام امام بطور معارضه  
 است بر دلیل ابو بکر رازی پس بودن آب ریزی در متع بطریق مشروع اولی جهت است  
 و اگر بطور منع است پس چون دلیل مقدمه ممنوعه ذکر کردیم منع پسند آن بر دو شرط  
 باشد **قال** طرفه ترا که در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان درین آیه همان  
 در احصان است که موجب رحم می شود بر زمانی محض و در اینجا با جمعی نوشته اند که آنرا قید  
 زان تا بگیری ربط کنند پس معلوم نیست که ازین بر دو نظام که آمده است است نزد او که  
 در ذی انتی اقوال این شبهه از طریق اشکالات و عجایب احصانات است زیرا که  
 استند بر حدیث یک کلام که در باب دیگری را در صورت ثبوت ترا قضا یا منافاه در آن بر دو  
 کلام البته مقصود و بدون آن غیر محیسر پس بر ذمه صاحب است که لازم بود که اولاً تا قضا یا  
 منافاه درین بر دو کلام ثابت می نمود بعد از آن زان یا زان قضا یا ثبوت از آن در مقام  
 از او نموده اتفاقاً از عبارت کشف اصطلاحات الفنون مستفاد شده که معنی احصان  
 که مستوجب رحم زمانی است از مصداق معنی احصان باشد و ما خود از احصانی که در کلام  
 آن بتفاوت با مواظم الا که مراد است و بهرگاه احصانی است مستوجب رحم است از مصداق





احسان لغوی باشد و هر دو معنی با هم علاقه ما خود و ما خود منه داشته باشند پس تا سخن در  
آنها بگویم متصور شود و معهود اکوتم عبارت صاحب تحفه و ظاهر در باب مطاعن نیست در  
قرآن مجید هر جا که تحمیل استماع بر زبان دارد شده مقید با احسان و عدم سفلج است  
تو له تالی و اصل لکم و اراؤذ لکم ان تبتوا یا موالکم محصنین غیر مسافحین و المحصنات  
مرد المؤمنات و المحصنات من الدین اتوا الکتاب من قبلکم و انما یقیمون اجور من  
محصنین غیر مسافحین و در وزن متع بال به احسان حاصل نیست و لهذا شیعه نیز ادا  
ست احسان نمی شمارند و حد جسم به متمتع غیر ناگنج جاری نمی کنند و تنبی کلامه الشریف  
و ما منکس چنانکه بر هر ماهر ظاهر و بایر است استدلال است بر نیکه به متمتع و من نیست  
و زرا که عظمای امامیه تصریح کرده اند باینکه یکی از شرط احسان عقد دائم است چنانکه کلامه  
حسب در ارث و الا ذلک و در اهل کتاب المدود و دیگر که ای ایشان در اوقات خود  
مان اصرح فرموده اند پس متمتع را مطابق تصریحات عمای شیعه احسان حاصل نباشد  
اگر در قرآن مجید تحمیل استماع بر زبان مقید با احسان است پس باقی متمتع بهمت ارتفاع  
قید احسان از ترکیب آن موجب تحمیل استماع بر زبان نباشد صاحب کلامه جواب اصل  
مطلب مطرح ساخته باینکه کلام دیگر که از قبیل مواخذات لفظیه باشد بر داخه قال و در وزن  
عن ذلک پس میگویم که این معنی در متمتع هم متحقق است چه محافظت زن از اجسبی چنانکه  
در نکاح واجب است همچنین در متمتع و عده نیز در هر دو واجب است انبی اقول انفا  
بمعوض بیان آمد که حق تعالی محض احسان را قید حلال و کرد و نه و در متمتع بوقت عقد  
قید احسان مع المانی یافته می شود و قید احسان مع المانی محض احسان نیست پس  
احصانی را قید حلال است و متمتع یافته نمی شود و همچنین حق تعالی در قرآن برای مکه  
مطابق قرینه است برای متمتع بها واجب نیست کما فی آیه قال قل ان متمتع را

متمتع احسن محمول است که  
در حق صحابه کبار که در زمان  
رسول بودند و در حقیقت  
بن الحصین همه فاعل بقایه  
نابر و است طری سنی را  
در حقیقت خود نفوذ با سبب  
است از بن طائفه که  
او در حقیقت ایشان  
بعضی صحابه کبار که بوقت  
در حق و متمتع بها  
آلودن ناشایان غیر  
آن همراه با یاری و سایر  
است فضلا عن حقیقت  
بر کسی که از کتاب  
اگر کسی در حق شراب  
از بن مکوشن سودا و  
انیت شرح عدم لزوم  
غنیمت جمعین و بیان و اف  
ظاهر و در حق متمتع بها  
در کناری می باشد قوا



متعه را همین محمول است که همراه با یاری و هر سال گذاری در حقیقت این کلمه سوره بود  
در حق صحابه که در زمان جناب رسالت باب صلی الله علیه و آله وسلم متعه کرده بودند  
در حال ایشان موجود است جاری است و در این که جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و عمر  
بن الحصین همه قائل بقای اصل متعه بوده اند پس این بی ادبی که با در حق ایشان نموده و چون  
بنابر این طبری سنی است و دختر ابو بکر زن زبیر بن عوف متعه کرده بود پس می باید که در حق  
دختر خلیفه خود نفوذ باشد منهای بگوید که همراه با یاری و هر سال گذاری باطل است جای تعجب  
است از این طائفه که بگوید که در حق زبیر که او را از عشره مبشره می شناسند زنا با او کرده  
او دختر خلیفه ایشان بود چنین تنقض محصنه بعمل آرند انتهی اقوال درین کلمه نسبت  
بعضی صحابه که بوقت اباحت متعه فرنگب آن شده بودند سوره ادب غیر واقع  
در حق آن متنع به بیان واقع پس گفت شدن بر آن در زبان را با بهام سب و دشنام  
آوردن ناشایان چه طاهر است که اگر گفته شود که صحابه مرتکبین متعه در زمان اباحت  
آن همراه با یاری و هر سال مصاحب هم گذاری شده بودند در آن کدام ایهام سوره بود  
است فغلامن حقیقه و نه هندا گویم تشیع بر چیزی بعد اعتقاد حرمت آن تشیع  
برک نمی که ارتکاب آن بوقت اباحت نموده بودند ترجیح ذی عقل نمی شود چنانکه  
اگر کسی در حق شراب بگوید که آن بخس از عمل شیطان و منتهی مفاسد افراد آن است پس  
ازین مکرش سوره ادب در حق صحابه که در زمان اباحت تناول آن نموده بودند فارغ می گشت  
نسبت شرح عدم لزوم سوره ادب از کلام صاحب تحفه مد ظله العالی در حق صحابه که از رضی  
غیر جمیع در بیان واقع بودن آن در حق آن متنع به بیان متعه مشهوره و اگر همین تشیع  
ظاهر در حق متنع به بیان صاحب تحفه قاصد او هر ساعت با یاری و هر سال  
گذاری می باشد قوله و چون بنابر ادب طبری الخ گویند لطافت این روایت یافته

نشد پس نه نفر در میان  
بسطا عن عنت در  
مان و عدم سفاح است  
محین و المحصنات  
آیتیموسن اجورین  
ست و لهذا شیعه نیز ادا  
نمیشد انتهی کلامه الشریف  
در متعه محصن نیست  
و آنست چنانکه علامه  
ی لبنان در موفیات خود  
صحاح حاصل نشانند  
بعد متعه جهت ارتفاع  
شد صاحب سوره ادب اصل  
متعه بر او حقه قابل در تنزل  
نسبت آن از این جنایه  
سوره ادب در حق صحابه  
و سانی حقه اباحت است  
و از سنی که در قرآن برای مکر  
است آقا قائل بودند متعه را





تألیف بحواله بیستم که در آن این روایت را معنون یعنی آن لطیفه نموده ذکر فرموده است  
 بشرح و بسط گذشته ناظر غمیه یا مباح و اقصی منه الحبس المساء و الصبح **قال**  
 و این ایراد را قبل خود قطع کردن آنجا که چه این مهارت در عربیت کذب اقبال  
 مفسران حایه است که اعتراض بدلائل آیه بر جل متعه نموده اند چنانچه در ماستبق فی  
 واضح گردید اما مصدق عربیت خلیفه آلت است که حکم لجن و غلط بودن قوله تعالی  
 ان ندان لک احرام میفرموده در حاق نقل عن النبی فی تفسیره و همچنین مصدق عربیت  
 امام اعظم ایشان است چنانچه این خاکان تصریح نموده باینکه ابو حنیفه عیب گرد میشت  
 بقول عربیت تا اینکه می گفت که قصاص واجب می شود بقتل کردن بمقتضی ثم قال  
 و لو قتله بابا قیس و صحیح بابی نبیست انتهى باجماع قوله تعالی و اصل حکم با و را و ذلک الایه  
 بظاهر فتاوی است مطلق کلام را و اصل کلام دوام از حرارت و این است پس حق  
 سبحانه تعالی تخفیف نسبی از کلام مطلق را که متعه باشد نموده میفرماید فما استغنم الخ  
 و این چهار بیت مجری قول قائل و تعد حرم ابیه علیک فایضا یعنی در اصل کلام این  
 فان استغنت منهن فالحکم فیه که او ان کلام کلام دوام فالحکم فیه کیت کیت و چون  
 ذکر حکم نكاح در آیات سابقه بر این آیه فرموده بعد در اینجا اقتضای بر بیان حکم متعه فرموده  
 و ایراد فاد در مقام تفصیل بعد اجمال شایع است در کلام عرب این وجه مستفاد از کلام  
 جناب شیخ سید سعید مفید طاب ثراه است و شکی نیست که در یقینیت مطلقا و انما  
 و قطع کلام فایض عدم از مابقی لازم نمی آید و احتمالی دیگر نیز در آیه ممکن نمی تواند شد و ان آیه  
 که مراد از متغیر یا مکرر است انما ببال در صورت متغیر باشد پس یقینیت را بطریق  
 و در صورتی که مراد از قطع مالمی از ماستبق لازم نمی آید و در حدیثی من انشا  
 الی حدیث است و **اقول** آنچه درین مقام قول صاحب تحفه را مکتب توان خوان

مفسران صحابه که  
 پس اولاً برناط  
 فائزین و احقرین  
 بعد جالبه  
 گفته است که  
 حق تعالی ان  
 درین کرمه ان  
 بن جبر و حسن  
 ندان ندان  
 عثمان بر جمع قرا  
 عرب و لزوم  
 بر جمع قرا  
 بطرف وجهها  
 باشد آری اگر  
 قراوت اعراض  
 برالت ان متوجه  
 المشهوره ان  
 بن عمران بن  
 بعد دلیل این  
 فقال آری فیه



مفسران صحابه که آنها را يكبار خود مقررین بدانست آیه بر جل متعه دانسته گفته است  
 پس اولاً بر ماظر لازم است که اقوال مفسرين صحابه را در تفسير كرميه نمايست متعتم به  
 فاشوین احوال من به نطمی که ذکر قرآن موجود است از کلام سابق او بر آورده و به بنید  
 بعده جوالش از بها بخاریافت فرماید ا حقیقت الامر بر او منکشف شود و آنچه  
 گفته است که امام صدق عربیت خلیفه ثالث است که حکم بحسن و غلط بودن قول  
 حق تعالی ان بدان ل احزان میفرمودند انج جوالش انکه قراوت حضرت عثمان  
 درین کرمه ان بدین ل احزان بود و چاک قراوت حضرت عائش و ابن زبیر و سعید  
 بن جبیر و حسن و غیر هم همین است پس نزد ان قول حق تعالی ان بدین ل احزان باشد  
 نه ان بدان ل احزان تا متوجه شود برایشان طعن حکم بحسن در قول حق تعالی حضرت  
 عثمان ترجیح قراوت خود بر قراوت دیگران بموافقت قراوت خود با محاوره معارفه  
 عرب و لزوم بحسن در ان بر قراوت دیگران نموده اند پس استدلال حضرت عثمان را که  
 بر ترجیح قراوت خود و مرجحیت قراوت دیگران بطوری که اصحاب ان قراوت محتاج  
 لطرف توجهات آن شده اند قائم نموده اند تحطیه در ترجمان بامیدان از عجايب کات  
 باشد آری اگر قراوت حضرت عثمان ان بدان ل احزان می بود و با وجود ان ایشان با  
 قراوت اعراض می نمودند البته شبهه صاحب که که به تبعیت خود وارد کرده است  
 بر ان متوجه میشد و پس غلبه امام رازی در تفسير کیر و تفسير کرميه مذکوره میفرماید القراوة  
 المشهورة ان بدان ل احزان و منهم من ترک هذه القراوة و ذکرها و هو احد قراء ابو عمرو  
 بن عثمان بدین ل احزان فالوا دی قراوة عثمان و عائش و ابن الزبیر و سعید بن جبیر و حسن  
 بعده دلیل ان قراوت نقل کرده بعد از ان فرموده در دی عن عثمان انه نظر فی المصحف  
 فقال اری فیہ لواء یقیمه العرب بالسما انتهى ما اردنا نقله داین جواب که بعضی تحریر اند

طایفه نموده ذکر فرموده است  
 سواد الصباح قال  
 بیت کذب اقوال  
 و ان خباثه در سابق بکسر  
 ن و غلط بودن قوله تعالی  
 در این بین مصدق عربیت  
 خلیفه عیب کرده میشد  
 رد نقل کردن بمقتل ثم قال  
 فی و اصل کلمه دارد کلام الایه  
 و انما است پس حق  
 محض باینکه فاشوین انج  
 یا عیاض بن و اصل کات بدان  
 کم ذی کیت و کیت و چون  
 بر بیان حکم متعه فرموده  
 و ان وجه مستفاد از کلام  
 در این تقریر مطلقاً محقق  
 کانی می تواند شد و ان است  
 در این تقریر ربطاً فالطبق  
 بر اند و امید بدی من بشار  
 در این کتب اقوال مفسران





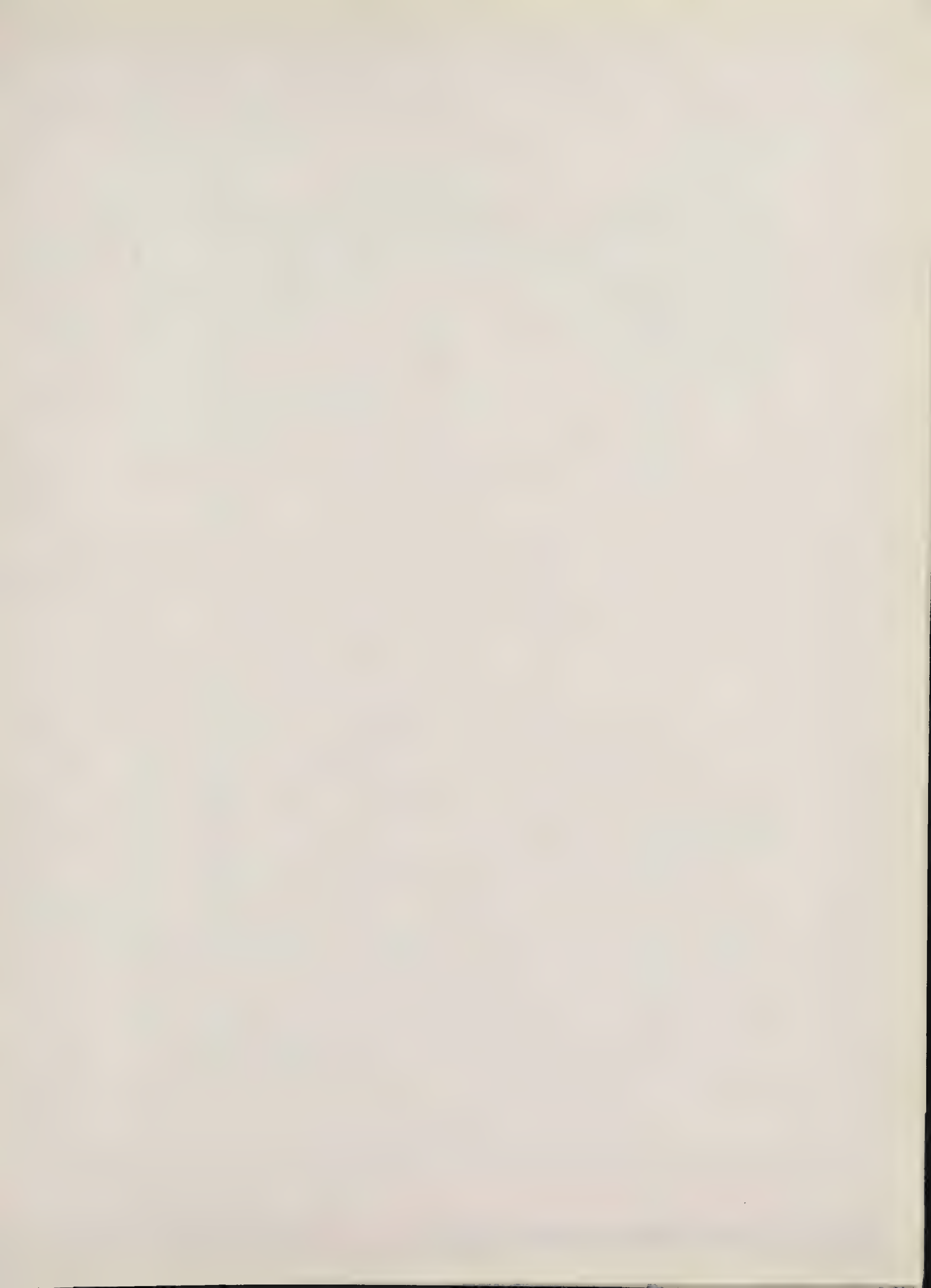
جواب طایفه ای است و جواب تحقیقی موقوت نیست بر بیان معنی لمن در این مقام و معنی جمله  
 یستقرم الرب و چون آن جواب تفصیلی و تحقیقی میخواهد و از آنجا پس فن قنارت است  
 و مقام اطفالی لهذا نیز در بی نظافت ذکر آن داعی ندانسته بر همین جواب طایفه ای گفتا کرده  
 و آنچه گفته است و همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است الخ اگر احقر العباد و کجاست  
 این طعن نیز که عربیت دانی اکابر علای شیعه پردازد و فزنی بر طراز دیگران اما در این مقام  
 زائد بر مرام و از فضول کلام دانسته ترک کرده بر قدر ضروری از جواب گفتا می نماید و میگوید  
 که مخالفین بر این اعتراضات در اکثر فنون عموماد در فن عربیت حصه مساو دارند و خود اند  
 چنانکه بر انام شافعی نیز با وجود کمال مهارت او در فن عربیت متوجه کرده اند چنانکه امام  
 را از اکثر این شبهات برادر مناقبت شافعی ذکر کرده از آن جواب شافعی چنین بر امام عظیم  
 هم با آنکه متوجه نام و در فن عربیت داشت اشکالات غیر داده و شبهات بارده نموده اند  
 و این شبهه هم در همین قسم شبهات معدود و جوابات عذیده از آن در کتب متداوله  
 حنفیه موجود و حافظ ابوالموید خوارزمی در اداتل مسند امام عظیم در جوابات اشکالات  
 خلیف خوارزمی میفرماید و اما قوله ان ابا حنیفه لمن حیث قال فی مسند القن بالثقل  
 و لو راه بابا قیس فالجواب عنه بوجه ثلثه الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی  
 انه انقرا علی ابا حنیفه و انما المقول عنه بابی قیس کذا قال القاسم بن ارباب الثقل و الثاني  
 انها لغة مشهوره قال ابن الاثیر فی ریح هذه لغة الحرثین قال شافعی **س** ان ابانا  
 و ابانا ابانا قد بلغنا فی المجد غایتا ما و قال سیبویه قد جازنی القرآن بذلك فی قوله  
 ان یذان ساحران و انشد الرجاج و هو بیت الکتاب **س** تزوجها باین اذنا  
 ضربته دعته الی الی الی التراب عظیم **س** قال العبد الضعیف حوافر المظلول ح لقد رايت  
 خط امام المسلمین و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بارضه عند اولاد عظیم

الداری خوارزمی  
 علیه و آله سلم  
 و اخوته و کتب  
 و فلان زلفان و  
 ابوطالب ابو قحافه  
 لان ابی قیس  
 فی علم النحو و الاما  
 لان محمد ارج ما  
 ابو سعید اسیرانی  
 اندر حد الثعلب و  
 نال نحو و ما وقع علی  
 لان العالم بقدر  
 مع اختصار سیر  
 مطابق کلام حق  
 این ماباری و  
 و ابو علی فارسی  
 او قرآن و داده  
 ما و از کلمه الیه  
 بر طایفه و ارد  
 فیه محضین غیر



الدری نور تو عن بابهم کتبه علیه السلام بامر النبی صلی الله علیه و آله وسلم دفع النبی صلی  
 علیه و آله وسلم جیرون و نذارد که آخری من است منها قره بالخیل علیه السلام تقیم الداری  
 و اخته و کتبه مخبره الشریف کتبه علی بن ابیطالب و شهید ذلک ابو بکر بن ابوقحافه  
 و طان و طان و ان امیر المؤمنین علیاً افصح العرب بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم کتبت  
 ابوطالب ابوقحافه لاینها شتهر کذا کذا فتم تعیر بها فانی لعاب علی ابیخنیفه لوقال ابابکر  
 لان ابابکر شتهر بذک فلایعیر و انک انت ان من اراد ان یعرف مقدار ابیخنیفه  
 فی علم النخود الا عراب فیطالع مسائل الایمان من الجامع الکبیر یعرف تجربه فی علم الاطراف  
 لان محمد ارج ماخذ ما و ما انقرضها الا من بحر ابیخنیفه و قد شربها من ائمه النوازل حق و الله  
 البوسید السیرانی و ابو علی الفارسی و شهید و اباجعهم علی تغلف صاحبها و بلوغه فی علم النخود  
 الدرجه الثلیثه و الثانیه القصوی و انه و لیس علی ان الخطیب باطلع من مسائل الایمان و ما  
 نالغود ما رفعت علیها اذ لو وقف علی شئی منها لا آخری مثل هذه الجرأة و ان غلبه الهی  
 لان العالم بعد از العالم الآخر لا یکنه بالطبع القدریه و المکاربه فاما الجابل فیمتری لجهده  
 مع اختصار السیر و ادنی تعیر للنظم بالتقدیم و التأخیر پس جرأت کردن بر تغلیط قوی که  
 مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی مرتضی و مجاوره بعضی غریب و عریب باشد و ائمه نحو مثل  
 این ما ناری و سیبویه و زجاج قصص آن بزرگواران نموده باشند و دیگر مثل ابن جنی و سیرا  
 و ابو علی فارسی مشاهدات بر علی فاکل آن در نحو و بلوغ ادب درجه قصوی و وصول ادب  
 و در قرآن داده باشند کار پس و لیران است و آنچه گفته است بالحدوث تعالی و اصل کلام  
 ما و اذ کلم الیه بشاره متعارف است و اطلاق کلام را الخ گوئیم اسلام به و اغراض نظر از آنچه  
 بر ظاهرش دارد می شود مدفع است باینکه الفا مجع من بیان آمده که کریمه و اصل کلام الایمان  
 قد مضی غیر ما مضی من متعین است بلکه اضافه این قید در حقیقت برای اخراج است





و آنچه گفته است که چون ذکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این است فرموده در اینجا چه مقدار  
 بر بیان حکم متعه فرموده انتهی گوئیم قبل ازین ظاهر شده که گوئیم و اصل حکم الحاق متعه نیست  
 و بر تقدیر تنزل گوئیم چون سابق ازین سخن بیان آمده که آیات سابقه مسوق برای بیان  
 حکم نکاح نیست بلکه گوئیم فائده ما طالب حکم الایه مسوق برای بیان عدد و گوئیم آله الی الله  
 مسوق برای ادای صدق است پس اگر حکم نکاح دائمی در اینجا مقام مذکور شود اجماعاً مکرر مقصود است  
 بخلاف متعه که گوئیم در اکثر احکام مذکور در قرآن بنا را بر آن نهادیم که در این است بلکه  
 مکرر ادب کلام الله است پس اب قرآن را در اینجا مقام ترک فرمودن را اجماعاً که امور عمده  
 غیر عمده در آن مطوی باشد در تفصیل آن از ذکر امر عمده اعنی نکاح که مناط تدبیر منتهی بنی آدم  
 جزو اعظم نظام عالم و بغایت مهم باشد و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد اعراض نمودن  
 و امر غیر عمده اعنی متعه را ذکر فرمودن موجب وقوع کمال اختلال در نظم قرآنی است بالجمله  
 تفصیل اجمال مقتضی است که آنچه در اقبل فاجمع است در مابعد آن مهمل نموده شود و آنچه  
 قبیح غیر عمده را از قبیل مجمل ذکر کرده فرض حواله قسم عمده بر اقبل که در اینجا بطریق اشاره  
 یا اقتضا مذکور است نموده آید و چون ترک بعضی از قبیل مندرجه تحت مجمل نیز جزو فائده  
 خلاف محاوره قضای است لهذا صاحب توجه مذکور نظیری که برای گوئیم اصل حکم الی قوله تمام  
 ذکر نموده بقدرت در آن نظیر مرد و قسم نکاح ذکر کرده چیست قال این جاریست مجری قول  
 قائل و قد حرم الله علیک و ما عیالک و اصل لک بعد این فان استتمعت منهن فالحکم  
 فیه که ادا آن حکمت نکاح الدوام فالحکم فیه کیت و کیت انتهی و اینقدر خیال بکرده که اگر کلام  
 جاری مجری گوئیم مذکور نیست بلکه جاری مجرای آن بر طبق افاده شیخ مفید نیست و قد حرم  
 علیک النساء و اصل لک بعد این عند الاستیفاء بالمال الذی یوجد فی الکفاح الدائم و الا  
 استتمعت فان استتمعت منهن فالحکم فیه کیت و کیت و بر خواص و عوام شاعت این کلام ظاهر

از دست است و این  
 و در مقام تفصیل بعد از جمله  
 تا بیان از بدایت قال قوله  
 دانستی که قراوت الی الله  
 کرده اند و نیست بوری و  
 و مستدرک بعد از این  
 ناشی از کمال سفاکت  
 برای خود تیشه زدن  
 بلکه حرف در صحبت آن  
 حرف در صحبت آن امر  
 او را منفقه گفتن بعد از  
 صحبت ذکر نموده اند تا  
 گوئیم و الله زورگو است  
 بودن بعضی احادیث کافی  
 مجرّدی بیان است و در  
 معرض اعتبار گفته چیست  
 مجروح باشند قطعی الصدق  
 کانی از موالی جمع که قائل  
 فرموده چیست قال مسکونه  
 دار و لکنکه امثال چنین زور



اظهر استیجاب ان لبوی خالق توی و قدر از عطا غیر متصور و از غنه گفته است ابرو  
 فاد مقام تفصیل بعد از اجمال شایع است الخ کویم ازنی ایراد فاد مقام تفصیل بعد از اجمال  
 نامیه از بدایع قال قول پس اول در صحت این روایت حرف است الخ اقول  
 داشتی که قراوت الی اصل سنی از لغوی و زحمتی و غیره از ابن عباس روایت  
 کرده اند در پیشاوری و خرازی از ابی بن کعب و هم از ابن عباس آورده و حاکم  
 در مستدرک بعد نقل آن گفته و نه حدیث صحیح علی شرط مسلم پس انکار این روایت  
 ناشی از کمال سفاکت است و این کتب معتده را غیر معتد نامیدن از دست خود  
 برای خود تیشه زدن است انتی اقول صاحب تحفه انکار این قراوت نموده  
 بلکه حرف در صحت آن فرموده و بر عاقله محصلین اظهر است که انکار روایت خیر دیگر است  
 حرف در صحت آن ابرو پس فرقی درین دو تفهید و خود مطلب دیگری ناهمیده  
 او را سنفه گفتن بعد از علمای دقیق نظر و بالجملة لغوی و زحمتی این قراوت را لغوی  
 صحت ذکر کرده اند تا بقول شان رد صاحب السیر صاحب تحفه صورت بندد و  
 کنیم و الدنر و گوار صاحب رساله در صوامع بحواب عقیده و در ازیم تحفه انکار قطعی الصدور  
 بودن بعضی احادیث کافی کلینی که در مذمت هشتم و غیره وارد است نموده و بعضی کج  
 خودی بیان است آن روایت آن احادیث را ضعیف و مجروح خوان اخبار را اساقط از  
 موضع اعتبار گفته حیث قال و ما نحن کویم که هر یک از احادیث کافی کور و آه آن ضعیف و  
 مجروح باشند قطعی الصدور اند انتی و همچنین بحواب عقیده هشتم احادیث قدح را که در حق  
 سانی از نموالی انیمه که قابل عدم علم و دیگر حدیثات الهی در ازل بودند وارد است ضعیف  
 نموده حیث قال میگویم شک نیست که شطری از اخبار بطریق امامیه وارد شده که در آن  
 در آنکه امثال چنین بزرگان مقدم بوده اند لیکن چون روایت امثال چنین اخبار اگر ضعیف

در اینجا اختصار  
 داشت مل معتد است  
 بقه موقوف برای بیان  
 انوار انوار  
 مثلا کما مقصود لایم  
 مراد واقع است بلکه  
 در جای که امور عمده  
 در پیشاوری و خرازی  
 از ابی بن کعب و هم  
 از ابن عباس آورده  
 و حاکم در مستدرک  
 بعد نقل آن گفته  
 و نه حدیث صحیح  
 علی شرط مسلم  
 پس انکار این روایت  
 ناشی از کمال سفاکت  
 است و این کتب معتده  
 را غیر معتد نامیدن  
 از دست خود برای  
 خود تیشه زدن است  
 انتی اقول صاحب  
 تحفه انکار این قراوت  
 نموده بلکه حرف  
 در صحت آن فرموده  
 و بر عاقله محصلین  
 اظهر است که انکار  
 روایت خیر دیگر است  
 حرف در صحت آن  
 ابرو پس فرقی در  
 این دو تفهید و خود  
 مطلب دیگری ناهمیده  
 او را سنفه گفتن  
 بعد از علمای دقیق  
 نظر و بالجملة لغوی  
 و زحمتی این قراوت  
 را لغوی صحت ذکر  
 کرده اند تا بقول  
 شان رد صاحب السیر  
 صاحب تحفه صورت  
 بندد و کنیم و  
 الدنر و گوار صاحب  
 رساله در صوامع  
 بحواب عقیده و در  
 ازیم تحفه انکار  
 قطعی الصدور بودن  
 بعضی احادیث کافی  
 کلینی که در مذمت  
 هشتم و غیره وارد  
 است نموده و بعضی  
 کج خودی بیان است  
 آن روایت آن احادیث  
 را ضعیف و مجروح  
 خوان اخبار را اساقط  
 از موضع اعتبار  
 گفته حیث قال و ما  
 نحن کویم که هر یک  
 از احادیث کافی کور  
 و آه آن ضعیف و  
 مجروح باشند  
 قطعی الصدور اند  
 انتی و همچنین  
 بحواب عقیده  
 هشتم احادیث  
 قدح را که در حق  
 سانی از نموالی  
 انیمه که قابل  
 عدم علم و دیگر  
 حدیثات الهی در  
 ازل بودند وارد  
 است ضعیف  
 نموده حیث قال  
 میگویم شک نیست  
 که شطری از اخبار  
 بطریق امامیه  
 وارد شده که در  
 آن در آنکه امثال  
 چنین بزرگان  
 مقدم بوده اند  
 لیکن چون روایت  
 امثال چنین اخبار  
 اگر ضعیف





مجرد جن و مهنداجین اخبار معارض با احادیث بسیار قوی و اجماع امامیه بود با جمیع  
 قرائن که بر ضعف آنها قایم شده چنانچه محلی از ان معتبرست ظاهر می شود اصحاب ما منقول  
 علیهم آن اخبار را از موضوع اعتبار ساقط دانسته اند اتقی حال آنکه اخبار قدح همچو اشتغال  
 در کانی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است پس هرگاه دال بر اشتغال باشد  
 و امثالها که ایما اظهار مرتبه قصوی مذمت و تمکیز نشان فرموده اند احادیث کلینی  
 ضعیف و غیر قطعی الصدور و ساقط از درجه اعتبار و رواته آن احادیث را با سبب  
 ضوفا و مجرد جن فرموده باشد پس اگر صاحب تخریج در حق روایتی که در عین کتاب  
 از صحاح است که نزد اهل سنت بجای اصول اربعه شیعه از موجود نباشد لفظ حرف  
 صحت بر زبان آورده باشد و آنرا دل کرده باشد بعدم وقوع آن در کتب معتبره  
 روایت و مخالفت اکثر آیات بان قرأت چگونه مورد غیظ و غضب صاحب است  
 می تواند شد و هرگاه بجهت وقوع روایات ضعیفه ساقط الاعتبار در کانی کلینی  
 بودن رواته آن خللی در اعتبار آن راه نباید پس بجهت نقل روایتی که در صحت آن  
 با اعتبار جن روایت حرف باشد و تخریج آن در کتب معتبره مسئله بصحت آغاز  
 نیفتاده باشد چگونه تفسیر کبر و معالک التدریج را غیر معتبر نامیده شود و آنچه صاحب  
 نقل آن روایت از مستدرک حاکم کرده پس نقلش صحیح لیکن بودن آن در روایت  
 در کتاب مذکور حکم حرف در صحت آن که صاحب تحفه فرموده است مخفی نماید  
 بر احادیث مستدرک ائمّه جن حدیث تعقیبات نموده اند و حرف حرف در صحت  
 آن فرموده اند چنانکه در جواب فائده نموده اند فائده ثانی قال دوم آنکه اگر  
 ثابت شود الحاق غنیه است این قرأت ممنوع است و دعوی آن حکم بجهت است و از  
 ثبت آن در مصنف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه در آن کلام حکم بشود و این

قرابت نموده  
 مشاهده آن  
 هم اطلاع گماشته  
 آن مولوی  
 من لا یبلغ حد  
 باخبار واحد  
 الحرفین و جز  
 فضیلت نموده  
 حسین ان ق  
 علی قطع بین  
 آنچه گفته است  
 آنچه که در جواب  
 عثمانی و نیز از  
 که الحال موجود  
 پس آتی که  
 گفته است  
 لفظ بر تقدیر  
 لازم است  
 بخاری و شیخ  
 منیع الصادق









ست از آن نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و از ابن عباس بن ابی شیبہ از آن روایت است  
 نماز استقامت بر منبر الی ایلی حی انتهی آنچه گفته است که بعد از آنکه در وقت قیامت قرائت  
 شده از آن گوئیم این اشکال بحسب الحال را امام قال صاحب تحقیق این معلوم نمی شود کلام  
 او در این مقام نیست و در آنکه اگر روایت ثابت شود قرائت منسوخه خواهد بود و قرائت  
 منسوخه در اثبات احکام نفی نمی آید زیرا که قرآن مانند خبر است علی التامین که آیات  
 دیگر صریح مخالف این قرائت شده منسوخه است و این نفس صریح است در این قرائت  
 منسوخه مطلقا اعلم ان این متواتره است و در اثبات احکام بکار نمی آید علی الخصوص  
 بوقت مخالفت صریح آیات دیگر با آن قرائت شده منسوخه پس مقصود او بکار نیاید  
 قرائت شده منسوخه است در وقتی که آیات متواتره غیر منسوخه دیگر مخالف آن باشد  
 و از آن اصحاب متوهم هم نمیشود که قرائت شده بر تقدیر عدم منسوخیت عدم مخالفت  
 آیات دیگر با آن نیز قابل محبت نباشد تا مخالفت آن بجهت امام اعظم لازم آید لکن  
 خیال نمیکند که احدی را از اختلاف در عدم محبت قرائت شده منسوخه بوقت مخالفت  
 آیات دیگر با آن ایرادی گامی باشد آری اگر علمای شیعه اراده اثبات عدم شده و در منسوخیت  
 عدم مخالفت آن آیات دیگر نمایند چه می دارند اینک از کلام صاحب تحقیق بوقت منطوق  
 صریح آن عدم محبت قرائت شده فهمیده بران تشیع نمایند پس تسوید وجه قرطاس تحریر  
 میجویند که اگر استناد اساسی از عقاید ایجاد از قبیل سخن بود و اذلول بود افعال  
 رسوم از آنجمله از قبیل جهالت است که محصلی ندارد وجه تعلق الی ایلی سیمی با شمع نه  
 بقدر که آن منسوخه گشته و در محیل المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استماع منته کردن است  
 بنابر آنچه در علم اصول فقیه مبین شده از ثبوت حقایق شریعه که با هر چه از آن مقتضی در همین  
 علم است بنا بر آنکه اگر نهای ذوق این در آنکه تعدیل آیات و روایات هم مؤثر اراده همین

همین معنی شریعی است  
 و معنی لغوی علی اطلاق  
 آن که عبارت از  
 چنانچه صاحب  
 اراده آن صورتی  
 معنی لفظی است  
 معنی لغوی باشد  
 معنی ندارد پس  
 چنین باشد پس  
 عقدا فضلا عن  
 آن بعد دخول و ادو  
 و معنی مدت و عا  
 صاحب الرساله اقوال  
 و به بیان جهت  
 تصحیح آن محال گشته  
 استصحابات فراموش  
 ر منته کردن است  
 و استماع را بمعنی  
 چه رسد بفتح ادو  
 یافته اند چه بدو معنی



همین معنی شرعی است آنکه در دعای که بر مطلق استماع را سبب لزوم اجراء کرده  
 و معنی لغوی علی الاطلاق سبب لزوم تمام مبرم می باشد پس لابد که از لفظ استماع معنی شرعی  
 آن که عبارت از نفس عقد است مراد فرموده باشد و اما اراده و علی مخصوصه از لفظ استماع  
 چنانچه صاحب از پیش خود ترشیده اند پس معنی لغوی تمتع است و نه شرعی پس لام الله  
 اراده آن صورتی نه شده باشد و اذ عرفت ذلک پس میگوئیم در نصرت تعلقی الی اهل  
 ستمی بلفظ استماع و یا تعلقی آن بعقدی است و غرضی ندارد و کالایحقی را اگر مراد از آن  
 معنی لغوی باشد پس مطلوب تاثیر ثابت است چه تکرید و تعیین مدت انتفاع در کلام دائمی  
 معنی ندارد پس مراد از آن نیز اشاره بسوی کلام متوجه خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی است  
 چنین باشد پس اگر متوجه بمانند از زمان مکتوبه تا مدت معین الخ کلامیست که احدی از  
 عقلاء فضلا عن العلماء بآن متوجه نمی تواند شد چه در باب ادای نصبت مبرم عقد تمام  
 آن بعد دخول واجب است و تعیین مدت در اینجا معنی ندارد و مگر اینکه از غایت مجبور  
 فیهی مدت دخول اهل مسی قرار داده باشند باز هم تعیین مدت بمعنی است انتهی کلام  
 صاحب الرمال اقول که در کلام نهج من افواهم کاش این حرف بهی اهل می گذارند  
 و به بیان جهت اجمال نمی بردخت تا ایهام آن موجب ایهام ناظرین میگشت و برای  
 تصحیح آن محال کثیره بخاطر های ایشان می گذارند تا اگر خود تفصیل آن فرمود از آن  
 استیجابات فرادان لازم آمده از آنجا که است اما آنچه فرموده زیرا که ظاهر است که مراد از این  
 متوجه کردن است انتهی این ظاهر فرعون صاحب را بعضی قول علمای شیعه نبوی داری دارند  
 و استماع را بمعنی لغوی آن که بر خود داری باشد تفسیر کرده اند پس تا به علمای اهل سنت  
 چه رسد ملا فتح الله شیرازی در تفسیر منج الصادقین میفرماید فما استمتعتم پس هر که از آن  
 یافته اند به بد و منین و زبانی مکتوبه فاقوه پس بدینسان از اجراء این مبرم های ایشان

و غیر این است که  
 در جمیع قرار است  
 علی معلوم نمی شود کلام  
 مخصوص خواهد بود و غرض  
 علی الخصوص که آیات  
 است در اینک خواهد  
 تکرار نمی آید علی الخصوص  
 مقصود او بکار باین  
 دیگر مخالف آن باشد  
 به عدم مخالفت  
 اعظم لازم آید باین  
 و وقت مخالفت  
 هم شده و عدم مخالفت  
 تفسیر خلاف منطوق  
 در وجه قرطاس تحریر  
 بعد از قول او اذ قال  
 سببی استماع نه  
 استماع متوجه کردن آن  
 در اثر تفصیل و تعیین  
 مراد اراده همین





همه چیز در مقابل استماع است و محقق آن انتہی و از آنجمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه  
در علم اصول قدسین شده از ثبوت حقایق شرعیہ الحج این بیان و تفسیر میگرد که مثل کتاب  
قائمی و غیره است که مستندی که معتقد فیه و الدایم و صاحب رساله است مخالف این تفسیر فرموده  
القائمی فی احقاق الحق فی مسئله نسب و اما ثانیاً فلان ما ذکره من انه قد تقرر ان المقیضه لشرعیہ  
از ادوات علی الحقیقه الاغویه بصیر الحکم فی استماع الحقیقه شرعیہ و ان الذمیه مردود بان الاصل  
عدم النقل انتہی ما اردنا نقله و نیز علای شیعہ مثل صاحب تفسیر منہج الصادقین قریب باراده مسمی  
لغوی استماع در اینجا هم نمی فرموده و چنانکه الفا مشغول شده و نیز علای شیعہ بعد از آنکه  
نکات رقبه که حقیقه شرعیہ در عین شده است و در کلام الله جامعاً از عین ابرار و اتع شده  
تصریح نمیکردند ملا حسی در ارشاد الاذیان در ادوات کتاب الحق میفرمایند باید که این استماع  
با کنایات بل بالقرین هو عبارت از اخبار و الاعتقاد و ان فک الرقبه و باید که صاحب  
صواعق در فوج این شبهه قدیمه که فیما بین ما نقل نموده بیان افاده فرموده و چون مسئله  
حقیقه شرعیه ممنوع لا احتمال ان یكون حقیقه لغویه او غریبه و انما مثبت و لکن مثبت  
ان هذا المقدم لکن فی الجمله او کان و لم یکن مسمی بهذا اللفظ و در ان اثبات ذلک خط  
التقارباتی و از آنجمله است آنکه آنچه گفته ایم در باراده همین معنی است یعنی آنکه  
در آیه کریمه طلبی استماع را سبب لزوم اجر گردانیده الحج این باید که تفسیر صورتی است  
که متقدیر عدم اراده متعدد ادای تمام مهر و مجر و نکاح مترتب میشد حالانکه این چنین نیست  
بلکه ترتب آن بر استماع بعد نکاح است چنانکه علای شیعہ هم بدان تصریح نموده اند و نقل  
آن از کلام صاحب تفسیر منہج الصادقین گذشته است که در حقیقت قال چه نیز در مقابل استماع است  
انتہی و از آنجمله است آنکه آنچه افاده فرموده است که اراده و طی بخود از لفظ جمع چنانچه  
است حسب از پیش خود ترشیده اند الحج عیبت از افادات سابقه است بخیر و اول آنکه

آن اگر استماع را در مقابل استماع  
در ان کلمات هیچ نیفرماید و میسئلاند  
عبارت عالمایا الترمیم شد حج انتہی ترجمین  
الراشد فی تفسیر غما استختم به چنین  
تتمتع کنایه عن الجماع بحر تبه مشهور است  
الحمد لله الذی جعل النکاح مستند  
عن التواضع و الاقام و معنی  
مستغنی و دوم آنکه در طی و مقدسات  
و اراده قسمی از ان من حیث ان  
من حیث ان النکاح کما تقرر فی  
تفسیر اکثر اطلاقات واقع در  
بحر تبه شایع است که احدی را از  
بجست نایست ظهور ترک کرد  
در قولی که به و قول سابق برین  
و آن است که مراد از استماع  
خداوند آنکه تفسیر استغناء مال  
معنی لغوی استغناء مال مطلق  
تفسیر است بی دلیل جائز باشد  
غرف عام و خاص تفسیر صحیح  
در قرآن واقع نباشد چه معنیها



اول اگر این معنی را صاحب تقدیر از طرف خود نرسانیده بلکه در کتب مشهوره مفسرین و مفسرین  
در مخطوطات جمع می نماید و بی سبب الاول الاستیعاب بالنظر من جامع زوجة فی الفرج قبل او و بعد  
عاده اعلی بالتحريم نه چنانچه در تفهیم مفسرین مرقوم و ملاحظه محصلین را معلوم قال الامام  
الراشد فی تفسیره غما استغنم به من ای المجامع کفی عن المجامع بالاستیعاب انتهى و چون مادی  
تمتع کنایه عن الجماع بحرته مشهور است که کلام خود از ان این بلاد در خطبه خط کلام می نویسد  
احمد سدری فی کلام کسبه سینه للامام و فصل قاطع بین الحلال و الحرام و حصنا حصینا  
عن القدر جسد و الامام و متعانی الیایی و الایام لهذا من مطلب جلی از کثیر سوار شود  
مستغنی و دیم آنکه دلی و مقدماست آن نیز از مصادر حق استماع است پس اطلاق استماع  
و اراد قسمی از ان من حیث انه استماع معنی لغوی آن باشد که اطلاق الان ان علی زید  
من حیث انه ان ان کما تقر فی مقرره سیموم آنکه با قطع نظر از این گوئیم تخصیص اکثر عبارات  
و تعبد اکثر اطلاعات واقع در قرآن بنابر محضدات و مقید است مثل تفصیح معنی و غیر آن  
بر تبهت است که احدی را از ناظرین فن تفسیر در آن مجال مقال نیست ذکر شود این  
بجهت بایست نبود ترک کرده شد بایرم آنکه اگر از بنده دست کشیم گوئیم که خود صاحب  
در قولی که به و در قول سابق برین قول است افاده فرموده که احتمال دیگر نیز در آیه ممکن می باشد  
و آن است که مراد از استمعوا یا مواکم نیز استبعاد بحال در صورت متعبد مراد باشد انتهى پس  
خدا داد که تعبد استبعاد بحال که مطابق است باستبعاد بحالی که در صورت متعبدی باشد آیا  
معنی لغوی استبعاد بحال منطلق نیست یا معنی شرعی آن پس مقام استبعاد است که صاحب  
تفسیر است بی دلیل جائز باشد و صاحب تفسیر است که مفسرین مفسرین و بحال بقیت  
عرف عام و خاص تفسیر معنی جائز می گوئیم آنکه مطابق تفسیر صاحب است که لازم می آید که مجاز را  
در قرآن واقع باشد چه در هم مجازی نه معنی لغوی است و نه معنی شرعی و بوجهی که مفسرین آن

خود فرموده که بنا بر آنکه  
تلف میگرد که مثل خواب  
لفظ این تفسیر نیز فرموده قال  
در تفسیر قرآن الحقیقه التشریعی  
و نه مردود بان الاصل  
پس تفسیر را باراده معنی  
کلامی شیعیه ایدم جو از حق  
پس تفسیر این واقع شده  
سیف باید لایفح ای التوق  
الرتبه را باید صاحب  
فاده فرموده کون لم یتمتع  
بث ذلک نیست  
و ان اثبات ذلک خط  
معنی شرعی است آنکه شاعر  
باید و فی صورت می است  
نشد حالا که این چنین نیست  
پس در آن تفسیر فرموده اند و نقل  
در مقابل استماع است  
نموده از لفظ جمع جنانچه  
تفسیر است بحد و اول آن





واظهر من ان محقق اینست که بعضی از وجوه سحاب که محققین قول بخاطر عجز و غایت  
 ان استنباط است متعلق به دیگر اقوال او متوجه میشوند و میگویند آنچه گفته است که او از او  
 ذلک پس می گویند در صورت تعلق الی اجل مستثنی بلفظ استغفار یا تعلق آن بعتدلی است  
 الخ مقام حیرت نمایان است زیرا که در میان بر دو فرق که این تا آسمان است چه بر  
 اراده معنی نرخی فایده قسم علی ما قاله صاحب الرساله چون اجل مسمی در نفس عقد داخل است  
 پس ذکر آن مکرر صریح باشد و صاحب رساله و امثال او تقسیم مکرر را مستحکم می دانند  
 بنا بر آنکه در وجه استدلال بر اراده متعه از کرمه فحاشا مستغفم الخ متعلقاً بماده فرموده اگر محمول باشد  
 بکلیف دائم لازم آید وقوع مکرر در بیان حکم نکاح در یک سوره انتهی پس هرگاه وقوع مکرر  
 در یک سوره نزد او مستحکم باشد از آن قیاس باید کرد که بر مذاق او و علمای او در یک  
 جمله چه قدر مستحکم خواهد بود و آنچه فرموده و اگر مراد از آن معنی لغوی باشد الخ بنیابت مستحب  
 بنیابت بمقام عیب است چه صاحب تحفه برای دفع همین مطلوب شما احتمال صحیح بداند  
 باینطور که چون مدت انتفاع از امور دنیوی حکم کلشی عنده بمقدار در علم الهی متعین و تمامی  
 انتفاعات دنیا بقصد تنصای کریمه و بعد جعل نیک من جلود الا نعام سیرتاً مستحباً و این طبعاً  
 یوم اقامتکم و من العواقبا و ادباراً و شعاعاً انا و متاعاً الی جن محمد است پس اگر متعین  
 یافتند از زمان منکوحه بکلیف دائمی تا مدت معین پس باین تمنع چند روزه تمام مهر لازم می  
 نیست منطوق صریح عبارت صاحب تحفه در صورت بروز استدلال الطال این احتمال  
 واجب و ادعای ثبوت مطلوب خود با وجود قیام این احتمال از عجائب و آنچه افاده  
 فرموده است که اگر صاحب تحفه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع یافتند از زمان  
 نکاح تا مدت معین الخ کلامیست که احدی از عقلاء فضلاً عن العلماء بان متفوه نمی تواند  
 الخ میگوید بنده ضعیف که این افاده صاحب الرساله العجائب و قدوة الغرائب است

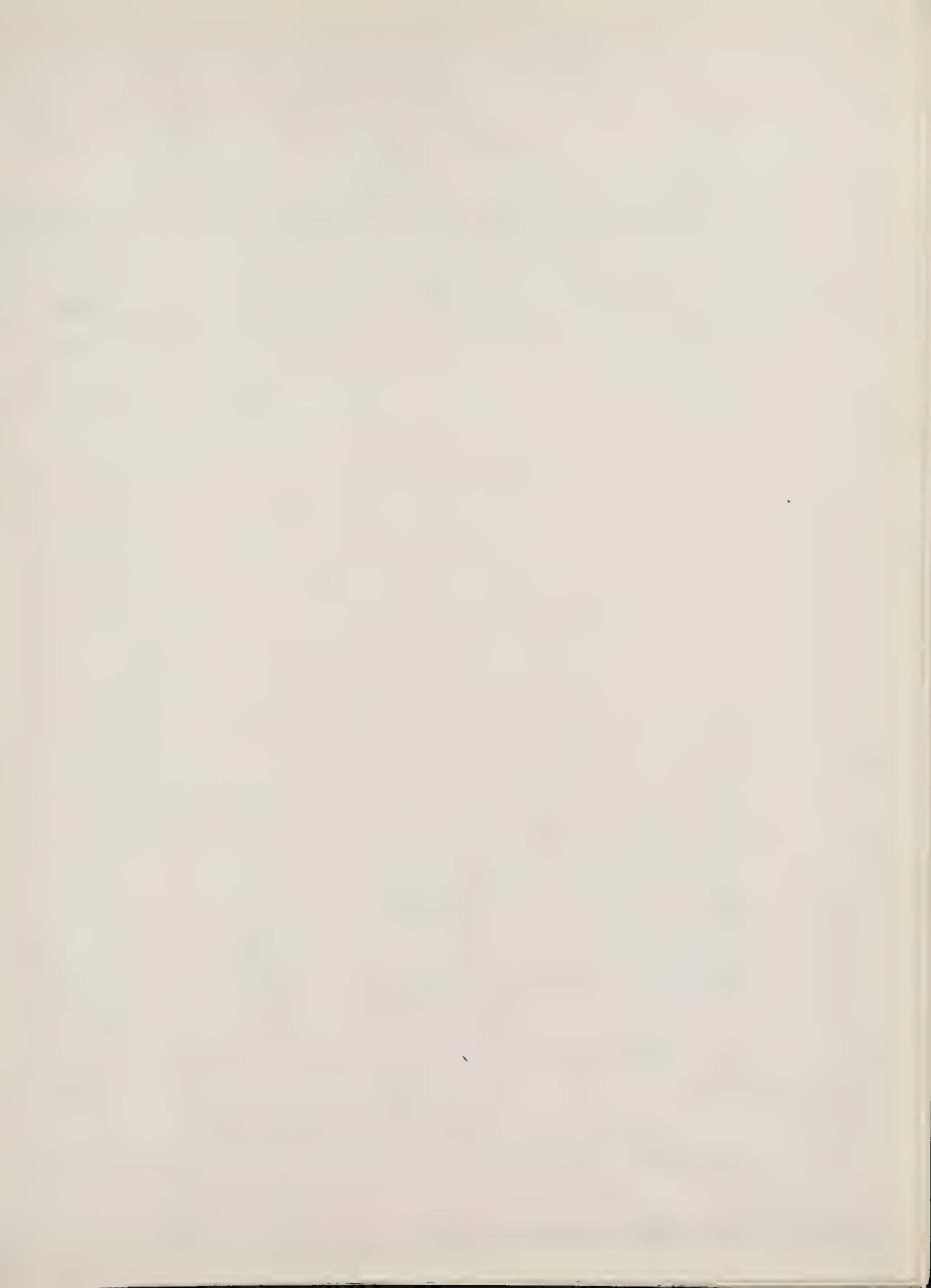
نداب است زیرا که هرگاه  
 و غیر آنرا باعتبار علم قدیم و توفیق  
 برکم تو بوالیه متمسک متاعاً  
 مسمی عنده الایه که این آیه  
 چنین باشد که اگر تمتع یافتند  
 است که آن مدت قبل  
 رساله چنین مدت را که جا  
 بمعنی گفته مقتضای کلام  
 و گویند تم قضی بجلاد و اجلاد  
 که عید تعیین مدت چه فایده  
 که در مقام امتنان واقع  
 تم قضی اجلاد و اجلاد مسمی  
 حاصل است چه قضای  
 اجل مسمی عنده بعد ذکر  
 هذا الظن فی کلام الملک  
 اجل مسمی قید عقد باشد  
 چه نیست که مادامی  
 بداند بالجد نزد شیعیان  
 جائز و درست نیست  
 طرفه تراشیده بر مجرای



الغرائب است زیرا که حق تبارک و تعالی جایجا در قرآن مجید تعیین مدت ارتفاع عباد  
 و غیر آنرا باعتبار علم قدیم و تقدیر قویم خود مینماید قال الله تعالی و انما استغفروا  
 بکم تو بوا الیه متمسکمتا عاصنا الی اهل مسمی و قال الله تعالی ثم قضي اجلا و احلا  
 مسمی عنده الایة کولین اهل اقل قلیل باشند پس برین تقدیر معنی کرمیه فاما مستغفروا  
 مضمین باشد که اگر تمتع یا قید از زمان منکوحه بکاح و ایمنی تا مدتی که در علم تقدیر الهی  
 است و آن مدت قلیل باشد پس بدیدان نروا هر ای ایان پس از آن حساب  
 رساله تعیین مدت را که جایجا در قرآن باعتبار علم و تقدیر الهی واقع است و اینها  
 بمعنی گفته مقتضای کمالی جرات است و کلام او در کرمیه متمسکمتا عاصنا الی اهل  
 و کرمیه ثم قضي اجلا و احلا مسمی عنده و امثالها جاری است باسیرتی که در اینرود  
 کرمیه تعیین مدت چه فایده دارد بلکه حذف الی اهل مسمی از کرمیه ان استغفروا بکم  
 که در مقام امتنان واقع است مطابق فرعوم ادظا هر است و حذف آن در کرمیه  
 ثم قضي اجلا و احلا مسمی عنده بجهت آنکه منقاد لفظ اهل مسمی عنده از لفظ قضی اجلا  
 حاصل است چه قضای الهی باجل بدون آنکه عند الله مقدمه باشد غیر مقرر پس انفاذ  
 اهل مسمی عنده نیز ذکر ثم قضي اجلا بر قطن صاحب الفایده انداخته باشد و لایق قضی  
 هذا الظن فی کلام الملک العلام علی العوام فضلا عن الفضلاء و الکلام قالی قوله و اکبر الی  
 و اهل مسمی قید عقد باشد اقول و احوال جناب می را از مذمت شیعیان هم الکی دست  
 عجب نیست که با ادعای خرق و کرامت اینقدر هم کشف بران انث که مذمت ختم  
 بدانند با الحجة نزد شیعیان ایقاع عقد الی مدة العمر یا ادا چون خالی از تعیین مدت است  
 جائز و درست نیست پس این اقرا و بهتان در حقیقت کشف غرر است و منقرض می شود  
 طرذ ترا یکبر جرد استناد آن بطرف شیعیان اکتفا آنرا موده او عاصیه اجتماع

ن من قولی بخار و الی فیه حالا بطرف  
 هم ای کرمیه است که اولاد است  
 مستغفروا یا فانی ان یقید کی است  
 و کرمیه انما استغفروا است چه بر  
 مسمی در نفس عقد داخل است  
 هم کرمیه است که می دانند  
 انما استغفروا فرموده اگر محمول باشد  
 مسمی پس هر کلامه قوی که اگر  
 مذاق او و علمای او در یک  
 لغوی باشد الخ فبایت مستغفروا  
 انما استغفروا شما احتمال صحیح بداند  
 تقدیر در علم الهی متعین و نامی  
 انما استغفروا است و شما یوم طلعه  
 الی جن محمد و است پس اگر هیچ  
 بیایید حیدر و زه تمام هر لازم می شود  
 استدلال الطال این احتمال  
 احتمال از عجایب و آنچه فایده  
 مسمی اگر تمتع یا قید از زمان  
 العلماء آن متفوه نمی تواند  
 لغائب و قدوة الغرائب است

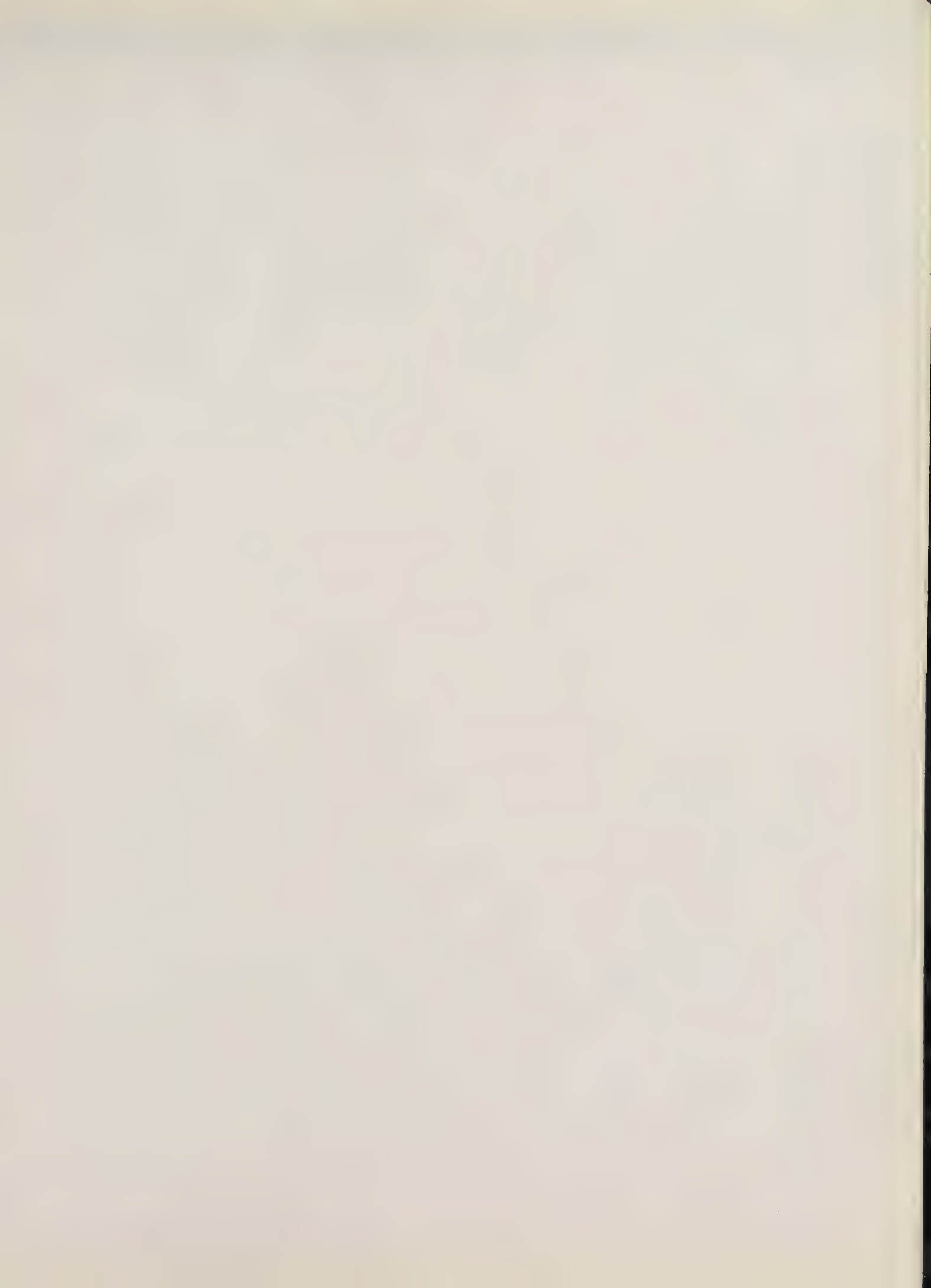




شدیم هم بر حوا آن فرموده اند و از اینها صدق حدیث مسلم که متضمن اینها کاذباً  
 هست واضح و لایح می شود اقول اطلاع صاحب تحفه بر مذاهب ذوق شیعیان قریب  
 هست از مطالعه کتابش واضح و لایح پس آنچه در این مقام صاحب رساله انکار مجرد در  
 باب متعده العمر نموده است از ان کاری نمیکشاید و فائده بدست او نمی آید زیرا  
 صاحب نزهة اثنا عشریه که از متبحرین امامیه است و صاحب رساله و الدماجدش از او  
 بعضی ثقات تغییر میفرمایند و کتاب او در دست تحفه اثنا عشریه است در کتاب خود که کجوب  
 باب نهم تحفه است در دستدلال مصنف تحفه که بر بطلان متعده ملزوم تقصیر اولاد و  
 اهلک معنوی نسل اقامت فرموده است تصریح بجز از بدست مستوعبه عمر در متعده زوده میگوید  
 که در مثال مفروض مخدوری که لازم می آید منشأ ان افراق زو جین است خصوصیت  
 عقد متعده و اشتراط مدت را در استلزام مخدور دخل نیست چه اگر تعیین مدت نبوی  
 کنند که مستوعب زمان عمر باشد یا بعد از انقضای مدت متعده افزوده باشند نقص مذکور  
 وارد نمی شود انتهی و معتمد اکوئیم انتساب اکثر اقوال و طرف اگر اهل مذاهب اهل سنت و سنی  
 اکثر عبارات لطیف اگر کتب ایشان اکابر علمای امامیه نموده اند حال آنکه ان اشخاص و ان  
 کتب از ان اقوال میرا اند و بیان تقسیم خطا در نقل را اگر چه در تمام کفایت نمی کنند لیکن بطریق  
 نمونه بزرگ چند شاهد اکتفا میرود از آنجمله است آنچه علامه حلی قهر صلبه را در سفر معصیت  
 در کتاب پنج الحق لطیف نشان نموده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه مسطور  
 بلکه برالسنه طلبه مثل مشهور است که آن امام بهام اصلاً تخمین آن نمیکند و از آنجمله است  
 آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت الا ان الابطال البی و انما با و لیا را در حصارم بجا  
 عقیده سیزدهم لطیف امام بخاری و مسلم نسبت کرده فرموده اند که این عمر و بن  
 العامر شخصی است که بخاری و مسلم هر دو در صحیحین خود از او روایت نموده اند

ف

شده است  
 لبسوالی  
 نشانی نیست  
 اعداد دو  
 پای زده  
 کتب علامه  
 چون متعده  
 و از آنجمله  
 ابن عمر نقی  
 ترمذی را  
 صاحب  
 واقعیه  
 شیعه  
 کوئیم حوا  
 زمان عمر  
 درین  
 صاحب  
 کلیت  
 و حال آنکه  
 از اطلاق



نموده اند که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان آل ابیطالب  
 لبسوا لی بادیار الخ حالانکه در آن هر دو کتاب از نام ابیطالب در نیمیقام نالانم نامی  
 نشانی نیست و عرصه چند سال است که مولوی محمد قلی مفتی میر ته تمیذ والد صاحب رساله در اندک  
 اندر دور از کار بجواب بعضی مراسلات احقر که در آن ذکر این حدیث تقریباً واقع شده است  
 بای زده بوده آخری چاره سوای سکوت چاره ندیده بالجله در کتب والد صاحب رساله که کل  
 کتب علامه علی قاضی نور الله شوشتری از نقول غیر مطابقه بالاصل قدر گیر موجود است  
 چون مقام از این کلام تکلیف انقسم شود ای است لهذا بر همین قدر اکتفا رفته  
 و از آنجمله است آنچه صاحب رساله در فائده ثالثه در وجه دوم از جامع ترمذی روایت  
 ابن عمر نقل کرده باین الفاظ که ساله جل من اهل الشام عن متنه اب و الخ حال آنکه در  
 ترمذی از طائفه موجود نیست گاه مشروحاً پس هر گاه صاحب رساله برخاست فرضه  
 صاحب تحفه مراتب تشیع را باقصی الغایت رسانیده باشد حیرانم که بعد از این حیثات  
 واقعیه چه خواهد فرمود و آنچه فرموده است طرفه تر اینکه بر مجرد رساند خوان از آن لطیف  
 شیعیان اگر تا فرموده الخ اگر این دعوی مجرد صاحب رساله را مسلم داریم  
 گوئیم چون صاحب نزهة اناسخیه احتمال تعیین بدست متد را نوعی که مستوجب  
 زمان عمر باشد بطور اطلاق بدون تمیذ و خوان آن من الله علیه ذکر کرده از ظاهر آن کلام  
 درین مسئله معلوم نمی شود و خصوصاً اگر صاحب نزهة اناسخیه از اطلاعات  
 صاحب تحفه که در فقهیات تحفه مسائل فقهیه شیعیه را عنوان نیز گویند ذکر کرده است  
 کلیت نصیده جایز او اعتراف کرده یا بشرطی که اطلاق صاحب تحفه مشعر بر کلیت است  
 و حال آنکه این مسئله مختلف فیهاست پس مطابق فرع دوم صاحب نزهة اناسخیه کلام او که  
 از اطلاق کلیت می فهمد صریح خواهد بود بر کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر آنرا مختلف

تخمین لغط کا در ناغانا  
 مب فرق شیعیان  
 رساله انکار مجرد  
 است او نمی آید  
 والد ماجدش از او  
 در کتاب خود که جواب  
 ترمذی و تفسیر اولاد و  
 بر در دست خود میگوید  
 این است خصوصیت  
 اگر تعیین بدست نوعی  
 در وجه نقص مذکور  
 صاحب اینست و بعد  
 حالانکه آن شخص و آن  
 نهایت نمی کند لیکن بطریق  
 در ادراک منفره معیت  
 و فقهیه مستطوره  
 و زمان نمیکند و از آنجمله است  
 بادیار در صدارت  
 اند که این عمر و بن  
 از دور است نموده اند





فیهما تسلیم کنیم گوئیم از آنجا که صاحب تحفه در کتاب خود کلام مطابق دایه‌های شیعه  
 میکند و گویای ایشان در اکثر مقامات در مسائل مختلف فیهما ادعای اجماع کرده اند  
 پس کلامی که از صاحب تحفه مطابق دایه گویای امامیه شده و مقام تسبیح نباشد  
 و اگر باشد پس علمای شیعه نیز در لزوم این شتاعت شریکند و بلکه درین باب متبوع او  
 باشند در صورتی که از طرف علماء خود تلاشی خوانند فرموده و از طرف صاحب  
 تحفه نیز قبول نه اند نمود حالا بعضی از شواهد ادعای اجماع در مسائل غیر مجموع علیها که از  
 اکابر شیعه زده شده باید شنید پس از آنجا است آنچه والد ماجد صاحب الدعوی در جواب  
 بحواله عقیده ششم فرموده هرگاه مثل ابوالخطاب و معیر بن سعید و عثمان بن عیسی و  
 نظای آنها با وجودیکه در اوائل حال خصوصیات بعضی بایده داشتند لیکن چون در اواخر  
 خلاف طریقه مرصیه جناب الله اختیار نمودند بر کافه فرقه امامیه ضلالت آنها واضح گشت  
 بهیچینی که هیچ متفلسر از امامیه در کفر و زندقه آنها مجال شک شبیه نماند انتهی پس درین  
 عبارت والد صاحب الدعوی اجماع فرقه امامیه بر ضلالت و کفر و زندقه اشخاص مذکورین تألیف  
 بیان فرموده است که مثل آن عبارت در تفصیل بر اجماع قطعی از علما کمره واقع شده حال آنکه  
 کشتی و حدودیه و غیر آنها توبه او و موت در حال عبادت الهی ذکر کرده اند چنانکه در در اواخر  
 فائده را بود در دوحه اول از دوحه خسته که در دفع ثبوت صاحب رساله بحدیث صحیح مسلم  
 شده است نقل آن گذشته و از آنجمله است آنکه سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده  
 کرده اند بر نجاست فخر حال آنکه شیخ ابن بابویه و جمعی و ابن عقیل بطهارت آن قائل اند  
 و از آنجمله است آنکه شیخ ابو جعفر طوسی در خلاف حکم بوجوب نضاکت کفار و ملاح  
 ذکر در در حد و وزن فرموده ادعای اجماع علمای امامیه بر آن نموده است حال آنکه از همان  
 بدو که این مسئله بین علماء امامیه مختلف فیهما معلوم می شود و عبارت شریک است

اما الواسطی فی الدیوان کان مع  
 و ان کان بدون الاخر ان فالتی  
 این مقام موجب دلالت کلام  
 آنی و فی بعضی مواردی بر دعوی  
 البدی زرتشت است و عبارت  
 مع انه لیس مخالف فی حکم مادی  
 الا جماع فقد وقع فیهما الخطا و  
 ما ادعی فیه الا جماع من کتاب  
 و اذ غفلت بعدتها قبل ان یسلم  
 لا یفصح الی اخر الفصل قال  
 اول آنکه اصناف کتاج بر  
 متعده باشند و کتاج داعی با امام  
 فرموده و آنکه اطاب بکرم  
 آنی است ذکر فرموده و اقول  
 و آنکه باری و امام باشند و  
 و هم عدم ارتباط در میان کلام  
 نظام متعده است و آن  
 بر تقدیر بر اراده متعده از کرم  
 آنی است ذکر فرموده و کتاج  
 از آنست که آنی با برتر است









شده باشد حق تعالی بلافاصله حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که بر مقتضای جمعی و پوشیده نیست  
 که اکثر آیات در اکثر مقامات قرآن مجید باین تساق و انتظام یافته نمی شود آیا نمی بینی که در  
 ما نحن فیه در تضاعف آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم ثمر ایض فرموده بقوله یوحیکم الله  
 فی اولادکم و سباق و سباق آن نیز در بیان نکاح است و معلوم است که مناسبت و ارتباط  
 عقد متعه با نکاح دائمی بمراتب زیادتر است از ارتباط میراث بنکاح کما لا یخفی اقول  
 در فائده سابقه مشروحا گذشت که مطابق تفسیر اکابر علمای شیعه بنسب ترتیب غامبی تا عدم  
 ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام واجب است این در تفسیر خود را بطور  
 آیات باعتبار همین ترتیب بیان می کنند پس اشکال صوبت ربط در بعضی آیات  
 مشتبه که مورد باشد و آنچه در ربط فیما بین تقسیم آیات علمای شیعه نوشته باشند  
 از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرمایند و از اینجا که مقام قطعی است و بیان ربط در این  
 آیات تفصیلی میخواهد لهذا برین جواب اجمالی در اینجا مقام التفارقه و معینا در تفسیر مشهوره  
 اهل سنت مثل روابط آیات و تفسیر رحمانی که گویا برای بیان ربط فیما بین آیات  
 مولف شده اند و در تفسیر گیر دینش بوری و دیگر تفسیر مسبوط ربط آیات بخوبی  
 مذکور و مصنف تحفه در هر مجلس وعظ که در هر هفته دو مرتبه متعقد می شود بیان را بطور  
 میکند لهذا بر علیه این اشکال ربط آیات مرتفع شده فضلا عن الفضلاء و معینا که گوئیم  
 جواب مختصری ازین شبهه در قول اتی می آید قال سیوم انک چون این نظم قرآنی نظم غما  
 است بر شیعیان احتجاج بآن نشاید و اگر اراده متعه از اینست فما استمتعتم موجب عدم  
 بقای نظم و باعث تحریف کلام الهی باشد لازم آید که لیسب اذخال آیات میراث در ضمن  
 آیات نکاح پسند تحریف قرآن بسوی عثمان نماید علاوه آنکه اراده متعه از آیه مزبوره مختص  
 بشیعیان نیست چه ائمتی که عمران بن الحصین و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحاب

فصل  
 ربط آیات

از صحابه و تفسیرین درین تفسیر گفته  
 بلکه این منقصت و نقصان است  
 معروف بدالات آیه بر اینست  
 اصحابی را که زعم دلالت آن  
 ضلالت و جهالت باز می آورند  
 بکبرین مقدم هم رجوع می نماید چه  
 بخشدند و یا اصحاب برین دقیقه  
 کشته متفطن نشده بودند انتهی  
 است بر شیعیان احتجاج بآن نیز  
 احتجاج و نظرای اودال بر وجوب  
 رست آید و آنچه گفته است که اگر  
 تحریف کلام الهی باشد انج گوئیم  
 در آثای یک آیه که کلام متفق  
 خصوصاً در صورتیکه جمله معیده حا  
 خود نقض میکند از وقوع کلام  
 النکاح و اثبت فیما بینکم التوارث  
 آیات نکاح احتلال نظم لازم نیاید  
 و از ادراستقام آیات نکاح در این  
 صاحب تفسیر رحمانی و صاحب تفسیر  
 بیان کرده اند داخل است آیات



از صحابه و مفسرین درین گفته که بزعم ناصب تحریف کلام الهیست با شیعیان نزدیک  
بلکه این منقصد و شناخت عبادی شود بطرف جمیع صحابه چه کسی که بزعم ناصب  
معرفت بدالات آیه بر حل متوجه بودند چرا این وجه دوم تحریف در قرآن مجید متکشف  
اصحابی را که زعم دلالت آن بر حل متوجه شدند متنبه و آگاهان شدند تا اینها ازین  
ضلالت و جهالت باز می آمدند پس در سکوت و عدم اظهارشان مشاعرت بطرف  
مسکین متوجه رجوع می نماید چه آنها یادیده و دانسته دیگر اگر از در طه ضلالت نجات  
بخشیدند و با اصحاب برین دقیقه سنجیده گشت به صاحب تبعال بعضی سلفه بآن متفق  
گشته متفطن نشد و بودند انتی اقول آنچه گفته است که چون این نظم قرآنی نظم عثمانی  
است بر شیعیان احتیاج بآن نشاء انتی در قیاس است بآنچه که در فائده سابقه از کلام صاحب  
احتیاج و نظرای او در این بر وجوب همین نظم در ترتیب گذشته پس احتیاج بهین نظم بر شیعیان  
راست آید و آنچه گفته است که اگر اراده متوجه از آیه ما استقمتم موجب عدم بقای نظم و ثابت  
تحریف کلام الهی باشد انچه گوئیم اختلاف نظم در کرمه و اصل کلمه با در آن ذکیم انچه از وقوع کلمه  
در آثای یک آیه که کلام متنس النظام و برای علت کفاح دائمی مسوق است لازم می آید  
خصوصاً در صورتیکه جمله معیده حکم متوجه بدخول حرف فای باشد که اتصال و الصاق را با ما قبل  
خود تقاضا میکند از وقوع کلام مستقل قرین کلام مستقل دیگر مثل آنکه کسی بگوید که اصل کلمه  
الکفاح و اثبت فیما بینکم التوارث و جعل کلمه لنباء صهر الیس لند وقوع آیات میراث در قرین  
آیات کفاح اختلاف نظم لازم نیاید و این جواب بر تقدیر تنزیل و مجاربت مع الحکم است  
و الا در اتمام آیات کفاح در آثای آیات میراث مقتضای کمالی ربط و الصاقی که  
صاحب تفسیر رحمانی و صاحب تفسیر دالط الایات و غیرها از مفسرین شیعه و سنی  
بیان کرده اند داخل است نه آیات میراث در ضمن آیات کفاح چنانکه صاحب سار

متبع مخفی در پوشیده نیست  
نمی شود آیات مخفی که در  
نموده بقوله یوسفیم اسد  
است که مناسب است و ارتباط  
کلام کما لا یخفی اقول  
نظم ترتیب عثمانی تا بعد  
در تفاسیر خود ربط در میان  
ربط در بعضی آیات  
شیعه نوشته باشند  
ت و بیان ربط در ام  
و معینا در تفاسیر مشهوره  
فیما بین الایات  
ربط آیات بخوبی  
نمود بیان ربط آیات  
نموده و معینا گوئیم  
نظم قرآنی نظم عثمانی  
استمتمت موجب عدم  
ت میراث در ضمن  
آیه از آیه خبر و در مختص  
و غیر ایشان از صحابه





کجایان کرده بیا نشانی که در او از سیبباده من توالوا البر از رکوع بوسیله که آیات میراث  
 شریع شده و بعد از آن بفاصله سیر آیات محرمات و نکاح مذکور گشته و سیبباده و محرمات  
 از آنجای شروع شده و بعد از آن بفاصله قایل باز ذکر میراث بمیان آمده است قال تعالی  
 و لکم حلال و الحاکم الوالدان و الاقربون و الذین عاهدت ایمانهم فانکم لعلیهم  
 پس آیات نکاح در آیات میراث واقع شده نه آیات میراث در آیات نکاح و آنچه  
 گفته است چه دانشی که عمران بن الحصین و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحابه و مفسرین  
 اجماع که نموده اند سابق دانشی که عمران بن الحصین هرگز تا قبل مجازت و استنباط نموده و مراد از آن  
 میفرمود روایت از آیه شریفه الحج است کما فی بیان فی جواب القاضی الفخامه و معنی تقدیر  
 تنزل لولیم شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تفسیر در حق اکثر اخبار خود میگوید از اکثر  
 مخالفان بظاهر القرآن فلا یمنی ان یعمل علیه شیء که در باب من اصابه شیء من النسا میگوید  
 بدان الخبر ان مخالفان علی مایه قرآن بظاهر کتاب الله و الاحادیث المستفیضة و ما یروى عن  
 لا یجوز العمل به در هرگاه از آنکه معتقدین احادیث مخالف بظاهر قرآن در طریق امامیه مردی  
 باینکه پس اگر از بعضی صحابه تفسیری که بظاهر نظم قرآنی مخالفت دارد مقبول شده  
 نماند که کدام مقام اعتبار است و معاینه که امامیه با جمیع احادیث آمده اند چگونه باشند  
 از امامیه نیست نیز مثل آن با جمیع آثار و کتب که در این باب که نه مورد قبول نیست و با آنکه  
 گوئیم از این عباسی از قرینه قراوت فما استقمتم به منین الی اصل مسیحی مردی است لیکن  
 مذلات آن بر منتهی است نزد صاحب تحفه مسلم نیست که امر شریع کلامه مع ابراهیم پس از  
 بن حصین و ابن عباس در اراده شده از کتب ما استقمتم نزد صاحب تحفه با شیعه ال  
 شده که نیستند تا شاعت تحریف لطرفشان از کلام صاحب تحفه لازم آید و  
 صاحب رساله در ای مقام صحابه دیگر را که از جمله ما استقمتم الی اراده شده است نمودند

نموده باشند نام نبرده تا بعد  
 و حاجتی که ذکر سبانی شده و  
 این منقذت و شاعت  
 آیه محرمات و نکاح و ادله  
 در غیر منع است کما در سابق  
 مطلق معین بطلان آن و  
 کریم مذکور بر جل متعده با  
 این استدلال نباشد آیا  
 صحابه مثل سلمان و مقداد  
 بر حضرت ابو بکر صدیق  
 چنانکه طریقی در احتجاج  
 آیات قرآنی مثل انما و  
 بطلان استدلال بر مط  
 صحابه بر بطلان اعراف  
 قرآنی بطلان این است  
 مرد و دست اما و  
 خود نشسته است چه  
 مراد از این آیه نیست  
 مال و سنگی که قدر  
 است دویم آنکه مرا



نموده باشند نام نبرده تا بعد دریافت حال نشان در این اداره بولش آید  
 و چنانچه که ذکر سهامی شده است جویش از مجامع است و آنچه گفته است  
 این مقتضات و شایسته نماید شود بطرف صحابه و غیره است بدو وجه اول  
 آنکه صحت روایات دارد بر اعتراف صحابه بدلائل که می نماید مستقیم الایه بر جل مستند است  
 در خبر منع است که امر سابقا دویم آنکه بر تقدیر تنزیل است که می نماید از عدم ذکر و پس خاص  
 مطلبی بین سلطان آن دلیل فی نفس الامر لازم نمی آید پس اگر صحابه را هم بر تفرین است  
 که می نماید که بر میل مستند دوم اختلاف در نظم قرآنی استدلال نموده باشند این متناهی است  
 این استدلال نباشد آیا صاحب رساله نمیداند که مطابق روایات شیعه دو از ده کس از اکابر  
 صحابه مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و برید بن الحارث و غیره در یک مجلس  
 بر حضرت ابوبکر صدیق بر حقیقت خلافت حضرت امیر علیه السلام اقامت نموده اند  
 چنانکه طریقی در احتجاج در حدیثی طویل ذکر آن نموده و هیچ یکی ازین صحابه که ام استدلال  
 بآیات قرآنی مثل انما ندیکم الله و رسوله الایه کرده پس چنانکه نزد شیما ازین استدلال است  
 سلطان استدلال بر مطلب مذکور از آیات قرآنی لازم نمی آید همچنان نزد ما عدم احتجاج  
 صحابه بر این اعتراف بعضی صحابه بخل مستند بدلائل که می نماید مستقیم ملزوم اختلاف در نظم  
 قرآنی سلطان این استدلال غیر لازم **قال** قولی که اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند الخ  
 مردود است اما اول پس با حقیقت که اینکلام ناشی از عدم تامل و جمع بقواسم مذموب  
 خودش است چه فخر رازی در تفسیر که از جمله اقوال مفسرین است و در نقل کرده یکی آنکه  
 مراد از این آیه امنیت است که هر که استطاعت داشته باشد که کفاح حرد نماید پس فقدان  
 مال و ملکی که قدرت بر جهاد اتفاق حرد نداشته باشد پس برای دفع مجاری بار  
 است دویم آنکه مراد امنیت است که کسی که قدرت نداشته باشد بر دلی حرا در بعضی از ارا

و بعد بوجوه حکم الله آیات میراث  
 مذکور گشته و بسیار از مجامع  
 سال آمده حینت قال تعالی  
 دست ایمانکم تا تویم نصیبهم  
 در آیات نکاح و آنکه  
 و غیر این از صحابه و مفسرین  
 از حدیث نبوی و مراد از آن  
 القاعده الثانیة و مهندی تقریر  
 از اجازت خود گوید اما خبر  
 است از حدیثی که در آنجا  
 بار آمده المتصدد و ماذا لکن  
 آن در طریق امامیه ردی  
 نیست و در مستقول است  
 احادیثی که الهام نموده  
 و شیعیه خوانند و با این  
 مسیحی می خواند لیکن  
 شرح کلام مع ابراهیم پس مراد  
 مراد صاحب توحید باشد  
 صاحب توحید لازم آید و  
 از اراده و توحید الله خود را





در جهالت نکاح او نباشد پس او را نکاح آما جائز است و این موافق مذموب ابو حنیفه است  
چه نزد او کسیکه با زن آزاد نکاح کرده باشد برای او نکاح کثیر جائز نیست نسیم ایضا  
مفسرین گفته اند که مراد نیست که هرگاه کسی بر کثیری فریقته و عاشق شود و ممکن نباشد  
او را انکاح کردن بر زن آزاد و بیعت عشق او با کثیر پس در خصوص است او را جائز است تزویج  
کردن با کثیر انقی محصله و صاحب کثرت نیز تصریح کرده با اینکه نکاح جاری نزدش انقی منسوخ  
است بیعت و استطاعت و اما نزد ابو حنیفه پس غنی و فقیر برابر است و بیاب و حار  
نمودن با کثیر و او نفسیه نموده آیه گرفته را با اینکه هر کسی که زن آزاد در جهالت او باشد نکاح  
با کثیر نمی تواند و مراد از نکاح در آیه و طی است انقی محصله پس بنا برین میگویم که آنچه مذموب  
ذکر ساخته معنی بر مذموب افقی است و چون دلسته که مطابق او از این حاصل می شود  
همانرا ذکر ساخته و مذموب امام عظیم خود را پس نیست انداخته و معارضه است که در صورت  
ازاده و طی حره از نکاح و ممکن از در استطاعت و طویل شدن نیست در اینجا آیه که شامل  
منکوه و متنع بهاء بود و خواهر بود و اصحاب ما رضوان الله علیهم تصریح نموده اند که حکمت نکاح  
و متنع با کثیر در صورتیکه حره در تحت او باشد مگر با جارت حره خواه منکوه باشد و خواه  
متنع بهاء اما موخر بر طام اصحاب بل صریح باینهم پس شعبه ناصب منافع شد و متنع بهاء  
ما جائز است بنا بر نفس اخیر که اذاجا و الاحتمال لطل الاستدلال اما بنا بر این از بیعت  
که از آیه گرفته مستفاد می شود که نکاح حره موقوف بر سقه و غنا است و نکاح افتد بر عدم  
"و سعت و مکنت و معلوم است از این حکم باطلا و عموم صحیح می تواند شد چه اقل مهر  
بنا بر مذموب ابو حنیفه ده درم است و آن یک شنبه و ستان تقریباً بقدر زور و ربه  
و کسری زیاد می شود و بنا بر مذموب افقی اقل مهر آنست که حاصل جیت آن دلسته باشد  
که ضمن بیعتی تواند شد و آن بر یک فلس هم صادق می شود پس زیادتی مهر حره بر مهر

بر مهر اما  
عادت است که  
در صورتیکه  
نظر باشد  
عده بگیرد  
غالباً مهر  
موجب این  
مکمل نفقه  
نفقه اش غایب  
میگردد که عدم  
و جدال و عدا  
و سبب و عدا  
داخل در حکم آیه  
مراد از کثیر  
نکاح و انقی خود  
هر دو عقد است  
و فساد در مهر  
آیه این باشد که  
می تواند کرد و  
چنین مهر حره



بر مهر اما کلیه متوجه شد پس لابد که از مهر خورده محمول بر اعم انکس باشد بحسب مجاری  
 عادات که زیادتی مهر خورده بر مهر امده باشد و برین تقدیر می توان گفت که مهر متخلف بهایم  
 در صورتیکه تا مدت عمدت و زمان معتدیه متوجه او عمل آید زیاده میدی باشد عاده از مهر انقضای  
 نظریاتیکه احرافات نفقه و غیره بر عهده آن زن خواهد بود و هم می باید که بعد از انقضای  
 عده بگیرد و در وقت عده طعام و کسوت و غیره نیز بر ذمه خودش هست پس در صورتیکه  
 غالباً مهرش را از مهر کثیر بوده باشد و از اینجا ظاهر گردد که عدم لزوم اتفاق متخلف بها  
 موجب این نمی شود که سعت و طول درباره متخلف بها فخر در نیانند چه ظاهر است که چون  
 متخلف نفقه خود است مهرش زیاد می باشد و آن مستدعی طول است بخلاف جاریه که  
 نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد علاوه آنکه بر تقدیر تسلیم ساداة مهر امده مهر متخلف بها  
 میگوئیم که عدم طول اعم است از اینکه بسبب نفقه آن مال وسعت باشد و اینکه بسبب عدم  
 و جدان و عدم تیسره بوده باشد چه در صورتیکه شخصی استطاعت نکاح حره بحسب  
 وسعت و فساد داشته باشد لیکن ممکن از طول حره بسبب عدم تیسر آن نهشته باشد  
 داخل در حکم آید مگر خورده خواهد بود و نکاح کثیر بر او حلال و صلاح پس برین تقدیر می توانیم  
 مراد از کثیر چنین باشد که هرگاه بعد از مال نفقه نهشته باشد که آن حره را در جهاد  
 نکاح و انمی خود تواند آورد و با یک برن حره متخلف و متخلف بر دو میسر نماید و موالع از آن  
 هر دو عقد داشته باشد پس نکاح و انمی که آن تواند کرد و در وقت حره که بی بی فانی  
 و فساد می در معنی آید لازم نمی شود نکاح آنرا تا آنکه پس می گوئیم که محصل است مراد از  
 آید این باشد که هرگاه قدرت بر انکی و متوجه با حرا را داشته باشد نکاح و موه با جاری  
 می تواند کرد و معلوم است که چنانچه مهر حره منکوحه غالباً از مده باشد بر مهر جاری منکوحه  
 چنین مهر حره متخلف بها بر مهر جاریه متخلف بها و اطلاق نکاح بر هر دو قسم در فساد آید

و این موافق مذکور است ابو حنیفه است  
 نکاح کثیر جائز نیست کسی هم از یک بعضی  
 کثرتی فریقته و عاشق شود و ممکن باشد  
 برین فرض صورت او را جائز است تزویج  
 بیکه نکاح جاری نزد آنی منسبط  
 غنی و فقیر برابر است و بیاب حوا را نکاح  
 می کردن آزاد و در جهاد او باشد نکاح  
 پس بنا برین میگویم که اگر چه  
 نکاح او را این حاصل می شود  
 است انداخته و معلوم است که در صورت  
 نکاح نیست در اینجا که می باشد  
 بیکه تصریح نموده اند که در وقت نکاح  
 است حره خواهد منکوحه باشد و فساد  
 پس بعد از آنکه منع شد و تنجیل تمام  
 است ال اما آنرا که بر این جهت  
 متخلف است و نکاح آنکه بر عام  
 در موه بصورتی تواند شد چه اقل مهر  
 است آن تقریباً بقدر د و در وجه  
 که صد است آن داشته باشد  
 دق می شود پس زیادتی مهر حره بر مهر





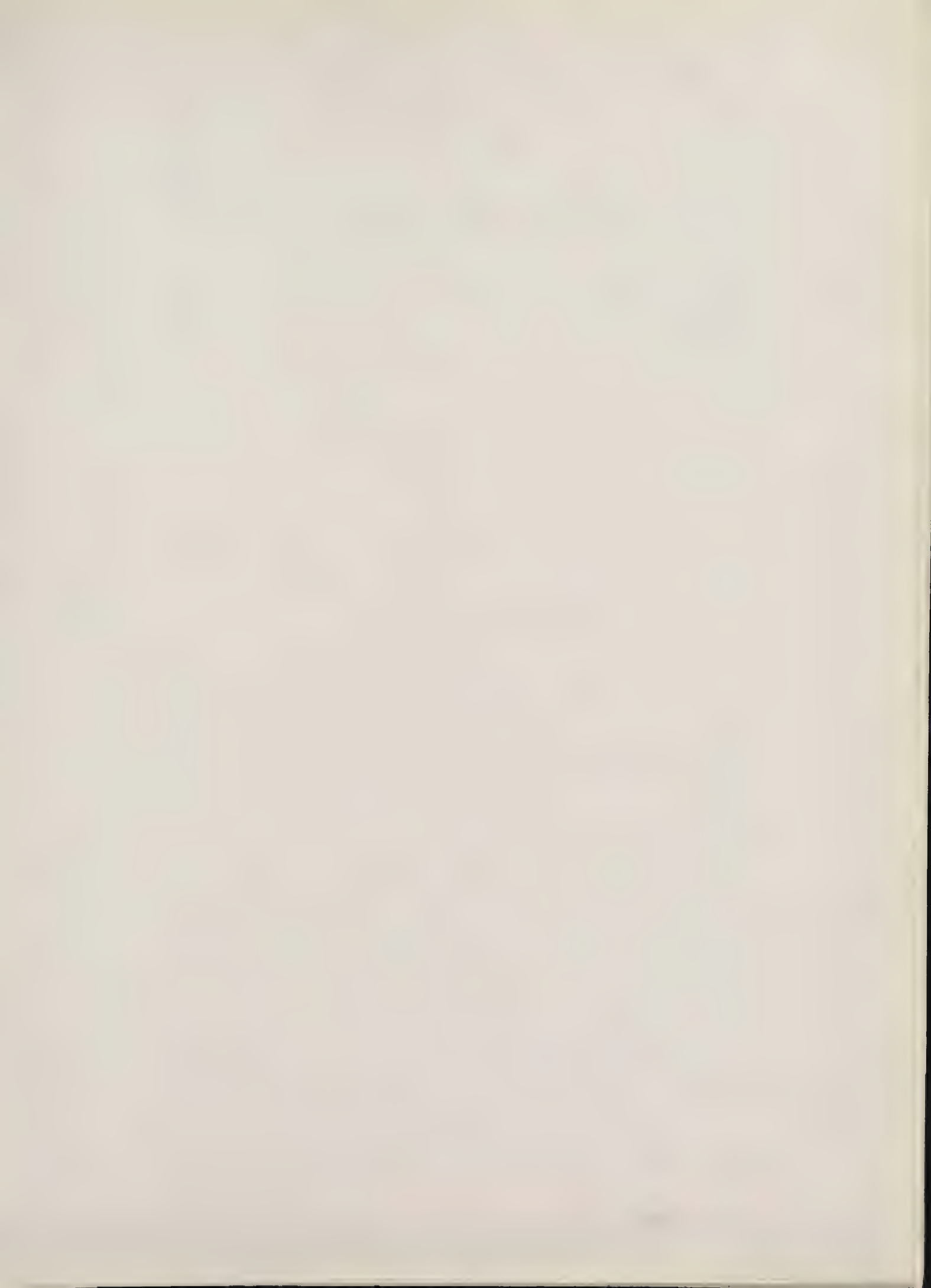




صحیح خواهد کردید در بیفهمی است  
 بر این مواد از آیه همین معنی آمده است  
 می نمایند انحصار خواهد بود  
 محبت عدم استطاعت آن  
 نامشده شده بود و حوازی آن در صورت  
 عدم طول بوده فرموده  
 اینست که در اینجا او علی سرفه  
 در کمال غریمت نمی دانند بلکه  
 در انتی قول کلام حساب  
 نیست بلکه اگر کسی در بیان  
 یا گفتا بنکاح نیز کان فرموده اند  
 من میسقط منکم طول لایزال که در صورت  
 است بلکه حکم کحل جدید لایزال  
 و طوق و حلال بودن چه در  
 ساق کریم من لم یسقط منکم طول  
 است عدم استطاعت  
 در تمام این تحلیل منتهی بود چرا  
 بنکاح نیز آن باین تقدیر است  
 بین و توصیف آن بجهت  
 بنکاح نیز آن اولی است چنانکه

چنانکه صاحب منہاج الہدایہ در بیان احکام مستفاده از کریم مذکورہ میفرماید الربیع  
 انه ان خبر من یرویج الایة کان ذلک خیرا له و انما کان الامر کلها لما یحق من العضاۃ  
 و نقص الخیر و الیضا فانه قد یفرق مولا لا یبینه و یبہا بغیر اختیار متی شایان یفعلها عن ملک  
 الی آخر فان المنقول الیه لا یسقط بنکاحا و کفی بذلک غضاۃ انتی پس نکاح نیز آن را  
 که منجر بطرف این رسواییهای شود در این مقام ذکر فرمودن و از بیان متع که مطابق  
 ظاهر روایات بشود افضل از نکاح دائمی است احراض کردن بعد از شان رحمت  
 باشد و حکمت کامله الہی است با آنکه در این مقام سکوت در معرض بیان مفید حضرت  
 چنانکه صاحب فقه انرا مقتضا در عبارتیکه بحد سطر قبل از قولی که صاحب رساله آنرا  
 در اول این فائده اخذ کرده است میگوید و نیز حق تعالی میفرماید فان ختم الاقدار  
 فواحدة او ما یلکنت ایام یعنی اگر ترسید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهد  
 کرد پس بر یک منکوحه قناعت کنید یا بکنیزان خود قضاای حاجت باید پس در اینجا  
 سکوت در معرض بیان هیچ مفید حضرت نیست خصوصا مقام مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن  
 عدل واجب نیست بوجه متع و تحلیل درین امر پیش قدم اند زیرا که در نکاح و ملک  
 بین آن شخص حقوق واجب می شود و ترک آن ظلم مقهوری که در تحولات متع که  
 غیر از اجرات قرری هیچ حق واجب نیست شود تحولات تحلیل که محض حلوائی بی دود است  
 غیر از من است بر داری مالک خرج خبری بر زمین نمی آید الی آخر اقال و مختصر کلام صاحب رساله  
 در این مقام آنکه در معنی کریم من لم یسقط الایة اقوال معسرین مختلف است و امام رازی از  
 مقله آن سه وجه نقل نموده اول آنکه هر که استطاعت کحل حره بسبب آن باین داشته  
 باشد برای او نکاح جاری جائز است و این قول بر وفق مقتضای آنست دوم آنکه  
 آنکه قدر است نیست باشد بر دلی مراء فی آن زن آنکه در حلاله نکاح او باشد و در





نکاح اما جایز است و این تفسیر موافق نزدیست ابو حنیفه است سیوم هرگاه کسی  
 بر کنیزی فرقیته شود و ممکن نباشد او را اکتفا بر زنان آزاد و بیعتش او با کنیه پس او را  
 تزویج بکنیز جایز است و آنچه صاحب گفته ذکر ساخته یعنی بر بند نیست نفی است و چون  
 مطلب خود را بر این تفسیر حاصل دیده بنای استدلال خود بر بند نیست نفی نهاده است  
 امام انجم را طرح داده انتی لمحقن کلامه در باطنین ماهرین واضح است که هر صاحب  
 با کلام متین صاحب تحفه در این مقام مطابق نیست چه مفاد کلام صاحب اینست که  
 صاحب تحفه تفسیر جمله من لم یقطع بعدم استطاعت لبیب فقدان مال اندنوده بنای  
 استدلال خود بر بند نیست نفی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب تحفه مربوط نیست  
 زیرا که کلام صاحب تحفه علی ما یقرب اتفاق صریح است بر اینکه بنای استدلال او در توطی که  
 صاحب این کلام در این مقام بر این جواب اخذ نموده بر سیاق آیه با کتفا بر نکاح امار در حدیث  
 عدم استطاعت نکاح حره بشرط و طریقی نیست اعم از اینکه تفسیر من لم یقطع بعدم استطاعت  
 نکاح حره بفقدان مال کرده آید یا با اینکه زن آزاد در جهالة نکاح او نباشد یا بعیران  
 پس استدلال صاحب تحفه را نه نزدیست نفی نموده و نه مذنب حنفی منافی بلکه استدلالش  
 بجهت آنکه لیساق آیه است بر تفسیر کامل و مقصودش حاصل باشد چه ظاهر است که  
 لیساق آیه به اختلاف تفسیر متبدل نمی شود اگر در این مقام گفته شود که گوید اینها مفاد  
 عبارت صاحب تحفه استدلال لیساق آیه است لیکن قریب به بی مقام فرموده که  
 این آیه و هو قوله خالی و من لم یقطع من طول الا آیه نیز در مقدمه نکاح است یعنی اگر مقدر  
 مال نداید که مهر و نفقه حرائر تواند داد پس نکاح بکنیز گران برادران و بنی خود را  
 الخ و این تفسیر مطابق نزدیست نفی است پس استدلال صاحب تحفه ضعیف نزدیست  
 است نفی باشد که گمانه صاحب البراءه و جواب او مطابق باشد با استدلال صاحب

صاحب تحفه مدخله الخالی گوئیم  
 قرضی بان نموده توطی که در این  
 جواب در این مقام اخذ کرده  
 قول سابق بر قول اخذ باری  
 استدلال باین تفسیر بر جرم  
 باشد مستند نمود و حیث  
 نکاح است الخ و حاصل  
 فاما استنتم نیز در مقدمه نکاح  
 واقع است چنانکه در المدا  
 که اینها سیاق آیه دلالت  
 در تفسیر که می فرمود  
 بالادوات فلا بد وان یگوید  
 بعضی پس معتقدان ال  
 صاحب تحفه بعد اقامه  
 لیساق آیه و بیان معنی  
 تفسیر چنانکه صاحب  
 گوئیم وجه اختیار صاحب  
 مفسرین شیعه کرده  
 مذکور که من لم یقطع  
 نفی غیره من تفسیر









و بعد از آنکه در نفقه خرج قوله معلوم است که در صورت ازداده نفی خرج از کونیم این  
 نفی غیر محارقه ای نیست بلکه محارقه ای است که صاحب نفقه ذکر کرده که اگر میانه  
 نفی او از نفقته ای که نفی بیای توجیه از طرف نشان برین نفی مستلزم دارد  
 حکمی که صاحب نفقه به ترک نیست امام اعظم بر صاحب نفقه وارد کرده بر نفی خود نیست  
 قوله و اما باینکه کونیم در کونیم که در از طول مهر و نفقه مراد است چنانکه الفا نقل آن  
 از منهای نفقته ای که نفی و غیر نفقه مراد می باشد از نفی باشد بر مهر امر زیرا که در نکاح  
 حره مهر و نفقه هر دو بر زوج لازم است بخلاف امر که با وجود نفقته مهر او از مهر حره نفقه  
 غالباً بر زوجه مالکشی باشد علی التبع چه صاحب نفقه و در زیادت مجموع مهر و نفقه حره  
 بر مهر امر با نفقته بطور کلیت است پس آنچه صاحب نفقه از طول محض مهر نمیده  
 که نمیده که در از محمول بر اعم اغلب کفقه از علیه رستی معری باشد قوله باینکه نفی  
 اقل مهر است از کونیم نفی اقل مهر بر نفی است نفی همانست که صاحب نفقه ذکر کرده که  
 در منهای نفقته و اولیای نشان بر آن عرفاً غیر واقع پس ذکر اقل مهر در این مقام نفی  
 مطلوب صاحب نفقه که خواهد رسانید قوله برین تقدیر می توان گفت الحج کونیم زیاده  
 بدون مهر متعین بها عاده بر مهر امر که مسکوه بنگاح دائمی باشد ممنوع است چه درین بلاد و بنگاح  
 متعین عادت جاری نیست و در بلادی که جاری است در اینجا هم زیادت مهر متعین بها  
 بر امر غیر معقول زیرا که بنگاح امر که در این مقام ممنوع است دائمی است و بنگاح حره  
 منقطع و زیادت مهر بنگاح منقطع که با حره باشد بر مهر امر که مسکوه باشد بنگاح دائمی  
 نزد عقلا معقول نیست قوله خصوصاً نظر بر بیکدیگر کونیم در صورت مسکوه بدون کونیم  
 بنگاح دائمی و متعین بها بودن حره زیادت هر حره بر مهر کونیم ممنوع است حکماً و اتفاقاً  
 کونیم اگر چه نفقه و کسوت متعین بها بر زوجه خودش میباشد لیکن بواسطه متعین بها

مستحق بهادر  
 قوله خلاف  
 بر زوجه زوج میانه  
 ای للنفقه و غیر  
 کسوت و اما  
 و حبس النفقه  
 منقول شده که  
 نه عدم ممکن از و  
 قائم باشد و غیر  
 باشد بر انا امیر  
 علی و زوجین  
 مستحق کونیم  
 قبل است  
 المستحق فی بعض  
 متعارف و خلاصه  
 مراد از این بنگاح  
 صاحب نفقه را  
 خود و به انحصار  
 پس در اینجا که  
 جواب صاحب نفقه



مستحق بها در نفقه و کسوت عادی است پس ازین وجه زیادت مهر مستحق بها را بر امر غیر لازم  
 قوله بخلات جاریه که نفقه اشغال با بر ذمه مالکش میباشد انتهى کوئیم نفقه جاریه غالباً  
 بر ذمه زوج میباشد چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذمان میفرماید البتة الثاني في الموجب  
 اى للنفقة وهو العقد الدائم بشرط التمكن التام سواء كانت حرة او امته او كافرة فلما  
 كسفت زانما من غير عذر او مكانا سقطت والمولى ان ارسل امته ليلا او نهارا الى الزوج  
 وجبت النفقة والا على المولى انتهى قوله علاوة برين الخ کوئیم اتفاقاً از مذهب الهداية و ترمذی  
 منقول شده که نزد علمای شیعه مراد از عدم استطاعت طول حرة نفقه و کسوت اوست  
 نه عدم ممکن از دوطی آن پس بنای جواب بر عدم ممکن دوطی بنادان توجیه الکلام بما لا یرضی به  
 قائمه باشد و نیز کوئیم چون صاحب البیِّنیه تفسیر قول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه را که انا امر  
 ما بشد به انا امین حر مینما از قبیل المعنی فی بطن لث عود غیر مفهوم احدی از اهل ان تاول  
 علی و توجیه بغایت رکب بی دلیل زعم کرده پس از وی می پرسیم که آنچه خودش در بیان  
 معنی کریمه من لم یستطع الا یہ گفته با منبر است که مراد از کریمه چنین باشد الخ آیا حقیقتاً ازین  
 قبیل است یا نه قوله انا انما الخ کوئیم این معنی هم غیر مفهوم اهل ان ازین کریمه و از قبیل  
 المعنی فی بطن لث عودست و نزد اهل ان و متدبر ببلغت عوب نکاح دائمی از ان  
 مبتدا در ظاهر الی غیره و با اینهمه کوئیم صاحب البیِّنیه خود تصریح کرده که در صورت اطلاق نکاح  
 مراد از ان نکاح دائمی می باشد و با قطع نظر از اینکه کوئیم اگر احدی از علمای شیعه معنی از علوم  
 صاحب البیِّنیه را در تفسیر این کریمه گفته باشند ان در قوله انا رابعاً الخ کوئیم چون صاحب  
 خود وجه انحصار نکاح در جاری در صورت عدم استطاعت حرة بیان کرده و حیث قال  
 پس در اینجا سکوت در موضع بیان صحیح مفید حضرت الی آخر ما قال و قدر نفقه انفا پس  
 بواجب صاحب تحفه مطلقاً الی ابدی احتمال که آنجا خبر البطلان آن فرموده باشد منقام عادی

علی حرة الخ کوئیم این  
 که کرده که امر بیان  
 بن تفسیر مستند در  
 ده بر نفقه خود پس  
 بیا که انفا نقل آن  
 امر زیرا که در نکاح  
 را و از مهر حرة نفقه  
 لوح مهر و نفقه حرة  
 اول محض مهر فیه  
 که در این نیست نفی  
 الی ذکر کرده نکاح  
 در این مقام نفی  
 الخ کوئیم زیاده  
 در این ملا و در کتاب  
 است مهر مستحق بها  
 است و نکاح حرة  
 شد نکاح دائمی  
 انچه بعد از کسوت  
 در حکم امر القاه و نیز  
 که مستحق مستحق بها





استجاب و استعجاب است **قال** فائدة ثامنة وربما انك اريد ان يكون فيهم من اهل  
 الان علي اذ واجهم او ما ملكت ايماهم فانهم غير ملومين ما نسخ اية متعدي في قوله قد نسخ وجه منافع  
 بجواز منته نذر بد انك اكثر علای اهل خلاف استناد خوده انما بان اية بر حرمت منته وعلای  
 كرام ما رضوان الله عليهم ارا ان اجوبه شافیه وافیة بحیر تحریر آورده اند و مادر ان مقام اكتفا  
 زانیم بذكر كلام شاه عبد الغفر باللهی که بالفعل در بند وستان در میان سنیان علم است  
 بر داشته و قبل از ذکر کلامش نقل کلام خواهد نصرا صد کاتبی می برداریم تا سر قه شایع است  
 از ان ظاهر شود خواهد بود در صواعق محرقة در باب البطلان منته بعد کلامیکه با سخن فیه تعلقی  
 دارد چنین گفته ان الله تعالی لم یحل لک حال من النساء الا الزوجه و البتة فقال غیر من قابل  
 فی توضیح من کتابه الکریم و الحافظون لفروجهم او ما ملکت ایماهم و به انش علی بر تمة منته  
 انما لیست من الازواج لارواه ابو بصیر فی الصحیح عن الصادق انه سئل عن المتعبد ای  
 من الاربع قال لا ولا من السبعین و لا تنفذ احکام الزوجیه من العدة و الاطلاق و الاظهار  
 و الاحصان و اللعان و الارث و لا باک بین و لان الکاتبة بالنساء انما یحل لاذنهما  
 التزوج محصنا بقوله عزت کل من المحصنات من المؤمنات المحصنات من الذین  
 او تو الکتاب من قبلکم و اذا اتیت من اجور من محصنین غیر فمیں بقوله و اهل لکم ما ورا  
 ذکم ان تتوا باموکم محصنین غیر فمیں و التمتع لیس محصن انتی مت عبد الغفر بالله  
 بر ذنی نادت مستره خود مستره مضامین از صواعق نصر اندکانی خوده در تحفه اش مشکوید  
 و اظهار کمالات خود می نماید و چه قسم زن متوراد و زوجه داخل توان نموده حال انکه احکام  
 زوجه از عده و طلاق ایلا و اظهار و حصص و احصان بر خطی و امکان همان دارند بر  
 منتفی است نزد خود ایشان نیز و انداخته است شکی نیست لوازمه داده بدیهی است و قدر  
 ابو بصیر عن الصادق علیه السلام انه سئل عن المتعبد ای من الاربعه قال لا ولا من السبعین

این کتاب  
 در حدیث است

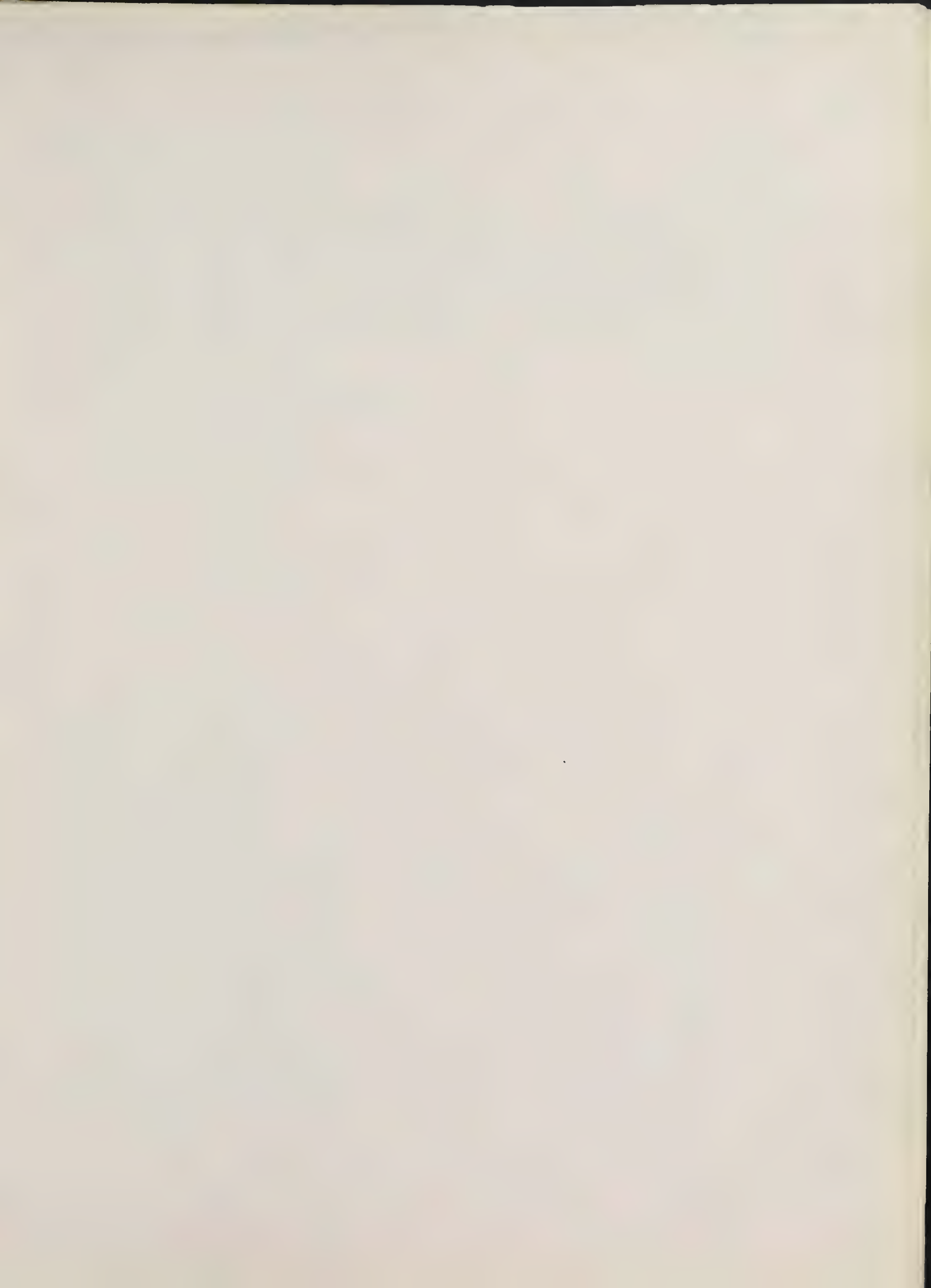
این کتاب در حدیث است  
 و در حدیث است  
 و در حدیث است

این کتاب در حدیث است  
 و در حدیث است  
 و در حدیث است

این کتاب در حدیث است  
 و در حدیث است  
 و در حدیث است

من السبعین و این روا  
 محسوب شد و در قرآن  
 سفاح است قوله تعالی  
 منته بالبدیهه احصان  
 حجم بر منته غیر نا کجا  
 و تحذیر او عیه منی است  
 و نایقهی طامه و اسکلا  
 بنقل مذکور خوده و کجا  
 بنقل ان مسند بطریبا  
 بر اذ از ذالهم الحان  
 جناب ایشان بنا  
 بنقل اسناد آن بطام  
 رساله و دیگر علما  
 شیعه که صاحب  
 عبارت لطیف  
 ساد سیه جانی که  
 عبارت صاحب  
 حال اکثر رساله  
 مضامین رساله  
 داشته باشد بر





من السبعین و این روایت دلیل بر این است بر اینکه زن متوجه نیست و الا در اربع  
 محسوب میشد و در قرآن مجید هر جا در تخیل اجتماع زنان دارد شده مقید با حصان و عدم  
 سماع است قول تثنائی و اصل کلام دارد از ذلک آن متغویا با موالکم محصنین غیر محض و در زن  
 متغویا باید به حصان حاصل نیست و لهذا شیعه نیز در اسباب حصان نمی شمارند و بعد  
 رجم بر متغی غیر ناگج جاری نمی کنند و مباح بودن متغی هم بدیهی است که غرض از بحث این  
 و تنذیر بیهی متغی است نه فایده داری و اخذ و له و حمایت ناموس و غیر ذلک انبیهی کلامه  
 لایق تنذیر ملازمه و این کلام چنانکه می بینی ما خود و مسروق از کلام معواته است که بدون شمار  
 بنقل مذکور نموده و کمار بی الضافی است که کسی کلام دیگری را نقل کند و بدون اشعار  
 بنقل آن مسند بطرف خود سازد تا نزد ناظرین که بر حقیقت حال مطلع نباشند سلم افتخار  
 بر افراز و اللهم الا ان نقی این نظیر قول خلیفه ثانی انا احرهما و اینی عینا است چه منظور  
 جناب ایشان بنا بر فرعونم هستیم و جماعت بیان نمی نمیرد از متغی بودن بدون شمار  
 بنقل اسناد آن بطرف خود فرمودند انبیهی کلام صاحب الرساله اقول این بی الضافی است  
 رساله و دیگر علی جای اربع چنانچه احقر العباد در جواب فائده اولی بعضی عبارات کتب  
 شیعه که صاحب رساله مضامین آنرا از آن کتب اخذ نموده و بدون انتساب آن  
 عبارات بطرف آن کتب رساله خود نقل نموده بطریق نمونه ذکر کرده و همچنین در ادوات  
 ساده و جایی که صاحب رساله شتایع دارد را بر متغی در کفاح و طلاق جاری کرده چنانچه  
 عبارت صاحب رساله آنرا مشیه که ماخذ عبارت است و ما در رساله است بیان نموده و اگر  
 حال اکثر رساله اشترکین است لیکن روایا لا اختصار التزام بیان ما نزد بودن عبارت  
 مضامین رساله اش از کتب اربعه کلامیه امامیه ترک کرده هر کسی که ادنی تبحر در کتب کلامیه  
 داشته باشد با منته بر او ما خود بودن جل مضامین رساله اش از تفسیر شیخ الصادقین و زنه

و هم عاقلون  
 هیچ وجه منافات  
 متغی و علمای  
 اکتفا  
 بیان علم شتایع  
 شتایع  
 ما نحن فيه تعلق  
 حال غرض قابل  
 در جرعه شتایع  
 بالمتغی  
 ملا و اظهار  
 تا میل از صا  
 من الذین  
 و اصل کلام ما و او  
 بعد غرض و در کلام  
 به اشترک  
 اگر احکام  
 و ارجح همه  
 است و قدر  
 من السبعین



اثنا عشریه در پنج الحق و احقاق الحق و امثال آن واضح خواهد بود و قطع آنرا از تفصیلی که سابق  
 ازین در دفع ثبوت سزیه از طرف جناب صاحب توحفه گفته شده در اینجا بطریقی دیگر  
 بتقریر مختصر گوئیم کسی که قول غیر را بدون اشتباک لطرف او ذکر نماید او را در اصطلاح  
 اهل مناظره مقبض میگویند و مدعی قرار میدهد سبب آن و این مطلب در رساله ما متداوله  
 مناظره مسطور و برالسنه طلبه مذکور در کتب جمیع فنون از مطالبی که لاحق از سابق بودن  
 اشعار بر نقل ذکر نموده معمور پس حکم سزیه بر امثال آن از ادب علمای نجابت دور و با اینهمه  
 گوئیم دلیلی که صاحب تحفه در این مقام بر حرمت متذکر کرده اعنی انتقار از وجبت از شتم  
 بهایجبت انتقار احکام آن از عده و طلاق و امثال آن اصل آن دلیل بر بی طلبی نجابت  
 مشهور و در تفسیر کبیر و الطال الباطل و منبع البیان و دیگر کتب کثیره مشهوره مذکور پس  
 حکم سزیه بتقسیم دلیلی مشهور بعد از مصداق و تخصیص سزیه وقت آن که کتاب صدق  
 دون غیره من الکتاب الکلامیه و غیره بمقام استجاب آنچه گفته است که اللهم الا ان یق  
 این نظیر قول خلیفه ثانی انا احرمها و انی عنها هست الخ گوئیم چون بتقسیم نقل کلام غیره  
 اشعار بر آن صاحب رساله و الذکر که او را شش و دیگر علما اشیاء بکثرت تمام واقع است  
 لطرف و باره از ان اتفاقا سزیه رفته پس مقام حریت نیست که صاحب رساله کلام خود  
 و اقوال این اهل علم را نظیر قول کدام کس خواهد گفت محال و هرگاه انفرادی پس گوئیم  
 و بکلام دخول است بچند وجه اما اولی اینست که بکلام متضمن تفرج و طام است در حق صحابه و  
 مفسرین و اعلام بدینش خصوصاً جناب خلافت مآب فاروق عظیم سیدان چه اگر این  
 آیه دلالت بر حرمت میداشت چه اجتناب ایشان تصدیق و مشقت انا احرمها بر خود  
 کوار می فرمودند بلکه میبایست که بفرمایند ان احرمها فی کتابه مکرر اینکه بگویند که خلیفه  
 ثانی انعیاز باسد معنون این جا مل بوده اند چنانچه از آیه تیمم آیه قنطار و غیر آن یا بکمال خود

ما

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

بکبر

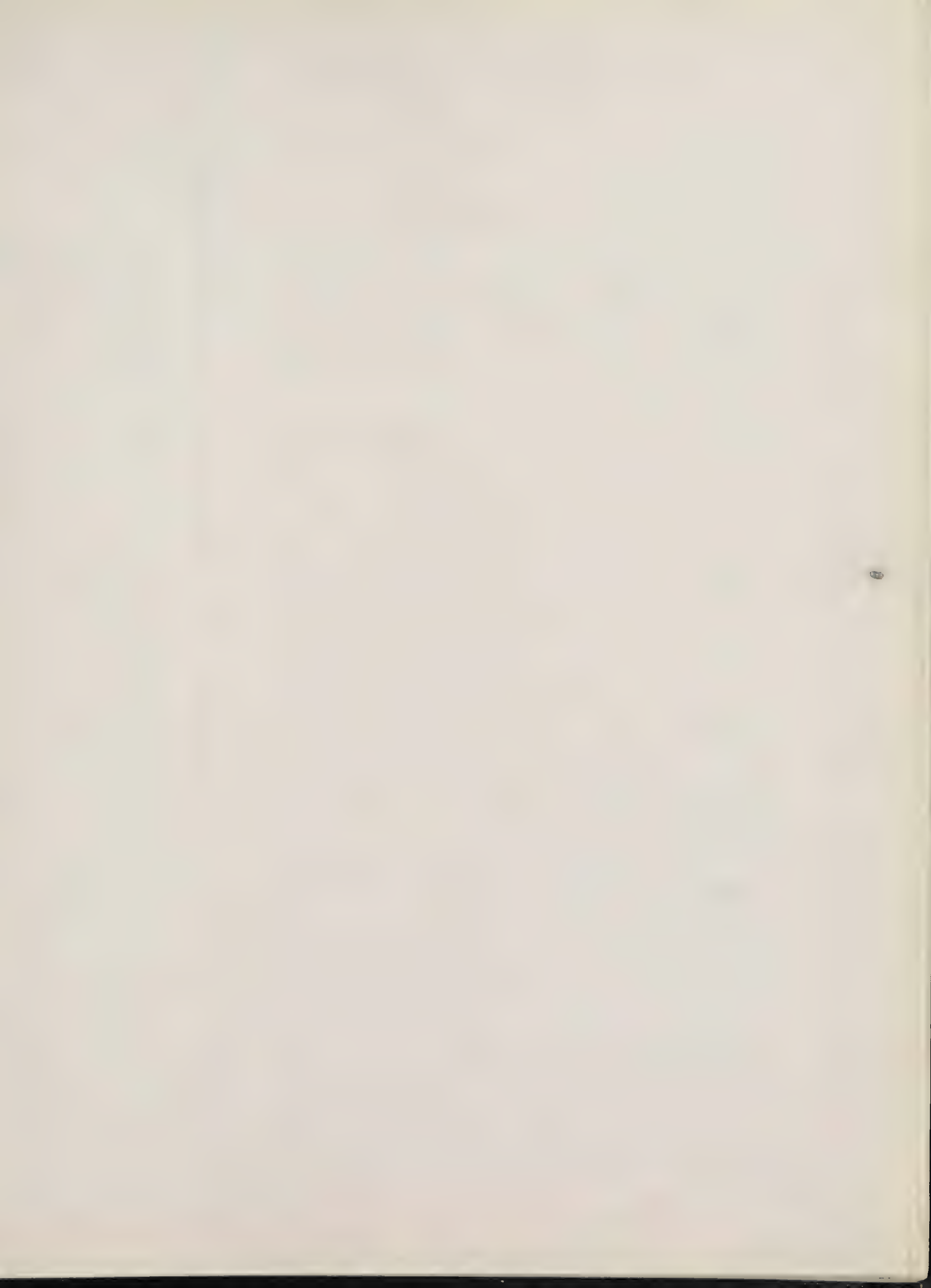
بکبر





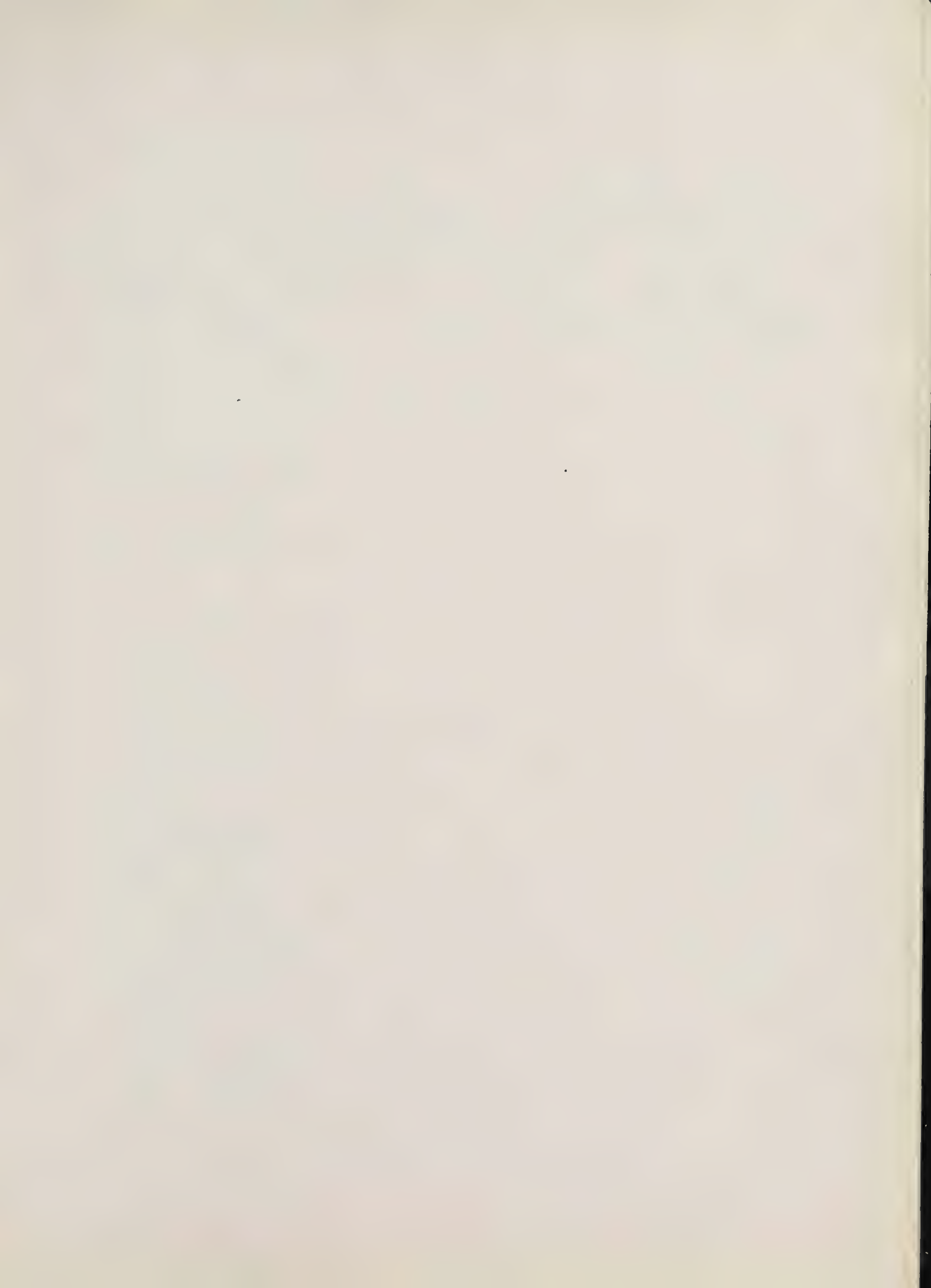
در قطع نظر از تفصیلی که سابق  
 تحفه گفته شده در اینجا بطرز دیگر  
 است از ذکر نماید او را در اصطلاح  
 این مطلب در رساله ما می تواند  
 معلومی که لاحق از سابق بدین  
 باب علامت دورد با اینهمه  
 کرده معنی استعاره و حجت از شریعت  
 اصل آن دلیل بر عظامت نبوت  
 است کثیره بشهره مذکور پس  
 بهر وقت آن اثر کتاب ضوابط  
 گفته است که اللهم الا ان یق  
 کنیم چون بقیسم فعل کلام غیر بدین  
 ملامی شیوه بکثرت تمام واقع است  
 حجت که صاحب رساله کلام خود  
 و هرگاه استناد استیجاب می کنیم  
 فخرج و طام است در حق صحابه و  
 ب فاروق عظیم سنیان چه اگر این  
 و مشقت انا احرمها بر خود  
 تا می آید که بگوید که خلیفه  
 بر ستم و آید قسطار و غیر آن یا بجهل خود

یا بجهل خود است آن قائل شوند طبعاً و اینها نشان داد سابق و استیجاب که عبد الله بن عباس  
 و غیر آن بر حصین و جابر بن عبد الله انشاری و ابو سعید خدری و دیگر صحابه قائل  
 بحلیت متعه بوده اند و همچنان امام الکسینیان بقول صاحب هدایه و شارح  
 مقاصد و علمای عصر اکبر بادیشان و غیره در شاه بهمنی و اتباع آنها قائل بحلیت متعه  
 بوده اند پس در حقیقت جواب این شبهه بر عهده این بزرگواران سنیان است  
 لا قولی جواب ترحیم لزوم تدرج و طام در حق صحابه کرام از کلام صاحب تحفه در رد  
 فائده رساله محرم است فالنظر منه و آنچه گفته است خصوصاً جناب خلافت آب  
 فاروق عظیم سنیان الخ که هم چون حرمت متعه حکم احادیث بنویسند و اشارات  
 آیات قرآنی بر حضرت عمر و ائمه بود لکن ایمان حرمت آن فرمودند و ادله آنرا ذکر  
 نمودند چه بر امام و محقق بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست که بر مسند دلیل آن ذکر  
 نمایند پس خداوند که صاحب رساله کلام دلیل ذکر دلیل حرمت متعه بلکه دلیل خاص  
 که کریمه الاعلی از داجم او مالک است ایمانهم باشد بر حضرت عمر لازم قرار داده بر ترک آن  
 زبان طعن بیجا گشاده و مهندا که تم عدم ذکر دلیلی خاص در موصنی مستلزم بطلان  
 آن فی نفس الامر نمی شود ایا صاحب رساله نمیداند که مشکلین امامیه با کثر آیات قرآنی  
 مثل کریمه انما ولکم الله و رسوله و غیره من الآیات الکثیره برخلاف بلا فصل حضرت امیر  
 علیه السلام هستند لال میکنند حال آنکه گاهی حضرت امیر با مثال این کریمه بمقابله نبوت و غیره  
 اقامت هستند لال نفرموده اند بلکه جایجا با عادیست بنی مخار و بیعت مهاجرین انما  
 هستند لال نموده اند و صاحب احتیاج از دانه صحابه مثلی خالید بن سعید بن الحارث و  
 سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد و عمار و غیره هم رضی الله عنهم در یک مجلس نگاه برخلاف است  
 حضرت ابو بکر صدیق و احتیاجات ایشان برخلاف حضرت امیر از حضرت انام



مصادق روایت کرده و هیچ یکی ازین صحابه کبار استدلال بآیات قرآنی بر خلیل  
 ننموده پس چنانکه نزد شیعه از عدم احتجاج حضرت امیر و دیگر صحابه کبار بر خلافت حضرت  
 ایشان بآیات قرآنی غلطی در استدلال بآیات واهی یا بدیهیان نمود ما از عدم  
 احتجاج حضرت امیر و دیگر صحابه و غیر هم بر جزم متعبریم بکرمه الاعلی انه اجهل علی در  
 استدلال بان بر جزم متعبریم بکرمه مذکور و متطرق نمی شود و آنچه گفته است مگر اینکه  
 گویند که خلیفه ثانیا العیاض با سیدنا کونتم اشکال بر حضرت عمر باینکه تمام از وقتی که فقیر  
 در تالیفات والد بزرگوار صاحب رساله ملاحظه کرده نهایت ششاق بود که  
 تقریر استجاه این اشکال را از ایشان استفسار کند و حال آنکه تمام بر قرائت حضرت  
 عمر بیان نماید لیکن فی الحال که کلام درین رساله بطول انجامیده لهذا باین صورت  
 ملال ناظرین اکتفا بر اجمال مینماید و میگوید که در کرمه و ان کنتم رضی از علی سفر او جاو  
 احدکم من الغایط او لا متم لب فلم تجدوا ما و فتموه اصعید علیا اکبر و در قرائت  
 مشواتر است یکی را بستم چنانکه مذکور شد و لفظ لا متم بصیغه مفاعله که برین قرائت  
 واقع است استعمال از آن کتابه عن الجماع ظاهر است پس برین تقدیر حکم کنیم که ازین  
 آیه مستفاد می شود شامل خواهد بود تیمم حدت و جنابت هر دو را و قرائت دوم  
 لم تتم الا بصیغه مجزیه برین قرائت که ثابت بودن لمس از جماع غیر طاهر است چنانکه  
 بیضاوی در تفسیر خود میفرماید و قراة الکسای لم تتم و استقامه کسایت عن الجماع  
 اقل من اللامته و هرگاه برین قرائت دلالت لمس بر جماع ظاهر نباشد پس سورت  
 آیه محض برای بیان تمام حدت خواهد بود و شامل تمام جنابت نخواهد بود و چون قرائت  
 حضرت امیر و بزرگوار ایشان آیه تیمم مخصوص بود به بیان حکم تمام حدت و  
 شامل تمام جنابت نبود پس حضرت عمر را بجهت آنکه حکم ظاهر قراة لم تتم گویند که

مذکور در این محققین تیمم حدت میدهند  
 و جواب آیه نظار در تحفه مذکور است  
 بدون تعرض بدفع جواب صاحب تحفه  
 گوئیم سابق دلالتی که عندین عباس فرموده  
 فائل بان نبوده و جابر بن عبد الله در  
 نه فتوای بکجا از آن داده اند و صاحت  
 کرده که روایت کردن جنوی مست  
 هرگز بکجا از متعبر قائل نیستیم که اگر  
 پاوت او و فرزندش که پیش از  
 فائده خامه ذکر کرده جوابش از  
 در سوره مومنین و سوره معارج  
 و این بدیهه است و سورتین مذکور  
 متقدم متاخر را معنی ندارد که کما  
 گذشته فائده فائل اما انما  
 از جمله از واج شهادت جاری  
 الایه المذكوره فان قلت بل  
 من جمیع الازواج اذا صح الکذا  
 از جهت تفاسیر مذکور  
 جاری است و محشری معتزلی قات  
 در از واج داخل گفته و احتما





نایات قرآینه بر منطبق  
بر خانه کبار و خلافت حق  
استخوان نموده از عدم  
الاعلی اندو اجماع علی در صحت  
و دایمی گفته است که او ایله  
تبر بایه ششم از دقتی که فقیر  
است مشتاق بود که  
ایمیر تیمر قرائت حضرت  
احامیده لهذا بار خرف  
نتم بر صحنی از عمل سفر او جاری  
اطلبا اکید و دقار است  
نه بصیرت مفاعله که درین قرائت  
سین برین تقدیر حکم ننم که ازین  
هر دو را دقار است و در  
سین از جماع غیر ظاهر است چنانکه  
سم و استقامت گنایت عن الجماع  
جماع ظاهر نباشد پس سورت  
ست نخواهد بود و چون قرائت  
بود به بیان حکم تتم شدت  
درین قرائت است که

ذکره را مختصص بنعم حدیث میدارند از آیه تتم جابل گفتن از عجایب است  
و جواب آیه تفسار در تحفه مذکور است پس از صاحب کتاب التبیان  
بدون تعرض بدفع جواب صاحب تحفه مستقیم و آنچه گفته است سابق است  
گوئیم سابق است که عبد بن عباس از آن رجوع فرموده و عثمان بن الحصین اصلا  
فائل بیان نموده و جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری روایت جواز نموده اند  
نه فتوای بجز از آن داده اند و صاحب کتاب خود در ادوات فائده خامه تصریح  
کرده که روایت کردن چیزی مستلزم فتوای راوی میسر آن نیست و امام  
هرگز بجز از متعه قائل به نیست که امر مشر و حافی جواب الفائده الحامیه و نسخه متعه  
پادشاه و نیز فرشته که پیش از حرف و حکایت نیست صاحب کتاب در ادوات  
فائده خامه ذکر کرده جوایش از جماع باید جست قال اما نیا پس این آیه  
در سوره مومنین و سوره معارج واقع شده و آیه فاستمتعتم بهن در سوره نساء  
و این مدینه است و سورتین مذکور تین یکپس آیه متعه متاخر خواهد بود و از آن نسخ  
متقدم متاخر را معنی ندارد کما لا یخفی البته اقول جوایش در ادوات فائده را  
گذشته فالنظر منه قال اما نیا پس میگوئیم که متعه داخل این آیه است و متع بها  
از جمله از اداج شهادت جاریست و محشری در کشاف حیث قال ذیل تفسیر  
الآیه المذكوره فان قلت بل فیه دلیل علی تحريم المتعه قلت لا لان المنکوحه نکاح المتعه  
من جمیع الازداج اذ اصح النکاح انتهی پس منع کردن شمول زوجیت متع بها را  
از جهل تقایم نیست و محاورات عرب است انتهی اقول در این مقام شهادت  
جاریست و محشری قائل به است یا نشانی که ادوات احوال متع بها  
در ازداج داخل گفته و احتمال فرجه در ادوات اهل سنت نه جهت الزام است و تحقیق





خصوصاً وقتی که در نظر ایشان همیشه ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 که نفس در اخراج مجتمع بها از ازدواج است حاضر ایشان است و آنکه در این مورد صاحب  
 هوای ذکر کرده اند و سیاتی بیانه و الکلام من صاحب الرسال علیہ بنیارس پس کلام  
 مبارکه معتبرنی بر خلافت قول امام صادق نزد اهل سنت خارج از اثره اعتبار شده  
 قال اما ابی بصیر از این جهت که اطلاق روده بر ما نحن فیه بعباد الله بانفی ندارد و چنانچه  
 در حدیث منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ رخص لنا ان تزوج المرأة  
 بالتوب الی اجل و در صحیح مسلم ان تکلم المرأة بالتوب الی اجل موجود است و از  
 تاریخ طبرستان هم سابق مذکور شد که ترمذی زبیر استوار بن کلاح المتعین اطلاق ترمذی بر متعه  
 وارد شده و زحمتی بآن تصریح فرموده و اگر زن متعه از روجه و ملک باین خارج  
 باشد پس متعه که بالا جماع در عهد پیغمبر خدا عمل آمده و مباح بوده باید که خارج از روجه  
 باین محین باشد و داخل در قوله فارایک هم العادون صحابه رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم باشند و اینست که این آیه مقدم است بر آیه متعه انتهى اقول  
 جوابش آنکه بر محصلین بر ظاهر است که تفسیر از امارات مجاز است کما یقال  
 ظلمه الکفر نور الایمان علامه نیشابوری در تفسیر خود میفرماید لذلک لکن حقیقه بی  
 من الخمر و الاصل فی الاطلاق الحقیقه و متی استعمل مجازاً فانما استعمل مقیداً لقوله کما  
 و جاءت سکره الموت الخ و چون در حدیث صحیح بخاری ترمذی و در حدیث  
 صحیح مسلم نکاح مقید است بلفظ الی اجل و در عبارت طبری لفظ نکاح مقید است  
 بمتعه پس مطابق قاعده مذکوره اطلاق نکاح و ترمذی بر متعه و اطلاق روجه بر متعه  
 بهای طریق مجاز باشند نه حقیقت و کلام در آنست که روجه است علی متعه بها نیست  
 حقیقت و ان از حدیث ابی بصیر از ترمذی و غیره بوقت اطلاق روجه بطرف روجه

و اینست که از ترمذی و غیره  
 الی روجه در کلام شیخ صدوق  
 است که ترمذی از امارات مجاز  
 و اطلاق روجه بر متعه  
 حاتم بن جمیل مجازاً باین  
 مطالب بر صفحه خاطر  
 آن ترمذی المرأة بالتوب  
 همچنین عبارت طبری  
 این اطلاق نه دلیل بر  
 الی غیر قسمی از نکاح با  
 کما در فی الاحادیث  
 است پس عینان  
 و اگر زن متعه الخ کم  
 در اوقات ضرورت  
 هم العادون نمی نو  
 پس آنچه از حدیث  
 انحصار زن متعه  
 می تواند کرد و  
 در اربع از لوازم  
 بر منصف بیه



روجه و ایمنه چنانکه خود صاحب رساله بان قائل است حیث قال فی الوجوه العاشره من هذه  
 الوجوه در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح بر فرد مبتدا در آن شده الخ ثابت و بر هر ظاهر  
 است که بتا در از امارات حقیقه است پس ظاهر شد که معنی حقیقی زوجه نیست مگر مشکوذا  
 و اطلاق زوجه بر ابر متبوع بهای بطریق مجاز احدى انکار نمی کند چه هرگاه اطلاق بعبر بر عجمی  
 حاتم بر نحیل مجاز آجاست باشد اطلاق زوجه مجاز بر متبوع بهای استبعاد دارد و هرگاه این  
 مطالب بر صفحه خاطر ترسم گشت بظهور دست که حدیث صحیح بخاری یعنی رخصت  
 ان تزوج المرأة بالنوب الی اصل و حدیث صحیح مسلم یعنی ان نکح المرأة بالنوب الی اصل  
 همچنین عبارت طبری ای تزوج زیر اسماء نکاح المتعده بجهت تقید دلیل است بر مجاز  
 این اطلاق نه دلیل بر ادا بالجد اگر نکاح مقید بقیدی نکاح حقیقی باشد لازم آید نکاح  
 آید نیز قسمی از نکاح باشد چه در احادیث بنویس بر جلق زننده اطلاق نکاح الیه شده است  
 کما ورد فی الاحادیث ناک الیه ملعون لیکن این اطلاق مقید نزد هر عاقل اطلاق مجازی  
 است پس همچنان اطلاق نکاح و تزوج مقید به طریق مجاز باشد و آنچه گفته است  
 در اگر زن متعه الخ گوئیم اگر قاعده الضرورت بقیع المخطوط و حکم شارع بخوار از آن  
 در ادوات ضرورت بقدر آن در آنوقت مقتضی استثنای صحابه مذکورین از حکم آیات و روایات  
 هم العادون نمی بود مخدوری که لازم کرده است لازم می آید و پس نیستی قال اما خلاصه  
 پس آنچه از حدیث ابو بصیر ذکر کرده مطلقا بمطلوب او ربطی ندارد و حاصل آن است  
 انحصار زن متعه در چهار بلکه در هشتاد هم نیست هر قدر که آدم خواسته باشد از زن آن متعه  
 می تواند کرد و این کلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد مگر اینکه بگوید که انحصار  
 در اربع از لوازم زوجیت است پس قطع نظر از قصور شوهر او که در این مقام بکار برده چنانکه  
 بر مقتضای سبب پوشیده نخواهد بود و او را می شود بر او اینکه نزد گانه عقلا دعوی بلائینه

در تفسیر است امام جعفر صادق علیه السلام  
 صاحب الرساله علیه و نیز پس کلام  
 نیست خارج از دائره اعتبار شده  
 سخن قیه ترفا و لفته و انفی ندارد و بیانی  
 لفظ رخصت لسان تزوج المرأة  
 النوبت الی اصل موجود است و از  
 نکاح المتعده پس اطلاق تزوج بر متعه  
 متعه از زوجه و ملک بمن خارج  
 مباح بوده باید که خارج از زوجه  
 هم العادون صحابه رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله بر آیه متعه انتی اقول  
 زات مجاز است کما یقال  
 خود میفرماید لفظ لک حقیقه می آید  
 علی بابا فانما استعمل مقید الکفر لک  
 ع بخاری تزوج و در حدیث  
 است طبری لفظ نکاح مقید است  
 زوج بر متعه و اطلاق زوجه بر متعه  
 و حدیث علی متبوع بهای نیست  
 حقیقت اطلاق زوجه بطریق مجاز





و چون است پس اگر بهره از انصاف و بدیتی از طریق است لال میست ایستی که او را  
 بر این و بر آن ناست میگرد که انحصار در این از لوازم زوجیت است و این از قوه اوجیر  
 الحیدر انحصار در عدد مذکور مختص بکساح دائمی است و در متعه شریعت در انحصار ابراد  
 او ساقط است و ابر بود انتی القول این فائده جدیده و قاعده فقهیه از صاحب رساله در  
 رسیده که جواب بر استدلالتی که میسر نشود و در حق آن گفته اند که مطلقا بمطلب مستدل بط  
 ندارد و چون صاحب رساله در انحصار انکار در لفظ حدیث الوعیر بمطلب صاحب تحفه  
 نموده اینرا بمنته بر این و بدلی فائده میگویم که در تبارک و تعالی در حکم کتاب و  
 فرموده فائده اما طاب لکم من استر متنی و ثلث و بر این میگویم که متنی به او مشکوک  
 داخل نیست یا نه اگر داخل باشد بمطلب صاحب تحفه داخل باشد و اگر داخل باشد  
 می باید که حکم قید متنی و ثلث و بر این که سورت است برای آنست که ما در سابقا منزه  
 و سیاقی فی جواب الوجه العاشر ایوده مقید باشد بعد و زیادت بر چهار دان  
 جائز باشد و همین مطلب صاحب التحفه قال و اما سادس پس آنچه ذکر کرده  
 عدده و وزن متعه نمیدانند که سبب چهل او نمیدانند خصم و دشمن ناشی گشته  
 به عدله در متعه و نکاح دائمی هر دو شرط است یعنی اگر چه بر متع خیرستور و مخفی نخواهد بود  
 لیکن بنا بر زیر توضیح مذکر عبارت بعضی از کتب الکفای و در قال المحقق فی شرایع  
 الثامن اذا انقضی اجلها بعد الدخول فعدتها حیضتان و قال الشیخ رحمه الله و عدتها  
 حیضتان ولو استبرأت نحره و اربعون یوما و تعد من الوفاة بشهر یوم و خمسة ایام کما  
 یستدل من کتبها انکانت حرة و لو کانت و اما فائده الاجلین انتی پس وضع کردید که تول  
 بعد از استبراء عدله از حیضت میری یا جمعی است فیضع پس کس یا نه قال از مذمت صاحب  
 بهم فرساییده باشد چگونه نقصان ابرام ان نمیدانست حال غنای ایفرقه تابعوام

تابعوام البت ان چه رسد انتی  
 یا حیرت خیرین نه نماید و این و  
 تحفه در انصاف بیان نفی احکام  
 زوجیت از عدله و طلاق  
 بدلیست که تعالی و الذین یخوفون  
 ان یخولوا فی شبهه از متعین بهان  
 از احکام زوجیت نیست پس  
 یا نسب چه هرگاه عدست  
 موهوم و مطلوب صاحب تحفه  
 تحفه نمودن و خود نافع مطلب  
 موهوم خود و مضار مطلب صاحب  
 الاحکام است قال اما  
 که اگر این امور از لوازم زوجیت  
 است که میرانست ساقط و این  
 نمیرسد و همچنین حرقه بغیر للاق  
 در حال صغر و غیره ناست نیک  
 چه نامتر در اتفاق لازم نیست  
 مشروط باشد و طراز اندر برام  
 زوجیت است بلکه مختص  
 با نیست چه در این



ابوامام ایشان چه رسد انتهى **اقول** حالا کلام صاحب رساله عجب بر عجب افزاید و در کتاب  
 با حیرت خیرین می نماید و این وجه رسد و این در رئیس کلمات عجیبه است و میانش را که صاحب  
 تحفه در این مقام بیان نفی احکام زوجیت از متعین بهای می نماید چیست حال حال آنکه احکام  
 زوجیت از عدله و طلاق الی آخر همه متعین است و عقدی که از احکام زوجیت است  
 بدلیل قه که تعالی در الذین یؤمنون منکم و یندرون ما زد و جایزه بهر یافقیهین از بعضی شهر مشهور  
 اند خود را بیستجه از متعین بهای متعین است و عقدی که متعین بهای است است افقی حیثیتان  
 از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری عطلوب صاحب تحفه نمیرسد بلکه مانع  
 یا نسب چه هرگاه عدست متعین بهای مانع عدست زوجیت باشد متعین بهای مانع خواهد بود و آن  
 مورد عطلوب صاحب تحفه است پس در این مقام نسبت کذب و جعلی لطیف مثل صاحب  
 تحفه نمودن و خود مانع عطلوب خیرش را از ضرر فرق نموده ثبوت عدله که است را مانع  
 موهوم خود و ضرر عطلوب صاحب تحفه دانستن از عجایب او نام و قابل تمایز اولی  
 الاحکام است **قالی** اما بعالی آنچه در باب میراث و طلاق و غیره گفته و این است  
 که اگر این امور از لوازم زوجیت دایم است نیست فضلا عن عطفی الزوجیه من حیث بهای می معلوم  
 است که میراث ساقط می شود با کفر و قتل و زنی پس زوجیت قائله کافره و مملو که را میراث  
 نمیرسد و همچنین مرده غیر طلاق باین می شود و احصان همیشه از دخول زوجیت با عدم مکن از دخول  
 در حال سفر و غیره ثابت نمیکرد و همچنین نسبت حال اتفاق و کسوست که در تحقیقات نوشته اند  
 چه نامرئه را اتفاق لازم نیست و علی هذا القیاس پس معلوم شد که این امور از عوارض مفارقه و  
 مشروطه و طرزه و طراز آمده بر اصل زوجیت است و در سلسله از کتب پس مسلم نمی دایم که از لوازم طلاق  
 زوجیت است بلکه مختص است زوجیت است دایمه طلاق به نفع اعلام و آنکه وقوع ظاهر در مستحق  
 هم علامت نیست شهیدین در لحد و شقیه در غده بهیه میفرمایند و وقوع بهای اعلام علی اصح تعلیلین

این کلام را صاحب رساله عجب بر عجب افزاید و در کتاب  
 با حیرت خیرین می نماید و این وجه رسد و این در رئیس کلمات عجیبه است و میانش را که صاحب

نیست بایستی که اول  
 و این از قوه او بیرون  
 و در این مقام ایراد  
 از صاحب رساله عجب  
 عطلوب مستدل بط  
 عطلوب صاحب تحفه  
 در محکم کتاب خود  
 که متعین بهای مشکوفا  
 و اگر داخل باشد  
 و اما صاحب بقا منزه و  
 است بر چهار دران  
 پس آنچه ذکر کرده  
 هم خودش نامش کنه  
 صورت و مخفی خواهد بود  
 تحقیق فی اشرایع  
 مدینه المتعده و مدینه  
 بهرین و خفته ایام آنکه  
 پس واضح کردید که قول  
 طالع از عجب خطم طلا  
 یا ایفرقه تا بعد ام





عموم آیه فان المتع به از وجبه انتهی موضع الحایه و نیز رسید بر تعنی علم الهی قایل بوقوع المیا  
 شده و شیخ مفید و سید هر دو قایل بوقوع لعان هم شده اند استنادا الی انها وجه ختیع بها  
 اللعان عموم قوله تعالى والذین یرمون ازواجهم انتهی **اقول** صاحب تحفه این جواب را  
 در فقیهات تحفه در منیه سده متعه نقل از عن کثر العرفان المقداد آورده رد آن از منیه  
 البقیان نقل فرموده و بزه عبارتة الرد اعلم ان بعض اللوازم مما تنفک عن الزوجه فی بعض  
 الاحیان کما عده صاحب کثر العرفان و بعض اللوازم مما لا تنفک عن الزوجه بمقتضی النص  
 الصریح و هو اعتبار العدد فی المکوحات الاربع و قد حتمت الاممیه علی ان المستمتع بها لا  
 للعد فیها و قد ردوا ذلك عن ابی عبد الله علیه السلام حیث قال لیست من الاربع ولا  
 السبعه نقد بان ان المستمتع بها لیست من المکوحات ولا المتعه نکاح ثم اللوازم التي  
 تنفک عن الزوجه فی بعض الاحیان انما تنفک لاجل عوارض طاریه فی الحی کما نشوز الرق  
 و انحرافی لورالت ملک العوارض عادت اللوازم باجمعها کما اذا صاحبحت بعد نشوز  
 و عقدت بعد الرق انکنت بعد الکفر بخلاف المستمتع بها فانها لاجل دخول الاستیلاء  
 لکن اللوازم نقد بان الفرق بین الصورتین علی انما لم نجد دلیلا یفصل بین المستمتع بها من غیره  
 الاکام لان فی کتب الشیعه و لانی کتب العامة نعم منتهی سبعم ذکر الدلائل علی انکها مسافه و  
 اجتبالا یستلزم تخصیص ثم انه فرق عظیم بین الفکاک لازم واحد و بین الفکاک اللوازم  
 کما بان انتهی و آنچه گفته است و لو سلمنا ذلك لیس مسلم معنی داریم که از لوازم مطلق زوجیت  
 است الخ گوئیم چون از نص قرآنی ثبوت لوازم مذکوره برای زوجیت مطلقه بدون  
 تعدد زوجیه ظاهر شد پس صاحب را در این مقام ذکر دلیل صریح برای تخصیص  
 در کار است و از انقسم دعوی مجرد کاری نمیشاید چه اگر هیچ تخصیصات و تعدد  
 بی دلیل شرعی در آیات قرآنی مانعی داشته داشته باشد هیچ حکم عام و مطلق بر عموم

بر عموم و اطلاق خود باقی نماند  
 نیست زیرا که استدلال  
 بخلاف صحیح ان قائل اند  
 با موثق فیه فیه تعلیم و  
 بعدم تنفک ان که قول  
 الایه میفرماید المستمتع بها  
 رد قوع الطلاق و اللعان  
 اما ما من لیست بکرم که  
 قالی تحنین واقع شد  
 میشود و این کمال ناد  
 سنی و صاحب  
 کردند بالحد و یا بجه سابع  
 تحنین النفس عن  
 من الزوج فی الحرام  
 قرآن بخند معنی آمده  
 یعنی الحرام و باز بفساد  
 و قوله محنین غیر  
 اسی سلمن و چهارم  
 اما کرم الخ از اینجا  
 کردید که هر جا که





بر غموم و اطلاق خود باقی نماند و آنچه گفته علامه آنکه الح برین علامه سوای بحث تحریر فاعله متعجب  
 نیست زیرا که استدلالی صاحب تفسیر تحت مجموع این امور بر کانی از علمای شیعه است که آنها  
 بتخلف جمیع ان قائل اند و اگر تلبی از ایشان بعیدم تخلف یعنی از ان قائل باشند استدلال بر آنها  
 باحوثی متعذرات قدیم و علامه آنکه تخلف الباء از متعجب بها قول اتوی و ابرج است پس قول  
 بعیدم تخلف ان که قول معتضبانند از درجه اعتدال ساقط صاحب مزیل الهدایه فی بیان خصماته  
 الایه میفرماید استمع بهار ربه وان تخلف عذابی لوفض الصفات کاستحقاق المراتب و التقدیر  
 رد وقوع الطلاق و المعان بهاد و نظایر علی قول الایلاء علی الاقوی انتهى موضع الحاجة من قالی  
 اما ما مننا لیس یلکونم که باوجود ادعای فضیلت تا حال معنی احصان که در آیه متعجب در قول حق  
 تعالی محصنین واقع شده نفی شده و گمان برده که مراد از احصان همانست که موجب و رحم  
 میشود و این کمال نادانی است چه مراد از احصان در این مقام عفاست عجب است از خواص  
 سنی و شایع صاحب که ادان سیر مذیب خود را هم ندانند و نه از عالمی معنی احصان را تحقیق  
 کردند بالجمله چنانچه سابق مذکور است بیضاوی در تفسیر آیه مذکور نوشته الاحصان العفة و التواضع  
 تحصین النفس عن اللوم و التقاب اعمی و در کتب است الاحصان العفة و التواضع  
 من النوع فی الحرام انتهى و محصل آنچه فخر رازی در تفسیر کسیر گفته است است که احصان در  
 قرآن بحد معنی آمده کی حریت است چنانچه در قول حق تعالی و الذین یرمون المحصنات  
 یعنی الحائرات و باز بفضل کسیر گفته و یمم بمعنی عفاف و آن در قول او سبحانه محصنات غیر مسافرا  
 و قوله محصنین غیر مسافحین و قوله احصنت خرمهاست و سیوم بمعنی اسلام قوله فاذا تحصن  
 ای اسلمن و چهارم بمعنی ذات البعل بودن است قوله و المحصنات من لیس و الاما ملک  
 اما کلم الخ از اینجا چهل خواهد سنی و شایع صاحب تفسیر علمای مذیب خود ظاهر و باهر  
 گردید که هر جا که در قرآن لفظ احصان دیده بر همان یک معنی حمل کرده بالجمله احصان بمعنی

توابع الایاء  
 متعجب بها  
 اب را  
 ان از متعجب  
 عذابی لوفض  
 شنی النص  
 استمع بهار  
 من لایع ولا  
 وارم التي  
 لشدة الرق  
 است بعد نشوز  
 الایلاء علی  
 بها عن فیه  
 الوها ساقه و  
 لک الکوارم  
 مطلق زوجیت  
 مطلقه بدون  
 برای تخصیص  
 محصنات و تعبد  
 حکم عام و مطلق غموم



و اینست چنانچه فیه متحقق و بان معنی که موجب رجم است غیر لازم است مطلقاً و وجوبیت را  
 و لابد و تنه ممکن دخول هم متحقق میشود و لیس اینست **اقول** صاحب رساله مثل این  
 کلام در فائده سابقه افاده فرموده و آنچه در این مقام است در بطرف کسبت ذکر آن خود  
 فائده مذکوره است پس جویش در اینجا بدست **قال** و اما اسباب این کلمه مسامح  
 بودن متمم هم بدیهی است در جوابش می گوئیم که اگر مراد از سفاح مطلقاً و یختن آب است  
 پس نکاح دائمی و ملک عین هم متحقق است باید که همه سفاح باشد و موخلاف الاجماع  
 پس این از لازم است که از سفاح و یختن ماء الرجال را در بعضی موضع بجهت صحت  
 فرمایند و الاخیل تفلیق لازم خواهد آمد و اگر مراد یختن آب بر خلاف شمع است پس ظاهر  
 است که در ما نحن فیه متحقق نیست بالجمله بصادی در تفسیرش تصریح نموده باینکه سفاح  
 الزمان من السفح و هو صب الماء فانه الغرض منه انتهی و فخر الدین رازی در تفسیر کیر گفته  
 الزمان من سفاحاً لانه لا مقصود فیه الا سفح الماء و المتعنه لیسیت کذلک فان المقصود منها  
 سفح الماء بطریق مشروع ماذون فیه الی آخر کلام و چون شایسته است دعوی بدیهه نموده اند  
 لابد که فخر رازی و غیره علمای خود را سوفطای قرار دهند و یاد دعوی تحقق سفاح  
 بسفاهت خود اعراف فرمایند انتهی **اقول** جویش اگر متمم را محض سفاح و قصاص  
 شهوت منظوری باشند فوائده دیگر که بر نکاح ترتب میشود مثل خانه داری و اخذ و لاد  
 حمایت ناموس چنانکه صاحب تحفه ذکر کرده و غیر آن مثل مباحثت کلی در زوجین بطور  
 که هر یکی عرض دال دیگری را مثل عرض دال خود تصور نماید و بجهت بقای جهت زوجیت  
 در دنیا و آخرت بخیر خواهی دیگری کرد پس مدار حرمت بر محض یختن آب است  
 بدون ملاحظه اجمالی فوائده مذکوره و ظاهر است که مطمح نظر متمم عین یختن آب میباشد  
 که در بعضی اوقات به تبعیت این قصد و لایم متولد شود بخلاف نکاح که در آن محض سفح

سفح منظور نمی باشد  
 به طوری می باشد  
 گفته است که اگر  
 ظاهر است که در  
 انکیزه را یا انکیزه  
 شمعین نزد کا  
 خود و انعکاس  
 سفح و خلاف  
 در تفسیرش تغییر  
 محض سفح و مباح  
 باشد بلکه در کلام  
 سطر از عبارتی که  
 معلوم صحیح به اذا  
 است زیرا که به  
 که این مجرد است  
 قصد اولی حصول  
 بها صورت پذیر  
 کلام بصادی نیز و  
 کیر گفته الزمان من  
 گفته است چون ش





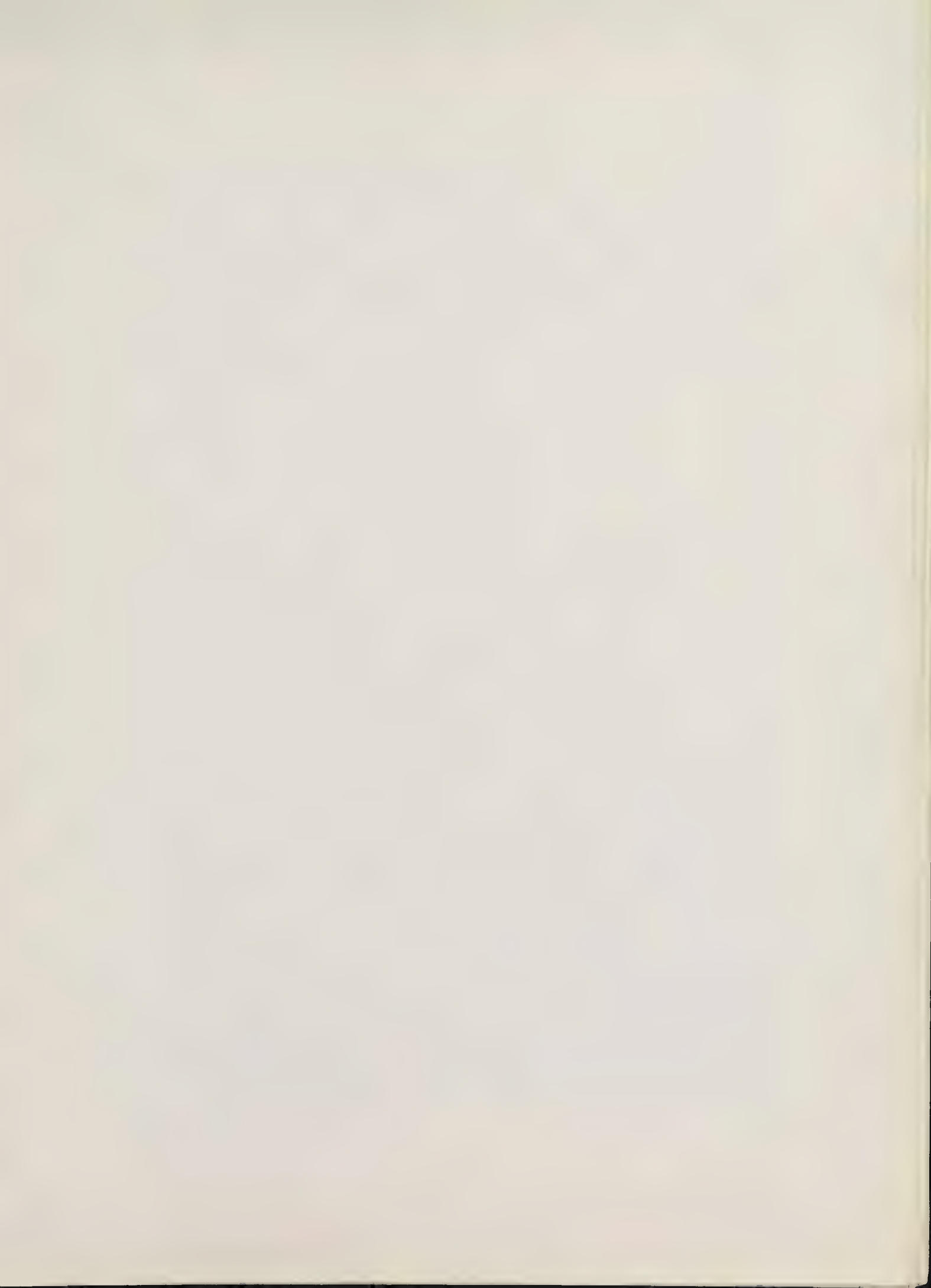




الحکم لو لم یکن لفظ غیر مطبوع در دفع است بر وجه اول اگر اختلاف در بیست حقیقه  
 نباشد شایع و جایز در کتب است و کلام واقع و ذکر تنویر است و قیاسات بر  
 ظهور آن و بنابر دفع انکار منکران داب علامت کبار و اختلاف مشابه و اشتراقیه  
 در وجه بعد بنظر و رعایت استظهار که اشتراقیه دعوی بر وجه اول دارند و  
 مشابه ازین بر وجه بر سر انکار اند و آنرا فرغوم اشتراقیه می انکارند حال آنکه قاعده  
 احدی نشده که کسی از علمای کبار مشابه را بجهت انکار وجود و بعد بنظر از منوط  
 یا اشتراقیه را بنابر دعوی بر وجه آن منصفیه قرار داده باشد و میم که امام ازین حکم  
 سفار بودن منصفه بطور شبهه بر البو کبر لری از طرف منصفیه ذکر نموده و در مقام ایراد شبهه  
 انکار بهی خفی بنابر طلب تنبیه بر آن غیر مستند و توضیح بان در آئیم مواقع مشهور  
 پس امام رازی مطابق داب بنظر بر وجهی خفی بجهت خفای آن اتجاها منع نموده  
 و صاحب تحفه لحاظ اصل بر وجه سفاح بودن منصفه را بدیهی گفته و احقر العباد اقامت  
 تنبیه بر آن کرده در مضبوط شناعی بطرف بیع یک از امام راز است و صاحب تحفه  
 متوجه نباشد قال اما عاشره آنچه گفته که هر جا در قرآن که تکمیل استماع زنان دارد  
 شد مقید باحصان و عدم سفاح است پس محتاج بدلیل است از کجا که احسان و عدم سفاح  
 از شرط بوده باشد و از مجرد جمعیت ذکر نیست اطلاق آن ثابت نمیشود که این خفی فلتک  
 از اشتهار کامله و طرزه تر است که در باب فقیهات نوشته که فقهای شیعه نیز اعتراف  
 نموده اند که زوجیت در میان مرد و زن منصفه بهم نمیرسد و در کتاب تحقیقات این  
 بالویه صریح موجود است که اسباب حل المرأة عند ما رقتا علی ملک البین و المتوداعین  
 استی و این که نسبت فسخ و بقیه است صریح و بی قیاد است که اطلاق نکاح و تزویج بر  
 بنابر اعتبار صحاح و غیر صحاح اینان ثابت است و محتمل است اعتراف آن نموده و صاحب

اشتباه

الاحرار الامام شیخ  
 صریح است در اینکه  
 استبعاد نظار است  
 واقع شده و در  
 باشد با حصان و  
 خود ترمیم کرده  
 کونین محضین را  
 قال الله تعالی والحو  
 مسلم الا باجدهی  
 المحضین المحل فی  
 فیه المرأة لا  
 لا تواریت بیناه  
 بالمال مقید باحصان  
 زود را کما و خبر  
 امر زاده او فقیه  
 و نه مال شکست  
 قال پس هرگاه  
 عقیقت الدیر  
 صاحب رساله





صاحب هدایه علی ماسبقی گفته که نکاح المتعه باطل است پس اطلاق نکاح بر متعه ثابت شده بنایه  
 الاحد در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدیان شده و قریبه تقابل متوهمان  
 صحیح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهای قول این منع از عجب است و زکار و عجب  
 استبعاد نظر است بدو وجه اول آنکه قوله تعالی محصنین غیر مسافحین حال از فاعل متوهمان  
 واقع شده در در سلطان خود مستقر است که سال قید فاعل است باشد پس حال است مقید  
 باشد با حصان و عدم سفاح و هو المطلب و عقیف الدین حسینی قدس سره الحود و مطلب  
 خوشتر بیان کرده چیست قال الابتعا لیس مطلق حتی یتوارل الوقت و المودیل بر مقید  
 گویند محصنین و الا حصان چون المرأه از زوج و ارجل محصن از اکانست نخته زوجه و امرأه  
 قال الله تعالی و المحصنات من النساء انی کور است الا زواج و قال فی السلام لایحل دم امرأ  
 مسلم الا باحدى ثلث منها و زنا بعد احصان و بنا بر علی قولیم علی الزانی المحصن الرجم و علی غیر  
 المحصن الجلد فیه یزید لیکون الابتعا مقید افلا مراد ان متوهمان با موافق حال گوئیم ذات ازدواج  
 و بینه المرأه لا تسبی زوجه لوجه احدها لو کانست زوجه لحصل التوارث بینها و بالاتفاق  
 لا توارث بینها و لورست ائمه علیها السلام بالاتفاق لا تجب و اذ ان کان ابتعا و الاستقام  
 بالمال مقید بجائزه الا حصان قال الاموالی القید لانه من المقصود فی الکلام نقول ما جازای  
 زید را که او غیرت زید انا و قد ذکر شیخ عبدالقاهر فی دلیل لا تجزیه ما من کلام فیه  
 امر زاده و بقید بوجه ما سوار کان بالنفی او بالاتیاست اما هو الغرض فی الحس المقصود  
 و نه اعمالا شک فی انتهای فعل من قوله تعالی ان یقتنوا با موافق مقید گویند تشریح این اثر  
 قال لیس هرگاه محصنین غیر مسافحین قید باشد برای ابتعا بلکه بنا بر قاعده مشهوره که  
 عقیف الدین حسینی از دلائل الاعجاز نقل نموده مقصد اصلی همین قید است در خصوص  
 صاحب رساله انکار اشتراط نموده مجرب و محبت نموده است گفت مشرب و جودیم

تفسیر  
 صاحب  
 ائمه  
 دارد  
 در  
 طایفه  
 منی  
 م  
 مشهور  
 منع  
 اعیان  
 ب  
 انان  
 جان  
 و عدم  
 و لا یخفی  
 تیز  
 قضا  
 تهمین  
 و تزیین  
 ن خود و صاحب





کافه اهل اسلام اجماع دارند بر اقصای حال پس از احصان و عدم سفاح و اختلافی که در میان  
شیخ و سید و ائمه نیست یکبار متعه نیز صدق و عدم سفاح و عدم سفاح و عدم سفاح و عدم سفاح  
ملاحظه فرمایید که صاحب رساله در همین فائده در وجه ثامن و نایع تصریح بوجود احصان و عدم  
سفاح در متعه نموده و ظاهر است که وجود احصان و عدم سفاح در متعه بطریق لزوم است  
نه بخبر و معیت چه اگر بطریق محض معیت بدون تحقق علامه لزوم می بود آنکه اگر این از متعه  
جائز می بود احدی از علمای شیعه بخبر از احکام احصان و عدم سفاح از متعه قائل نیست  
و آنچه گفته است و این که نیست فتنه و بهتان نیست صریح چه با بقا و نسبت که اطلاق  
نکاح و تزویج بر متعه الخ گوئیم خویش نیز سابقا بقا دانستی که اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بطریق  
مجاز است که اطلاق البصیر علی الاعنی و الحاتم علی البخیل و کلام در حقیقت است و آنچه  
گفته است غایبه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدا در آن شده  
قرینه تقابل مستیه بآن صریح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهی گوئیم بهین قرینه تقابل  
معاشرت در میان نکاح و متعه از قول شیخ صدوق ثابت باشد و اتفاق فریقین اصلا  
در میان مرد و زن بغیر نکاح زوجیت بهم نمی رسد و اختلافی که هست در نیست که متمتع بها  
زوجیه است یا نیست نه در اینکه متمتع بها با وجود عدم زوجیت حلال است و هرگاه از کلام  
شیخ صدوق معاشرت در میان نکاح و متعه ثابت باشد بی شبهه در میان متمتع و متمتع  
بها علامه زوجیت حاصل نخواهد شد پس بدعای صاحب تحفه که عدم بهر سیدین زوجیت  
در میان مرد و زن متعه است از کلام شیخ صدوق ظاهر الثبوت باشد قال حکایت  
شریفة نیاسیب المقام ثلثة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب  
کافی آورده سال ابو حنیفه اما جعفر محمد بن عثمان صاحب الطاق فقال ما تقول یا ابا جعفر  
فی المتعه انتم نعم انما حلال قال نعم قال فما یمنعک ان تأمرن انک لیستمن و یکتب بن

یعنی بنیست حال ابو جعفر  
آورد و در انتساب بر ائمه اقرار  
نعم فقال فما یمنعک ان تقعد  
ابو حنیفه و احده بواحدة و سیه  
سائل اعنی قوله تعالی الا اهل از  
فاولک هم العادون تنطق بجه  
بنسخه فقال ابو جعفر یا ابا حنیفه  
شاذة روتة فقال ابو حنیفه  
النکاح بغیر میراث فقال ابو جعفر  
تزوج بامرأه من اهل الکتاب  
بغیر ارث ثم افرقا حکایت او  
دقیقه سخنی صاحب رساله نقل از  
باید شنید پس از آنکه است  
زیرا که قیاس متعه بر صناعات  
از صناعات نیست بل از او  
دلالت بر تساوی رتبه متمتع  
خواهد آمد پس عدم زوجیت بهم  
از صناعات است پس عدم  
کافه عقل می دانند که بنید  
شناختی نیست آیا شبیه



۲۴۳  
 و یکسین علیک فقال ابو جعفر لیس کل الصناعات یزعم فیها انما كانت حلالا لا للناس  
 اقدار و مراتب یرتفعون اقدارهم و لکن یا ابا حنیفه ما تقول فی البینة انهم انما حلال قال  
 نعم فقال فما یمنعک ان تقعد و کن فی الحوائث بنیادات فیکسین علیک فقال  
 ابو حنیفه واحدة بواحدة و سبک تقدیم قال لیا ابا جعفر ان الآیة الاتی فی سالی  
 سأل اعی فی قوله تعالی الی علی ازواجهم او ما ملک انما انهم فانه غیر ملوین فمن استغنی و راود  
 فاولک هم العادون تنطق بتجريم المتعة و الروایة عن البی صلی الله علیه و آله سلم قد جابت  
 بنسبها فقال ابو جعفر یا ابا حنیفه ان سورة سأل سأل مکیه و آیه المتعة بدینة و روایت  
 شاذة رویة فقال ابو حنیفه و آیه المیراث الصا تنطق بنسخ المتعة فقال ابو جعفر قد  
 الکاح بغیر میراث فقال ابو حنیفه من این قلت ذلک فقال ابو جعفر لو ان املا من امسکین  
 تزوج بامرأه من اهل الکتاب ثم توخی عنها ما تقول فیها قال لا یرث منه قال قد ثبت الکاح  
 بغیر است ثم افرقا الحکایة اقول اگر چه اخراج این حکایت از کلینی غیر سدید لیکن از  
 دقیقه سنخی صاحب رساله نقل آن نهایت بعد عالم اندکی از شریف و لطائف این حکایت  
 باید شنید پس از انجمله است که جواب مومن الطاق با اشکال ابو حنیفه مسامی ندارد  
 زیرا که قیاس متعه بر صناعات و اجزای حکم صناعات بر آن ناجایز است و متعه نزد شیعه  
 از صناعات نیست بل از فاضل عبادات است چنانکه بعضی احادیث فضايل آن که  
 دلالت بر تساهل رتبه متمتع با جناب رسول خماره ائمه اظهار دارد و در جواب فائده عا  
 خوابد آمد پس عدم رغبت بهیچ عبادت فاضله و قربت کمال چه معنی دارد و رسیدن فردشی  
 از صناعات نیست پس عدم رغبت بآن بجهت زراعتش غیر مستبعد و از انجمله است که  
 کافه عقد می دانند که بنید فردشی و با وجود ممانعت است و واجب اصلا مستلزم  
 شناخت نیست آیا شهریه از شهرهای مشهوره و بلدیه از بلاد معتبره خالی خواهد بود

و اختلافی که در میان  
 سفاح یا نسفه میشود یا نه و  
 تصریح بوجود احصان و عدم  
 در متعه بطریق لزوم است  
 ی بود انکار آن از متعه  
 سفاح از متعه قائل نیست  
 و حسب اعتقاد است که اطلاق  
 مابین نکاح و تزویج بر متعه بطریق  
 حقیقت است و آنچه  
 مطابق بر فرد متبادر آن شده  
 است استی گوئیم همین قرینه تعالی  
 و با اتفاق فریقین اصلا  
 است در نیست که متمتع بها  
 حلال است و هرگاه از کلام  
 مدلی شبیه در میان متمتع و مستمتع  
 که قدم به رسیدن زوجیت  
 اخذ است باشد قال حکایة  
 از صوان الله علیه در کتاب  
 طلاق فقال ما تقول یا ابا جعفر  
 فی انک یستعمل و یکسین





ازین عقیقه های بیدار و سورت بیشتر از آن بکسر صفا عانت من و حقن بر که و اجار  
 اشتغال نداشته باشند پس از فروختن بنید غیر سر که نزد امام عظم در حلت مثل سر که است  
 بر طری که درین آن از کتاب مخم مثل ایهال ستر واجب که ادی از بر بنید فروشی است  
 این نیازند شاعتی و قیاسی لازم نمی آید پس در صورت التزام امام عظم بنید فروشی را  
 قیاسی لازم ندارد و التزام او بنیت بنسار بطوریکه امام عظم بر مومن الطاق لازم کرده اند  
 چنانچه بنیت فروشی را که الحال هم اگر احدی از حنفیه التزام بنید فروشی را بطوریکه مرقوم شده  
 نماید و از مخالفین خود در نحو است التزام امر متعین و خصوصاً قسم ثانی آن کند  
 خدا داد که بجواب او چه خواهند گفت و از انجمله است آنکه عقل هیچ عاقل باور نمیکند که  
 امام عظم بجهو التزام بنیت از سونج طبع و زاد و ذهن نقاد و ترتیب داده بخاطر بدید  
 و ترش کار کشود و هر گاه میباید بطریق مکاره لفظی که با سوال مناسبتی و دجی  
 از شاعت نذر و درین آن آورد بر ستم ظاهر آن مطلع نشود بلکه التزام کمال صحت آن  
 بخود خود ملزم شود و گوید که سبک انقضایا بعد اتمام شدن الزامی که امام عظم لفظ  
 مومن الطاق صادر کرده بنگارانی عذر او عزم شدن بدون ظهور عارقه صریحه نزد عقل غیر معقول  
 و اگر لطافت این حکایت بسیار است لیکن در انالافضاضا بطریق نمونه اندکی از بسیار ذکر  
 کرده شد قال فائدة تاسعة في ذكر اخبار اهل السنة بان تنسك شده اند در باب  
 نسخ حکم جواز متد و جواب از آن بر آنکه علمای سنیان تشبیه نموده اند در باب نسخ  
 باخبار مدیده و از انجمله است آنچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده قال انما  
 كانت المتعة في اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس بها مسرقة فيزوج المرأة  
 بقدر ما يرى الله مقبوعا فيحفظ له متاعه ويصلح له شبيهة حتى نزلت الا على انه اجتمع او ملك  
 ايمانهم وقد رواه السيوطي في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني والبيهقي في سننه عن

فائدة تاسعة

من ابن عباس  
 ان المتعة في اول الاسلام  
 كان الرجل يقدم البلدة ليس بها مسرقة فيزوج المرأة  
 بقدر ما يرى الله مقبوعا فيحفظ له متاعه ويصلح له شبيهة حتى نزلت الا على انه اجتمع او ملك  
 ايمانهم وقد رواه السيوطي في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني والبيهقي في سننه عن



عن ابن عباس رضی الله عنه ایضا و از آنجمله است آنچه در صحیح بخاری و مسلم از حضرت  
 ابوالمزنین روایت کرده اند آنکه قال ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی عن کناح  
 المسنة و عن الحوم الحمر الالهیه زمر فی تفسیر الدر المنثور رواه مالک و عبد الرزاق و ابن  
 الاثیر و ابن الجارود و المسلم و الترمذی و البیهقی و ابن ماجه و الهی و از آنجمله است آنچه  
 مسلم و صحیح خود از سیره جینی روایت کرده اند آنکه غری مع البی صلی الله علیه و آله و سلم  
 یوم فی کذا فی فاقمها بها خمسة عشر یوما فاذن لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی  
 متعة الف و دلم یخرج حتی تهانا عنها و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم و در تفسیر در منثور است  
 از مسلم بن الحاکم روایت کرده اند آنکه قال خص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحقیة یوم  
 او طار من غنایم بنی غنایم از آنجمله است آنچه ابو داود و احمد از سیره روایت کرده  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی غنایم منة الوداع و هرگاه برین جمله اطلاق یاقتی پس  
 میگوئیم اما اولاً اینکه این اخبار بر تقدیر صحت از جمله اخبار احاد است و اصل جواز است  
 از کتاب الله و از اجماع محقق ثابت است و ظنی ناسخ قطعی نمی تواند داشت و الاصل عدم  
 النسخ فیه فی استصحاب الی ان یظهر ان نسخ القطعی و لیس فلیس است کلام صاحب الرمال  
**اقول** جواب ثبوت جواز متعه از کتاب الله در رد فائده ثانیه و جواب تحقق جواز  
 آن از اجماع محقق در جواب فائده اولی تفصیلی گذشته که از ذکر آن تأیید استغناء حاصل  
 گشته قال تأیید آنکه این روایات مشتمل بر تاقیق و تهاق و اضطراب شدید است  
 که مایل را در آن قیاس کردنی است انتهى **اقول** در دفع است بحد و جواز آنکه وقوع  
 اینهم روایات در کتب احادیث شیعه پیش فرمایش است و اکثری از احادیث متعارفه  
 شیعه را صاحب تمغه در ادخار باب بیستم که در امامت است در تمغه تحت امامت  
 ذکر کرده بعد از آنکه این کتاب مشتمل بر حدیث معتبر است این روایت

عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 عظمی صحت مثل سرکه است  
 بنی بنید فرودشی است  
 ام امام عظم بنید فرودشی و از  
 بن الطاق لازم کرده اند  
 شنی را بطوریکه فرموده  
 سنا قسم ثانی آن کنید  
 طبع هیچ حاصل و در نمیکند که  
 ج داده بخاطر است  
 الی الی غناسبتی و در جوی  
 الزام محال صحت آن  
 برای که امام عظمی  
 در حرقة نزد عقل غیر معقول  
 نمونه اندکی از بسیار ذکر  
 مسلم شده اند در باب  
 بنوده اند در باب نسخ  
 است کرده قال انما  
 حرقة فیروج المرأة  
 علی از داجهم و مالک  
 و الیه قوی سنده عن



ترجمه ششم معارض است با حدیث دیگر که در طریق ایشان دال بر ظهور شیعه مروی است  
 این کلام بمعرض قبول میاید که گوئیم کتاب معتبرین شیعه یعنی تهذیب و استبصار باشد  
 عباد این بر وقوع کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در احادیث شیعه موجود اند  
 چه مصنف آنها در دو کتاب در اکثر ابواب آن بعد از احادیث و الیه بر مکتوب خود احادیث  
 معارضه آن بعنوان امامان و اهل قنات عن فلان ذکر کرده در بعضی جا بحسبان خود تاویل نموده  
 جمع بین الروایات المتعارضه میاید و در بعضی جا حکم لغت و احتمال آن نموده و روایت  
 معارضه مطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط میاید و در بعضی جا با وجود صحت خبر مخفی  
 بنابر خط مذہب خود ترک آن خبر میکنند و چون در دو سیم اخبار مستند و وقوع اختلاف  
 بسیار میان علماست لهذا وجود اختلاف و تعلای شیعه بحکم کثرت تعارض اول  
 پیش از حدیث و چون حال کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در روایات شیعه  
 این باشد که بنده از آن بطریق نمونه مذکور شد پس ایشان را طعن بر اینست بوقوع احادیث  
 مضطرب متعارضه الظاهر در طریق ایشان و اختلاف علای اینفرقه در وجه تطبیق و ترجیح  
 بعضی از این بر بعضی ناسود باشد و بگویم اگر هرگاه درین روایات مضطرب متعارضه الظاهر  
 تطبیق بعمل آید چنانچه صاحب تحفه بیان کرده و سیاتی مع علیمه و مالد و دیگر اجله مای ما که  
 تذکره از شیخ و اباحت قیوم کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و الصواب  
 المختار ان التحريم والاباحه كانا مرتين فكانت حلالا قبل خیر ثم حرمت يوم خیر ثم اُبحيت  
 يوم فتح مكة وهو يوم او طاس لاقصا لها به ثم حرمت يومئذ بعد ثلثة ايام تحريمها يوم  
 القيمة لا مانع يمنع تكرير الاباحه والتحريم انتهى مختصرا و بعضی از محدثین اینست الفاظ حرمت  
 آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر بکید و تشهیر نموده اند نه بر انشای حرمت در آن  
 مواقع چنانکه امام نووی در کتاب مذکور از مازنی نقل کرده حیث قال و اختلف الروایه

الروایه فی صحیح مسلم فی النهی  
 تعلیق بنده است از اجازت کلام الله  
 میاید قلت هذا الزعم خطأ و  
 النهی و لیه من لم یکن سمعا  
 فنقل کل منهم ما سمعه و اختلفوا  
 بطلاق مختلف باشد پس تناقض  
 مع بقا اضطرابها لازم میاید  
 که معمول بها بودن این روایات  
 از اکثر تأویلات شیخ الطائفة  
 و قد مر تعلقی جواب الوجدان  
 شیخ الطائفة سابقا بعد المجمع و لیه  
 اینست راجع ان بنده است  
 در شان نهی آیات در طریق  
 آن روایات بساطت از درجه اول  
 با وجود تطبیقات کثرت و اضطراب  
 بحکم تناقض و اضطراب است  
 ابراز و انهم اظهار و صحاح کبار  
 و غیر آن مروی است چنانکه در  
 احادیث از توهم تناقض میرساند  
 قال ترجمه دیگر که در اد





الردایه فی صحیح مسلم فی النبی عن المتعه فقیه انه صلی الله علیه و آله وسلم نبی عنها یوم فتح مکة فان  
 تعلیق بند این اجازت کماح المتعه و زعم ان الاحادیث تعارضت و ان هذا الاختلاف قاصر  
 فیها قلت هذا الزعم خطأ و لیس بذاتنا قضایا فیصح ان ینتی فی زمن اخر توکید المادیه  
 النبی و یسمعه من لم یکن سمعه اولاً لانه سمع بعض الروایه النبی فی زمن رسمه المعین من زمن اخر  
 فنقل کل منهم ما سمعه و اضاده الی زمن اخر انتی و چون تطبیق درین احادیث نقل اند کو وجوه  
 تطبیق مختلف باشد پس تناقض و تهافت و اضطراب باقی نماند و عمل بر احادیث مضطرب  
 مع بقاء اضطرابها لازم نیاید و این وجوه تطبیق اگرچه بکمال شدید ضعیف باشد لیکن بطلوب  
 که معمول بها بودن این روایات بعد تطبیق است ضرری نمی رساند چه بر تقدیر ضعف آن  
 از اکثر روایات شیخ الطائفه که بعضی از علماء با عرف اعظم علمای امامیه قائل استعجاب است  
 و قدر نقل فی جواب الواح الخامس من الفائده الثالثه بعد تر نیست پس محتوای روایات  
 شیخ الطائفه را بعد الجمع و التضعیف رافع تناقض و تهافت و اضطراب دانستن و با  
 اهل سنت را رافع آن دانستن میزان مساوی اطلاع دادن است سیوم اگر اکثر روایات مضطرب  
 در شان نزول آیات در طریق شیعه دستی موجود و در تفاسیر فریقین مسرود است پس هرگاه  
 آن روایات بمناظر از درجه اعتبار در حجب چهل شان نزول آیات مشرود پس این روایات  
 با وجود تطبیقات کثیره جوامع شود چهارم اگر اخباری را که دال بر تاریخ تحریم است  
 بجهت تناقض و اضطراب قطع کنیم پس در طریق اهل سنت احادیث بسیار از حضرت امیر  
 ابرار و ائمه انصار و صحابه که بلا قید تاریخ در باب حرمة متعه مثل حدیث هی الزنا لعنة  
 الله علیها و علی آباء النکاحین و غیره نقل شده است

سادیت از هم نام بران احادیث مسرود اهل سنت عزت معصومیت با  
 قال ترمذی میگوید که در اول اسلام جائز بود و بود او و گوید که در حجج الوداع که آخر

شیعه مردی است  
 و استیضاح نماید  
 ترمذی موجود اند  
 بر طلب خود احادیث  
 خود تاویل نموده  
 خود نموده روایت  
 و صحت خبر مخفی  
 تسلیم و وقوع اختلاف  
 تعارض اول  
 در روایات شیعه  
 است بوقوع احادیث  
 تطبیق و ترجیح  
 متعارضه الظاهر  
 در کمال علمای ما که  
 میفرماید و بعضی  
 یوم غیر تم احیت  
 مکرر یا مودا الی یوم  
 است الحاکمیت  
 قال و اختلف الروایه



انحضرت پر در حضور کشته انتہی اقوال حیرانم که در روایت ترمذی و ابوداؤد و جلاله بن یحیی  
 تفاوت مستقیم می شود زیرا که ابوداؤد روایت بنی سبیه و ابوداؤد اخراجه کرده و ذکر بنی سبیه  
 مستلزم قیاس و تسخیر نیست چه جائز است که بنی از سابق باشد و در حجة الوداع  
 زکرا آن نیست تاکید آن نظر بر اجتماع ناس مثل ذکر اکثر احکام دیگر و آن سده است پس  
 در حدیث بنی سبیه در حجة الوداع و تسخیر آن قبل از حجة الوداع و تارضی باشد امام نووی در شرح  
 صحیح مسلم می فرماید و قد روی ابوداؤد من حدیث الربیع بن سبرة عن ابيه انہی عنہما فی حجة الوداع  
 رعبہ عند سطر کفہ و الیہم ان الذی جری فی حجة الوداع مجرد الہنی کما جاز فی غیر روایت دیگر  
 تجدید من اسد علیہ و آلہ وسلم یومئذ لا یتباع الناس و یقبلن البشائر الغائب و تمام البشائر  
 و تقریر الشریعہ عند لقولہ الی یوم القیمۃ انتہی و قطلانی در شرح صحیح بخاری می فرماید  
 لیسنہ سیاق الی داد و سوی مجرد الہنی فلعنہ صلی اسد علیہ و آلہ وسلم اراد اعادة الہنی  
 لیسنہ من الیوم فی انتہی ما اردنا نقلہ قال و کما ہی میگویند که در جنگ خیبر منسوخ  
 شدہ انتہی اقوال اگر مصنف تحفه مدظلہ العالی کہ صاحب رسالہ را در این مقام از  
 سخن بجناب است فائل تسخیر اباحت آن در خیبر نیست و عذرہ خیبر را تا خارج تحریم  
 محرم حرانیہ قلم نمیدهد کما سیاقی مع ما علیہ و ما لہ لیکن بر تقدیر تسلیم آن گوئیم کہ حکم جواز  
 متعہ گاہی در حضور اخبار است و روی نیست بلکه جواز آن در بعضی اسفار غزوات  
 ببار ضرورت عدم تہرایی است با مجاہدین و قلت خبر آخر دم از آن بوجہ است حرارت  
 بلادشان بود در مضرت تکرار جواز ببار تکرار ضرورت داعیہ و دفع آن بجهت استتفاع  
 ان استبعادی ندارد و لام نووی در شرح صحیح مسلم از فاضل خیاض نقل کرده کہ او گفته پس  
 فی ہذہ الاحادیث کما انہا کانت فی الحضر و انما کانت فی اسفار ہم فی الحضر و عندہم و در ہم  
 و عدم استماع انہم ملازم ہمارہم عنہن قلیل انتہی و مثل این عبارت را جاری در جماعت

در جواب فائزہ اولی کہ فرمود  
 در متعہ بعد خیبر ہم بود حدیثی را  
 اقوال ہر گاہ بیان کردہ  
 آن مستوجب دفع آن از  
 تعدد و تکرار در تسخیر  
 بود استناد آن بر در طائفہ  
 مستداولہ حدیث مذکور  
 کردہ تا در جانش تنظیم  
 باز از انہم اعتراض کردہ  
 تسخیر می افزودند و از یک  
 تسخیر بکر تواریف  
 ناظرہ ملاحظہ فرمائید  
 باقی ماند ارشاد فرمائید  
 و در این مقام از صاحب  
 کہ تلاذخہ بجناب را  
 احتیاط و اکثر مقامات  
 در جمع این اخبار و  
 بعضی کہند کہ مراد از  
 از طاس بر آن نموده  
 بود در سبیل ہم در جماعت





در جواب فائده ادلی گذشته قال و چون دیدند که اینهم درست نمی شود و چون آنوقت  
در مسئله بعد خبریم بود حدیثی دیگر از کیه خود بر آوردند و گفتند که نسخ آن در فتح مکه بود  
اقول هرگاه بیان کرده شد که مقتضی ااحت باشد نسخ فرزند داعیه سبوی  
آن مستوجب رفع آن ارتفاع ضرورت مذکوره بود پس روایات داله بر وقوع  
تعدد و تکرار نسخ مستلزم شناعتی در قیاسی نباشد قال و چون اینهم عاری از صحت  
بود پسندان روز طائف کردند اقول روایات نسخ آن در طائف از کتب  
متداوله حدیث نه بیاد احقر است و نه صاحب رساله از ادراک مقام حواله مکتوبه  
کرده تا در جوابش بقیه آمده که اما آن روایت مستحق توجیه است یا لایق ترک قال  
باز از اینهم اعراض کرده در حقه الوداع گفتند بالجمله بتدریج اندک اندک در زمان  
نسخ می افزودند تا اینکه طفره کرده نوبت بر زمان خلیفه ثانی رسانیدند و از آن روز  
نسخ برقرار یافت انتهی اقول ادلا جواب است یا نسخ سبوی خلیفه ثانی در فائده  
ثالثه ملاحظه فرمایند بعد از آن اگر باز سوکس تلفظ بلفظ استناد نسخ بطرف خلیفه ثانی  
باقی ماندارش دفرمایند و الاداد انضاف داده از انقسم حرف شکرت باز آیند  
و در ان مقام از صاحب رساله استفسار میرود که بر صاحب تحفه با تمام سرقه از صواقع  
که قلمده آنجناب را بموجب تکست طعن میکنند حالا خود بفرمایند که نسق است  
ایمقام و اگر مقامات دیگر ما خود از تحفه است یا نه بینوا توجروا قال علای السنت  
در جمع این اخبار درست و یا بسیار روند و لکن **هـ** لن یصلح النظر ما فی الکثر  
بعضی گویند که مراد از فتح مکه همان جنگ اوطاس است که بحسب قرب زمان اطلاق  
اوطاس بر آن نموده شد شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید این مستباح  
بود در اسلام و در غزوه خیبر نیز حرام گردانیده شد درین غزوه بعد از آن مستباح

اد و چگونه بنیاد  
ه و ذکر نبی انوقت  
مد و در حقه الوداع  
مده باشد پس  
تمام نودی در فتح  
نسخی عینانی تحت الوداع  
با و فی غیر روایت دیگر  
ب تمام الوداع  
میفرماید  
کلام اد ادعا  
بک خبر نسخ  
ایمقام رساله  
و خبر را تاریخ تحکم  
ن تویم که حکم جواز  
بنا غزوات  
بکست حرارت  
ن بحسب ارتفاع  
که او گفته پس  
نزد خود ندیم  
تله عازی و حقا



در آینده شد در فتح مکه و مراد بوم اوطاس است و تسمیه کرده شد بدان از جهت قرب  
 اتصال او بدان بعد از آن حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحریم بود انتهی کلامه و این  
 آیه را بار و قطع نظر از اینکه بدان است چه اطلاق اوطاس بر فتح مکه نهایت مستبعد است  
 اقوال مدفوع بود وجه اول آنکه هرگاه دو چیز با هم قریب زمانی یا مکانی داشته باشند  
 در محاوره عرب اطلاق اسم یکی بر دیگری شایع و در کتاب الله دست رسول الله  
 واقع مثال اول قول حقیقی انی ارا فی اعصر عمر است و مثال ثانی قول حضرت حق  
 عز و جل قائل یسر السمار علیکم در اراد چون اینهم محاوره در قرآن شریف و احادیث  
 نبویه واقع باشد پس در قرآن نیز این گفتن بعید از ادب باشد دوم آنکه گوئیم هرگاه تاویل  
 شیخ الطائفة که شیخ عالمی بعد از تفسیر طبع در حق آن گفته باشد المصارم قد یمنون الخ  
 قد یمنون سوای آن حدیث توجع شیخ الطائفة و دیگر علمای شیعه بنا بر حمل آن احادیث  
 بر ائمه که معظم جوابات ایشان در احادیث منقذاه مذکور است خود است با آنکه  
 از این مذمبی که بر عایت مذکور است آن نسبت بقیه لطیف ائمه اظهار نموده اند در کتب  
 فقهیه که در متفق و منفرق مواضع شده و در کتب مقالات اهل عالم نامی و ثانی پیدا  
 نیست و بنا بر دیگر وجه ضعیف است مسامی داشته باشد پس توجیه علمای اهل سنت  
 که با طلاق فتح مکه بر اوطاس نموده اند چگونه بدان باشد قال باز هم حرم جاده ضبط است  
 نمی کند چه ترمذی جواز آنرا مختص بادل اسلام کرده بود و اوطاس و غیره در او اقرار آن  
 بوده انتهی اقوال در روایت ترمذی که در آن جواز مسمی مختص بادل اسلام مذکور است  
 و در روایاتی که تخم آن منسوب بطرف اوطاس است قیاضی و اضطرابی نیست  
 بیانش آنکه آنچه در روایت ترمذی واقع است عن ابن عباس قال انما المتعة فی اول  
 الاسلام الی قول حتی اذا نزلت الایة الا علی ارضنا جهم او ما ملک ایمانهم قال ابن عباس

ابن عباس کل فرج  
 اولی الاسلام حرام  
 الا علی ارضنا جهم او  
 در حالت مخصوصه  
 ضرورت در طریق  
 جای که قول ترمذی  
 در حالت ضرورت  
 بوقت ضرورت  
 روایت ترمذی  
 روایات دیگر حکم  
 ترمذی بر روایات  
 و الاضطراب قول  
 که نمی آنرا در حجت  
 اقوال جواب روا  
 در آن بنا بر تشبیه  
 و الی داد و قال و  
 صلی الله علیه و آله  
 و اباح المتعة فی حجة الوداع  
 جای عطف و مابعد  
 و درین کلام مقصود





شده بان از جهت قرب  
تحریم موبد انتهی کلامه داین  
بر فتح که نهایت مستبعد انتهی  
زمانی یا مکانی داشته باشد  
است دست رسول الله  
و مثال ثانی قول حضرت حق  
در قرآن شریف را احادیث  
دریم آنکه گوئیم هرگاه مادی  
باشد الصارم قدیم و احادیث  
ی شیعیه بنا بر عمل که احادیث  
ب خود است یا آنکه  
که اظهار نموده اند در کتب  
است اهل عالم نامی و ثانی پیدا  
شده باشد پس توجیه علامی است  
باز هم حسم ماده اضطراب  
طاس و غیره در او اخرا این  
نقصی با دل اسلام مذکور است  
رضی و اضطرابی نیست  
اس قال ما المتع فی اول  
قلت ایمانهم قال ابن عباس

ابن عباس کل فرج سوا ما حرام انتهی مراد ازین قول ابن عباس نظر بر اطلاق اما المتع فی  
اولی الاسلام جو از مطلق ان بلا ضرورت داعیه الیهما است و تنقیصم جواز بعد نزول کریمه  
الا علی از واجهم او مالکیت ایمانهم مرقع شده مگر جواز آن بوقت ضرورت مثل جواز مال  
در حالت مخمضه باقی ماند چنانکه روایات عده از ابن عباس صرح جواز آن در حالت  
ضرورت در طریق است موجود و سابق ازین خود صاحب رساله در او اهل فائده را  
جائی که قول ترمذی از صاحب عوایق نقل کرده روایت حکم ابن عباس بجواز آن  
در حالت ضرورت نقل کرده و نظر بر ضرورت داعیه در بعضی اوقات حکم بجواز آن  
بوقت ضرورت بقدر ضرورت شده و بعد از رفع آن ضرورت موقوف گشته پس مطابق  
روایت ترمذی متعه که بعد نزول الا علی از واجهم ممنوع شده متعه مطلقه بود و آنچه در  
روایات دیگر حکم بر رفع آن در او طاس و غیر آن واقع شده متعه مقیده بود پس روایت  
ترمذی در روایات دیگر اضطرابی و تعارضی نیامده لانه اذا تعدد مورد نسخ ارتفع التعارض  
والاضطراب قال ذنیر تحریم موبد بعد از طاس منافی روایت ابوداد و احمد است  
که بنی آنرا در حجه الوداع داشته اند و آن متاخر است از او طاس همان آس در کاسه انتهی  
اقول جواب روایات تحریم آن در حجه الوداع انفا مرقوم شده با سیراتی که بنی  
در آن بنا بر تشبیه و تاکید نسخ است نه بطور انشای آن فل اضطراب بنی از او ترمذی  
دالی دارد و قال و نحو الدین را زنی در تفسیر کبیر چنین نوشته اکثر الروایات ان العن  
صلی الله علیه و آله وسلم بنی عن المتعه من لحوم الحمر الا لیه یوم جبر و اکثر الروایات ان  
اباح المتعه فی حجه الوداع و فی یوم الفتح و هذا ان یومان متاخران عن یوم خیبر و ذلک  
یول علیه و ما روی انه نسخ المتعه یوم خیبر لان النسخ تمسح تقدم علی التمسح انتهی  
و درین کلام تمسح است بر کذب و نه بر صحیح خود و بعد الحمد پس او









اقول سبحان الله

شيعه بر اينست فرموده

كتاب ابن عساکر

واقع آنکه امام سته حجت

بعد ذکر حجت ثانیه بفرماید

بنی صلی الله علیه و آله وسلم

اسلام اباح المتعه الى اخر

صحب برینکه امام قول

بعد ذکر حج تمته مخوژن متعه باز

بعد آن متوجه بطرف جواب

آن بودن آن کرده باشد

باذن مقام استعجاب است

بار مباح شده و باز منسوخ

برداخته و گفته قول من

علا من المتعبرين الا الذين ارادوا

بما هی که امام از من نقل کرده

له مخوژن متعه از آنها نقل

ون بابا بانه المتعه قالوا لا يتعار

جبل التوقيت الى ان قال

متعه الله علیه و آله وسلم بنی

بنی عن المتعه عن يوم الحمر الالهيه يوم خيبر و اكثر الروايات انه صلی الله علیه و سلم اباح المتعه  
فی حجة الوداع و فی يوم الفتح و ذلک ان اصحابه شکوا اليه یومئذ طول المفردة فقال استفتوا  
من هذه النساء و قول من قال انه حصل التحليل مرارا و المتع لم یقل به احد من  
المعتبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروايات و بنی عمریدل علی انه کان  
تأییدی عن الرسول ما کان تأییدی عنده لم یکره المتع یقول عمر کما یستار الیه عمران بن حصین  
و احیاء بن المرادی من قول عمر و انما بنی عنهما انه قد ثبت عندی نسخا فی زبان الرسول  
صلی الله علیه و سلم و قد سئلوا ذلک فلکان اجماعا انتهى و چون تفسیر بنی پوری تهذیب  
تفسیر کبیر است لهذا عبارت تفسیر کبیر نیز از خیمقام نقل میکنیم تا حال سقیم من صاحب است  
نحوی و اشیع شود قال الامام بعد نقل الدلیل الثانی من اوله القائلین بابا بانه المتعه قالوا  
و ما یدل ایضا علی بطلان القول بانسخ ان الروايات ان النبی صلی الله علیه و سلم بنی  
عن المتعه عن يوم الحمر الالهيه يوم خيبر و اكثر الروايات انه اباح المتعه فی حجة الوداع و فی يوم  
الفتح و هذا ان الیوم ان متاخران عن يوم خيبر و ذلک من خلاف و ما روی انه علیه السلام  
نسح المتع یوم خیبر لان الناسخ یمتنع تقدمه علی المنسوخ و قول من یقول انه حصل التحلیل مرارا  
و النسخ مرارا قول ضعیف لم یقل به احد من المعتبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن  
هذه الروايات انتهى و بعد از آن حجت ثانیه اینان ذکر کرده و بعده فرموده فنهذه بانه  
و جوه القائلین بجواز المتعه انتهى ظاهر صاحب است له و بنی پوری و تفسیر کبیر  
در این مقام مراجعت کرده بر نقل دیگران اعتماد نموده در سلسله خود تحریر نقول غیر مطابقه  
بالاصول بر ذلک و چگونه از امام رازی و بنی پوری که مذهب تفسیر کبیر است منسوخ است که در حق  
تحلیل و نسخ متعه مرارا میکنند که هو قول ضعیف لم یقل به احد من المعتبرين حال آنکه امام شافعی که  
امام شان باشد قال این قول است صاحب عالم التفریل میفرماید قال الربیع بن سلیمان

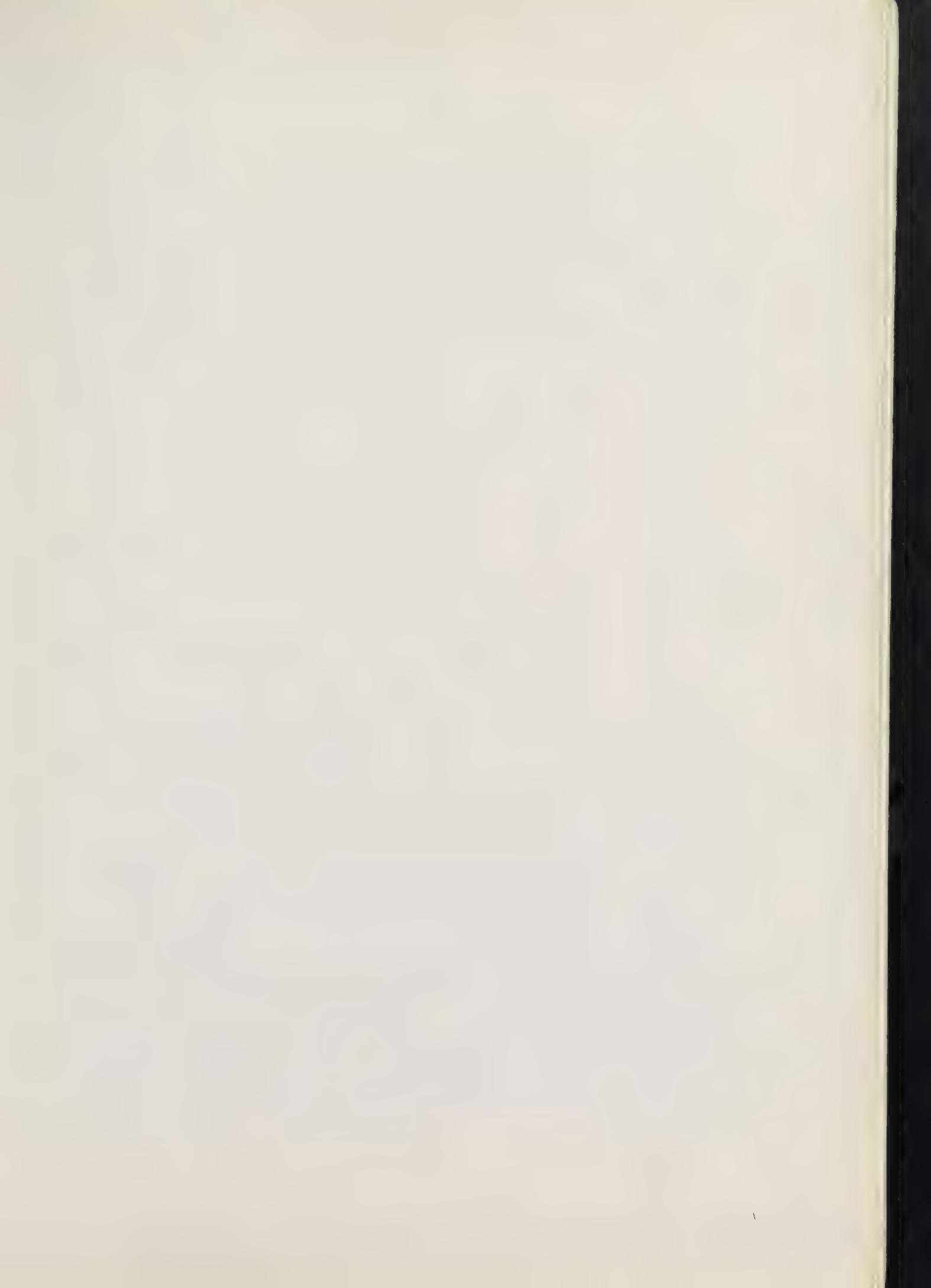




سمعت شرفی یقول لا اعلم فی الاسلام شدا اهل فم حرم غیر الملقه انتی صاحب الطال  
الباطل میگوید قال انتی اعلمت شد حرم مرتین الامتد انتی قال و ثانی  
دین روایات بر تقدیر صحت و محبت معارضه اخبار متقدمه و الی عدم نسخ و تحريم عمر  
آنرا که از صحن و غیره از کتب معتبره مسلمان بجز من ارقام اندخی تو اند کرد زیرا که احادیث  
خریم عمر مثل قوله و اما آخر منها و انتی عنهما حدیث عبد الله بن عمر و عثمان بن النخعی و جابر بن  
عبد الله بن عمر و ابن مسعود و سایر اخبار که در فائده ثانی از کتب معتبره مسلمان منقول  
شده ارجح و اقوی و اصح است ازین اخبار بنا بر جرح وجه ادان آنکه روایات سابقه  
موافق کتاب الله است و این روایات مخالف آن دوم آنکه روایات متقدمه  
موافق اصل است که استصحاب حکم بر احوال عدم نسخ باشد بخلاف این روایات و  
مطابق اصل ارجح علی مخالف دوم آنکه روایات عدم نسخ متفق علیه است و اینها مختلف  
فیه و این متقدم است بر ثانی چه روایات که از کتب معتبره عدم نسخ دارند در جهت  
است بر ثانی و تسلیم این روایات که بر خلاف آن دلالت دارد بر نسخ ازین جهت فان  
اقرار این روایات با نسخ متقول دون اقرار هم لا انسخیم چهارم آنکه دلالتی که روایات  
نسخ متعارفه و متناقضه است بخلاف روایات سابقه پنجم آنکه روایات خیر عمر میسازند  
است با جمیع امامیه و اخبار متواتره اشعری که از امامه دین خلفا عن سلف روایت  
نموده اند و اتفاق بر اینست که امام ما موراند متمسک بقلین و در کتب معتبره این  
جایز حدیث معتبر علیه الی مارکتیکم القلین فان تمسکتم به لن تضلوا ویدی کتابه  
و غیر فی ال صبیحه قوایم علی و اگر در نسخ مثل اهل بیته کتب سفینه نوح من ربه انجی  
من خلقت منها عرق و از حدیث است آنکه عشره خلفه ازیر آن و معلوم نیست که متقه نهایی  
اهل العیبه العبر بانی العیبه است بعبان بدب الله و میسر ایان حدیث و اعلم

که

از غیر خود دنیا بجهت سواست که بدار  
نرسب شافعی و احمد و شافعی و حنا  
الحق از قد استنهر من اهل البیت  
انکار القاس کما استنهر من اهل البیت  
الغیری انتی بالجمله انکار نرسب  
است انتی و غیر که است در باب انجی  
کتاب سفینه البیت جمع صوفیه و  
از مصنفان متقدمه و العنای الاعا  
درم فکله میرا من تا قید و دلائل قاطع  
نیست چون در ان مقام استظار  
که تویل الذیل است تبرر حجت  
بخلاف اخبار ما بقه به بحسب  
قلوب اکثر الناس رغب و امل  
نمودن زحافات و نیای نا پاها  
نیست لایسنا نظر ما یخ این الی  
متحد احیلا لا تجدت ابدا کبر خلیا  
و قیغ نمودند و تحیر و حدیث  
برای ابوبکر گردانیدند و همچنین  
علیه شان ثم قال یالی الله و الله  
حدیث نموده که منبره قوی از



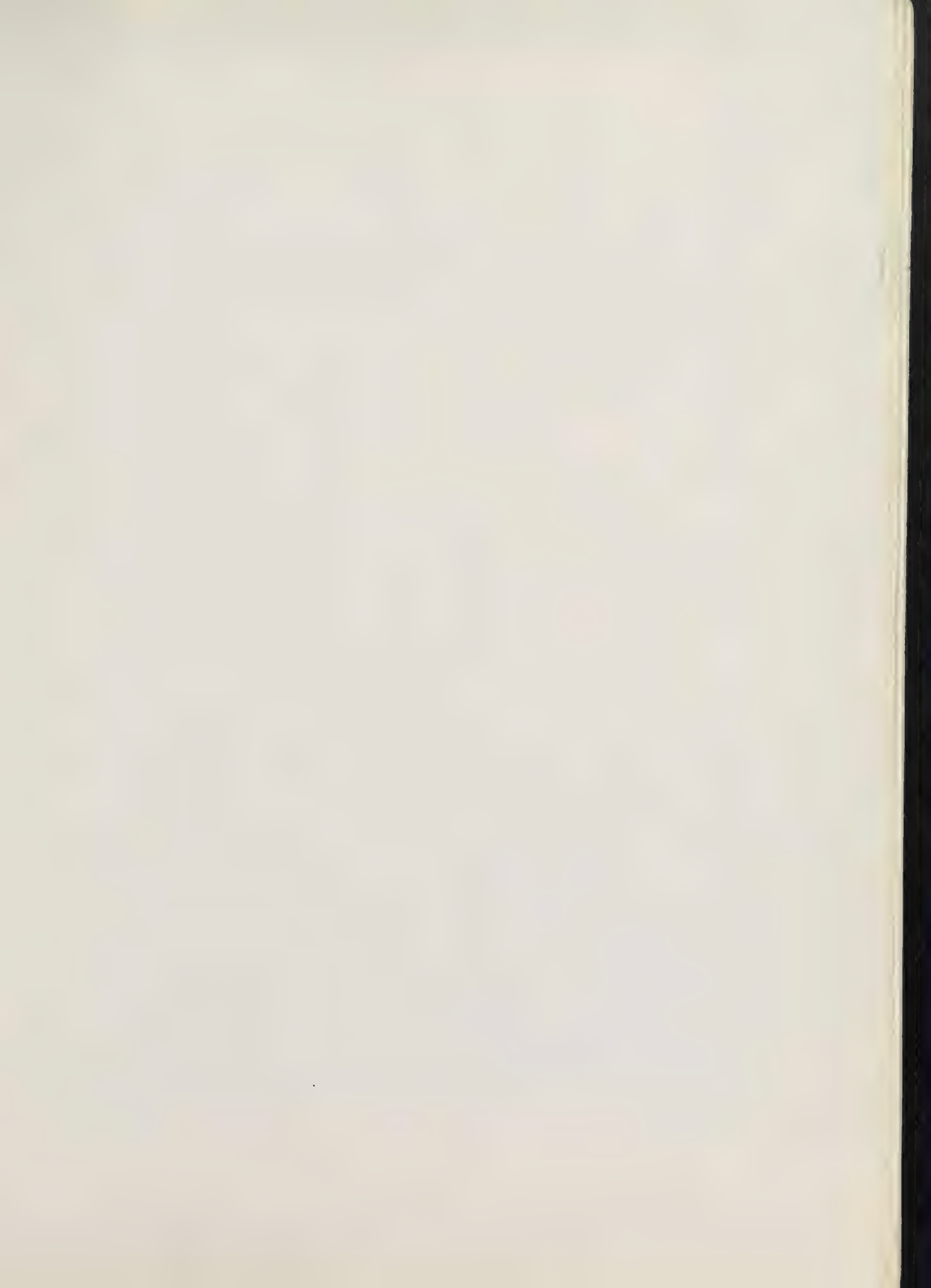




علی بن ابراهیم باشد وضع نماید و ایضا روایت نموده که کسی کس از صحابه از جانب صحابه  
 سالیانه می یافتند تا احادیث خط خواہ او وضع نمایند انتہی منبت را تفصیل فعلیه  
 بالجمع الی صدام الالہیات قطع شبہات عامی الخیالات انتہی اقوال  
 انجہ از معارضه این روایات بر تقدیر صحت و حجیت معارضه با اخبار سابقه گفته پس  
 گوئیم این روایات نزد ما صحیح و صالح حجیت است اگر مخالف و در صحت و حجیت آن تردد  
 باشد از آن خلی در تحقیق بودن آن ادله راہ نمی یابد و هر گاه توفیق بین روایات  
 المتعارضه الطاهر بیان کردیم ما را حاجت بطرف ترجیح نماند چه حاجت بطرف ترجیح  
 در صورت بقای تعارضی افتد در صورت عدم آن لا یجانی علی عدم فن الحدیث  
 و نیز بعد بیان توفیق ما را حاجت بطرف دفع وجوہ ترجیح روایاتیکہ صاحب را در فائدہ  
 نماند نقل نموده بر روایاتی کہ درین فائدہ دیر اندیش است نماند لیکن بطریق تبرع  
 اجمالا کلام بر آن میگویم و میگویم قولہ اول آنکہ روایات سابقه موافق کتاب است  
 الخ گوئیم از جوابهای کہ در مطاوی فوائد سابقه مرقوم بر شمرده معلوم گشته کہ روایات تحجیم  
 متفق موافق کتاب است و روایات دالہ بر اباحت مطلقه ان مخالف کتاب است  
 قولہ دوم آنکہ الخ گوئیم حکم استصحاب و اصاله عدم نسخ تا وقت ظهور دلیل نسخ  
 مسلم است و بعد آن مجموع و هر گاه ادله نسخ آن بیان کردیم و قدری در جواب فائدہ  
 عاشقہ بیان خواهم کرد پس استصحاب و اصاله عدم نسخ را نزد اصحاب خبرت  
 مساعی مانند قولہ شیخ گوئیم حال روایات عدم نسخ در فائدہ نماند مشروحا  
 کہ گزشتہ در تقدیر کنیم گوئیم اگر فرض کنیم کہ روایات عدم نسخ متفق علیا است از روایات

پس انجہ صاحب  
 الخ گوئیم سابقه  
 را در هر دو کتاب  
 گفته اند فعلا عن  
 علی بن ابراهیم  
 است باجماع اهل  
 و نیز معارضه  
 و در صحاح است  
 از مسلمات اهل امار  
 است پس تقریر  
 است الخ گوئیم  
 تمام غایت است  
 و شیخ را عارض  
 بر یک است آن مختار  
 و مسیاتی عن قریب  
 غرة الراشدين بیان  
 است لهذا بعضی  
 اظهار اکتفا میرود





پس آنچه صاحب رساله در حق اهل سنت گفته در حق ائمه جاری میشود و قوله چهارم آنکه  
 الخ گوئیم کتاب افتاد نیستی که در آیات نسخ مشهور که مقتضای حق و حکم قطعیست در روایت  
 را از روحانیان و اهل سنت بر عدم نسخ ندارد تا آنها را مصالح متعارفه روایات نسخ  
 گفته اند و خداوند حق آن یکتا و مسمو لا یما قولیم بجم آنکه الخ گوئیم تحریم جناب رسالت مآب  
 صلی الله علیه و آله و سلم متواتر از مسیین بودن حضرت عمر بر اسی تحریم آن محض  
 است و با جمیع اهل سنت چنانکه از علامه حلی در جواب فائده عامه نقل آن گذشت  
 و نیز مصنف مستند ما در حدیث حضرت امیر المؤمنین که در تقدیر و استیصار از کتب شیعه  
 و در حق اهل سنت و ائمه است حکما و نقلا غیر مرده قوله و بالتأقی فی بعض الخ گوئیم این قول  
 از مسلمات اهل ایمان بلکه از ضروریات این مسیله است و بیان و مستثنی از ذکر محبت و بره  
 است پس توفیق اولی آن از قبیل الضلال و انحراف و انحراف ثبات است باشد قوله و مسلم  
 است الخ گوئیم ادعای ائمت است شیعه بر ائمه اهل بیت بسبب بسبب لیبیان نزد اهل سنت  
 مقام خلافت است و بسبب است ایشان خود را ائمه بعد از ائمه اهل بیت میدانند  
 و شیعه را ائمه بعد از ائمه که بسبب باطل و غیر مأمون بودن رواه بلکه بتقریفات  
 بلکه اگر ایشان منوط باطل شده چنانکه نقل آن از شیعی شریح کافی کلینی در ماستی گذشت  
 و مسیاتی عن ترمیم و هر چند این مجتهد تفصیل طبع منوط و تفسیر باره از آن در کتاب  
 غرر از پیشین بیان کرده از اینجا که اینکلام درین مقام است و ادانگور و مختار منظور  
 است لهذا بر بعضی اشکارات و چند تنبیه بر دعوی اهل سنت است و معلوم حق اهل بیت  
 اظهار آنکه تقایم رد اولی آنکه فقها ائمه اهل بیت است و آنکه از ائمه اهل بیت اند و اگر  
 خدا ائمه شیعه در موانع مدعیه اثبات آن مایل نظیر موجود در اینجا و در اینجا  
 پس در آن مباحث مذکور میشود که شیخ اهل اسلام و اهل مقلدای ائمه صاحب الحق

صحابه از جانب صحابه  
 تا در تفصیل نقلیه  
 استی اقول  
 سابق گفته پس  
 و حجت آن است  
 در روایات  
 لطیف ترشح  
 قدیم فن الحدیث  
 رساله در فائده  
 لطیف ترشح  
 کتاب است  
 روایات تحریم  
 کتاب است  
 در دلیل نسخ  
 جواب فائده  
 بحث خیرت  
 مشروحا  
 در آیات  
 در مفسر



الاثنی عشریه در خاتمه باب یازدهم میفرماید باز چون تاس کردیم دیدیم که پیشوایان ملت  
 خواه در خروج فقه و خواه در اصول عقائد خواه در سلوک و اقیقت بلکه در تفسیر حدیث  
 نیز همه از اهل بیت اخذ نموده اند و بشکذ اهل بیت مشهور و معروفند و الله الملیت همیشه  
 در حقیشان ماطافات و مباسطات فرموده اند بلکه اشارات داده و اینجی و کتب  
 نامیه باعتراف اکابر علای ایشان ثابت است و صحیح اگر دیده و نوشته حق پوشی کنند  
 آنرا علای نیست این مطلبی در پنج المی و منهج الکرامه اقراف نموده است باینکه ابو حنیفه  
 و مالک از حضرت صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شاکر و مالک و احمد بن حنبل شاکر  
 شافعی و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ وار و حالا امامیه در حق مجتهدان خود  
 در نیست امام چون جامع شده و ط اجتهاد باشند اعتقاد و جوب اطاعت دارند پس مجتهدی  
 که در حضور آمده شرط اجتهاد بهم رسانیده باشد و از ایشان اجازت اجتهاد و فتری  
 یافته باشد مذموب او چگونه اولی باتباع نباشد ابو حنیفه را باعتراف شیخ علی حضرت باقر  
 زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن او شرط و ط اجتهاد  
 بعض امام ثابت شد هر که در اد احب الاطاعت نداند از شیعیه و مشاهیرت مصمم میکند  
 و آن گفته است حضور صادق وقت نیست امام البتة مذموب او اولی باشد از مذموب  
 ابن بابویه و ابن عقیل و ابن مسلم بقدر انصاف باید کرد و از تعصب غنا باید گذشت اگر  
 روایات الملت را درین باب اعتبار کنند روایات امامیه خرد البتة مقبول است و روی  
 ابوالحسن الحسن بن علی اسناده الی ابی البختری قال نقل ابو حنیفه الی ابی عبد الله علیه السلام  
 خطه نظر الیه الصادق قال کانی انظر الیک و انت یحیی سنده یبید ما اندرت و کون  
 غدا کل طهر فیه غیاثا کل مومنه بک یسلک التجرید و اذا وقفوا و تهدیم الی و اوضح  
 لطریق اذا تجردوا فلک من الله العون و التوفیق حی یسلک الربانین بک الطریق الی الخ

الی اخر اقال دام ظلہ  
 لکه کلام صاحب تحف  
 اشتباهها نظر باید کرد  
 نقل الی حنیفه ط  
 اساتذہ عظام اما  
 بن علی بن یوسف و  
 محمد باقر و حضرت اما  
 ابیطالب و عبد الله  
 بن ابیطالب و حسن  
 ابیطالب علیهم السلام  
 از علای شیعیه نیز شاکر  
 چه در این مقام از اد  
 قدرت بر آن دار  
 حنیفه با الله الملیت  
 موجود بلکه در بعضی از  
 ابو حنیفه بوجوب  
 بحیث خروج برود  
 قال و قال صاحب الک  
 مسر بوجوب نصره  
 بالامام و الحقیقه کالد





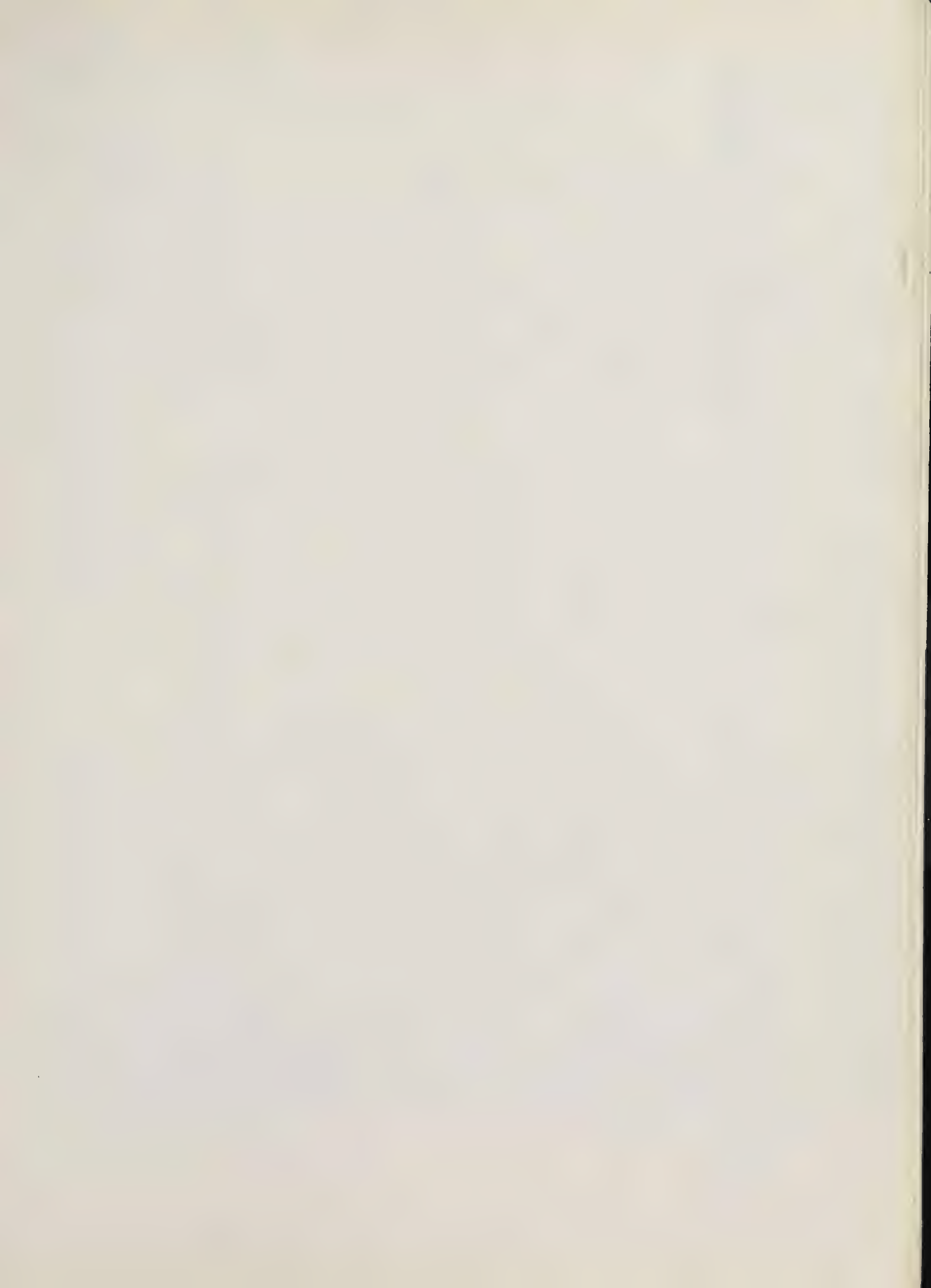
الی اخر قال دام ظلہ علی رؤس الانام ما دامت الشمس طارده للظلام و میگوید بنده ضعیف  
 لکن کلام صاحب تحفه در موضع قبول جایز است گوئیم در کتب فقهیه مثل دایره و شرح و تاجیه  
 اشتباه نظر باید کرد تا معلوم شود که ایشان جایز میگویند که نزد ما توفیر علی و غیره در  
 فضائل الی حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدریافت رسید که اکثری از ائمه و امام زادگان در  
 اساتذہ عظام امام عظیم داخل ایشان را شرف نماند آنحضرات حاصل امام علامہ محمد  
 بن علی بن یوسف مشقی الصالحی الشافعی و عقود الجمان فی مناقب النعمان حضرت امام  
 محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زین العابدین و عبد الله بن حسن بن علی بن  
 ابيطالب و عبد الله بن علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب و حسن بن حسن بن  
 بن ابيطالب و حسن بن زین بن حسن بن علی بن ابيطالب و حسن بن محمد بن علی بن  
 ابيطالب علیهم السلام را از حدیث امام عظیم شمرده اگر بدست صاحب رساله احدی  
 از علمای شیعه نیز شرف نماند بقدر امان و امام زادگان حاصل داشته باشد افاده نماید  
 چه در ایستقامت از ادعای تشیع کاری نمیکند و اثبات و اقیقت آن می باید اگر چه  
 قدرت بر آن دارد از آنکه بفعل کرده و الا زبان علم از اطهار انجمن زیادت می باز دارد  
 حنیفه با ائمه الملبست شهر از آنست که محتاج به بیان باشد و در کتب فضائل امام  
 موجود بلکه در بعضی از آن فضلی علیهم السلام بر این آن معقود و قاضی نور الله شریعتی قدس سره  
 ابو حنیفه بوجوب شرف حضرت زین العابدین و حمل مال مسبری او و بر انجمن مردم بهر این  
 بجهت خروج بر و اتقی در ملائکه ثانیة از چند راجع در مصائب النواصب نقل کرده است  
 قال و قال صاحب الکشف فی تفسیر قوله تعالی لا ینال عبدی الظالمین ان اباحنیفه کا  
 سیر الوجوب نصرة زین بن علی بن الحسین و حمل الالی الیه و الخروج مع علی البصر المتقلب  
 الامام و الحنیفه کالدنق و اشتباه حق قال «مرأه انزلت الی ابی الخوارج من ابی

که بنویسند این نیست  
 در تفسیر و حدیث  
 انما الملبست بحنیفه  
 اده و اینانی و کتب  
 حق پوشی کنند  
 تا با آن حنیفه  
 بن سبیل رفت کرد  
 در حق محمد بن خود  
 دارند و بس حنیفی  
 اقتضا و فخری  
 توفیق حضرت باقر  
 و شرف و خط اجتهاد  
 است مصدق حنیفه  
 شد از زین العابدین  
 در حدیث اگر  
 است روی  
 اسد علی است  
 نیست و کون  
 رجم الی و اخرج  
 و لطیف الی



و تشریح آنکه این کتاب یکی از کتب معتبره است و در این کتاب  
 برین وجه که امین است به شرح آورده و به حساب تمام مالک است امام احمد بن حنبل  
 در تصنیف نیز در باب یازدهم تحت تفصیل مذکور و نزد خواص مشهور و اکثر احکام بهم  
 بر این رای میباشد پس در این حق باید دید که علامه حسنی در آن کتاب در بیان فضائل فقهیه  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام و اما الفقه و حکم بر چون الیه اما امامیه نظامه و اما الحنفیه  
 فان اصحاب الحنفیه اخذوا من ابی حنیفه و هو یتمیزه الصادق علیه السلام و اما ان فقیه فافخذا  
 عن محمد بن ادریس ثقیفی و هو قرائ علی محمد بن الحسن یتمیزه علی مالک فرج فقیه  
 امام احمد بن حنبل فخر علی الثانی فی فرج فقیه الیه و اما اگر فخر علی ابن ابی حمزه  
 رحمه الله را می دانیم یتمیزه و هو یتمیزه عبد الله بن عباس و هو یتمیزه علی علیه السلام و الثانی  
 مولانا ابو جعفر بن محمد الصادق علیه السلام انتی و فضل بن روزبهان در جواب آن فرموده  
 قول ذکر ان الحنفیه قرائ علی الصادق ثم ذکر ان ثقیفی قرائ علی محمد بن الحسن یتمیزه علی  
 و علی مالک فرج فقیه الیه و یقیم من هذا ان کل من قرائ علی احمد یرجع فقیه الیه فرج فقه  
 جمیع الائمه علی هذا التقدیر الی الصادق علیه السلام و فقه الصادق علیه السلام از حق  
 و حدیث ظلم می آید و بعد از آن کلام اعتراض علی الائمه انتی ما اردنا فقه و از عجایب امور است  
 تا این نورانی شری با آن توصیفی که دارد رجوع فقه فقهای اربعه را بطرف حضرت امیر  
 السلام نموده بمنزله اربعه اهل سنت فقط قیاس و استحسان الی حنفیه را مردود گفته چنانکه  
 در جواب کلام فضل بن روزبهان میفرماید و اما ما فهم من عبارة الكتاب و ظن انه وجه حمزة  
 الخراب فجاب بان مراد المصنف من رجوع فقه الی حنفیه و غیره الی امیر المومنین علیه السلام ان  
 التلمیذ فیما اخذ عن اسناده فی علم و فوی علیه اساس تحصیل فیه رجوع الیه لانه فیما اخذ به من  
 عند ائمه الصیاح رجوع الیه فایزیم ان یکون الرخص و التشریحات منی احد ثبوتها ابو حنیفه و غیره

و منی فیها علی القیاس و اما  
 و یوم آنکه عامه صوفیه اهل  
 اتباع امر شده اند  
 غیر منقول و معتبر از فقه  
 ادلی از احکامی تقیم اینجکه  
 کلی باشند نیست و این  
 صاحب ترا قرض کرده  
 امامیه نسبت کرده تا  
 الاسرار حصر قصود حق  
 باره از ان فقیه فلم یتم  
 کتاب جامع الاسرار  
 برساند و صفات الائمه  
 السلام را می بیند که  
 الرقصیه و کذا کلام  
 الثانی فی رساله اسرار  
 بالنسبه الی اصحابنا  
 ان الصوفی الحقیق  
 کلامه کیف بیان آن  
 نورانی شری  
 آنکه عبارت معنی



مفتی

دینی فیها علی القیاس را استخوان مرد دین را جانی علمه علیه السلام منتهی ما ازین معلوم  
 دوم آنکه ظاهر صوفیه با نسبت لطیف حضرت امیر المومنین علیه السلام از نزد ایشان  
 اتباع امر برشته است مانند معلوم خاص عام است و بهم تفسیر امیر المومنین علیه السلام  
 غیر منقول و معنی دوم تفسیر امیر المومنین علیه السلام از صوفیه که معرفت از دنیا و اهل آن میباشد  
 ادنی از احوالی تقیه و محظرات از قدامای شیوه که بعضی از آنها با خلفای عباسیه را بطرف  
 کلی داشتند نیست. را بطرف حساب صوفیه لطیف امیر المومنین علیه السلام را بر عینه واضح است که در  
 صاحب ذوق نفس و الرافض در طائفه را به عشره اربعه رابع انکار صوفیه را لطیف  
 انامیه نسبت کرده قاضی نور الله شوستری رد کشین بر آن نموده بلکه از صاحب  
 الاسرار حصر تصوف حقیقی در تشیع و حصر تشیع حقیقی در تصوف نقل کرده و در آنجا  
 پاره ازان بقیده قلم آید که گفته است نسبت انکار الصوفیه اقرا و بعد ازان منفراید علی ان  
 کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح الفصوص المسمی بنص الفصوص بعض اکابر شیعه که  
 برسانند اوصاف الانسواف للمحقق الطوسی و بعض المراضع من فصول الکلامیه و کلام الامام  
 العالم الربانی الشیخ کمال الدین مینم الجرجانی فی تخریجه لکتاب نهج البلاغه و مخرج لکلامه  
 الرقصویه و کلام اسناد و شیخه کامل الصدائی علی بن سلیمان الجرجانی و کلام الشیخ  
 الثانی فی رساله اسرار الصلوة و رساله مناسک الحج قدس الله سره ابراهیم بنیات عادل و کتب  
 بالنسبه الی اصحابنا من انکار الصوفیه الا برار بل قد اذنی صاحب جامع الاسرار من اصحابنا  
 ان الصوفی المحقق لا یكون الاشعیا اماما و السنی المحقق لا یكون الا صوفیا و من یند  
 کلامه کیف ینالی امیر انکار الصوفیه منتهی و از نقل قیارت معاصف المصنف غرقا منی  
 نوزده شوستری در تصوف معلوم ناظرین شده و ان مستلزم فائده بس عمده است به نظر  
 آنکه از عبارات معاصف المصنف که قاضی نور الله نقل عن صاحب جامع الاسرار ذکر کرده

مفتی ابن عربی جامع

او بدیل الله  
 طرف الله  
 در کلام هم  
 کل نقایه  
 ظاهر اما انی  
 نشانی فافدا  
 مالک فرج تبه  
 بنین احدیها  
 سلام و الثانی  
 اب ان فرموده  
 حسن تمیز الی  
 الیه فرج تبه  
 تشک از حق  
 در جواب امور  
 حضرت میر  
 و دو گفته چاکر  
 من انه و جد حرة  
 علیه السلام ان  
 انما اقدیر من  
 لها الوصفه دینی





مفهوم می شود که صوفی حقیقی نباشد مگر شیعی امامی اثنی عشری حقیقی نباشد مگر صوفی و  
صاحب رساله تمام محبت معروف بود و طرف و صوفیه عموماً و تکفیر ایشان باشد از آن که  
وزن قد و با وجود آن قاضی نور الله را در تصانیف خود کمال تعظیم و توقیر یاد کرده پس چون  
قاضی نور الله کمال بود در تصوف و شریعت چنانکه محلا از عبارت مصائب النواصب که  
نزدگوشه و مفصلاً از کتاب مجالس المؤمنین معلوم می شود و قاضی نور الله حضرت شیخ راد الله  
و حضرت نقیض راد الله از صاحب جامع الاسرار نقل کرده پس با و الله صاحب کرامت  
قاضی نور الله را نیز محقق بایده و محقق خود و او را هیچ استخفا می کرد و مصائب النواصب نام برده و نقل  
در علامه صوفیه کرده حکم دیگر صوفیه بر او و استخفا منکرین جاری می نمود و یاد دیگر صوفیه  
نیز بایستی طریقت قاضی نور الله که متعقد فیہ است از مصلحت عجب و از نام غریبه که ناظرین  
واقفین را حیرت می افزاید موافق می داشت و انداخته که نسبت و الله صاحب کرامت را در  
صافیه قابل تمنا است و دل بی اختیار میخواست که خرنی چند در این باب بنویسد لیکن بنابر  
لزوم طوالت در کلام و استطرادی بودن متعقد خود را بیگفت از آن باز داشته مگر برای  
تنبیه منصفین بر اشاره اجمالی الکفا کرده می آید که طالب حق اولاً نسبت و الله صاحب کرامت را  
که در رد صوفیه است مطالبه نماید بعد از مجالس المؤمنین قاضی نور الله متعقد فیہ او را از مقام  
احوال شیخ اکبر محمد بن الی بن العری و شیخ ابن فارض مصری و دیگر صوفیه وجودیه ملاحظه نماید  
تا عجائب قدرت الهی در یاب و سیم نماید که نزد اهل سنت و جماعت نزاران ردایست از  
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار در کتب ایشان که جمعا  
و افرادی برای آن مؤلف شده موجود است چنانکه لال کاشی از محدثین اهل سنت گنای ذوق  
حضرت امیر از کتب اطهار است گرفته تا آخر از باب فقیر جمع نموده است و تفسیر شایسته  
تفسیر برای این دلائل الیه لطیف در باب تفسیر شده و در کتب تفسیر اللمنته

شیخ تفسیر  
امیر اطهار صلوات  
بایست نمایند  
شدن باشد که او  
تفسیر صوفیه دین  
فرموده الخ کذا  
است زیرا که  
در نقل تفسیر  
شایسته است  
بده الا تفسیر  
بکلام و تفسیر  
باب الطال  
ما قصور فی عبا  
علیه السلام  
دنی و عیشها  
عبارت است  
از ایشان است  
در حق مثل الی  
در مسائل فقها  
و مطالبی تفسیر



حققی میباشد مگر صوفی و اولیاء  
با ذکر غیر ایشان باشد انواع کفر  
تعمیم و توقیر یاد کرده پس چون  
مات مصائب النواصب که  
و فاضل نور الله وجهه شرح را در تفسیر  
بسیار و اول صاحب کرامت  
مصائب النواصب نام برد  
درین جاری می نمود و یاد کرد که  
ن عجب داد نام غریبه که از آن  
بسیار صاحب کرامت و اول  
خدا را این باب نویسد لیکن بنابر  
کتاب از آن باز داشته که برای  
حق او کتب صاحب کرامت را  
نور الله وجهه او را از مقام  
برای و دیگر صوفیه و وجودیه ملاحظه نماید  
باعت نظر از آن روایات از  
آنکه اظهار در کتب ایشان که مجاز  
می از محدثین اهل بیت کتابی در حق  
منع نموده است و تغییراتی  
و دیگر تفاسیر اهل بیت مثل

۴۱۳  
مثل تفسیر کبیر و در منشور و معالم التنزیل و کتب حدیث و فضائل اهل بیت و صحابه از روایات  
آنکه آنها منقول است پس با اینهمه اگر تشیع ادعای اعرافیت خود بجهت اهل بیت  
با ائمت نمایند بخواهند بر این سکوت چاره نباشد و با تعدد بر عاقل خیر ازین تقریر واضح  
شد میباشد که ادعای خلقت ائمت از سلفه اهل بیت کمتر از ادعای خلقت اهل اسلام  
مستند نیست و این مقام را به الله علیه الصلوة و السلام نیست قول شاری منهای در این مقام نشان  
فرموده الخ گوئیم ائمتها انکار بر قیاس و منع از آن از ائمه اظهار در حق قضای شیعه مسلم  
است زیرا که آنها در آنکه عامی بودند و الفاظ احادیث ائمه را به نسبت علمی بصوری  
در نقل تقریر میدادند که تصور در عبارات پیغمبر آن حضرات واقع میشد چنانکه صاحب  
شانی شیخ کافی کلینی در شرح باب فی القیمة میگوید اقول الا ائمه علیهم السلام که ائمه اکمل  
فیه الا ائمه و هم مضاعف و کلامهم دون کلام الله و رسول الله و فوفی کلام الا ائمه و الله و الله و الله  
کلامهم و تبارک فی القاطن فی القاطن و لذایق فی القاطن و هم السیاسة الهی و نیز در مستخرج  
باب المال الرویه میفرماید و لما کانت فیه الاحادیث من تقریرات الرواة فان  
القصور فی عباراتهم من الرواة لانهم كانوا فی الاثر عامین رضوان الله علیهم و الاشیام  
علیهم السلام اعلی و اجل من ان تكون عباراتهم فاصرة فانهم علیهم السلام فی اعلی مراتب الکمال  
و فی عرشها لا حول و لا قوة الا الله انتی و هرگاه این اشخاص را به نسبت علمی مطلب  
عبارت ائمه را نمی فهمیدند و آنرا بی طور تغییر می نمودند پس ترتیب قیاس صحیح نشود  
از ایشان امکان داشت لهذا در حق تنقیس اشخاص منع از قیاس وارد شده اما  
در حق مثل الی حنیفه پس انکار ائمه اظهار از قیاس و منع از آن منسوخ زیرا که در کتب حنیفه  
در مسائل فضائل اهل بیت اجازه حضرت امام خمینی و ابوالحنیفه و ابقیاس مدح است  
و مطالب تصریح صاحب رساله که هیچ معین مقام فرموده حنیفه اعلم اندیشه صاحب ابوالحنیفه





و همچنین بر و ایاتی که در کتب این ان ترویج است پس قول شایع مباح شایع  
بر خلاف و و ایاتی که در کتب حنفیه موجود است بر اینان حجت نباشد مگر  
با تکیه بر کلامی که در کتب معتبره نمودن درین ابواب الخ گوئیم از جواب فوائد سائیده  
نعملا از جواب فائده سائیده مفعلا معلوم از باب بصیرت فوائد شد که مذکور  
مشهور الملیت المیار در باب منته حرمت است و انکار مذکور الملیت  
در باب حرمت آن نمودن مثل کلام مذکور الی حنیفه و شافعی و غیره در خبری  
است که اتباع شان بسوی آنها اسناد نموده اند قوله توضیح این معنی الخ گوئیم بعد  
موانع شدن محققا شاعشره منقول نمی شود که احدی را از عقلائی با اقصای  
در اکسب سلفه الملیت و متخلف ازین خفائی با قیامده باشد و آنچه الله صاحب  
در این باب در حوازم نوشته است دفع آن در تزیین السیفه و غره الماشدین و دیگر  
کتب که در ناسد کلام صاحب تحفه و دفع او نام مقررین موافقت شده به تنفیها  
حلیه و توتران بهیه مرقوم و انصاف مضاعف آن این وقت احقر را خافه و معلوم  
لیکن بجهت استطراری بودن مقام و طویل الذیل بودن آن کلام و عدم مناسبت  
آن مقاله بشرط این رساله قرض باین غرضه بگردانم مقام قدری که در دفع ادعای شیعه  
بسیفیه الملیت از سابع از الحیرت نماید و سنائی بشرط این رساله هم نباشد  
مذکور می شود و آن چیست که جناب قاضی نور الله مستری در مجلس ششم از مجلس  
المومنین که مقصود است باینکه مجلس ششم در ذکر لوک نامدار و سلطان کماکار  
از فرقه ناجیه اولو الصلوات و الابصار مقصود و القی و مارون و امون و انما هم را در عداد  
مستقیم داخل کرده و اگر احقر عبارات طویل الذیل آن کتاب را نقل نماید کلام استطراد  
بطال انجامد لهذا امر الان بر مشامه آن کتاب نموده خبری بطریق غرضه حکم المایدر

الایدرک کلمه

منصور مذکور

چنانکه بعد ازین

بود و بعد از آن

لاحزم بودی که

حقیر صادق علی

در شکلی منظر

و عطا یا مقدر

و حلم و حکمت

احتیاج ذکر نمود

از که اموصه ام که

تواند بود و حال

الک عقم انبی و

الضامی است

می آید که در حال

سادات و علویان

نی خاطر را زنده

غنیه اسلام که بروی

که قطبان محال عتق

ساخته ذکر اراد









چون مبنای کتاب بر رعایت جانب اعتقاد بود و معجزه مستورند که در مقامی که او از آن  
 زوال ملک بنود الی آخر العبارہ التي قلنا: انما فی بیان تشیع المنصور الذی کون بعد از آن  
 فرموده محافظت شرط کتاب را اگر ندیم و او را بتکلف گنوا یدیم انتہی و میگوید بنده  
 ضعیف که منصفین اہلسنت را باید کہ این حسان قاضی و در حق خود و غیر امورش  
 سازند و بمکافات آن سخت زبانی و محش کوی قاضی خبر بود و در حق علای خود  
 بسیار بیاد شامند چه زیاده برین حسان متصور نیست کہ مثل منصور و واقفی را تکلف  
 در خود گنجاند و مثل عمر بن عبد العزیز را اہلسنت از زالی داشت و در حال مادران الکشیہ  
 بود ذکر محبوس کردن و بشہادت رسانیدن او حضرت امام موسی کاظم را می نویسد کہ  
 مادران با این اعمال و خامت مآل کہ بواسطہ صاحب جاہ از سر خود در عقیدہ تسبیح و تسبیح  
 بود الی آخر العبارہ التي مر قلنا فی بیان تشیع و در حال مامون میگوید کہ اکثر علای تشیع  
 مانند شیخ ابن بابویہ و شیخ مفید بر آنند کہ مامون حضرت امام رضا علیہ السلام را  
 زہر داد انتہی ما در نافذہ چون محلی در حال این ملک تشیع معلوم شد پس از عقلای تشیع  
 کہ آیا میجایی را در تحلف تقسیم تشیع از سیفۃ الملبیت یہی خواہد بود پس شیعیان را  
 علی الاطلاق را کہ سیفۃ الملبیت گفتن بعد از صراہ و با وجود ادخال اینہم متعلقبہ  
 در تشیع اہلسنت را با وجود انتساب قوی و ثبت جہل این ان بالملبیت از تشیع حقه کہ  
 اولی باشند خارج گفتن مقام استعجاب اولی الالباب بقولہ ششم آنکہ احتمال وضع و  
 انفراد الخ ازہ در بر این توہم دور از کار وجہ بسیار بخاطر رسیده بکن چون الخال فانتہ  
 اختصار منظور افتادہ لہذا اینہ را طرہ دادہ بر یک وجہ تحقیر اکتفا کردہ ان این  
 است کہ حدیث نسخ متہ از حضرت امیر المومنین و فائدہ الخ المجلین در تہذیب سنی  
 از کتب شیعوہ در صحیحین و غیرہما از کتب اہلسنت برداشت اولاد اہل ہاد

احیاد انتخاب و  
 طاقت هیچ مومنین  
 رہاہ اخبار  
 آرد پس چرا نم  
 نظر بر سیکہ این  
 اہلسنت و اہل  
 فائدہ ثالثہ از  
 ہم بود علی ما صرح  
 فضل حضرت  
 و نیز ابن ابی النج  
 کہ ہم کہ این قول  
 حرمت متہ مثل  
 ہی بود پس چنانکہ  
 همچنان احادیث  
 جناب رسالت  
 صحاح شیعوہ مثل  
 قرار دادن طہور  
 صوارم الالباب  
 تحصیل الجواب  
 الی ارفع الذی





احمد انجذاب و لایست بآب و دیگر دواة نقاة بحرته شهرت مروی است و بآب  
 طاقت بلع مومن نیست که صاحب رساله انچه در نهای شنبه و کلمات قطعی در حق  
 رده اخبار نسخ گفته در حق این بزرگواران و حاشا جانی هم من ذلک بر زبان  
 آر دیس حیرانم که چگونه <sup>اول</sup> جان و زبان او بر تحریر آن جزأت نموده قوله لا سماء  
 نظر بر سیکه ابن ابی الحدید نوشته الخ گوئیم اقرار الی ابن الحدید بجااست شایع و در میان  
 اهل سنت و اهل اقرار غایت خلاف واقع چنانکه نقل آن در رد و جزیستم از  
 فائده ثالثه از شرح عقائد مقامه نقاظ زانی که نوشته با آنکه ابن الحدید متمسک  
 به اصل ما صرح به صاحب التمهید پس قول مقتضی ذکر کردن از عجب است با شد قوله  
 و نیز ابن ابی الحدید الخ گوئیم جواب این کلام نیز مثل جواب کلام اول است و معذرا  
 گوئیم که این قول بر تقدیر تسلیم دلیل برای ما است نه دلیل بر بازیرا که می گوئیم اگر احادیث  
 حرمت مشبه مثل اخبار دار بر ملاعن حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام  
 می بود پس چنانکه آن اخبار از مینه شیطان کیاب و قابل استغناء از اولی الالباب است  
 بیچنان احادیث حرمت متقیر غیر معتد بها و ساقط الاعتبار نزد نقاظ احادیث  
 جناب رسالت مآب می بود پس فلیس و نیز گوئیم چون احادیث حرمت مشبه در کتب  
 صحاح شیعه مثل تهذیب و استبصار موجود است پس آنرا در رنگ احادیث مرفوعه  
 قرار دادن طعن بر صحاح خود کردن است قوله من شاء التفصیل فلید بالرجوع الی  
 تفصیل الخ و بایات قطعیه مشهوره در رد اعتبار احادیث متقیر من شاء  
 تفصیل الخ و بایات قطعیه مشهوره در رد اعتبار احادیث متقیر من شاء  
 تفصیل الخ و بایات قطعیه مشهوره در رد اعتبار احادیث متقیر من شاء  
 تفصیل الخ و بایات قطعیه مشهوره در رد اعتبار احادیث متقیر من شاء

از اخبار  
 بعد از آن  
 یونان  
 و شمس  
 لای خود  
 سی را بکلف  
 اگر کشید  
 زاید که  
 تیغ را سخ  
 شیعه  
 امام را  
 از عقاید  
 بیان را  
 متغلبه  
 شایسته که  
 وضع و  
 حال غایت  
 و اول این  
 است



الحکم بعد تسلیم آدوی روایات جز از مرتبه با اخبار جمعیست آن که هر دو معتقد بقید  
 تاریخ اند بمقتضای اذاتعارضات اولیاء هر دو ساقط خواهند شد اجماع نیست  
 که متضمن این است آن بآن تفصیل نموده اند نقدش از پنج الحاق علامه علی در جواب  
 فائده ناسر گذشته و احادیث مستفیضة شیعه و سنی که در تندیب و کسبه بارز گشت  
 شیعه در صحیحین و غیرها از کتاب ائمت است موجود است و احادیث دیگر که بلا نقد  
 تاریخ در کتب ائمت مروی است چنانکه بعضی از آن بالا گذشت و اکثری در فائده ناسر  
 نموده اند باین تاریخ باقی و آنچه صاحب رساله ادعای اجماع شیعه بر وجه از متضمنه است  
 بجهت جمع نامشروع است اول آنکه نزد ایشان دخول مصحح و ائمه شرط است  
 و اخبار بسیار را نموده اظهار در طریق کشیده سنی را از بر دست معتقد موجود است  
 که اخبار آنها غیر حرة پس دخول مصحح درین اجماع ادعای ایشان صورت نه بجهت پس  
 ساقط الا اعتبار کنند دویم آنکه چون در قرآن مجید اجماع بر حرمست آن واقع شده  
 چنانکه نقل آن در فائده ناسر از شرح تفصیل گذشت و سیاقی فی القول الاتی من کلام  
 صاحب التحف پس بعد انعقاد اجماع در قرن اول خلاف من مخالف غیر معتد باشد اعم  
 من آن یکن اهل الخلاف من ذلک القرن او من بعدهم تسویم آنکه در احادیث شیعه  
 سنی استناد تحریم آن لطرف جناب رسالت مآب مضمون است پس انعقاد اجماع  
 شیعه بر جواز آن اجماع بر خلاف مضمون باشد و هوکما تری فالجرح بعد علی تمام الحجة  
 و وضع الحجة قیالی و از عجایب امور ای که در این مقام تماشا کردنی است کلام شاه عبید  
 العزیز دعوای است که در باب مطاعن نوشته و داد بحد فضیلت خود را در آن داده  
 میگوید که نزد ائمت صحیح ترین کتب صحیح مسلم و در آن صحیح بود است سید بن الاکوع و  
 شیره بن سعید چنین و در صحاح دیگر بروایت ابوهریره نیز موجود است که آنحضرت

که آنحضرت صلی الله علیه و  
 داده بود و آن تحریم را سید  
 حضرت علی مرتضی تحریم نموده  
 رسیده که تمام اولاد حقه  
 موطن و بخاری و مسلم و  
 و شبهه که درین روایات  
 شده بعد در جناب او  
 خود است و الا در روایت  
 فرموده اند تاریخ معتقد  
 بعضی محقق نقل کرده اند  
 روایت تحریم معتد را به  
 الزام او بجهت قسم صورت  
 فرموده و این عجایب را  
 هر که خورده خبر را تا تاریخ  
 میکند و این دعویات  
 کرده اند از عبید الله و  
 و قال اخبرنی رسول الله  
 تحریم معتد یک بار یاد  
 و کسی را که نرسیده اند  
 اطهر رحمت او





حجت آن که هر دو حقیقت بقید  
 خواهند شد اجماع نیست  
 فی الحقیقه علامه علی در جواب  
 که در تہذیب و استنباط از کتب  
 متعدد احادیث دیگر که علامه  
 نوشته و اکثری را فائدہ آید  
 اجماع شیعہ بر جمیع از متون مذکور است  
 خصوصاً در اجماع بشرط صحت  
 دل بر حجت معتد موجود است  
 لیکن صورت نه نسبت پس  
 بلکہ اجماع بر حجت آن واقع شده  
 یعنی فی القول الاتی من کلام  
 مخالف غیر معتد باشد اعلم  
 و سیوم آنکه در احادیث شیعہ  
 دل بر حجت پس اتفاق این  
 می نماید علی تمام احوال  
 شاگردی است کلام شاه عبید  
 در حقیقت خود را در آن داده  
 و این است بیان آنکه  
 و نیز مورد حجت که انجمن

که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود متعذر احرام فرموده بعد از آنکه تا سه روز رخصت  
 داده بود و آن تحریم را موبد ساخت الی یوم القيمة در جنگ او طاس و بروایت  
 حضرت علی مرتضی تحریم متعذر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انقدر شهرت و تواتر  
 رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیہ آنرا روایت کرده اند و در  
 موطن و بخاری و مسلم و دیگر کتب متعدد اول بطریق متعدده این روایت ثابت است  
 و شبہہ کہ درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند کہ این تحریم در غزوہ خیبر واقع  
 شده بعد در جنگ او طاس باز حلال شد پس جوابش آنست کہ اینہما غلط فہم  
 خود است و الا در روایت حضرت علی در اصل غزوہ خیبر را تاریخ تحریم پس حرالشیہ  
 فرمودہ اند نہ تاریخ معتد لیکن عبارت مجہم آنست کہ تاریخ ہر دو باشد این وہم را  
 بعضی محقق نقل کرده اند کہ بنی عن متعذر الف و یوم خیبر و اگر حضرت مرتضی علی درین  
 روایت تحریم متعذر را تاریخ غیر متعذر را کہ روایت می فرمودند در ابن عباس  
 الزام او چه قسم صورت می گشت حالانکہ در وقت ہمین رد و الزام این روایت  
 فرمودہ و ابن عباس را بر نحو زیر متعذر فرمودہ و گفتہ انک رجل یأکل  
 ہر کہ غزوہ خیبر را تاریخ تحریم متعذر کوید کوید دعوی غلطی در ہستدال حضرت علی مرتضی  
 میکند و این دعوی شاہد چہل و حق او پس است و جامعہ از محدثین اہلسنت روایت  
 کردہ اند از ابیہ و حسن و سہیل بن محمد بن الحنفیہ عن ابیہا عن امیر المومنین علیہ السلام  
 انہ قال اخبرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان انادی بتحریم المتعذر پس معلوم شد کہ  
 تحریم متعذر یک بار یاد و بار در زمان آنہ و رشتہ بود کسی را کہ خبر رسیدہ از آن متعذر شد  
 و کسی را کہ ترسیدہ از آن باز نیامد چون در وقت عمر در مجلسی جاہا این فعل شنیع شیوع یافت  
 اطہار و حرمت او و تشہیر و تزیین او و توفیقہ و تشہیر و تکیب او را بیان نمود



۲۸۷  
 فخر از وی نیزه از علای ایشان نوشته اند که بنا بر اکثر روایات نسخ معتبره در خبر شده  
 پس تقصیر شیعیان بیچاره درین باب چیست انتهى **اقول** مد فوج است باینکه امام از  
 این قول از طرف مجوزین متوقف کرده و صاحب سبب لفظ قالم از عبارت امام  
 ساقط نموده تا تنصیف عبارت بر نقل زوال پذیرد و توهم الشی آن طرف امام  
 صورت گیرد چنانچه نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبیر سابقا در ذیل جواب همین  
 فائده گذاشته فیلطالع نمه پس خود خطا در نقل نمودن و باستاند آن نقل مستقیم  
 یا تجامل را بطرف صاحب تحفه نسبت نمودن از طرف افادات باشد **قال**  
 قوله و اینهمه غلط فہمی خود است الخ بلکه غلط فہمی علای شماست مانند فخر راری که امام  
 شماست چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته اکثر الروایات ان النبی صلی  
 علیہ وآلہ وسلم نہی عن المتعہ وعن المحرم المحرم الاہلیہ یوم خیر و اکثر الروایات انہ اباح المتعہ  
 فی حجۃ الوداع الی آخر ما مر من کلامه پس در حقیقت این مذہب و تمجید در حق فخر از وی  
 خواهد بود و نیز سابق گذشت کہ عبدالحق گفته معتبر مباح بود در اسلام در غزوہ خیبر پس  
 حرام گردانیده شد در غزوہ بعد از آن مباح گردانیده شد در فتح مکہ الی آخر کلامه  
 الذی سبق و نیز مصدق کلام این اعلام در مکتب فرعون فاسد ناصب است الخ  
 در مشکوٰۃ شریف سنن بکذا عن علی کرم اللہ وجہہ ان النبی نہی عن متعہ لیس و یوم  
 خیر عن اکل اللحم المحرم الاہلیہ عبارت این روایت صحیح است در تفاق طرف  
 خیر از متعہ علاوه آنکہ عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول اللہ صلی علیہ وآلہ وسلم  
 نہی عن المتعہ و اکل لحم المحرم الاہلیہ من خیر و ہر کہ اندک فہمی و عریضی داشته باشد می فہم  
 کہ از من خیر متعلق نہی از متعہ و اکل لحم محرمانہ ہر دو است و الا در کلام تحقیق لازم آمد  
 پس گفتن اینکه روایت غزوہ خیبر را تاریخ تحریم لحم حرامیہ فرمودہ نہ تاریخ متعہ

متعہ در حقیقت منسوخ کردن عی  
 کلام نخواہد فهمید کہ این قید متعہ  
 اسفار استند انہی احوال  
 مکرر گذشت و آنچه از مدارج  
 در رد کلام صاحب تحفه  
 مدارج النبوة بخودہ بیان شد  
 کہ تحریم متعہ را در خبر و تحلیل  
 و رد حضرت امیر را بر این  
 ادعای حلال میشد و ہر  
 رجل باید الخ علی ما اخرجه  
 سرہ در مدارج النبوة  
 و باز تحریم آن در غزوہ مذکور  
 است و بعد از آن تحریم  
 چگونه مفرد عای صاحب  
 رسالہ کہ ادعای اباحہ  
 قدس سرہ باین وجہ  
 و کلام صاحب تحفه  
 تحریم متعہ در غزوہ خیبر  
 این توہم ہم مد فوج  
 بنا بر اثبات غلط





کثیر روایات نسخ شده در خیر شده  
 از قول مد فوج است باینکه امام از  
 رساله لفظ قالوا انما است امام  
 انشی آن بطرف امام  
 کثیر اتفاق در ذیل جواب همین  
 دن و یا مستند آن نقل مستقیم  
 راقت اذات باشد قال  
 شما است مانند فخر رازی که امام  
 گفته اکثر الروایات ان البیضا علی  
 خیر و اکثر الروایات ان اباح لم یمتنع  
 نکتہ تبیین در حق فخر رازی  
 صیاح بود در اسلام در غرض خیر  
 اید شد در فتح مکة الی آخر کلامه  
 فرعون فاسد ناصب است اینجا  
 ان البیضا یعنی منتهی لیسایوم  
 روایت صحیح است در تعلق طرف  
 است ان رسول الله صلی علیه و آله  
 نیک فهمی و بریتی داشته باشد می شد  
 و است و اما در کلام تعقید لازم آمد  
 بحکم مرئوسه فرموده تاریخ منته

منته در حقیقت منسخ کردن عبارت حدیث است چه احدى از تلامذ و دشمنان این  
 کلام نخواهد فهمید که این قید مختص بمراتب است مگر هر آنکه که مصداق کشف الحار کمال  
 اسفار است نه انتهای اقوال اینجا بطرف امام رازی بلفظ نسبت نموده چه پیش  
 مکرر گذشت و آنچه از مدارج النبوة شیخ عبدالحق نقل نموده پس جیرانم که اینکلام را  
 در رد کلام صاحب تحفه چه دخل است که صاحب رساله نظر بر آن نقل کلام صاحب  
 مدارج النبوة نموده بیا نشانی که صاحب تحفه غلط فهمی را بطرف کسانی نسبت کرده  
 است که منته را در خیر و تحلیل آنرا در ادطاس گفته قائل ببقای حلت موبده آن شده اند  
 و بر ذریعت امیر را بر این عباس دلیل این غلط فهمی ساخته چه ظاهر است که اگر منته در  
 ادطاس حلال میشد و بر حلت باقی می ماند در حضرت امیر بر این عباس باینکه آنک  
 رحل باید از غلام او ختم و غیره چه قسم صورت می بست و شیخ محقق عبدالحق نیز  
 سه در مدارج النبوة علی ما نقل عنه صاحب الرساله باباحت آن در غرض خیر  
 و از تحریم آن در غرض مذکور و باز باباحت آن در فتح مکة که عبارت از ادطاس  
 است و بعد از آن تحریم موبده آن تصریح کرده پس خداوند که کلام شیخ عبدالحق  
 چگونه مفسر مدعی صاحب تحفه که رنج اباحت موبده است و مفسر مدعی صاحب  
 رساله که ادعای اباحت موبده است خواهد بود اگر گفته شود که کلام شیخ عبدالحق  
 قدس سره باین وجه مفسر صاحب رساله نیست لیکن باین وقوع تراخ در کلام او  
 و کلام صاحب تحفه مفسر صاحب رساله است بجهت آنکه صاحب تحفه انکار وقوع  
 تحریم منته در غرض خیر نمیداد و شیخ عبدالحق مثبت آن در غرض مذکور است گوئیم  
 این تحریم هم مد فوج است بدو وجه اول آنکه عبارت شیخ عبدالحق را صاحب رساله  
 بنا بر اثبات غلط فهمی علای المصنف در باب فیه ان غرضه خیر تاریخ تحریم منته





ذکر فرموده و اتفاق عرض بیان آمده که مقصود صاحب تحفه در بر کسافی است که غرض  
 بنمبر اول وقت تحريم و جنگ او طاس را تا تاريخ تحليل مود آن قرار می دهند زیرا که از این  
 نهیدشان فساد در استدلال حضرت امیر که در باب تحريم متعه بر این عباس نموده بودند  
 لازم می آید و چون شیخ عبدالحق تاریخ تحريم اول آنرا غرضه خیر و تحريم دوم او را بعد  
 کم الا با حقه فی الاوطاس قرار داده پس جواز مود متعه باقی نماند در نیت استدلال  
 حضرت امیر بر این عباس صحیح شد نهایت الامر آنکه بر قول شیخ عبدالحق تبعی  
 بعض اهل الحدیث تحلیل و تحريم متعه دو بار واقع شد و بر قول صاحب تحفه تبعی  
 بعض الائمّه یک بار دوم آنکه علی التحقیق در کلام صاحب تحفه و شیخ عبدالحق  
 تفاوتی نیست زیرا که کلام صاحب تحفه مبنی بر تحقیق است و کلام شیخ عبدالحق  
 مبنی بر ظاهر عبارات بعضی روایات و صاحب تحفه خود دفع این شبهه نموده است  
 و میست قال لیکن عبارت موهم آنست که تاریخ هر دو باشد اینو هم را بعضی محقق  
 نقل کرده اند که نهی عن متعه النبایوم خیر الخ و هرگاه اختلاف مبنی بظهور است  
 تدافع من دفع کشت و روایتی که صاحب ساله از مشکوّه شریف نقل کرده است  
 برای جواب امثال همان روایت صاحب تحفه فرموده است که بعضی اینو هم را  
 تحقق نقل کرده اند صاحب ساله اعتنائی بطرف این جواب ظاهر الدلالت  
 بر مطلوب نفرموده هر چه خواسته بر زبان آورده قال و این دعوی شاید  
 جهل و حقیق او پس است حینا خلف رشیدی که نسبت به بزرگان خود اثبات جهل و  
 جهل می نماید چه فخر رازی و عبدالحق و غیره از مشایخ علمای اعتراف نموده اند باینکه  
 غرضه خیر تاریخ تحريم متعه بود که اگر غیر حرة پس الحمد لله که حق بر زبانش جاری شد  
 و جهل و حقیق اسلاف خود اعتراف نموده علاوه ای که الزام دادن حضرت امیر

حضرت امیر  
 اثری از این  
 در باب اباحه  
 جهل و حقیق قرار  
 انتهی اقوال  
 متعه در خبر و تبعی  
 وقوع احتمال در  
 دامن ظل افادته  
 غلطی در استدلال  
 انتهی پس باینکه  
 امیر لازم می آید که  
 تحفه گفت شد  
 صاحب تحفه بر قائل  
 حضرت امیر بر این  
 تحريم مود آن قائل  
 صاحب تحفه را بطرف  
 تحريم متعه قرار داد  
 الزام دادن حضرت  
 تهنیت و استغفار



تخفہ و دیگر کسائی است کہ فرود  
 قرار می دهند زیرا کہ ازین  
 تخفہ بر این عباسی نموده بود  
 غرضه خیر و تحریم دوم اورا بعد  
 بانی ماند در نصرت استدلال  
 بر قول شیخ عبدالحق متبع  
 بر قول صاحب تخفہ متبع  
 صاحب تخفہ و شیخ عبدالحق  
 است و کلام شیخ عبدالحق  
 دفع این شبهه نموده است  
 و باشد اینو هم را بعضی محقق  
 آه اختلاف بتنی بطور مست  
 شریف نقل کرده است  
 ده است کہ بعضی اینو هم را  
 این جواب ظاهر الدلت  
 و این دعوی شاید  
 زکات خود اثبات اول  
 اقرار نموده اند باینکه  
 حق بر زبالش جاری شد  
 الزام دادن حضرت

حضرت امیر ابن عباس را بر تحلیل متعه که منقبات ایشان است و در کتب شیعیان  
 اثری از این پیدا نیست بلکه مناقض روایات خود ایشان است که از حضرت امیر  
 در باب اباحت متعه نقل کرده اند پس شیعیان را الزام باین روایت دادن شاید  
 چهل و حقی قرار دادن در حقیقت شاید بر چهل و حماقت خود آوردان است که لا محظی  
 انتہی اقول صاحب تخفہ جاہل و احمق در این مقام کسی را قرار می دهد کہ وقوع تحريم  
 متعه در خبر تحلیل مستمران در او طاس قائل است بجهت آنکه این قول مستلزم  
 وقوع اختلال در استدلال حضرت امیر بر این عباس می شود که هر مستوعص عبارت  
 دام ظل انداخته حیت قال پس هر که خروہ غیر از تاریخ تحريم متعه کہ کویا دعوی  
 غلطی در استدلال حضرت رتقی میکند و این دعوی شاید چهل و حتم اول پس است  
 انتہی پس با سکلام صاحب تخفہ کہ در رد قول کسیکه از ان اختلال در استدلال حضرت  
 امیر لازم می آید که این استدلال در طریق اہل سنت خروہی باشد گفته است بر صاحب  
 تخفہ گفت شدن بعد از ادعای تشیع باشد و چون انفا دریافت شد کہ تشیع  
 صاحب تخفہ بر قائلین تحلیل مستمر متعه در او طاس بنا بر لزوم اختلال در استدلال  
 حضرت امیر بر این عباس است نہ تشیع او بر کسائی کہ بعد تحلیل آن در او طاس باز  
 تحريم مو آن قائل اند چه از ان غلطی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس تشیع  
 صاحب تخفہ را العرف امام رازی و شیخ عبدالحق بجهت اینکه ایشان خروہ غیر از تاریخ  
 تحريم متعه قرار داده اند راجع انستن بنای فاسد بر فاسد باشد قولہ علاوہ اینکه  
 الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را الخ کہ تم چون تحريم متعه را این الطائفہ در  
 تہذیب و کتب بسیار از حضرت امیر روايت نموده پس با وجود مروج بودن این  
 درست با عدل اطلاق اقرار آن بعد از انضا ف است قولہ کتب شیعیان





از آن پیدانیست گوئیم صاحب رساله درین قول صادق است زیرا که مراد  
 دانستی که روایت تحریم متوجها که در صحاح سنیان مروی است همچنان در صحاح شیعه  
 که بعضی از اصول اربعه ایشان باشند بعینها لا با تره واقع است پس صاحب رساله  
 در نفی اثر این روایت دون نفی عینها صادق باشد **قال** قوله مجامع از محدثین الح  
 چنین احادیث بی سواد که معارض است با ضعاف اصناف خود از اخبار متفق علیها  
 و از اخبار مستفیضه بل متواتره امامیه در شمار بی وقاری نیست لاسیما هرگاه  
 دانستی که اسباب موضوع ساختن از خوش آمد حاکم که قط غلیظ بوده مستبعد نیست  
 بلکه واقع و متحقق است انتی اقول چون امثال این احادیث در تهذیب و استبصار  
 واقع است پس بران اطلاق لفظ موضوع و بی سواد یا پیرا زیبا و خواب دیگر از کلام  
 او در مابقی مشروحا گذرشته اعاده خالی از عاوده **قال** قوله پس معلوم شد که تحریم  
 متع یکبار یا دو بار الح معلوم نیست که این افادت بنام تفریع تحریم یکبار یا دو بار بر کدام  
 فرموده و کاش بیان میکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم محل آمده و دفعه ثانیه  
 که ام وقت در کدام جا حال آنکه در صحیح مسلم که پیشتر نقل کرده و از اصح الکتاب دانسته  
 همین یکبار نوشته و چون دانسته که در تفصیل این امر که یب قول خودش خواهد شد از غایت  
 حیا و شرم طریقه اجمال را پیموده سکوت و اعراض از تفصیل آن کرده به تردید یکبار یا  
 دو بار پرداخت انتی اقول تفریع تحریم متع یکبار بر تقدیر عدم وقوع تحریم آن در خرده  
 خبر است که ابو مخنف صاحب التمهید مطلقه و تفریع تحریم آن دو بار بر تقدیر وقوع آن  
 در خرده مذکوره است که ابو مخنف را شیخ عبدالحق و غیره بنیاد علی الاستفاد من ظاهر بعض  
 الروایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متع در خرده خبر واقع نشده باشد علی ما هو  
 التحقيق عند بعض ائمه الحديث من اصحاب الدرایه پس اباحت آن تا او طامس

در این کتاب  
 از این جهت که  
 در این کتاب  
 از این جهت که

او طامس  
 واقع شد  
 شده علی ما  
 ظاهر بعض  
 در او طامس  
 صاحب  
 تفهید  
 نزد عقلا  
 با آنکه ظاهر  
 نموده حالا  
 مسلم الح که  
 ابست که  
 و چون از صحیح  
 لهذا بطریق  
 در بعضی جاها  
 فعل شیخ نام  
 رسیده و کار  
 حال آنکه اطمینان  
 که خدا و غیره  
 مروی باشد



آن است زیرا که مراد از  
 آن مجاز است در صحیح شیعه  
 است پس صاحب رساله  
 کلام مجاز از محدثین الح  
 و از اخبار متفق علیها  
 است لاسیما هرگاه  
 مطابقت مستبد نیست  
 در تهذیب و اشتباه  
 و جواب دیگر از کلام  
 مسلم معلوم شد که تحریم  
 یکبار یا دو بار بر کلام  
 قبل آمده و دفعه ثانیه  
 از اصح الکتاب دانسته  
 و در حدیث خواهد شد از غایت  
 و به تردید یلبار یا  
 و توجع تحریم آن در غرض  
 از بر تقدیر و توجع آن  
 شفا دین ظاهر بعض  
 نشده باشد علی ما هو  
 آن تا ادطاس

ادطاس مجاز سابق که در اول اسلام بود مستمر بوده باشد و تحریم موبه آن در ادطاس  
 واقع شده باشد در صورت تحریم آن یکبار ثابت می شود و اگر تحریم آن در غیر هم واقع  
 شده علی ما ذهب بعض اهل الحدیث کالشیخ عبدالحق و بعض من تقدم علیه ویدل علیه  
 ظاهر بعض الروایات پس چون بعد از خبر نیز حوازان مردی است برین تقدیر لابد  
 در ادطاس که بعد غیر است باز دویم تحریم آن واقع شده باشد نیست پس کلام  
 صاحب تحفه که از تقریرش ظاهر است پس تفریع واضح را از کلام صاحب تحفه  
 نفی میدن یا از آن تجامل و زیدین و باین که در خود پستیز ابر صاحب تحفه نمودن  
 تردد عتقا قابل تماشای قول کاشن بیان می نمود الح احقر العباد مطلب صاحب تحفه  
 با آنکه ظاهر بود البته در امتضای تمناهای صاحب رساله بطریق ایضاح واضح بیان  
 نموده مالا ایشان را آنچه بر آن وارد کردن منظور باشد یعنی آنرا در قول حال که در شیخ  
 مسلم الح گوئیم صاحب تحفه نظر بر این روایت و امثال آن بموافقت بعضی محققین  
 اهل سنت که امر تعدد عن انفسطانی غرضه خبر را فقط تاریخ تحریم لحوم حمر النبی قرار داده  
 و چون از مجموع روایات تحریم آن دو بار هم مستنبط می شود و بعضی علما تفریع بیان نموده اند  
 لهذا بطریق تردید بعد ذکر تحریم یکبار آنرا نیز ذکر کرده قال قول چون در وقت عمر  
 در بعضی جاها این فعل شنیع الح سبحان الله امری را که خدا و پیغمبر خدا حلال دانسته بودند  
 فعل شنیع نامیدن که از قول بهر در حق سید البشر نیست که در آنکه عن اسلام یاد  
 رسیده و کاشن این سخن خود که انظار حرمت و تشدید تردید آن نموده صادق می بود  
 حال آنکه انظار حرمت امری دیگر است و اسناد آن بطرف خود امر دیگر است قول امری را  
 که خدا و پیغمبر خدا حرام کرده باشند در روایات حرمت آن از حضرت امیر و دیگران غیر  
 مردی باشد که امر بهنها و سبکی اگر تلافی الفاعله الایه آنرا فعل شنیع نامیدن تلافی





۲۸۰  
 ندید و بلکه در مضمون آنرا مباح گفتن مستهجن خواهد بود قوله حال آنکه اظهار حرمت  
 این نوع دفع توهم است و حضرت عمر تحریم متعه را بطرف خود نشاند و در دو وجه اول  
 فائده ثانی که گذشته فائده ثانی که تری قیام لا علیک رأت ولا اذن سمعت قال  
 قوله از کلام عمر ثابت نمی شود و آنچه در هر گاه درین کلام اعتراف کرده که متعان  
 کنایه از رسول الله و انا اخرها کلام عمر است پس این حاجت است که میگوید  
 ازین کلام ثابت نمی شود که بوجوه صحت باشد حال آنکه و انا اخرها صریح است  
 در اینکه این تحریم مستند است بسوی او چه تقدیم میسند الیه غالباً فاده تخصیص  
 حکم میکند بطریق قصر افراد کما مر سابقاً که انتمی اقوال جواب این ادوایم تفصیل  
 تمام در رد وجه اول و سیوم و چهارم از فائده ثانی و دیگر مواضع این عجا که گذشته  
 اگر صاحب رساله و انخوان او را بعد ملاحظه آن هوس کلامی باقی ماند همچو الفاظ  
 در شست و کلمات نادرست بر زبان جاری نمایند و الا جاده الصاف پیاوند  
 قیاس فائده عاشره در ذکر شطری از اخباریکه امامیه اثنا عشریه آنرا اتواتر  
 خلاصه عن سلف از آنکه اظهار صلوة الله و سلامه علیهم روایه نموده اند و آن قصه  
 صریحه در باب امانت است مخفی نماند که سابقاً اشعار نموده شد باینکه بنا بر  
 اخباریکه متواتره متفق علیها مثل الیتمی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف  
 عنها هوی و مانند حدیث الی تارک فیکم التقلیل الحدیث و غیر آن از اخبار بسیار  
 تمام خلق با موافقت و تبعیت او امر و نواهی الیتمی رسالت پناهی و  
 انحصار نجات و تربیت بذیل تبعیت ایشان است در هر گاه روایات حنفیه در التفرقة  
 و مالکیه از مالک مثلاً معتبر باشد و در اثبات نهیب ائمه ایشان کافی باشد  
 پس روایت امامیه از آنکه خود چرا محلی اعتبار نباشد باجماع چون استیجاب  
 بکار از آن

فائده ششم

استیجاب

باره از اخبار

صدوق محمد بن

اقتضار نمود

صاحب رساله

و اخبار آن از

تربیت است

یک فرقه نزد

مردیه را در طریق

بهین جهت

جایجاد احقاق

خود بوضوح

بدون ذکر کدام

تا لایم در حق آن

ائمه اظهار که در

اصلاح حدیث

می دهند که مثل علماء

الاست یا ترجیح

توجهات متوجه الیه

بعد مراد از توجهات





استیجاب احادیث کتب امامیه جلد ختم میخوردند و علیهم السلام اختصار مذکور  
 باره از اخبار کتب هر بعد که از مصنفات ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ  
 صدوق محمد بن بابویه القمی و رئیس الطائفة المحقة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است  
 اقتضای نموده شد انتهای قول اگر چه ائمه اظهار علیهم السلام حکم احادیثی که  
 صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شایعه مستفیضة استند است اند  
 و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و معارج حکمت و مظاهر  
 شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است و بسیار قیاس و ادوات  
 یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نزد غیر آن مطعون میباشد لهذا هر فرقه دو آیات  
 مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود میقدح می کند  
 و همین جهت صاحب رساله انفاد را و آخر فائده تا سعه و قاضی از اسد شومتری  
 جایگاه در احقاق الحق و مصابیح النواصب و غیر آن و دیگر علمای شیعه و مصنفات  
 خود بموضوعیت بعضی احادیث وارد در طریق اهل سنت بحضرت مصعب مشرب  
 بدون ذکر کدام قرینه خفیه فضلا عن البینه القطعیة تصریح کرده اند بلکه بی محابا هر  
 ناپایم در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن احقر العباد در حق احادیث  
 ائمه اظهار که در طریق شیعه مروی است بدون قیام کدام بینه یا قرینه قویه بر وضع آن  
 اصلا خدشه بخاطر نمی گذراند پس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه آنرا اعلی الراس العین  
 می بیند مگر مثل علمای شیعه تنقید آن احادیث توقیفی آن یا احادیث وارد در طریق  
 اهل سنت یا ترجیح یکی بر دیگری و امثال آن سنایه حالا گوش حق یوشن ابرو سبزه  
 توجیهات الهیاتی آن متوجه باید ساخت و عمارت نقد الفوائد پس سر باید انداخت  
 بعد موانع توجیهات احقر با توجیهات علمای امامیه حال مماثلت در میان آنرا

لیه حال اگر اظهار حجت  
 خود شریک بود در دو اول  
 لا اذن سمعت قال  
 تراف کرده که متعنان  
 بن سعادت است که میگوید  
 و اما احقرها صریح است  
 لیه بما لا افاده تخصیص  
 جواب این او تمام میگیرد  
 و دیگر مواضع این عجا که گذشته  
 و لای باقی اند سحر الفاظ  
 احاده الصاف پیاپی  
 نه انما شیه به آنرا تواتر  
 است نموده اند و آن لغو  
 اخبار نموده شد مانند بنابر  
 من رکیها نخی و من تخلف  
 و غیر آن از اخبار اهل  
 است رسالت پناهی  
 و هرگاه روایات تنقیه از انفس  
 و ایشان کافی باشد  
 شد با محله چون که قطار  
 بود از انفس



باید دریانت **قال** قول اول حدیثی است که در کافی از عبد الله بن سنان مروی است  
 قال سمعت ابا جعفر يقول كان علي يقول لولا ما سبقني به ابن الخطاب ما زلت الا شقي  
 بمصالحش انك جناب امام محمد باقر از جناب امير المؤمنين عليه السلام روايت فرموده  
 که اگر پیش از من عمر متعه را حرام نمیکرد زنا نمی نمود مگر بدین معنی یا قبلی و این حدیث را ابن  
 اثیر در نهیه از ابن عباس و ثعلبی و سیوطی از آنحضرت نقل کرده که ما عرفنا **اقول**  
 این حدیث را عند التحقيق و این بر آن است نه بر این است که لفظ سبق در اصل لغت  
 بر معنی برای قدم فی السیر است و بر همین اصل است آنچه در قرآن شریف وارد است  
 و الله انما سبقنا و الله در محاده قدیمه و جدیده شایع است فلان آخر قصبات  
 السبق بعد از آن بطریق مجاز در تقدم مطلق اطلاق کرده شده امام رغب اصفهانی  
 در معجم لغات قرآن می فرماید اصل سبق التقدم فی السیر خود است بقا  
 تم بخود فی غیره من التقدم انتهى مختصرا و همین معنی ای معنی تقدم مطلق وارد است  
 شریف است امیر علیه السلام **سبقكم الى الاسلام طرا** و بیایا ما بلغنا  
 حکم و صاحب قاموس میفرماید سبقه و سبقه و الفرس فی الحمله علی دلب بقات  
 سبقا اما لانه سبق الحزن الاستماع الوحي و روی عن ابی حنیفه و هو سابق غایات  
 حائز قصبات سبق انتهى مختصرا و ظاهر است که سبق در حدیث مذکور بمعنی تقدم  
 در غیر سیر است و این معنی هم مثل معنی اول آن که تقدم فی السیر است منقضي است  
 سابق بالحق در صفة واحد است تحقیقا کان ذلك الاشهر ان اول تقدم  
 چه در صورت اختلاف صفت اطلاق سبق و چه در مواردی که کسی بگوید که لولا  
 ما سبقني زيد بحفظ القرآن ما التفت اليه الا قليل حینش بر ما هر لغت عربین  
 خواهد فهمید که اگر اید در حفظ قرآن بر من سبقتم نمیکرفت بلکه من پیشتر از او بحفظ

تقدیر  
 و این حدیث را ابن اثیر در نهیه از ابن عباس و ثعلبی و سیوطی از آنحضرت نقل کرده که ما عرفنا

بحفظ آن می برد انتم التفت  
 یا و نمیکرفت التفت نمیکرفت  
 برین قیاس حاصل معنی حد  
 قبل از من ابن الخطاب در بیان  
 آن میشدم و بنابر ظهور آنچه  
 که اگر پیش از من عمر متعه را  
 نمی نمود مگر اندکی بجهت آنکه  
 احتمال تفسیر در روایات من  
 که زاینده و بر روایات من  
 آن بلفظ لولا ما سبقني  
 صادق علیه السلام علی ما نقل  
 نقل عن القطرانی شایع  
 رحم الله عمر لولا انه لم يبق عن  
 و اگر در اینجا گفته شود  
 عنها ما زلت الا شقي ليس  
 لفظ لولا ما سبقني به ابن  
 در الوقت شایع بود و نا  
 برده مطابق فهم خود لفظ  
 نمیکرفت لفظ لولا ما سبق  
 معنی بر من راوی است





از عبد بن سنان مروی است  
 که این خطاب مازنی الا شقی  
 یعنی علیه السلام روایت فرموده  
 که بدعتی یا قبیله یا بدعت را این  
 نقل کرده که معرفت اقول  
 پس آنکه لفظ سبق در اصل لغت  
 آنچه در قرآن سرفراز است  
 شایع است فلان آخر قصبات  
 رده شده امام را غیب اصفهانی  
 سایر خود با بقات سابقا  
 یعنی تقدم مطلق و ارد است  
 سلام طرأه صبیحا ما بلغت  
 من فی الحلبه علی دلبا بقات  
 بی حنیف و هو سبأ غایه  
 من در حدیث مذکور یعنی تقدم  
 یا سیر است منقضي شتر اک  
 الا شتر اک او تقدیر  
 ارد مثلا اگر کسی بگوید که لا  
 پس بر ما هر لغت عربین  
 است بلکه من بیشتر از حدیث

بحفظ آن می برد اتم التفات نمیکرد بسوی او مگر اندکی نه اینکه اگر زنی تر آن را  
 یا نمیکرفت التفات نمیکرد بسوی او مگر اندکی و چون این مقدمه جهد شد گوئیم  
 برین قیاس حاصل معنی حدیث لولا ما سبقنی این الخطاب الخ آنست که اگر  
 قبل از من این الخطاب به بیان حرمت متعه داشتم آن نمی پرده است و من باو  
 آن میشدم و بنابر ظهور اصحی صاحب رساله هم ناچار در ترجمه حدیث فرموده گفته  
 که اگر پیش از من عمر متعه را حرام نمیکرد الخ و معنی مازنی الا شقی آنکه زنی نمیکرد یعنی متعه  
 نمی نمود مگر اندکی بجهت آنکه در صورت عدم سبق شیوع حرمت آن از این الخطاب  
 احتمال آید در روایات من نزد احدی جاری نمیشد و الحال بخصه مردم توهم آنرا بخاطر  
 که زاینده و برد ایات من هم از آن متنع نخواهد شد و اطلاق زنا بر متعه اید اشعار بر حرمت  
 آن بلفظ لولا ما سبقنی استبعادی ندارد خصوصا در صورتیکه در اثر حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام علی ما نقل غنه الیهتی در حق متعه دارد باشد ہی الزنا بعد از حکما سیاقی  
 نقل عن القطنانی شارح صحیح البخاری و نیز از سمیدین لم یجب مروی است انه قال  
 رحم الله لولا انه نهی عن المتعه صار الزنا چهارا که آنی مصنف الی بکرین الی شیه  
 و اگر در اینجا مقام گفته شود که در بعضی روایات دارد است لولا نهی این الخطاب  
 عنها مازنی الا شقی پس چه باشد که بگوید حاشا آنکه حضرت امیر المؤمنین  
 لفظ لولا ما سبقنی به این الخطاب الخ ارشاد کرده بودند و چون روایت با  
 در آنوقت شایع بودند تا قیلن مکنه مفاد آن نظام نز سیده جواز متعه را از آن که  
 برده مطاعی توهم خود لفظ لولا ما سبقنی را هم معنی لولا نهی عمر دانست لفظ لولا نهی  
 عمر بجای لفظ لولا ما سبقنی الخ نهادند پس ذکر لفظ لولا نهی عمر بجای لولا ما سبقنی  
 معنی بردیم را وی است و قائل شدن بوجه رواة در بعضی روایات بطوریکه



۳۸۴  
 در اصل بیست و یک احتمال بود و حکم آن متغیر گردید در کتب صحاح شیعه واقع  
 و در روایات ایشان شایع چنانچه نقل بعضی از شیوایدان در او آخر جواب  
 فائده تا سه نقل از شافعی شریح الکافی لکینی گفته شده و بعضی دیگر اینست که شیخ  
 الطائفة در او آخر باب عدة النساء در شرح مسلمة المتوفی عنها زوجها  
 و هو غائب فرموده علی انه يجوز ان يكون الراوی و هم صحیح حکم المطلقة فظن انه  
 حکم المتوفی عنها زوجها انتهى و نیز در باب میراث الملائنة میفرماید فاما ما رواه  
 محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن عباب بن کلوب عن  
 اسحق بن عمار عن جعفر عن ابيه ان عليا عليه السلام كان يقول ولد الزنا ابن الملائنة  
 يرثه أمه و أمواله لأمه و عصيتهما فالوجه في هذه الرواية انه يجوز ان يكون صحيح الراوی  
 بهذا الحكم في هذه الرواية انه يجوز ان يكون صحيح الراوی بهذا الحكم في ولد الملائنة  
 فظن انه حکم ولد الزنا حکم فرواه علی عنه دون إسماعيل انتهى و حکم توهم راوی باعتبار  
 تأویل فاسد در آن کتاب بسیار است من شاء الاطلاع علیه فليرجع اليه ليس  
 اكر بعضی المنته نیز بر نفس شیخ الطائفة و دیگر علمای شیعه احتمال و هم رواه را  
 در بعضی روایات راه دهند استبعاد داشته باشند و چون شیخ الطائفة در بعضی  
 احادیث محض برای اعمال تطبیق در اخبار متضاده توجهات دور و دراز  
 میفرماید و قیود غیر ظاهری می افزاید پس اگر بعضی از اهل سنت نیز مثل او بنا بر تطبیق  
 در میان دو کلام حضرت امیر در امر متعه که شیعه و سنی بر روایت آن متفق اند  
 اعتراف بوقوع و هم از بعضی رواه نمایند بر تقدیر فرض بقدر آن از خاطر علمای  
 شیعه اصلا مورد عتابشان نباشند حال آنکه برای اعمال شیخ الطائفة  
 توجه غیر ظاهری را محض بنا بر رفع تناقض از احادیث خود ذکر کرده می شود

می شود که شیخ حروری در  
 شیعی من فقه الاحبار  
 فقه شیعی من ولایة  
 عدة الملائنة مثل عدة  
 ایضا لایقنا قضی الا  
 النج جواز متعه است  
 موجود و در طریق الم  
 تصریح فرموده و حاکم  
 علی بن ابی طالب علی  
 طرق و هو مشهور من  
 اتفاق شیعه و سنی  
 از ابو حاتم است عن  
 السنة من رسول  
 اول آنکه چون انجید  
 امامت تأیید در عهد  
 ابن عباس بخوار متعه  
 عمر رضی الله تعالی  
 رسان خود جاری  
 علیه نقل آن نمود  
 فی بنیه عن حل المتعه





می شود که شیخ حرّی در تہذیب در باب عدۃ الشہادہ میفرماید فان قبل لیس فی  
 شئی من قرۃ الاخبار ان المراد بالاموال الذکورات فیہن اہبات الاولاد فلم  
 یخصموا فیہن و لا فی جمیع الاخبار الی قد تمّت ذکراہات الاولاد بل فیہا ان  
 عدۃ الامۃ مثل عدۃ الحرۃ سنوار فلم یخصموا فیہا قبل لہ انما خصمنا ہذہ الاخبار الاولاد  
 ایضا لیکان فی قص الاخبار انتہی ما اردنا نقہ و اگر تسلیم کنیم کہ مفاد خبر لولایہ عمر  
 الخ جو از متعہ است کو ہم چون احادیث تحریر متعہ از حضرت امیر و کتب شیعہ  
 موجود و در طریق اہلسنت بدرجہ شہرت یا تو اتر رسیدہ چنانکہ صاحب تحفہ  
 قدیمی فرمودہ و حاضری در نسخ و منسوخ حدیث می گوید و قد صحّ الحدیث عن  
 ابن ابی طالب علیہ السلام فی ہذا الباب من غیر وجہ و روی عنہ المکوفیون من  
 اہل بیتہ و شہر من ان یکرہ اکثر من ان یکفر بہن لیس خبری کہ مفاد بحر اخبار باشد  
 اتفاق شیعہ و سنی صلاحیت معارضہ ان اخبار نہ باشد **قال** دوم روایت  
 از ابو جرم است عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال المتعذّر لہما القرآن و جرت بہما  
 السنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انتہی **اقول** جویش بدو رحمت  
 اول آنکہ چون این حدیث از حضرت امام ہمام جعفر صادق علیہ السلام مروی است آنجا  
 امامت تأیید و عہد متغیبہ عباسیہ بودند و آن ظلمہ بابرہوای نفسانی و بظن قول  
 ابن عباس بجز از متعہ در اباحت آن غلو تمام داشتند حتی کہ امامون در حق حضرت  
 جعفر رضی اللہ تعالی عنہ بہت ہنر ایشان از متعہ کمال بی ادبی بر زبان زبان  
 رسان خود جاری کردہ چنانکہ قاضی فی اللہ شوستری در احقاق الحق در مواضع  
 عدیدہ نقل آن نمودہ و ہی تذکران امامون عمر بن الخطاب بانجمل عند اللہ علیہ  
 فی بیان حل المتعہ لیس جائز است کہ حضرت امام جعفر صادق بلکہ ائمہ دیگر فرمودہ کہ

این حدیث را در کتاب  
 احقاق الحق ج ۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۲۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۳۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۴۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۵۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۶۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۷۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۸۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۰ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۱ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۲ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۳ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۴ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۵ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۶ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۷ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۸ ص ۱۰۰  
 و ج ۹۹ ص ۱۰۰  
 و ج ۱۰۰ ص ۱۰۰

شیخ حرّی  
 جواب  
 تہذیب  
 زود جدا  
 نظر اند  
 مار و  
 عن  
 الامۃ  
 ح اراد  
 الامۃ  
 باعتبار  
 الخ ایس  
 اء را  
 در بعضی  
 و در از  
 بطریق  
 اتفاق اند  
 علای  
 ل نقہ  
 شود





در عهد این ملوک بودند بنابر صیانت فرزند طاهر خود اباحت متعه بطور اقله  
 بر زبان جاری فرموده باشند و چون ازین ملوک خبر در صورت حکم بخواست متعه  
 خوف هلاک بدلیس در این مقام اعمال تقدیه با اتفاق فریقین جائز باشد در پیش  
 حضرت امام جعفر صادق که بحث در آن میرود ذکر نزول قرآن و جریان سنت بجزاز  
 ان بمطابقت قرائت ابن عباس و در کرمه فحاشا مستحکم الایه و دیگر آثار منسوبه بطرف  
 او قرینه بر توریه و عماشه با خصم می تواند شد و صاحب ترمذی اثنا عشریه که صاحب  
 رساله و والدها حدیثش از بعضی ثقات تعبیر میفرمایند در جواب مسئله طهارت  
 خمری گوید از آنجا که اکثر خلفای بنی امیه و بنی عباس در خوردن خمر بسیار مایل بودند  
 و بعضی علمای عامه معاصر آنها حکم بطهارت آن کرده بودند و اکثر شیعیان باطله  
 اموی و عباسیه و احرار طایفه از آنها معاشرت می نمودند و شراب بر خوش  
 ایشان میرسید و در هنگام حضور مجالس آنها در اوقات صلوة جماعت ضرر میدادند  
 لاجرم اذن واقع شد که در هنگام ضرورت در وقت مبتلا شدن بخلو این مجتهدان  
 بنماز در آن لباس بلکی نداشتند و مختصر ایقدا الحاجه پس هرگاه تفسیر در طهارت  
 غیر محض لمجانا معاشرت اموی و عباسیه شرب شراب با وجودیکه اعتقادشان  
 بطهارت خمر از مباح کتاب تاریخ طاهر نمی شود جائز باشد پس در صورت اعتقاد  
 عباسیه بجزاز متعه اگر امامانی که در اوقات عباسیه بودند بطایفه رقیه و توریه جواز  
 آن ارشاد کرده باشند کدام مقام استبعاد است وجه دومی از جواب آنکه  
 در حدیث بیحوت عند ذکر متعه النساء نیست و نه قرینه بر ادا ده آن قایم پس  
 جائز است که مراد از آن متعه الحج باشد و نزول قرآن در آن اشاره باشد بطرف  
 کرمه فمن تمتع بالعمرة الى الحج الایه و جریان سنت بان خود ظاهر است پس با وجود

با وجود قیام  
 عند خیال مح  
 صادق علیه  
 درین حدیث  
 انضیلت مت  
 نزد امام مالک  
 در کشف الخ  
 انتهی و صاحب  
 ثم التبع ثم ال  
 ثم القرآن ابر  
 قول احمد انتی  
 اکثر مجتهدین اهل  
 در کتب خارج عن الی  
 متعنا التفاع  
 نسبت نسبت با  
 حتی چنانکه در  
 و زود علی الحق  
 الاصل عدم التق  
 در تاویل روایات  
 امثال آن ترک



باحت متعطل و رقیه  
 صورت حکم و موت متع  
 بن جانر باشد در حدیث  
 ان و جریان مستی بخار  
 دیگر آثار مشوبه بطرف  
 اثنا عشریه که صاحب  
 اب مسکه طهارت  
 ن خرم بسیار موع بود  
 اکثر شیعان اهل  
 شراب برینست  
 جماعت ضرر متع  
 من بخور این بجا  
 رقیه در طهارت  
 بلکه اعتقادشان  
 بصورت اعتقاد  
 رقیه و توریه حوا  
 از جواب آنکه  
 آن قائم پس  
 اره باشد بطرف  
 است پس با وجود

با وجود قیام این احتمال استدلال صاحب رساله بر جواب مسئله الف بحديث صحیح  
 عند خیال محال قال سیوم خبری است که مردی است از حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام انه قال ليس بيننا من لم يؤمن بغيرنا ولم يشغل شيئا انتهى اقول  
 درین حدیث هم بر دو جواب مذکور جاری است و میوید جواب ثانی آنکه از حدیث  
 افضلیت متع مستنظمی شود و افضلیت آن نزد شیعه و امام احمد بن حنبل و  
 نزد امام مالک بر قوی و بر خجارت بعضی اصحاب است فنی ثابت چنانکه علامه حلی  
 در کشف الحق میفرماید و هیبت الامامية الى التمتع افضل من القرآن و الاثر ان  
 انتهى و صاحب رحمه الله میفرماید لا لک قولان ای الامام افضلیه احدی  
 ثم التمتع ثم القرآن الثاني التمتع افضلها و لست فنی قولان اصحابا الا فرد ثم القرآن  
 ثم القرآن ارجح من حيث الدلیل و اختار جماعته من اصحابه التمتع ثم الافراد و هو  
 قول احمد انتهى بنوع من الاختصار ليس حل ان برامری که افضلیت آن نزد شیعه  
 اکثر مجتهدین اهل سنت اتفاق است اولی باشد سیوم آنکه گوئیم محققست که مراد از  
 ذکر تبارج معنا الی امر الخلاف الظاهرة باشد نه رجعی که در عموم شیعه است و مراد از  
 مستقنا اتفاقا بها باشد که معنی لغوی متع است و اخذ معنی لغوی در این مقام ابرج  
 است نسبت باخذ معنی شرعی آن مطابق قیاس قاضی نور الله شری در اعتقاد  
 حقین چنانکه در مسئله نسب میفرماید ما ذکره من انه قد تقرر ان الحقيقة الشرعية اذا  
 وردت علی الحقيقة اللغویة یصیر الحكم فی الشرع للحقیقة الشرعیة دون اللغویة مردود بان  
 الاصل عدم النقل انتهى ما اردنا فلهذا انتهى و نیز در اکثر مقامات فضلاء امامیه نیز  
 در تأویل روایات و توجیه عبارات بنا بر ضرورت توفیق بین روایات و  
 امثال آن ترک معاسن شرعیة و عرفیة الفاظ و اراده معانی لغویة میفرمایند

این سخن معنی  
 چنانکه شیخین در بیان  
 از حدیث  
 در حدیث





و کتب مشهوره لایحقی علی الطلحه فضل عن الفضل و پس اگر در این مقام نیز صحبت تطبیق  
 در میان روایات حرمت متعه که از ائمه اطهار در کتب شیعه و سنی مروی و  
 در حدیث که مؤلف هم جز از آن در کتب شیعه منقول است فقط متعه را بر مبنای  
 لغوی آن حمل نموده آید استبعادی در آن نباشد پس با وجود این احتمال و احتمال  
 اقوی بر آن که سابقا تعلیم آمده است دلالت صاحب رساله بآن بر حرمت متعه منحل الحال  
**قال** چهارم روایتی است که صالح بن عقبه بواسطه پدر خود از جناب محمد باقر  
 از اروایت نموده قال قلت له للفتیحه ثواب قال انما یمرید بذلك ان  
 عزوجل و خلافا علی آنکه لم یکنها کلمه الا کتب احمد له بها حسته و لم یجدیده الله الا کتب  
 الله حسته فاذا انی منها غفر الله بذلك و بنا فاذا اعتزل غفر الله له بعد رابع  
 من الامار علی شعره قلت بعدد الشعر قال نعم بعدد الشعر قال و قال ابو جعفر علیه السلام  
 ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم لا یسوی به الی السماء قال لحقی جبریل و قال یا محمد  
 ان الله تبارک و تعالی یقول انی غفرت للمتبعین من اممک من النساء  
**اقول** چنین حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت متنبه مردانیه بودند و  
 مقتدای ایشان معاویه بن ابی سفیان قائل بکجواز متعه بود کهما صرح به العلامة الحلی  
 فی کشف الحق پس محتملست که بعضی از متنبه مردانیه به تبعیت معاویه بکجواز متعه  
 قائل باشند پس این حدیث خارج باشد بخرج تقیه و از اینجا که شیخ الطائفه  
 در تهذیب در بعضی احادیث احتمال تقیه را باعتبار ندایمی که قائلین آن  
 مجهول یا قلیل و دلیل بودند راه می دهد کما لایحقی علی مبنی متبع پس درین مقام که  
 مقتدای مردانیه بآن قائل باشد احتمال تقیه از مردانیه چه استغراب دارد  
 و استبعاد را و می این حدیث از قول امام و استفسار او بطور تعجب از جمله

از جمله غفر  
 متعه از آن  
 است که از  
 بظاهر است  
 محمد و ابی  
 لا که در لایحه  
 علیه و آله و  
 مسوق در  
 او حکم کل  
 و قد ثبت  
 فی کتب اسلام  
 پس برین  
 توانست  
 بحکم است  
 امام مجاهد که  
 بودند  
 از جناب  
 ان حدیث  
 فعلت علی  
 الی بعض



کسی اگر در اجتماع تیر سبخت تطبیق  
 در کتب شیعه و سنی مروی و  
 است لفظ مستور ابر معنی  
 پس با وجود این احتمال احتمالاً  
 بحال بان بر وجه از متعه منحل الحال  
 است بدو خود از خضاب محرم باقر  
 ال کمان بر بد مذکب است  
 نهانست و لم یجدیه المیهل یکتب  
 اعتل خفر اندله در عام  
 قال و قال ابو جعفر علیه السلام  
 قال لخصی جبریل قال یا محمد  
 بین من انک من النبی  
 متغلبه مردانیه بودند و  
 متعه بود کما صرح به العلامة الحلی  
 یهیه بیت معاویه سجواز متعه  
 و از اینجا که شیخ الطائفة  
 اعتبار ندایی که قائلین آن  
 علی من تتبعه پس درین مقام که  
 در اندیشه استناب دارد  
 سفار از بطور تعجب از جمله

از جمله خفر اندله در عام من الی علی شعره قرینه است بر یکو انقسم مبالغه فضائل  
 متعه از انکه اظهار متعارف نبود پس صد در آن مظهر بقیه احتمال راجح باشد و ازین جا  
 است که نقاد اخبار و محدث برای کثیر را بر علی سیر که ترتیب مثل ان جزا بر مثل ان علی  
 بظاهر مستبعد باشد از علل حدیث قرار داده اند قال بنجم حدیثی است که بر این  
 محمد روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام قال سالت عن المتعه فقال  
 لا کره لرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم لم یقتضها انتهی اقوال در این حدیث بر دو جواب حدیث دوم  
 مسوق و سیوم انکه سائل از متعه سوال کرده و حضرت امام جعفر صادق در جواب  
 او حکم کل آن نفر نمودند بلکه ارشاد کرده اند که لا کره لرجل المسلم ان یخرج من الدنیا  
 و قد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقتضها خلاف آنچه  
 به طور اسلوب حکیم است من قول تعالی یا لولیک عن الاله قبل موافقت لکن  
 پس برین تقدیر حاصل معنی حدیث آنکه از خود از متعه چه می پرسد مناسب بحال  
 توانست که خذ لبث نحای و از سوالات غیر معتد بها باز آئی و چون در تصریح  
 بکرم آن خوف مفرت لغائی و حکم بجزا آن خلاف نفس الامر بود لهذا حضرت  
 امام بیاض که مالک خزاین حکمت ماله خضاب رسالت مآب علیه السلام و السلام  
 بودند سرگ طریق اسلوب حکیم فرمودند قال ششم خبری است که بکون محمد مذکور  
 از خضاب صادق علیه السلام از او روایت نموده که آنحضرت فرمودند انی لا کره لرجل  
 ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقتضها  
 فقلت لم یخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال نعم و قرأ هذه الآية و اذا امر بالنی  
 الی البغی





جناب آنحضرت با زنی متعه فرموده بودند و بعضی از ذوالج خود اظهار کرده منع از آنست  
این را از فرموده ولیکن او فحشای او کرد و مورد عقاب الهی گردید و بنا بر روایت دیگر  
چنین است که نشان نزول آیه آنست که رسول خدا با کثیر خود باریقه ای که مکنی بودند  
ابراهم روزی از روزهای نوبت عایشه در خلوت بود و حفصه آگاه شد آنحضرت  
با وی گفت که این را از ابا عایشه افشا مکن و ماریه را بر خود حرام گردانید و حفصه  
منع آنحضرت را شنیده با عایشه آن حکایت در میان آورد و هر یک میدرخود  
و فحشای آن سر نموندند انتی اقول در حدیث نیز جواب اول حدیث دوم منقشی  
دوم آن حدیث شاذ است چه در تفاسیر معارضه شیعیه و سنی در تفسیر کریمیه  
و ذوالمرزبان الایه ذکر متعه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقول نیست بلکه در  
روایت تحریم ماریه قطعی که صاحب رساله آنرا تعبیر بروایت دیگر کرده نوشته  
است که آن حدیث و احادیث شاذه را اجابجی شیخ الطائفة در تهذیب از  
معروضه اعدا و ساقط می کند و لایرتاب فی من قبیح ذلک الکتاب و نیز صاحب  
نزهة انظار شریع و معروضه عیدیه آن کتاب بخواب صاحب تحفه انظار شریع  
احادیث شاذه را از پایه معارضه احادیث معتبره ساقط و اعتبار قرار میدهد  
چنانکه در سنده طهارت بولی که بعد از سه بار نشستن قضیب بر می آید میفرماید  
حدیث عیسی بن ابان بر تقدیر صحت نقلش شاذ است معارض احادیث معتبره  
نمی تواند شد انتی پس مقام استعجاب است که علای امامیه احادیث شاذه را  
بجواب اهل سنت از درجه اعدا و ساقط کنند و در معرض استدلال و اثبات  
نمایند و عجب تر آنکه صاحب رساله بجهت توهم اضطراب بر بعضی احادیث  
اهل سنت که در تعیین تاریخ تحریم متعه مختلف الظاهر واقع است طعن کرده از

از درجه اعتبار ساقط می نماید  
مشهوره نیست استند  
رساله در روایت شیخ  
و از اسرار النبی الایه است  
روایت مذکوره از ابو  
باید دانست که صاحب  
نزول آن بود که حضرت  
میان روایات اتفاقا یک  
فرمای تا بدین پدر مردم  
که مادر ابراهیم بود و منقول  
سخانه حفصه طلبید و در آن  
گفته و عیاشی با سند  
علیه نقل کرده که چون پیغمبر  
آن حفصه را تا کید فرمود  
با هیچکس نکوست و در گمان  
ابو بکر و پدر تو مالک است  
حدیث عرف بوضه می نویسد که  
برخی از آن حدیث را بحکم  
اعراض کرد رسول م عن ابی  
و بعد ملاحظه قدری که ازین





از درجه اعتبار ساقط می نماید و خود بحديث ظاهر شد و ذکر مخالف روایات  
مشهوره است استدلال بر وجه از منته می نماید در این مقام باید دانست که کتاب  
رساله در روایت تحريم ماریه قطبیه که روایت مشهوره در شان نزول کریمه  
راذ اسر النبی الایه است تغییر مخفف و تبدیل بکار برده لهذا احترا العباد بآیه از  
روایت مذکوره از بعضی تفاسیر شیعه ذکر میکنند تا سقم نقل او واضح شود پس  
باید دانست که صاحب خلاصه المنهج در شان نزول کریمه فرموده می نویسد که سبب  
نزول آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم روزی را قنوت کرده بود  
میان روچات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود باینجه گفت یا رسول الله احاز  
فرمای تا بدین پدرم حضرت رخصت فرمود بعد از آنکه برفت ماریه قطبیه را  
که مادر ابراهیم بود و مقوقس پادشاه اسکندریه او را تحفه نزد حضرت رسانده بود  
سجانه حفصه شنید و در اینجا بخدمت خود مشرف ساخت و بعد تکمیل نقیصین روایت  
گفته و حیثی ششی با سند خود از عبد الله بن عطاء بن ریحان از ابو جعفر سلوات الله  
علیه نقل کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای  
آن حفصه را تا کید فرمود و حفصه را گفت مرا سری دیگر هست با تو باید که آنرا نیز  
با هم بپوشی و در گمان آن پوشی و اصل این تنهای و آن نیست که بعد از آن  
ابو بکر و پدر تو مالک امت شوند و پادشاهی کنند الی آخر الروایه و بعد از آن در تفسیر  
حمده عرف حفصه می نویسد که شناسا گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حفصه  
برخی از آن حدیث را بحفصه خبر داد از افشای بعضی از آن که تحريم ماریه است و بعضی  
اعراض کرد در رساله عن بعضی از بعضی دیگر یعنی حکومت عمر بن قشای آن نگردانیدی  
و بعد ملاحظه قدری که ازین روایت مرقوم شده حال تغیر و استقلاط در نقل آن که

بارگزاره منع از قشای  
و سایر روایت دیگر  
عده ماریه قطبیه که مکنی بود نام  
مه آگاه شد حضرت  
ام گردانید و حفصه  
او در و سر یک میزدند  
بول حدیث دوم مشهور  
یه و سنی در تفسیر کریمه  
سلم منقول نیست بلکه در  
روایت دیگر کرده نوشته  
ملاحظه در تهذیب از  
کتاب الکتاب و نیز صاحب  
مناقب تحفه اشاعره  
در نقاط الاعتبار قرا میاید  
تسبیح است آید میفرماید  
تعارض احادیث معتبره  
یا امامیه احادیث شان  
برض استدلال تشبیه  
مطابق بر بعضی احادیث  
در اقم است طعن کرده از



صاحب رساله بمن آره معلوم می شود قال بنفهم آنچه عبد الله بن سنان از حضرت  
 صادق روايت نموده قال ان الله تبارك و تعالی حرم علی شبعثنا المسكر من كل  
 شراب و نحو ضمیم من ذلك المتن انتهى اقول در عیدیت نیز جواب اول حدیث  
 دوم چهارمی و دوم اگر عدم مناسبت ظاهره در میان خویش که مستقیماً باشد و چون  
 عنه که مسکر باشد قرینه جلیه بر دهم را وی است قال بنفهم ما روی جلیل بن صالح قال  
 ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله انه دخلني من المنعة شي فقد حلفت ان لا اشره  
 متعه ابدأ فقال ابو عبد الله انك اذا لم تطع الله فقد عصيته انتهى اقول در عیدیت  
 نیز بر همان جواب اول را معمولی و دوم اگر چه از متعه نیز فصل اول آن قسمی که فرمودیم  
 شنیده است در اصحاب آمده است معی بود انکار اعتقاد بعضی اصحاب آمده از آن  
 سخت مستبعد می نمود و در نگردن امام علیه السلام انکار آن بعضی بابا آمده در صورت  
 حوزة متعه مقام مقتضی آن بود قرینه جلیه است بر عدم حوزة متعه و اخراج کلام  
 در مقام توریه و معیناً گوئیم جلد انک اذا لم تطع الله فقد عصيته دلالت بر حلیت  
 حرمت متعه ندارد و این کلام بر نیز دو تقدیر صادر و چه مفادش آنکه هرگاه طاعت  
 خدا انکی عاصی باشی و ظاهر حضرت امام بطور توریه اخراج این عبارت ذات اعتبار  
 فرمودند قال بنفهم ما روی عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المتعة قال  
 نزلت فی القرآن فما استقمتم به منین فأتوینا جوار من فریقته و لا جناح علیکم فیما  
 فرأضتم به من بعد الفریقة انتهى اقول جواب انجذب از جواب حدیث چهارم  
 مستفاد قال و هم آنچه مرویست از ابن ابی عمر عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال انما نزلت فما استقمتم به منین الی اجل مسی فأتوینا جوار من فریقته پوشیده  
 نماند که این روایت مؤید است بر روایات سیان چنانچه گذشت انکی

انتهى اقول درین  
 بر حوزة متعه چنانکه  
 باید دانست که در حدیث  
 که بعد فما استقمتم به منین  
 و در حدیث دهم نیز  
 بجهت وقوع اضطراب  
 مضطرب است و لا  
 لیم جعل فی الزنا ارا  
 اهلکم المتعة و علیکم  
 علیکم و قلنا یجب ارا  
 اول حدیث دوم  
 انتهى اقول در اینجا  
 تمایز مذکور است  
 باشد باینست که  
 التاجه متعه الی حد  
 قوی در عبادت  
 استلزام حسیان  
 الانصاری ان در حدیث  
 ان الله تبارک و تعالی  
 و فرج غیر مودت و





... و آنچه عبد الله بن مسعود از حضرت  
 ... می شنید که سبقتا المکر من کل  
 ... حدیث بر جواب اول حدیث  
 ... در میان موقوف که متعده باشد و معنی  
 ... الی شتم ای حسین بن صالح قال  
 ... السعدی قد صانعت ان لا یزید  
 ... بعد نقد عصیته انتی اقول در حدیث  
 ... در احوال متعده و فضائل آن هم که مرسوم  
 ... را عقاید و صفات اصحاب ائمه از آن  
 ... سلام انکار آن نفس را با انکه در حدیث  
 ... است بر عدم جواز متعده و اخراج کلام  
 ... انکه نقد عصیته دلالت بر جاست و  
 ... در آنچه مفادش انکه هرگاه ملاحت  
 ... قریه اخراج این عبارت ذات اعتبار  
 ... اباجعفر علیه السلام عن النقیض  
 ... ابو حسن فرموده و لا جناح لکم فیما  
 ... انحدب از جواب حدیث چهارم  
 ... علی عمر بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلام  
 ... فاقومین جور من فرقیه و سید  
 ... سیمان چنانچه که شست انتی

انتی اقول درین حدیث جواب اول حدیث دریم مسود و استدلای تزلزل آید  
 بر جواز متعده چنانکه لطیف ابن عباس منسوبست قریه بزبان موجود و در اینجا  
 باید دانست که در حدیث نهم و دهم اضطراب ظاهر است چه در حدیث نهم تزلزل  
 گیریم فاما استقامت به منهن فاقومین جور من الایه بلا زیادت الی اجل مسیحی مذکور است  
 و در حدیث دهم نیز یاد است مذکوره و تعجب که صاحب رساله بر علای است  
 بجهت وقوع اضطراب در احادیث تحریم متعده طعن میکند و خود بر جواز آن بحدیث  
 منضطرب استدل می نماید قال یازدهم ما روی ان قیل لابی عبد الله علیه السلام  
 لیم جعل فی الزنا اربعة من اشهد و فی القتل بدین قال ان الله تبارک و تعالی  
 اهلکم المتعده علیکم انما تشکر علیکم فحبل الاربعة اشهد و احتیاطا لکم لاذک لانی  
 علیکم و قال یحیی اربعة اربعة علی شهادة امر و احدا انتی اقول در حدیث هم جواب  
 اول حدیث دریم نافذ قال حدیث دوازدهم روی ان المؤمن لا یمن حتی تمتنع  
 انتی اقول در این حدیث با آنکه بلا سند و بدون کتاب الی کتاب بصیغه  
 تملیض مذکور است تصریح بمقتضای نیست پس جائز است که مراد از آن تمتنع الحج  
 باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف حج تمتع اولی است از نسبت آن لطرف متعده  
 التامه تمتع الحج عبادت خدا بصیغه است ترک اهل و عیال و صرف اموال و فعل  
 قوی در عبادت سرلی خلاف متعده انکه ظاهر اخری از آن سه ای شهور است  
 استدل از حیثانی خیری دیگر نمی باشد قال حدیث سیزدهم روی عن جابر بن عبد  
 الله ان اری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خطب الناس فقال ایها الناس  
 ان الله تبارک و تعالی اهلکم الفرد حج علی ثلث معان فرج سور دین و التمس  
 و فرج غیر مودت و هو المتعده و ملک ایماکم انتی اقول این حدیث دال بر جواز متعده



۶۲  
 در عهد آنحضرت فی الجمله در آن کلامی نیست در ابقای اباحت آنست و آن ازین  
 حدیث ثابت نمی شود قال حدیث چهاردهم ماروی عن علی بن الحسن بن رباط  
 عن جریر عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سمعت ابا حنیفه یسأل ابا عبد الله عن  
 المتعة فقال عن آی المتعین قال قال سالتک عن متعة الحج فابئنی عن متعة النساء  
 انی ہی فقال سبحان الله اما تقرأ کتاب الله عز وجل فاستستم به فاتم من اجور من  
 فریبه فقال ابو حنیفه والله لکانها آیه لم اقرأها قط انتهی **اقول** در این حدیث جواب  
 اول حدیث دوم قائم و اگر چه از این حدیث فوائد دیگر مستنبط می شود لیکن بلیغ  
 اراده اختصار و زائد بر مقصود بودن آن تعرض بآن نرفته قال حدیث پانزدهم  
 عن عمر بن ادینه عن زراره قال جاء عبد الله بن عمر اللیثی الی ابی جعفر علیه السلام  
 فقال له ما تقول فی متعة النساء فقال اهلها الله فی کتابه و علی لسان نبیه و آله فیه  
 حلال الی یوم القيمة فقال یا ابا جعفر مثلك یقول هذا وقد حرّمها عمر و بنی عمر فقال  
 و ان کان فعلی فقال انی ارجئک باس من ذلک ان تحل سائر عمر فقال له فانت  
 علی قول صاحبک و اما علی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلیعلم الا غنک الله  
 القبول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حان الباطل ما قال صاحبک الحدیث  
 انتهی **اقول** جواب این حدیث نیز از جواب حدیث چهارم مستنبط و نیز گوئیم جائز  
 است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون می پرسیدند که سائل را علم است یا نه  
 تحریم متعه از حضرت عمر عمل آمده نه از جناب رسالت آب چنانکه خود سائل بآن  
 تصریح کرده حجت قال و قد حرّمها عمر الخ لهذا حضرت امام علیه السلام بطریق الزام  
 او فرمودند که بر تو لازم می آید که متعه حلال باشد الی یوم القيمة زیرا که نزد میج یکی از اهل  
 اسلام عمر را منصب تحریم حقیقی که ناسخ اباحت باشد حاصل نبود و آنچه درین حدیث واقع

واقع است که فایده  
 الحج معیشش آنکه  
 صلی الله علیه و آله  
 توانست و ما که ترا  
 برینکه قول حق جانده  
 تو برخلاف آن که  
 از رسول خدا است  
 نه بر حجت معتبره  
 معارض است بر  
 امام جعفر صادق و  
 سبانی بعض منها عمر  
 ابا جعفر محمد بن النعمان  
 الی آخر الروایه و این  
 بمقتضای  
 از خوف تکرار غیث  
 این روایت را صراحت  
 نموده ذکر کرده است  
 حکایت صورت  
 فائده که معتقد برای  
 غیر مناسب بمقام





واقع است که فاست علی قول صاحبک و اما علی قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 الخ معینش آنکه هرگاه تو قائل شدی بتحریم عمر پس بر تو اعتراف بجزا از منتهی بر قول رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم لازم آمد پس الرأی که بتو داده ایم آن قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 تر باشد و ما که ترا از آن حکم کردیم بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیایا تا مباهله کنیم  
 بر اینکه قول حق همانست که رسول خدا فرموده باشد و برینکه باطل است چیزی که حدیث  
 تو برخلاف آن گفته باشد و چون در واقع تحریم آن از حضرت عمر نیست بلکه  
 از رسول خداست پس اینهمه رد حضرت امام محمد باقر الزا بر فرعون سائل باشد  
 نه بر حرمت منتهی و بر تقدیر تسلیم و الهیت روایت بر جواز منتهی گوئیم این روایت  
 مبارض است بر روایات تحریم آن که از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی و حضرت  
 امام جعفر صادق و غیرهم من اعظم اهل البیت مروی است کما سبق بعض منها و کما  
 سیاقی بعض منها عن قریب قال حدیث شریف از دهم علی رفته قال سئل ابو حنیفه  
 اباجعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال لیا اباجعفر ما تقول فی متع النساء  
 الی آخر الروایة و این حدیث ابن النعمان تمامه مع ترجمه ان در مابقی مذکور شد لیکن  
 بمقتضای حدیثی که در آن زمان ذکر کرده بود هو المسک ما کرته بقضوع  
 از خوف تکرار ننشاند و نیز که این حدیث مره ثانیه مبادرت فرمودیم انتهی مختصر  
 این روایت را صاحب رساله در ادواخر فائده ثامنیه معنون بحکایه شریف  
 نموده ذکر کرده است و شرا یف ان حکایت در همان مقام مرقوم و چون این  
 حکایت صورت مناظره در میان دو عالم است باید که ساخته آنها پس ذکر آن درین  
 فائده که معقود برای ذکر احادیث مرقوم لطرف ائمه است کما صح به فی هذا المقام  
 غیر مناسب بمقام احتمال رقیه این مناظره بطرف ائمه اعدا مقام است

و آن ازین  
 سنن جن رباط  
 اباجعفر الله  
 من متع النساء  
 فاقترعوا  
 ایحدیث جواب  
 و لیکن بلحاظ  
 بیت از دهم  
 علیه السلام  
 و آله فبی  
 مرونی منها  
 عمر فقال له فاست  
 ان لا یخلف ان  
 ای اباجعفر  
 الحدیث  
 نیز گوئیم جاز  
 اعم است باینکه  
 سائل بیان  
 امام الزا  
 نزد جمیع کاتبان  
 درین حدیث واقع

در حدیثی که در این  
 رساله مذکور است





از آنکه در این مقام حیرت است که در طریق شیعه احادیث بسیار از بنی مختار  
 و آل براباحت منته و افضلیت آن از نکاح و امی موجود مثل آنکه صاحب تفسیر  
 منبع الصادقین از رساله شیخ ابن عبد العالی نقل کرده قال البنی صلی الله علیه و آله  
 و سلم من تمتع حرة درجته کدرجته الحسین و من تمتع حرة درجته کدرجته الحسن و من تمتع  
 بنت مرآت درجته کدرجته علی و من تمتع از ربع مرآت درجته کدرجته و مثل آنکه مفسر  
 مذکور گفته و نیز روایت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من  
 خرج من الدنیا لم یتمتع بها یوم القيمة و هو آخر ثم یعنی هر که از دنیا برون رود و متعه  
 نکند روز قیامت بدین نظر و بدینیت باشد مثل کسی که بی او بریده باشد انتی کما  
 باطل پس خداوند که صاحب رساله نظر بر که ام مصلحت امثال این احادیث  
 مرفوعه الی البنی صلی الله علیه و آله و سلم را که در طریق شیعه موجود است ترک کرده  
 روایت ابن نعمان را که سابقا از آن بقیه حکایت شریفه کرده است باز بگوارد  
 ذکر نموده و چون حال احادیث جواز متعه الت معلوم شد حالا اندکی از احادیث  
 حرمت آن نیز که از حضرت رسول مختار و جناب امیر ابرار و دیگر ائمه اطهار و  
 صحابه کبار که در کتب فرائض یا در کتب اهل سنت واقع است بطریق نمونه بیاورید  
 ایضا اول آن حدیثی است که از اعاظم شیعه که شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب  
 استبصار از حضرت زید شایسته و از محدثین اهل سنت امام مالک بخاری و  
 مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیر هم منقول است در الفاظ و تحا  
 معنی از حسن و عبد الله بن محمد بن الحنفیه و غیر هم بطریق مستعدده در صحاح خود  
 از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یوم ضیعه لحوم الحمر الا بلیه و نکاح المتعه و نیز حدیثی که از اخرج کرده است از

آزایه

و اشکانه

نسیخت

ابن عباس

مسلم و

در صحیح

رضی

رسول

که خارج

ان عد

الحمر الا

کرده

رسول

است

اما علیه

ترمذی

بن ابی

لحم

الی

صلی



آنرا بهی از حضرت امیر علیه السلام قال بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المتعة  
 وانما كانت لمن لم یجد فاما نزل النکاح والطلاق والعدة والميراث بین الزوج والمراة  
 فینتخت شیوم حدیثی که نحاس از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند قال  
 لابن عباس انک رجل یأثر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نبی عن المتعة ودر صحیح  
 مسلم و دیگر صحاح اهل سنت نیز این حدیث موجود است چهارم حدیثی است که مسلم در  
 در صحیح خود از زهری از حسن و عبد الله بن محمد بن الحنفیه روایت کرده اند عن  
 رضی الله عنه انه سمع ابن عباس یقول فی متعة النساء و فقال هذا ابن عباس فان  
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نبی عنهما یوم خیبر عن لجوم الحر ان نسیه یحکم حدیثی است  
 که جازبی آنرا از حسن و عبد الله بن محمد بن الحنفیه از پدر خود روایت کرده اند  
 ان علیاً قال لابن عباس انا علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نبی عن لجوم  
 الحر الا بلیه عن المتعة ششم حدیثی است که صاحب تحفه آنرا در باب مطاعن نقل  
 کرده از عبد الله و حسن بن کورین عن ایهما عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال امرنی  
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان انا و بنی بتجریم المتعة یفتم حدیثی که روایت کرده  
 است آنرا ابن ابی شیبہ از عبد الله و حسن بن کورین عن ایهما بن علیا قال لابن عباس  
 اذ علمت ان رسول الله نبی عن المتعة و عن لجوم الحر الا بلیه ششم حدیثی که ابو عیسی  
 ترمذی در صحیح خود اخراج کرده است در حدیث چهارم از مسلم مذکور شده عن  
 بن ابرطال رضی الله عنه ان البنی علی الله علیه وآله وسلم نبی عن متعة النساء و عن  
 لجوم الحر الا بلیه زمن خیبر و بعد اخراج این حدیث فرموده و فی الباب عن سیرة البنی و  
 ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا العلم من اصحاب البنی  
 صلی الله علیه وآله وسلم و غیریم و انما ردی عن ابن عباس من الرخصة فی المتعة

و من لیس له من متعة  
 و مثل انک صاحب تفسیر  
 ل البنی صلی الله علیه وآله  
 بنه کبریه احسن و من تمتع  
 که در جنتی و مثل انک مفسر  
 و آله و سلم که فرمود من  
 نه از دنیا بدون رود و متعة  
 او بریده باشد انتهی کلام  
 امثال این احادیث  
 نه موجود است ترک کرده  
 که کرده است باز بکار  
 شد حالا اندکی از احادیث  
 ابرار و دیگر انما اظهار و  
 است باری نمونه باید شد  
 غیر طوسی در تهذیب  
 امام مالک بخاری و  
 حاکم نسبی در الفاظ و احادیث  
 متعدد در صحاح خود  
 رسول الله صلی الله علیه  
 حدیثی که اخراج کرده آنرا





ثم اخرج من مكة فاستأجر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتهى ما اوردنا نقله في امام  
بخاري اخرج في خود فرموده قال ابو عبد الله عليه السلام في رواية عن النبي صلى  
عليه وسلم انه منسوخ بآيه اخرى في طريق كوفي وشمعة از حضرت امير عليه السلام  
لطرف صحيحه روى است و نظر بر جميع طرق اين احاديث ظاهر لاسباب را در قوا تر و  
شبهت رو ايات نسخ آن که بوسيطه حضرت امير عليه السلام از جناب رسالت  
مروى است شکی و شبهه باقى نماند بتم حديثي است که آنرا ابي هاشم از حضرت امام  
جعفر صادق عليه السلام نقل کرده انه سئل عن الله فقال هي الزنا بعينه كذا في القضاة  
شريح البخاري و تم حديثي که مقتدا اورد در كبر العرفان از طريق ابي هاشم ذكر كره  
و قد نقل عنه صاحب تفسير المنهاج انصافين و بده عبارته رو ايت ديگر مروى است  
از عمر بن الخطاب كه رسول خدا امر الاذن داد در مقتدا روز بعد از ان حرام كردند  
انتهى بعد از ان صاحب كبر العرفان فرموده كه در قول عمر حديثيست بجهت  
رجوع بقول صحابي و اين معارض است بقول ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما  
و چون صاحب كبر العرفان كذا يرب اين رو ايت نموده بلكه آنرا تسليم كرده قول  
حضرت عمر قرار داده قول ابن عباس و ابن مسعود در امراض ان گفته و چون از مقتدا  
صريح الفاظ حديث ظاهر است كه آن رو ايت قول حضرت عمر نيست بلكه حديث  
مرفوع است پس قول ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما صلاحيت ندارد آن كذا  
پس تسليم شيخ مقداد حديث مذكور صلاحيت احتجاج بشيعة خواهد بود چرا  
چنانكه صاحب رساله نزع خود تسليم بعضى علماء اهل سنت بعضى رو ايات را احتجاج  
آن براهين درست و كذا رو ايت ان عمر صعد المنبر و قال ايها الناس ان  
مكرت على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و امام اهل البيت عبا كه ان اعتراف

اعتراف شايع معتقد و  
در خانه ثانی عشره این  
است که اخراج کرده از  
عليه وسلم معتقد است  
که حازمی و ابن ابی شیبہ  
عليه وسلم رخصت شده  
امام رازی آنرا در قف  
قال متوالف احرام  
باستاد خود از ربيع بن  
در سلم فقال يا ايها الناس  
قد حرم ذلك الي يوم  
القيامة شيئا يا نذرهم  
يعن اية قال رو ايت  
يقول ايها الناس اني  
القيمة فمن كان عبدا  
که امام مسلم آنرا در صحيح  
و اسقاط روجه ميده  
مقتبة من سعيد قال حدث  
لنا رسول الله صلى الله  
كأنها كره عطاء و غيره



و قال لعله امام  
نه عن النبي صلى  
رسا امير عليه السلام  
را در تواتر در  
جناب رسالت  
از حضرت امام  
سینه بدانی لغیر طایفه  
بقی المینت ذکر کرده  
بیکر مردی است  
ز ان حرام گردانید  
ت نیست بیعت  
ن مسعود و غیره  
التیمم کرده قول  
کفته و چون از شرط  
و نیست بیکر  
ت معارضه آن که اند  
نیه خواهر و برادر  
بعضی روایات را  
قال ایها الناس  
بنی عنها کما ان اعتراف

۴۹۹  
اعتراف شایع است و غیر او بان در فائده ثانیة احتجاج بر المینت قائم کرده بلکه  
در فائده ثانیة عشر باین گمان اعتراف زعم بصحت آن روایت نموده یازدهم خبری  
است که اخراج کرده آنرا بهیچ از ابوذر قال ایما حلت لاصحاب رسول الله صلی الله  
علیه وسلم متعه النساء ایام ثم بنی عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم دو آردم حدیث  
که حارمی و ابن ابی شیبہ آنرا از ایاس بن سلمه عن ابیه اخراج کرده اند ان النبی صلی الله  
علیه وسلم رخصت متعه النساء عام اوطاس ثلثة ایام ثم بنی عنه کسیر دهم حدیثی که  
امام رازی آنرا در تفسیر کبیر از بسیطه و اهدی نقل کرده روئے از رسول الله صلی الله علیه وسلم  
قال متعه النساء حرام چهار دهم حدیثی که اخراج کرده است آنرا صاحب مواد التزین  
با سند خود از ربیع بن سبره چینی ان ایما حلت له ان کان مع رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فقال یا ایها الناس انی کنت اذنکم لکم فی الاستمتاع من النساء و ان الله  
قد حرم ذلک الی یوم القیمه فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها و لا تأخذوا مما  
اتیممن منها یازدهم حدیثی که اخراج کرده آنرا ابن ابی شیبہ عن الربیع بن سبره  
عن ابیه قال روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم قائم بین الرکن و الباب و هو  
یقول ایها الناس انی کنت اذنکم لکم فی الاستمتاع الا و ان الله حرمها الی یوم  
القیمه فمن کان عنده شیء فلیخل سبیلها و لا تأخذوا مما اتیممن منها شایست یازدهم حدیث  
که امام مسلم آنرا در صحیح خود از سبره چینی اخراج کرده و صاحب سألک آنرا در حدیث  
و اسقا در وجه بیست و یکم از فائده ثانیة ذکر نموده و آن حدیث نیست حدیثی  
تحقیقه بن سبیه قال حدیثی عن الربیع بن سبره الجعفی عن ابیه سبره انه قال اذن  
لنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمتعه فانطلقنا فاطلقتنا و ارجعنا الی امرأه من بنی امر  
کاهنا کبره عتقا و تمسکنا علیها النفس فقلت ما تعطی قلت روای و کذا ای





و آنچه دارد این مقام اہم است بیان معانی جمیع ذرک نوعی که بالاتفاق جائز و مستحق  
 ذکر نوعی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن نبی میفرمودند و بیان نوعی که آنرا ایشان  
 جز از مفضلان میدانستند از افراد بلند ابغض آن ی برداریم تا برناظر ما هر حقیقت  
 واقعی بکلی مشکف گردد و هر روایت از روایاتی که صاحب رساله در این مقام ذکر  
 کرده بر مورد خود منطبق شود و شبهاتش از هم باشد پس باید دانست که والد ما بعد  
 عناحت تحفه در ازالہ الحفا عن خلاۃ الحلفای فرماید گاهی فقط تمتع اطلاق کرده می  
 بر فتح حج غیره اگر طواف به بیت کند و دیگری با خود داشته باشد یا نه باشد گاه نیز سبب  
 این عباس و ابن مخضص بود بسال حجه الوداع بسبب بکاح قوم در باب عمره در ایام حج  
 و برای ابطال رسم جاہلیت و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جایی که نبی  
 میگردند از تمتع بطریق تاکید و گاهی اطلاق کرده می شود و بر ادای طواف قدم پیش  
 از طواف زیارت و تقدیم سعی بین الصفا و المردہ بر طواف زیارت تا آنکه  
 صورت عمره پیدا شود و این مجمع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده می شود بر ادای  
 عمره در شهر حج و حلال شدن از روی وادار کردن حج در همان سربا چرا که از خوف  
 آنکه باشد و حضرت عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و ادای هر یکی بفرع علیہ  
 در زمان علیہ بہتر میدانستند و این تمتع را مفضل باوجود قول مشر و عیبت آن و  
 این محبت را در آثار حضرت فاروق رضی اللہ عنہ مفضل ترند کور کردیم انتہی و میگوید  
 بنده ضعیف کہ این محبت در قرہ العینین نیز مفضل ترند کور است و چون فقیر را  
 در این مقام اختصار منظور است لهذا همین قدر را ادائی مبطوب دانستہ نقل نموده  
 قال و ہر گاہ بر معنی اطلاق یافتی پس می گوئیم کہ احادیث دالہ بر تحريم عمره  
 عثمان حج عمره است بسیار است و مادر اینجا ذکر نمادی از ان اکفا

طواف با نیت  
 عمره در ایام حج  
 و ادای هر یکی بفرع علیہ

اکتفای بخلاف  
 ابن ابی سیر  
 با اعدائے  
 علیہ والد و سلم  
 ثم بروحون  
 مراد است کہ  
 لفظ کریمت  
 عربی نمادین  
 استلال بر  
 مخالف خدا  
 تا شایسته  
 الی عثمان بن  
 لعل اللہ ان یق  
 انہ قد سلم علی و  
 کتاب اللہ و  
 مسلم قل رجل  
 حضرت عمر  
 طاهر است کہ  
 صل اللہ علیہ  
 بر استیغفار





الکفای نمایم از آنچه است این صاحب جامع المصنوع از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان اباموسی کان یفتی بالمتعه فقال له رجل یؤتیک بعض فقیهک فانک لاتدری  
 ما احداثت امیر المؤمنین فلیکفک الله فقال له عمر قد علمت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم فعله و اصحابه و کنت کرهت ان یظلموا موسین بنی فی الاراک  
 ثم یروحون فی الحج لفقار و سهم انتهى اقول در این حدیث متعه الحج بمعنی قسم ثالث  
 مراد است که حضرت عمر از اباجود قول بشیر و عیث آن مفضل میباشند و  
 لفظ کرهت ان یظلموا موسین الحج بران دلالت واضح دارد و وجه مفضولیت  
 حرجی مانند ان ادب حج است چنانکه در این حدیث معنی است پس این حدیث را در حرج  
 است دلالت بر تحریم حضرت عمر متعه الحج را ذکر کردن و بجهت این حفظ ادب حج  
 مخالف حداد رسول فرمن کردن و عیث بر آیه و من یثقی الرسول کفین مقام  
 تماش باشد قال و از آنچه است آنچه در صحیح مسلم از مطرف آورده قال لعنه  
 الی عمر بن الحصین فی مرضه الذی توفی فیه فقال الی کنت محمدک باعادیث  
 لعن الله ان یفکک به بعدی فان عیشت فاکتم عنی و ان متت فمحدث بها ان یثقی  
 انه قد سلم علی و اعلم ان بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم قد جمع بین حجه و عمره ثم لم یثقل بها  
 کتاب الله و لم ینه عنهما بنی الله و قال رجل برأه ما شاد قال محی الدین النووی فی شرح  
 مسلم قال رجل برأه یعنی عمر بن الخطاب انتهى اقول این انکار عمر بن الحصین بر  
 حضرت عمر بخیری است که خودش از فعل بنی غیر خدا جواز حج تمتع مطلقاً نهیده بود  
 ظاهر است که فهم عمر بن بر حضرت عمر حجت نیست تفصیل این اجمال اگر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجهت سقوت بدی بعد عمره حلال نشده بودند و کج مردم  
 بر آن تمتع ارشاد کرده بودند پس حضرت عمر و اگر صحابه دیگر مثل ابوذر عوفاری

مطلق  
 را ایشان  
 را حقیقت  
 مقام ذکر  
 اله باید  
 کرده می  
 با بنویس  
 در ایام حج  
 ی که نمی  
 در دم مش  
 تا آنکه  
 در آدا  
 ز خوف  
 بفر عیبه  
 آن و  
 میگوید  
 یون غیرا  
 نقل نموده  
 نیم عمر و  
 ان الکفا



و غیر آن قائل بودند باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنا بر مصلحت رفع آثار  
بیت که آنها متع را در اوقات شیخ از آنجا میبرد میبردند حکم افتح حج بمرور فرموده  
بنا بر شیخ اخباری و غیره من الصحاح کما نوافر ان العثرة فی الشبه الحج من اخبار الفهرستی  
و حضرت عمر برین قول خود استدلال بکتاب و سنت می نمودند چنانکه در حدیث آن  
مجاور در جواب فائده ثانی عشره مفصلی آید و عمران بن الحسین ارشاد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم را در باب تمتع بر اطلاق آن باقی میکند و نسبت و تقسیم اختلاف  
در اطلاق و تقدیم اخبار جمعا اظهار علامای تمامی در احباب واقع در کتب معتبره شیعه  
شیخ شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب در مواضع مینموده تقدیم اخبار مطلقه محض  
بنا بر رفع تعارض نموده چنانکه در باب عدة النساء میفرماید فان قيل لیس فی شیء  
من هذه الاخبار ان المراد بالاموال المکسورة فیهن ایهات الاولاد فلم یخصصوا  
ولا فی جمیع الاخبار التي قد مت و ما ذکر ایهات الاولاد بل فیه ان عدة الائمة مثلاً  
الحرة سواء فلم یخصصوها قیل لانهما خصصنا هذه الاخبار الاولاد الصالحات قیل  
اخبار انتهی و در باب العقود علی الاما میفرماید هذا الخبر وان لم یمن فی ذکر الشرط  
در حاشیة فمعلم امر او بدلالة ما قدمناه من الاخبار وان الاولاد اثنی بالحرية و اذا ثبت  
ذلك فلا وجه لهذا الخبر الا ان شرط الذي ذکرناه انتهی و کم فی هذا الکتاب من شواهد  
بما المطلب پس مقام تعجب نیست که علامای امامیه را محض بنا بر رفع تعارض از اخبار  
خود تقدیم و تخصیص آن جائز باشد و حضرت عمر را نظر باینکه کتاب و سنت و ائمه را  
کبرای مهابه بایشان و مشایخه قرائن حالیه تخصیص امر تمتع بفتح حج بر مردم حاضرین  
مجتهدان و ادع جائز نباشد بالجمله تشیع بر حضرت عمر و غیر ایشان بسبب قول بنی از تمتع  
بنا بر رفع حج بعد از سبب قول ایشان به افضلیت افراد و مفصلیت تمتع که بحجت

که بخت تو را  
از سائل تو  
و دیگر قواعد  
ناقلان عن النجار  
صلی الله علیه و  
صلی الله علیه و  
و البصائر  
قوی مستغنی  
و الی العالمین  
ایها الناس  
یا علی  
یا محمد  
ببینا فانه لم یزل  
قرآن و الهام  
محال که کفر  
خارج در در  
افراد بود  
انکار او در  
بر و دان در  
عیب و کفر





سلم بنار مصححت رفع آثار  
 هستند حکم رفع حج عمره فرموده  
 فی شهر الحج من غیر الفجر انتی  
 می نمودند چرا که در حدیث آن  
 بن الحسین از شاد انحضرت  
 تم میگردید است و تقسیم اختلاف  
 بواجب بود کتب معتبره کتبه  
 و به تعبد اخبار معتبره محض  
 که باید بدان قیاس پس در شی  
 الهام است اما در اد فکم خصمه  
 لا بد من هذا ان عدة الامة مثل  
 ما رواه الاوالة ايضا للامام  
 الحزب ان لم یکن قیمة ذکر الشرا  
 الاله الا حق بالجزیه و اذ ان  
 در کتب فی هذا کتاب من شواهد  
 این بنابر رفع تعارض از اخبار  
 که کتاب و سنت و تهمثال  
 که تمتع بفتح حج بر دم حاضرین  
 ایشان لبیب قول نبی از تمتع  
 فراد و مختصر نیست تمتع که بخت

که بخت تعارض اوله و خصوصیت جواز با اگر است و فتنه حج عمره بران حجج الوداع  
 از مسائل مجتهدیهها شده تشیع بر کانه مجتهدان است تحریر و بعد کردن باب ترجیح  
 و دیگر قواعد اصولیه در اوله شرعی باشد قال از انجمله است این در جامع الاصول  
 ناقلا عن البخاری و الثبانی از ابو موسی روایت نموده قال قد ثبت علی رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و بموجب البطی و نقال بهم اقللت قال قلت باطلال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم قال بل یثبت من یروی قلت لا قال قطعت بالبیث  
 و بالصفاء المروءة ثم اصل قطعت بالبیث و بالصفاء المروءة ثم اثبت امرأة من  
 قوی فتمت اثبتی و غفلت رسی گشت آفتی الناس بذلك فی اماره ابو جابر و عمر  
 و الی قائم بالموسم اذ جاء فی رجل فقال ابک لا دری ما احدثت امیر المؤمنین  
 ایها الناس من کذا امیناه بشی فینبذ فینذا امیر المؤمنین قادم علیکم فامضوا فقام  
 قلت له یا امیر المؤمنین ما هذا الذی یبغی انک احدثت فی شان النیک نقال  
 فی هذا کتاب اسد فان اسد عز وجل قال و امضوا الحج و العمرة لعلکم تأخذوا  
 بقیة فانه لم یحل حتی یخرج الیهدی و کوبا انیکلام خلیفه ثانی مشعر است باینکه تمتع صحیح بود  
 آن وارد است و نه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن جاری شده  
 حال اگر که کریمه من تمتع بالعمرة الی الحج الایه صریح در خصوص حج تمتع وارد شده و عمر خود  
 چنانچه در روایت ابو موسی که سابق از صحیح مسلم و نسائی منقول شده مذکور است  
 اعتراض نموده باینکه جناب رسالت مآب را صاحب اداین را ابو آورده اند پس  
 انکار او درود این حکم را در قرآن و سنت نبی کم از انکار او مخالفت مبرر اما در صفه  
 و روایت آن در قرآن مجید و انکار او تیمم را بالنص صریح فرقان حمید نخواهد بود و نیز انفسح  
 عجیب و کن لبیس من لایدین بالحق بحجیب انتی اقول در این تمام صاحب سال



امتنان در میان دلیل نافع و ضار بمطلوب خود نفی نموده حدیثی که مضاد بمطلوب است  
 ذکر کرده بیا نش آنکه بمطلوب او چنانکه در صدر فائده ذکر کرده آنکه جمیع تمتع را خلیفه  
 ثانی و ثالث خلفا بعد و رسول حرام ساخته و در ردلول کریمه و من یشاقق الرسول  
 الا به داخل نشد نفوذ باسد منه و چون در این حدیث حضرت عمر فرموده اند ان الله ماخذ  
 بکتاب الله و ماخذ من قبله و اما هو الحج و العرة بعد و ان ماخذ لیسبب بینا فانه لم یکن  
 حتی یخر الله فی انبیاء لیسبب لیسبب خود بکتاب و سنت استدل نمودند  
 اگر استدل بکتاب و سنت را مخالف است بائید و نام نهاده اند بگویش جمیع  
 نمی توانیم غایب فی الباب آنکه آیه دیگر دلالت بر حرام تمتع الحج دارد و اتفاقا بحکم  
 شده و در ما بعد بتفصیل تمام معلوم خواهد شد که حضرت عمر مسکون حرام تمتع الحج علی الاطلاق  
 نبودند بلکه قسمی خاص را از ان انکار میفرمودند و لیکن قائل با فضیلت افراد بودند  
 و از آن جهت بر تمتع آیه اند و ترجیح افراد بر جمیع از کریمه امتوا الحج و العرة ثابت است  
 زیرا که این کریمه مسوق است برای تمام حج و عمره و در ان تمام حج و عمره بصیغه امر که  
 دلالت بر وجوب دارد و اگر است بخلاف کریمه و من تمتع بالعرة الحج که مسوق  
 است برای مسوق برای و خطا هر است در حرام تمتع نه در وجوب آن و لا خفاء فی  
 ترجیح الدال علی الوجوب علی الدال علی الجواز و کذا فی ترجیح المض علی المطا هر پس اگر  
 ترجیح یک دلیل را بر دلیل دیگر خلاصه حد و رسول مستلزم دخول در مورد من  
 یشاقق الرسول گفته آید اصطلاح حدیثی خواهد بود و لا مشاققه قوله که یا این  
 کلام خلیفه ثانی مشهور است باینکه جمیع حج در قرآن وارد است نه در سنت باین جاری  
 شده الحج کویم این استنباط طریف از کلام خلیفه ثانی لیس لطیف بیا نش آنکه  
 ترجمه استدلال حضرت عمر که بر محار خود اقامت کرده اند علی بایشما صا حار ساله آنکه

آنکه پس عمر گفت همین که  
 تمام کنید حج و عمره را و این  
 که آنحضرت محل شده بودند  
 که حضرت عمر برای اثبات  
 نفی حرام تمتع از کتاب  
 مجتهدی بر مذمت  
 بر دلیل حرام مطلق  
 عمر اثبات فرمود  
 که صاحب سال  
 و بعد ازین کلماتی که از  
 عمر اگر چه در کتب  
 نظیر دیگر کویم و آن  
 از عای شیع است و آن  
 تفوق عامه است و این  
 مطهر است فرموده اند  
 ذکر کرده و قد نقل عنه صاحب  
 ما و لی عمر رضی الله عنه  
 تمام در سنن و آن حدیث  
 اجتهاد امیر المؤمنین عمر  
 فصدقه المیر محمد الله و انی











در بیان تدریس از اضرار روایتی در هرگاه حضرت عمر صراحتاً بایستاد از مخالفت مبرم  
 فرموده باشد پس این را نشان باین که از حدیثی محبت الهیست باشد آن  
 و حال توهم را در صورتی که در جواب فائده نماند که نشسته طینت در لولای لایب  
 در بقعه خود از من الاستجاب قوله و هذا تفصیح عجیب بل اقول له لا ما سبق  
 منی شرط الا من من تعرض بحجاب امثال هذا المقال لا تیت فی دفعه بما یسیر  
 بال از باب الکمال و لکن اراخی الشرط المعهود و قول و کلا علی مفیض الخیرة المود  
 ان العجب العجیب عن جراه صاحب الرسالة فی علی التفوه بهذه المقالة فان  
 سید ناد اما من الغرائب فی تمسک علی مختاره بکتاب الله و سئمت من  
 ادلی الحکم و سئل الغرائب فی تسمیة فی التمسک الصبیح بالفضیحة فی و تشینه  
 علی من لا یجوز من البقیة فی عدم الحکم بعدم الحقیق بکات الرقبة فی القول بظلمة  
 ما الاستیفاء و الخیرة مع ان کلها مخالفة لما توالت من النصوص البریجة عن  
 صاحب البی و الاثر و کما مرست الاشارة الیه الان فی فافظ الیه فی الامکان  
 و الفکر فی الغرائب الفریده فی و سئمت الغرائب الوحیده فی فی عجیب  
 بحیث فی و یجوز فی الغرائب مماثل فی فی البدایع من کل قال و از انجلی  
 است حدیث ابن عمر که در همان کتاب از ترمذی منبسط است ان رجلاً سأل  
 عن النبی البقرة الی الحج فقال عبد الله بن عمر اریست ان کان ابی بنی عنها و معها  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امرانی اتبع ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فقال الرجل بل امر رسول الله فقال لقد ضحک رسول الله و مثل ان حدیث از کتب  
 سنن ابن در باب متعش و هم از ابن عمر آورده اند و سابق بر من ارقام ابد استی  
 اقول ان اختلاف ابن عمر با حدیث عمر از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم

فیما بینهم در مسائل چهارم است  
 در مسئله حرق زناده و در  
 ابرار احمدی از جمیع ائمه  
 سنت مستندی دارد و چون  
 و آنکه و سلم می نمود و مجتهدان از  
 پدر و دیگر اقارب ایندانی تعبیر  
 دقیق نظر بودند و ترجیح دیگر خوا  
 تفصیل این معنی از کتاب فقه شری  
 نجفی واضح می شود لهذا ابی  
 که بعضی مجتهدین آن قرن و قرون  
 سیر باید در موردی که هر دو از  
 استبعادی ندارد و این قسم اختیار  
 بلکه در کتب حدیث شیعه ظاهر  
 ان متعش و مقام غایت  
 آن قولین متخالفین فی الظاهر و  
 ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب  
 شرح الاسلام روایت کرده من  
 امراته اتزوج اختها قال لا فی تفقه  
 اتزوج باختها قال من ساءه ان  
 باسناد خود از منصور بن حازم



فما بینهم در مسائل اجتهادیه است مثل اختلاف در میان حضرت امیر و ابن عباس  
در مسئله حرق زناده و دیگر صحابه فیمابینهم و اینقسم اختلاف مستلزم رجوع طعن  
بطرف احدی از متخالفین یا بطلان قول یکی بقول دیگری نیست چه هر یک از کتاب  
سنت مستندی دارد و چون این عمر اخذ بظاهر سنت رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم می نمود و مجتهد را در استنباط مسائل محل بمقتضای فهم خود واجب تبعیت  
پیر و دیگر اقارب لهذا نفی تبعیت اب در این مقام نمود و چون حضرت عمر مجتهد  
دقیق نظر بودند و ترجیح و دیگر قوانین اجتهادیه را بنایت بر عری میباشند چنانچه  
تقصیر اینمغنی از کتاب فقه عمری که در ازاله الحقائق خلاصه الحقائق مندرج است  
نخجود واضح می شود لهذا ایشان بکمال اوله سائحه خود افراد را بر ترجیح میدادند  
که بعضی مجتهدین آن قرن و قرون بعد بایشان مخالفت میباشند و مجتهدان کونم مخالفت  
بسر باید در صورتیکه هر دو از مجتهدین باشند و باید که کتاب و سنت تمسک نمایند  
استنبادی ندارد و اینقسم اختلاف در مجتهدین امامیه و دیگر مجتهدین تابع است  
بلکه در کتب حدیث شیعه خلاف امام لاحق با امام سابق برتبه مروی است که احصاء  
ان متعسر و مقام غایت تعجب آنکه در صحاح ایشان از جناب یک امام در یک  
آن قولین متخالفین فی الظاهر و حکمین متفائزین در بادی نظری است شیخ الطائفة  
ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب من احل الله لکاحه من النساء و من حرم منهن فی  
شرح الاسلام روایت کرده عن ابراهیم قال سألته ای ابا الحسن الرضا عن رجل طلق  
امرأته اتزوج אחتها قال لا حتی تنقض عدها قال و سألته عن رجل کانت امرأته نکاح  
ایتر و مایه را مال من سألته ان اکتب و یرکب لی در کافی در باب اختلاف حدیث  
یاسر از خود از منصور بن حازم روایت کرده قلت لابی عبد الله علیه السلام یا ابا

راقة یا یخرجت از مفالاة مهر من  
ان محبت اهل بیت ایشان  
نکسته طیفه او را لا باب  
عجیب الخ اقول لولا ما سبق  
المقال لا یت فی دفعه یا یسر  
اقول متوکل علی مفیض الخیرة الخیرة  
علی التفرقة هذه المقالة فان  
تارة کتاب الله و سنته من  
الصحيح یا یفصح و تشنه  
یک الرقبه و القول بظهوره  
الرت من النصوص الصریحه عن  
ان من فاطر الیه نظر الامعان  
السبب الوحیده فان عجب  
و فی البدایع مشکا کل قال و از اخذ  
بی زیور است ان رجل سأل  
سیت ان کاد ابی بنی بنی و صمد  
امیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سأل الله و مثل الله و کتب  
و الله و سابق برین امام اهل  
بیت مختلف مجتهدین و یسیر





۱۰۳  
 بر آنکه عن المسئلة فبحثني فيها بالجواب ثم بحثنيك غيري فبقيت بها بجواب آخر قال  
 فانما يثبت الناس على الزيادة من النقصان الخ وهرگاه در طریق شیعه اختلاف  
 در روایات امام لاحق با امام سابق بلکه اختلاف در دست یک امام دارد و  
 این نیز باشد پس وقوع اختلاف در میان رعایت حضرت عمر که امام مقام  
 استبعاد باشد چگونه توجیه صحیح آن نزد عقل مقبول باشد **قال** از آنجمله است حدیث  
 جابر که در ذیل وجوه سابقه مبین گردیده و حاصل معنی آن اینست که ابو نصره گفت که  
 ابن عباس امر میکرد بمجتعه و ابن زبیر نمی میکرد از آن پس ذکر نمودم این امر را نزد جابر  
 بن عبد الله پس جابر گفت بردست من شهرت یافته حدیث متعه و ما متعه کردیم در  
 زمانیکه بار رسول خدا بودیم پس هرگاه که عمر خلیفه شد گفت بستی که حلال میکرد خدا را  
 رسول خدا هر چه میخواهدست و قرآن نازل شده در مقام خود پس بجا آرید حج و عمره را  
 بنهی که حق تعالی امر فرمود و ترک کنج نمائید این زمان را تا آخر آنچه سابق گذشت  
 اینتی **اقول** در این حدیث تصریح واقع است باینکه حضرت عمر امر میکرد و مذموم را بجا  
 آورده حج و عمره بنهی که حق تعالی امر فرموده چنانکه صاحب رساله ترجمه ان نهین الفاظ  
 نموده پس باین امر داخل کردن امر در مورد آیه و من یشاقق الرسول غیر معقول و آنچه  
 در این حدیث واقع است که حلال میکرد خدا برای رسول خدا هر چه میخواهدست صریح  
 است در اینکه حضرت عمر تحلیل و تجزیم اشتیاء را از قرآن می فهمیدند و سواهی رسول  
 این منصب را برای دیگری اثبات نمی فرمودند پس چه بلانا انصافی است که انصاف  
 کلام را برای اثبات مخالفت قائل آن بامر خدا و رسول ستم آورده شود و احتیاج  
 جابر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین است چنانچه منم در امور اجتهادیه که مستلزم  
 رجوع بقایق بطرف احد المجتهدین نیست **قال** از آنجمله است آنچه در صحیح جابر

جابر بن عبد الله  
 و امرنا بهما  
 قال رجل  
 است مجتهد  
 الخ نیست  
 بالجمله این اختلاف  
 میان منم است  
 بر آن اتفاق است  
 صلی الله علیه و آله  
 سیدان عمر و  
 چرا که آورده اند  
 محاررات عمر  
 است برین معنی  
 شی الاثنین  
 تعالی بجمع آنها  
 طبرسی در مجمع البحرین  
 و جعل القوم  
 و المسلمین  
 و یکره تعالی  
 تعالی بخرج منها









ابن عمر رضی الله عنهما اذا سافرهما فادناهما واجتمعا والحداد بها انتهى الى غير ذلك  
من الشواهد الكثيرة الموجودة في الكتب المشهيرة وخرينه براراده واحداين عليه ان  
حضرت عمر الكار متعه الحج بمنقرموده بلکه آنرا مشروع میدنستند چنانکه در وفایده  
ثانی عشر قصه صبی بن معبد و عبارت است از اینست فیض الخیر والی بر خطیب است مذکور خواهد  
قال و از آنجمله است روایت ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الخ  
که در ما سبق بمقل علامه توسی و شارح اصغفانی سمت بیان یافته انتهى اقول  
این روایت را صاحب کماله در وجه ثالث فایده ثانی ذکر کرده جوابش ازها سخا  
باید حسب قدری کلام بر آن و فایده ثانی عشر خواهد آمد فاسطر قال و از آنجمله است  
اینکه صاحب جامع الاصول از مروان بن الحکم آورده قال شهدت عثمان و علیا  
عثمان بنی عن المتعه و ان یجمع بينهما فلما رای ذلک علی اهل بها لیکب بجمعه و عمره  
قال عثمان ترانی انی انی الناس و انت تفعله قال ما کنت لادع کسبه البنی صلی الله  
علیه و آله وسلم بقول احد و از آنجمله است آنچه در آن کتاب از بخاری و مسلم روایت  
کرده است جمع علی و عثمان بفسان فکان عثمان بنی عن المتعه المعمره فقال له علی یا ترید  
ان امر فعله البنی علیه السلام انتهى الناس عنه فقال له عثمان و عناقک فقال انی لا استطیع  
ان ادعک فلما رای ذلک اهل بها انتهى اقول این اختلاف هم از قبیل اختلاف  
مجهتین در مسائل اجتهادیه است که بجهت آن شناسائی بطرف احد البانین غیر متوجه  
و در این مقام بر متعطل غیر متحق نخواهد بود که چون در میان حضرت امیر علیه السلام و حضرت  
عثمان که خلیفه وقت بودند اینقسم اصرار بر مخالفت جهریه واقع شده باشد که حضرت  
عثمان جمله و عناقک و حضرت امیر لفظ انی لا استطیع ان ادعک فرموده باشند  
و باز حضرت امیر بر بنقدرا گفتا فرموده اطلاق حج و عمره فرموده باشند باز تقیه

کتاب التمهید فی شرح  
السنن

باز تقیه حضرت  
است آنچه در  
و کان علی نام نهاد  
علیه و آله و سلم قال  
عثمان و برادرش  
برضا در غیبت  
اطالست کلام ذکر  
قول مقتضی برین  
در ایضا و معنی علم  
از استمرار عادت  
نه برضا در غیبت  
خالفین اینجا حرف  
آن در قلوب است  
حدوده و اتجاها طبع  
ثانی در ذکر اقوال علما  
البا اهل در جواب  
متعده و که در شرح  
بسیار است که در  
و این منافی جواز است  
آن بر امر کرده





لی خبر زد ملک  
 بعد ازین تیره  
 چنانچه در فایده  
 است مذکور خواهد شد  
 و آنکه در سلم الخ  
 استیاق قول  
 پس از اینها  
 و از این جهت  
 عثمان و عمار  
 بکینه و عمار  
 البنی صلی الله  
 علیه و آله و سلم روایت  
 کمال له علی ما تروید  
 و قال فی کتاب  
 از قبیل اختلاف  
 در اینجا نیز غیر متوجه  
 علیه السلام و حضرت  
 م باشد که حضرت  
 فرموده باشند  
 استند باز تفتی

باز تفتی حضرت امیر ازین خلفا قسمی که شیه بان اعتقاد دارند بعد از عقل باشند **قال** در این  
 است آنچه در آن کتاب از عبد الله بن شقیق نقلی نموده **قال** کان عثمان بنی عن المته  
 و کان علی بامرهما فقال عثمان لعلی کلمه فقال علی لقد عملت انما تمنع رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم قال اصل و کذا کذا خالفین بده روایت مسلم و این حدیث صریح است در  
 عثمان و برادرش در وقت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز امتثال امر آنحضرت  
 برضا و رغبت بجای می آوردند و باینمضمون احادیث دیگر هم هست که بسبب خوف  
 اطاعت کلام ذکر آن نبریم **استیاق قول** جواب این حدیث اینست که در جواب  
 قول مقدم برین قول ذکر احوال مرقوم شده فانه نظر نموده کلام صاحب رساله حضرت  
 در اینکه او معنی جمله آنکه خالفین تفهیده چه معنی این جمله علی ماصح به علما و آنست که  
 از استمرار عادت جاهلیت خوف داشتیم نه اینکه امتثال امر آنحضرت بخوف کرده  
 نه برضا و رغبت بکار خود صاحب الرساله صاحب از الالحاق میفرماید قوله و کذا کذا  
 خالفین اینجا خوف از عدد مراد نیست بلکه خوف از استمرار عادت جاهلیت و در  
 آن در قلوب است **استیاق** پس آنچه صاحب رساله در معنی این جمله افاده نموده از فوائد  
 حدیده و اتجاها طعن بان لغرف حضرت عثمان بنای فاسد بر فاسد باشند **قال** فانه  
 نانی در ذکر احوال علای الهیست که تعلق بانمقام دارد و آنکه فضل بن روزبهان در ابطال  
 البطل در جواب ازین طعن گفته که امام مجتهد را میرسد که اختیار نماید طریقی را از طرق  
 مستنده که در شریع جائز باشد و چون حج بسط طرق منعقد می شود افراد و قرآن و تمتع  
 پس جائز است که عمر اختیار نماید قرآن و افراد و تمتع بنا بر مصلحتی که دیده باشد  
 و این منافی جواز تمتع نیست زیرا که امر مباح گاهی منتهی عنه می شود از جهت اشتغال  
 آن بر امر مکروه و امام راهی از آن جائز نیست و نیز محتملست که عمر از پیغمبر خدا این را

فانما نعلم



شنیده باشد پس بمقتضای علم خود عمل کرده باشد انهی محصل ترجمه الکلام هر حکمت در این  
 عمر از حج تمتع نمی کرده بود و هو المطالب انهی اقوال کلام فضل بن روزبهان حکمت  
 در اینکه حضرت عمر اختیار قسمی از قسم حج کرده بودند و ظاهر هر قسمی که مقابل امر مختار  
 مختار میباشد نه معنی غنه بمعنی حرام و برین تقدیر مراد از لفظ منع و نهی که در عبارت  
 نهی روزبهان واقع است منع از شایسته و نهی اولویت باشد و محققین اهل سنت بیرون  
 این نهی از قبیل نهی اولویت تصریح فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید  
 قلت والمختار ان عمر وعثمان انما نهوا عن المنعة التي هي الاعتبار في اختيار الحج ثم  
 من عامه و مراد هم نهی اولویت لکن غیب فی الافرایه لکونه افضل وقد انعقد الاجماع بعد  
 هذا علی جواز الافراد و التمتع و القرآن من غیر کراهیه و انما اختلفوا فی الافضل منها ان  
 کانی قره این ملکه خود فضل بن روزبهان رحمه الله در عبارتی که صاحب رساله  
 در ترجمه اش نقل کرده تصریح نموده است باینکه نهی حضرت عمر نهی اولویت بود  
 نه نهی جواز حجت قال و این منافی بر از منته نیست انچه مقصود ما در این مقام  
 همین است که حضرت عمر غیر تمتع را بمعنی که در عبارت امام نووی مذکور است افضل  
 از تمتع میدانستند بدلیل کتاب و سنت حکما براینه پس نهی حضرت عمر از این قسم  
 تمتع مطابق تصریح فضل بن روزبهان و دیگر علمای اهل سنت نهی اولویت باشد نه  
 نهی تحریم برین تقدیر گوئیم انچه صاحب رساله گفته و این کلام هر حکمت در اینکه عمر  
 از حج تمتع نمی کرده بود و هو المطلوب انهی اگر مطلوب اثبات نهی اولویت  
 از حضرت عمر مستند الی الادله الیه من الکتاب و السنة است و مراد ما لوفای  
 و اگر نهی تحریم بلا دلیل شرعی علی خلاف داب المجتهدین است پس ثبوت آن از  
 کلام فضل بن روزبهان قابل تماشای عقلای آفاق قال اما اینکه اجتهاد بود

نمود پس هر روز  
 نیست و اگر  
 که اجتهاد است  
 نیست انهی  
 احدی از قسم  
 ظهور آن پس  
 تصریح باینکه  
 اختیار فرموده  
 این اختیار بود  
 اجتهاد حضرت  
 الای مجروح از آن  
 بن روزبهان که  
 مانند پس هر روز  
 صاحب رساله  
 از حدیث ابو هریره  
 فان الله عز وجل  
 الهدی انهی  
 راست می آید  
 در میان امور  
 و بلا دلیل است









در میانیکه مجتهدی یکی از امور مجتهدین ایاوله کتاب دست ترجمه در قابل تاشای  
 الالباب در قابل را بانیقسم ترجمه در مورد منیشا قی الرسول داخل کردن از  
 احب العیاب چه اگر اینمغنی مخافت میفرماید پس علمای امامیه که تمتع را اگر یکی  
 از امور ثلثه مجتهدین است بر قرآن و افراد ترجمه می دهند مخافت میفرماید کرده باشند  
 و عیالاتی که مخافتی قال اگر چنین اجتهاد جائز می بود چه اجتناب امیر بر عثمان انگار  
 ن فرمود انتی اقول در فهم منی اینکلام حیرانم زیرا که جل انگار است مجتهدان ضایعینم  
 در امور مجتهدینهای باشند در امور منصوصه چه باب اجتهاد و انگاریکی بر دیگری  
 در آن بند است پس آنچه صاحب ساله عدم صحت انگار را بر تقدیر جواز این اجتهاد  
 مترتب نموده است اصلا سخا طغنی رسد که متفرع بر کدام قاعده است قال طرفه تر  
 اگر اجتهاد که مستند بدلیل شرعی نباشد و صادر از قائل افقه منه حتی المحدثات  
 و حال مقبول و مقبر باشند و اجتهاد علمای تحول امامیه که مشیه و اتباع باب مدینه  
 باشند در باب سلب خلافت متعلین و نیزاری از آنها مقبره معتقد نباشد انتی  
 اول طرفه کلامی است که ناظر از مشایخ ان استعجاب پیش می آید و سامع را  
 از اصنافی آن حیرت روی نماید بایشان که اجتهاد مثل حضرت عمر را که نزد مار ایشان  
 کتاب الله بود و از مذنب ایشان کتاب فقه عمری در ازاد الخفا مرتب است بمقابل  
 اجتهاد علمای امامیه و بر روی ماحر دم غیر مقبره میگوید بلکه اراده الزام آن بر مای نماید و  
 بر تقدیر اکتفا فرموده امامیه را اتباع باب مدینه علم میفرماید بالحد اجتهاد علمای  
 امامیه در باب سلب خلافت خلفای متنازع فهم و نیزاری از آنها مخالف لغوص  
 قرآینه که در باب اثبات لیاقت خلافت برای آنها و فضائل عامه صحابه بصیغه عموم و  
 در فضائل صحابه متنازع فهم بصیغه خصوص بالاثبات الصریح الراجح الیه هم وارد است

دارد دست دو  
 پس در ج چنانکه  
 از سیر شریفه  
 و امتثال امور  
 مشتمل بر تاشای  
 بر صحت خلافت  
 عدم و خضر  
 در صحیفه کلام  
 از آن صاحب  
 نزد اهل دیانند  
 تواریخ و سیر  
 لایم و تفسیر  
 کو تم حکم متغلب  
 چهار گس مجاور  
 الفایده ابلا و  
 است حدیث  
 همین ظهور است  
 خوارق عادات  
 خلفا می باشد  
 شکستن حصا





کتاب دست تریج و د قابل تاشای  
 ان شائق الرسول داخل کردن از  
 پس علمای امامیه که شیع را کفری  
 دانند مخالفت پیغمبر کرده باشند  
 ای بود چ احباب امیر بر عثمان انگار  
 اگر جل انگار است فحشده ان فیما بینهم  
 باب اجتهاد و انکار بر دیگر  
 است انکار بر ابرقذیر جو از این اجتهاد  
 مع بر کدام آمده است قال طرقت  
 از قابل افقه منه حتی المحدثات  
 امامیه که شیعه و اتباع باب بدین  
 براری از آنها معتبر و معتقد باشند یعنی  
 استعجاب پیش می آید و مایع را  
 مثل حضرت عمر را که نزد ایشین  
 مری در ازاله الحفا مرتب است بمطالع  
 بلکه اراده الزام آن بر مای غاید و  
 رینه علم میفرماید بالجملة اجتهاد علمای  
 بهم و نیزاری از آنها مخالفت مخصوص  
 آنها و فضائل عامه صحابه بعینه عموم و  
 است الصریحه الراجحه الیه هم دارد است

دارد است و در تفاسیر شیعه رجوع آن اشارات لطرف اصحاب متنازع فیهم  
 مندرج چنانکه نندی از ان در جواب فایده اولی مذکور شده و قدر کثیر در  
 تفاسیر شیعه مثل منهج العبادین و مجمع البیان طبرسی و تفسیر الوافتحی رازی  
 و امثالها موجود و نیز انقسم اجتهاد امامیه مخالف احادیث حضرت امیر که  
 مشتمل بر تالی صحابه مذکورین خصوصاً کافه صحابه عموماً است لال حضرت ایشان  
 بر صحت خلافت خود به تبعیت مبایعین شیخین که مهاجرین و انصار باشند بصیغ  
 عموم و خصوص در پنج البلاغت و احتجاج طبرسی و از بهین صیغ ثانی بر صحابه  
 از صحیفه کافه دیگر کتب شیعه از حضرت سجاده و دیگر ائمہ امجاد مروی چنانکه بعضی  
 از ان صاحب تحفه ذکر کرده و اکثری در کتب شیعه مودع لهذا همچو اجتهاد ایشان  
 نزد اهل دیانت مقبول نیست و نیز گوئیم تا ترجمید بعضی از خلفای متنازع فیهم در کتب  
 تواریخ و سیر و تفاسیر شیعه باید دید که این بعضی در اعلاای کلمه اسلام و غیره با انکار  
 امام و تمسک بظاهر شده بعیت سید امام حقد را اهتمام داشتند و قطع نظر از شیعه  
 گوئیم حکم بتنبی ایشان در امر خلافت و شرکت جمیع صحابه بالشان سوای دو  
 چهار کس کجارداء الکشی عن الصادق علیه السلام علی رحم ائمه و قدر نظرها فی جواب  
 الفایده الاولی تعلیم قدح در نبوت بکبار و توسیع دائره انکار ایشان بر اهل اسلام  
 است چه ایشان خواهند گفت که جمهور صحابه چنانکه بر خلافت باطله اتفاق کردند  
 همین نظریه ایشان مع متغلبین شخصی را بر نبوت برانگیخته خود را از توابعش و انزوده  
 خوارق عادات و محاسن صفات است آن شخص مشهور نموده و تشدید انکار خلافت  
 خلفا بر ایشان و قدح در شان ائمه را بقیه بر زمین بنیاد تو اتر و از هم  
 شکستن جصاص اسلام است و معتقد گوئیم اگر امامیه امور اجتهاد علمای امامیه





که بر خلاف معقول و منصوص است مسامح داشته باشد پس اجتهاد مجتهدین الهیست که  
 مستند کتاب و سنت و اقوال عشرت طاهره است چه در موارد عامه ایشان اجتهاد  
 مجتهدین امامیه را بر اجتهاد علای خود ترجیح دهند و یا قطع نظر از منعمه گویند اگر احدی  
 از ساده لوحان اجتهاد بعضی فرق امامیه سواد ای اثنا عشریه را که آنچه مثل اثنا عشریه  
 ادعای اتباع باب مدینه علم می نمایند در باب سلب امامت از بعضی ائمه اثنا عشریه که  
 مرغومشان است بر اجتهاد اثنا عشریه ترجیح دهد خدا داند که صاحب رساله  
 سجد الشیخ چه خواهد گفت و اگر چه این مطلب پس عمده و تفصیل طلب است لیکن  
 بنا بر این نظر ادی بودن مقام بر اختصار و اجمال تمام اکتفا رفت و آنچه صاحب رساله  
 امامیه را اتباع باب مدینه العلم فرموده پس بعد دریافت معذره و نمودن قاضی نورانی  
 شوکستری منصور و انقی و اضراب او را در شیوه چنانکه در جواب فائده ناسعه  
 اشاره بآن رفته و بعد اطلاع بر مخالفت شیعه با اکثر امام زادگان چنانکه صاحب  
 تحفه در تئمه باب چهارم در میحیث حدیث الی تارک فکرم الثقلین الخ که آن بحث  
 معنی است لفافه آخری اجل من الادی بعضی را از انحضرات نام برده انقسم  
 ادعای عقلان را و اقول اما اشعاریکه در کلام این ناصب واقع شده باینکه من  
 تنزیس بوده پس با وجود مخالفت آن بقول عمر و انا اخرهما و اعقاب علیهما و نقایض  
 آن باید مطلوب او نیست چه در بحث مختص تنزیس نیست بلکه هر حکمی از احکام  
 که صادر از هوای نفسانی باشد بدعت است انتهی اقول آنچه از مخالفت توحیه  
 فضل بن روزبهان بقول حضرت عمر و انا اخرهما و اعقاب علیهما گفته است چه پیش  
 آنقدر در فائده خادای عشره جای که صاحب رساله قول حضرت عمر متعنان گاننا  
 فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخ را استهلالا علی تحریر علی

رضی الله عنه  
 مرجعیت در باب  
 در منصوص است  
 و فضل بن روزبهان  
 نقده من الامام الزهراء  
 شاید مرشد  
 عمر تحریر انقسم  
 متواتر است  
 در تائید قول  
 ثم ما ذکر انصار را  
 الخ فرموده  
 که در دامن تولد  
 الحاضر و نهنگ  
 مفصلا در جواب  
 امتیاز فضل بن روزبهان  
 ابداع انقسم احتمال  
 خود پس انتهی جویش  
 بنا بر حدیثی که ابن اثیر  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 لا ابد الهمای



رضی الله عنه متعده الحج ذکر کرده مذکور است و چون مجتهد فیه بودن را بحیث و  
 امر جو حیت در مقام حج یا در کتاب و سنت که مستند حضرت عمر بود واضح شد  
 در حضرت نهی تنزیه ایشان را که مستند کتاب و سنت است کما فی غیره  
 و فضل بن روزبهان تصریحاً بما یعلم من اشارات العلماء الاخبار و عباراتهم کما  
 نقله من الامام النودی راجع ذکر کرده بدعت گفتن از بدایع باشد قال اما اینکه  
 شاید عمر شنیده باشد نهی تنزیه را از آن پس محدثین طریقت و کذب استناد  
 عمر تحریم را بنفس خود شنیده است اقول این قسم حسن ظن از علای شیعه  
 متواتر است چنانکه قاضی نور الله شمس الدین را حقائق الحق در طعن قرین  
 در تائید قول علامه حلی دفع اعتراض فضل بن روزبهان که معبر باین عبارت است  
 ثم ما ذکر آنکه اراد آن یخص حال نبوت علی خلافت علی فیه امن باب الاخبار باین  
 الحج فرموده فیه ان الاطلاع علی الغیب قد یكون بالهام الله و تائیده و الحکم  
 کما ذکر من قول صلی الله علیه وسلم انقوا من فراسة المؤمن و قد علم ذلك السلف  
 الحاضر و هنالك بقراءین فوجیه تعلیم مذکور خبر و ابی من بعد هم الحج چنانکه نقل آن  
 مفصلاً در جواب او اهل فائده را بیهوده گفته فانه غرضه پس هرگاه کبرای شیعه را بخوا  
 متع فضل بن روزبهان اجماع احتمال جایز باشد فضل بن روزبهان را در مقام متع  
 ابداع این قسم احتمال جایز باشد و آنچه گفته است و کذب استناد عمر تحریم را بنفس  
 خود پس انتی جوابش در او اخر فائده حادی عشر گذشته فیطالع نمه قال علاوه اگر  
 بنا بر حدیثی که ابن اثیر و جامع الاصول و نهایی آورده اند قال سر اقبین مالک البنی  
 صلی الله علیه و آله و سلم را است متعنا بده لعمار انم لا بد فقال لا ابد او فی اخری  
 لا ابد الهم ای بی آخر الد هر انتی اقول این حدیث دلالت بر جواز متع فی نفسه

این حدیث در بعضی نسخ  
 حذف شده است

سنت که  
 ان ابتداء  
 را احدی  
 فاشتریه  
 فاشتریه  
 رساله  
 لیکن  
 از صاحب رساله  
 فاشتریه  
 ابده فاشتریه  
 چنانکه صاحب  
 ذکر آن بحث  
 بوده این قسم  
 باینکه متع  
 فاشتریه  
 ترا حکام  
 فاشتریه  
 است جواز  
 حاتم کاشا  
 علی تحریر علی





دارد و آن منافات کبر است آن بجهت اتران عارضه تمتع معبره و مرجعیت آن  
 از افراد در صورتیکه نظریه اوله شرعیه را بحیث افراد نزد جهندی ناست شود ندارد  
 و در ماستر بوضوح پیوسته که حضرت عمر بن خطاب از آن که مفاد حدیث سراقه بن مالک  
 است نبوده آری افراد را از تمتع افضل می دانستند و حدیث مذکور را جمله دالالت بر  
 افضلیت تمتع بر افراد ندارد پس ذکر این حدیث در اینجا مفسد و استلزام  
 این در مانحن فیه نامفید آری اگر حدیثی دال بر افضلیت تمتع از افراد بمقابل اوله  
 حضرت عمر که سابقا ذکر شده موجود داشته باشند و پیش نمایند قال  
 و در مقهور مقرر گردید که نفس مقید نباید منسوخ می شود و الا لازم الکذب پس  
 احتمال اینکه جواز تمتع منسوخ شده از محض اعتبار ساقط است انتی اقول  
 فضل این روز بهمان و دیگر علایق اینست در اینجا نسبت باقیق و تمتع  
 بطرف حضرت عمر نگرده اند تا بحجاب شان صاحب رساله را عدم صحت نسخ  
 مقید نباید مفید باشد بلکه ذکر نمی حضرت عمر بطریق این ارشادی بنا بر حجت  
 آن باقیق و حضرت عمر کرده اند که امر آنکه من قره العین پس این دلیل هم در حین  
 محلی نزاع قائم آری اگر دلیلی دال بر عدم مرجعیت آن بمقابل اوله حضرت عمر  
 پیش نظر داشته باشند بروی کار آند قال و بالفرض اگر عمر ادعای شدین  
 نسخ آن میفرمودند مانند روایت سخن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث از آن  
 قبول ساقط می بود چه روایت کیسکه اعتراف نماید با اینکه حضرت امیر او را کاذب  
 و غادر و خائن میدانستند چگونه معتبر تواند بود انتی اقول بر دیات کثیره در اکثر  
 ابواب کافی کلینی بمعنی حدیث سخن معاشر الانبیاء لا نورث الخ دارد است از آنجمله  
 است آنچه در باب صفة العلم مروی است از ابی عبد الله علیه السلام ان الانبیاء

ان الانبیاء  
 لبشی منها اخذ  
 ثواب العلم  
 موجود بلکه  
 این قسم احادیث  
 حدیث سخن  
 از حضرت عمر  
 منسوب بطرف  
 خیال فاسد است  
 افراد از تمتع  
 صاحب رساله  
 ابو موسی اشجری  
 عز وجل قال و ان  
 و زیرین و خیال  
 اولی الانبیاء  
 امیر او را الخ گویند  
 نموده دعای بد فر  
 اقصی مرتب بود  
 می بودند از آنجمله  
 زایه گذشتند



فتح حج معمره و در حج بیتهم آن  
 میهندی ثابت شود ندارد  
 عبادت سر اقبه بن مالک  
 ثبت مذکور اصل دلالست بر  
 بمقام غیر رسیده و استدلال  
 است تمتع از افراد بمقام دارد  
 سند در پیش نمایند قال  
 شود و الا لازم الکذب پس  
 است اینی اقول  
 م نیست اعتقاد و نسخ است  
 رساله را عدم صحت است  
 این بارشادی بنابر هر چه  
 بنین پس این دلیل هم در غیر  
 ان بمقابله اول حضرت عمر  
 رضی الله عنه و عای شریفین  
 ازت دل نورش از او  
 بیکه حضرت امیر اورا که  
 بر روایات کثیره در آن  
 است الحج دار است از آنجه  
 است علیه السلام ان الانبیاء

ان الانبیاء لم یورثوا در حاد و لا دینار او انما ارثوا احادیث من احادیثهم فخر اخذ  
 لشی منها آنچه بچند و افراد از آنجه است آنچه قریب بمنشون این حدیث در باب  
 ثواب العلم و المتعلم وارد است و همچنین احادیث بسیار با معنی در آن کتاب  
 موجود بلکه بعضی ابواب بر اسم در آن کتاب برای وراثت علمیه منعقد و در آن  
 این قسم احادیث بسیار موجود من شاء الاطلاع علیها فلیرجع الیه لیس یحکم بسقوط  
 حدیث کن یا شرا الانبیاء الخ از درجه قبول نزد عقلا غیر معقول و در آنجا که گوئیم  
 نه حضرت عمر ادعای نسخ متع الحج داشتند و نه احدی از علمای اهل سنت آنرا  
 منسوب بلفظ حضرت عمر نموده پس معلوم نیست که صاحب رساله در ابطال این  
 خیالی فاسد اساسی چرا قضیه مداد و قرطاس نموده آری دعوی این است که فضیلت  
 افراد از تمتع بود و بر آن دعوی از کتاب و سنت استدلال کرده بود پس بیا که خود  
 صاحب رساله آن روایت را در فائده حادی شری از جامع الاصول از حدیث  
 ابو موسی اشعری نقل نموده و نهاده الفاظه فقال انما نأخذ بکتاب الله و سنن الله  
 عز وجل قال و انما الحج و العمرة لله الحج تیس از جواب از استدلال حضرت عمر از  
 در زمین و خیال نسخ آن بخاطر گذرانیده متوجه دفع آن گردیدن مقام استجاب  
 اولی الالباب است و آنچه گفته است که در روایت کسیکه از اعراف نماید یا حضرت  
 امیر اورا الخ گوئیم بجهان الله روایات کثیری که الله اظهار آنها را اکثر تیرج  
 نموده و عای بنده الفاظه در حق آنها بی زبان رانده باشند نزد شریف  
 اقصی مراتب ثبوت باشد و روایت منقول حضرت عمر بجهت آنکه ایشان اولی آن  
 می بودند از درجه اعتبار سابقه جواب لفظ کاذب و غادر و غیر حاد و رد او از فائده  
 راجع کن نیست و این نظر اینه قیمه است متفق است بر اعتبار بلیکرها مالیکاد و بعد فی زمان انما



**قال** این ادوات می کند بر مطلق ما این محرم است بهر حال در ستم فرموده  
مسئله اتفاق انصاف الثانی بعد استقامت اختلاف فی الدلی عند الاستعس و احمد  
الغزالی امام و المختارانه واقع حجة و علیه اکثر الحنفیه و اکثر النجاشیة و اجماع التابعین  
علی جواز التعمیر قد کان عمر و عثمان ینیان انتهی **اقول** بیان ازین بقدم آورده  
که بنی حضرت عمر از تمیمی که بدون فسخ حج بعثه باشند تنزیهی بود و مقتدین تابعین  
این قسم را بر امام مسلم از شدت و اجماع بر جواز ان بلا کر است و در است لسته چنانکه  
نقل آن از امام نووی گذشته باین عبارت و قد انعقد الاجماع بعد از اعلی جواز  
الافراد و التمتع و القرآن من غیر کراهیه الخ پس ثبوت مطلب صاحب رساله  
که در قیاسی تحریری از حضرت محمد در باب تمتع است از عبارت ستم غیر ستم **قال**  
سبب این اختلاف ایشان بسبب است ادوات خود کنند محرم را ترک  
کرد و خلاف آن است که می نمودند معلوم نیست که در متعه التمتع ضرر و کد ام  
تقصیر بایشان میرسد که در ان سنت عمر را از دست ندادند انتهی **اقول**  
اعلی ائمه را از این مقام صاف و واضح می شود که نظایر این سنت تابع سنت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اند چه هرگاه نزد ایشان امری است نبوی  
ثابت می شود بخلاف دیگر کسی پاک ندادند و از جهل مقام با او بر سر می شود  
که اگر سر از ستم و نیز نزد ایشان از سنت نبوی است است اعتقاد بطرف  
بنی حضرت عمر نمی کردند چنانکه در متعه الحج نمی نمایند و ضرر و نقصان متعه فساد و  
روند است بقه که منعقد برای این مسئله است تذکر است فیکر جمع الیه **قال**  
مولوی عبد العالی در شرح این کلام گفته که امام بنی عثمان پس ثابت است در حدیث  
مردان که اتفاقا گذشت نقل کرده بعد از ان گفته که امام بنی امیر المومنین عمر پس

پس ثابت است  
در زمانه پیغمبر و ان  
پس از این خبر  
علیه السلام واقع شد  
و بنی میگویند از ان  
مراد عمر از متعه  
در حقه الارواح و ان  
کرده و امام متعه  
حرام گردید و می  
از ان بدون آن  
اینست که کسی از  
گفته است ما از  
اطفاء نور الهی  
مباح بوده و این  
که این متعه است  
کافی نیست که گفته  
میرسد که در حق  
که عثمان بنی که  
و از حق ظاهر  
بنی عثمان که او را از





و بعد از آنکه در مسجد فرمود  
 ای اولاد غنم الاشعره و احمد  
 و ابی اسحاق و ابی ابراهیم و ابی  
 نعیم اقول سابق ازین بگذرد  
 شد تشریحی بود و جهتین مابعدشان  
 و اگر است محرم است بختن  
 و انقضای اجماع بعد از اجماع  
 است مطلوب صاحب رساله  
 است از عبارت مسلم غیر مستقره ال  
 است خود کشته عمری را ترک  
 که در جمعه است چه ضرر و کدام  
 را از دست ندادند انتی اقول  
 بود که علای الهیه است تابع سنت  
 نزد ایشان امری باشد نبوی  
 و از جهات مقام طلب است شود  
 بی تأیید مسند ائمه ائمه  
 مانند ضرر و فساد و فساد و  
 است مذکور است فی مرجع البهاق  
 عثمان پس ثابت است و حدیث  
 گفت که ابی امیر المومنین عمر پس

پس ثابت است پس صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر میگفت سید خیر  
 در زمانه پیغمبر با نر بود و من آنرا حرام میدانم متوجه و متوفی و حی علی خیر البقی  
 پس این خبر صحیح باشد یعنی آن چنین خواهد بود که این سکه اگر که احیاء در زمان  
 علیه السلام واقع شده بود و باز حرام کرده شدن بیان میدادیم حرمت آنرا  
 و پس میگفت از آن بسبب اینکه حرمت آن در شرح ثابت شده بعد اباحت آن  
 سراد عمر از متعه الحج فسخ حج بوده بعمره ثم الحج بالا حرام می بود قبل عرقه و فسخ حج اگر چه  
 در حجه الوداع واقع شده لیکن مخصوص بعباده بوده چنانچه مسلم از ابو ذر روایت  
 کرده و امامت نساء اگر چه در روز خیر مباح شده بود لیکن بعد آن تا روز قیامت  
 حرام گردید و حی علی خیر البقی نیز در عهد شریف منسوخ گشته و اینها متواتر شده  
 اذان بدون آن و اینکه عمر گفت که هر سه امر در وقت آنحضرت بود پس چنین  
 نیست که کسی توهم نکند که حکم جواز آن باقی مانده پس برای دفع این وهم این کلام  
 گفت ما اطباء کلام را اختیار کرده ایم مگر بجهت اینکه بعضی سفهای رو فسخ  
 اطلاق نور الهی مینمایند و میگویند که امیر المومنین حرام کرده آنچه در زمان پیغمبر  
 مباح بوده و این گناه کبیره است فلا ینقض البهائیه فی نفس کلامه اقول الحمد لله  
 که این مقصود اعتراف گردانیکه عثمان از حج تمتع نهی کرد و این در اثبات مطلوب  
 کافی است که گفته اند هر طرف که گشته شود سواد اسلام است پس سنیان را  
 میرسد که در حق او بگویند که بعضی از اصحاب اطلاق نهی را نهی نموده میگویند  
 که عثمان نهی کرد از امر که مباح بود در وقت پیغمبر علیه السلام و این گناه کبیره است  
 و از خاطر آنکه دید که لطف خدا به برائی سنیان بر حال عمر زیاده است نسبت  
 به عثمان که او را از درجه تحریم بخارت دادند و این بیچاره را اگر قتل انتی اقول



مولانا عبد العالی بحر العلوم که حق استای او بر فضیلتی دیر صاحب ساله ثابت است  
 و آنکه در تبه او نگرده در حق ادب الفاطمی ادبی بر زبان آوردن بعید از سادات عظام  
 غای که ام و بالجملة کلام صاحب ساله در این مقام محل استجاب تالی الاطلام است  
 نشانی که مولانا بحر العلوم در این مبحث علی نقل عنه صاحب ساله مطابق آیه  
 «تقین اولاً کلام در صحت و سبب بنی مته الچه نموده در آیات بنی حضرت عمر را  
 غیر معتبر و آیات بنی حضرت عثمان را ثابت گفته که محاسن مخصوص عبارت بعد از آن  
 تقریر است که صحت بنی حضرت عمر به بیان معنی آن پرداخته و فرموده که مراد  
 از امتعه الچه فتح حج بود و بعد از آن حج با احرام فی یوم قبل غزوه الچه و این معنی خبر  
 که بحر العلوم بیان فرموده مطابق منصوص آمده است است اعم از اینکه ناهی  
 حضرت عثمان باشد یا نه و حضرت عمر هر دو صاحب قره العینین  
 را امام نودی نقل کرده قال القاضی میا خضر طاهر حدیث جابر و عمران و ابی موسی  
 ان المتفق انی اختلفوا فیها انما هی فتح الحج الی العمره الی آخر العبارة التي مر نقلها و  
 ازین تفصیل واضح شد که کلام بحر العلوم در ثبوت بنی از حضرت عثمان و عدم ثبوت  
 بنی از حضرت عمر است و بر تقدیر ثبوت بنی از حضرت عمر آنچه معنی آن از طرف  
 ایشان بیان نموده همان معنی بعینه از بنی حضرت عثمان مراد است علی ما نقل علیه  
 انما اهل السنة والجماعة یس بحر العلوم معنی بنی حضرت عمر بر تقدیر ثبوت آن بیان  
 نموده و ذکر معنی بنی ثابت حضرت عثمان را مقابله علیه ترک کرده و ظاهر است  
 که بنی از بیقسم تنوع مخالف کتاب و سنت نیست بلکه مثبت بالسنه است که مراد ذکر  
 اولیة غیر عمره در بیسورت آنچه صاحب رساله بر تسلیم بحر العلوم بنی حضرت عثمان را  
 عد الی مجاهد و غیره از مطلب خود که بنی ایشان از امر که در وقت آنحضرت مباح

مباح بود و نیست  
 غیر معتبر الچه ناهی  
 است چه علم  
 اعتراض نموده  
 رسید که عمر بنی از  
 نامیدن صاحب  
 صاحب رساله  
 وجه ثالث  
 تحسین روایات  
 صلی الله علیه و آله  
 در مطاعن ایشان  
 کلام بحر العلوم  
 در وقت قاضین  
 بنی حضرت عمر از  
 امر آخر است و تسلیم  
 مقاصد خبر بنی را  
 لازم گشت که  
 مقاصد از انچه  
 نرسیده بام بیان  
 احادیث صحاح و غیره





واجب و مستجاب است

بعد از سادات عظام

استجاب اولی الاحلام است

به رساله مطابق است

روایات بنی حضرت عمر

به منصوص عبارت بعد از آن

روایت و فرموده که مراد

معرفه الحج و این معنی خبر

است از علم ازینکه

صاحب قره الیقین

جابر و عمران و ابی موسی

و العبارة التي مر عليها

حضرت عثمان و عدم ثبوت

عمر این معنی آن از طرف

آن مراد است علی ما نقل شد

تقدیر ثبوت

صحة الرواية

یقیناً ثابت است

علم بحج العلوم بنی حضرت عثمان

امر که در وقت آنحضرت صحاح

صحاح بود و البته است تحصیل ثانی از تحصیل باشد قوالی قوله ولیکن در روایات  
غیر معتبره الحج تاریخی از عصبیت و عناد و عدم اطلاع بر روایات مذکور خود شن  
است حد علای اعلام ابو مثل علامه قوسجی و فاضل اصفهانی و غیر ایشان باینجه  
اعتراف نموده اند و در فائده سابقه از روی احادیث صحاح و غیر صحاح به ثبوت  
رسیده که عمر بنی از متعه الحج کرده بود پس روایات کثیره صحاح خود را غیر معتبر  
نامیدند صفای محقق و جهالت بخت است انتی اقول اگر چه به اثبات  
صاحب رساله باین روایت مستند الی العلامة القوسجی و غیره در جواب  
وجه ثالث فائده ثالثه گذشته لیکن در این مقام به نظر مختصر ذکر کنیم که علامه  
قوسجی روایت صحیح آن عمر معدن خبر و قال ایها الناس ثلث کون علی عهد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم الحج و شرح قول صاحب تجرید که منع حضرت عمر از تحقیق متعین  
در مطاعن ایشان وارد کرده است و ذکر کرده و این تقسیم ذکر بر صحت روایت که  
کلام بحر العلوم در آنست و لا التي تدار و نحو محقق علامه تفتازانی هاجن طعن را از  
طرف قاضی حنین در خلافت حضرت عمر نقل کرده بطریق ارفاء العنان بتسلیم  
بنی حضرت عمر از آن جواب داده است و هر عاقل میداند که تصحیح خبر با الفاظ  
امر آخر است بتسلیم منقول آن نموده جواب و ادان خبر دیگر پس از تسلیم شایع  
مفاد خبر خبر جوایش بطوری که مانع طعن از جواب حضرت عمر باشد بزمه پیش  
لازم گشت نه آنکه صحت الفاظ خبر به ثبوت پیوست خصوصاً در حدیثیکه شایع  
مفاد از آنکه حرج و تعدیل اخبار نباشد را آنحضرت در شرح طوابع اصفهانی بنظر  
نرسیده تا به بیان حالش پرداخته میشد و آنچه گفته است که در فائده سابقه از  
احادیث صحاح و غیر صحاح به ثبوت رسیده است گوئیم بحر العلوم قدس سره بنی حضرت



بر این غیر ثابت گفته اند روایاتی را که موهم نمی است بیا نش انکه در فائده سابقه  
 بنظر مورخین رسیده که روایت معتقان کاشانی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الخ دلالت بر نبی از متعه الحج ندارد و روایات دیگر که در ان مقام صاحب رساله  
 ذکر کرده اگر چه دلالت بر نبی دارد لیکن بعضی را از ان بجز العلوم غیر معتبر فرموده و بعضی  
 دیگر که صحیح است روایات صحیح دیگر که دلالت بر حکم حضرت عمر بخوار و مشر و عیت آن دارد  
 معارض آن روایات موجود پس بجهت قارض روایات نبی حضرت عمر ثابت نمی شود  
 بخلاف روایات نبی حضرت عثمان که بلا قارض است پس نبی حضرت عثمان از ان  
 روایات ثابت می شود حال روایات اعتقاد حضرت عمر بخوار و مشر و عیت آن باید  
 شنید پس باید دانست که صاحب قره العین قدس سره میفرماید که اصحاب مذکور  
 مشهوره روایت کرده اند قصه حبیب بن معبد عن ابی دأس ان رجلا کان نصرانیاً  
 یقال له حبیب بن معبد یسلم فاراد الجهاد فقیل له ابد ایاک فاتی الاشری فامر به بمره  
 و الخ جمیعاً ففعل فنبیه یومئذی از مریزید بن صوحان و کان بن ربیعہ فقیال احد هما  
 لصاحبه لهند اصل من بغیر اهل فسمها حبیب فکبر ذلک علیه فلما قدم الی عمر فذکر ذلک له  
 فقال یریت لیسب بیک قال و سمعته مره اخری و قفت لیسب بیک اخره احمد  
 انتهى و بعد ذکر این روایت صاحب قره العین روایت دیگر دال برین مطلب ذکر  
 کرده بعه فرموده و این قصه دلالت میکند بر انکه فاروق انکار نمی کرد متعه را بلکه آنرا  
 مشروع میدانست الخ و آنچه صاحب رساله گفته است محض وجهالت بجهت  
 در حق بجز العلوم بر زبان جاری کرده جوایش خارج از شرط این عجاله است قال و آنچه  
 معنی حدیث از تلقای نفس خود تراشیده پس در حقیقت منسوخ حدیث کرده چنانچه  
 سابقا بیان آن نموده شد انتهى اقوال جایی که صاحب رساله اثبات عیبه برین

فان سلم

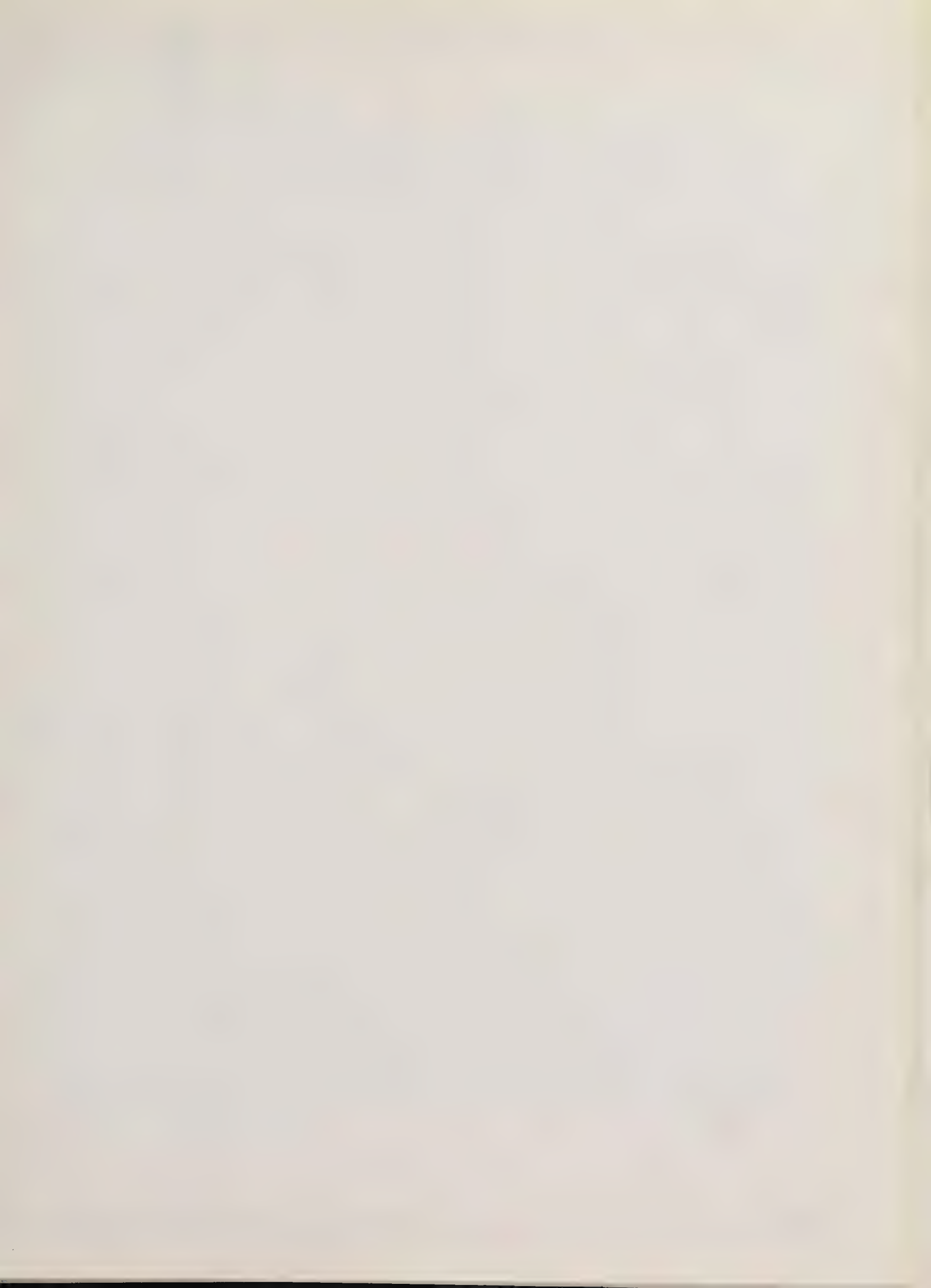
برین معنی دارد  
 و تصحیح آنست  
 خلیفه این معنی  
 اقول اگر چه  
 جبرایش در ان  
 بطلان آن  
 آن می نماید  
 صلی الله علیه  
 هر دو شخص نقل  
 در حقیقت  
 صاحب سلم  
 حیرام جبراله  
 ائمه اهل سنت  
 نبی حضرت  
 فضل بن روزبه  
 همین مرادی بود  
 حاصل انتهای آن  
 و ایضا نسخ راه  
 دلیل الحقیقه ظاهر  
 در نسخ آن باشد



نشر آنکه در فائده سابقه  
 الی الله صلی الله علیه وسلم  
 که در ان مقام صاحب رساله  
 العلوم غیر متعذر نموده و بعضی  
 است عمر بخوار و مشرعت آن دارد  
 نه نمی حضرت عمر ثابت نمی شود  
 پس نه حضرت عثمان از آن  
 است عمر بخوار و مشرعت آن دارد  
 پس سره می آید که اصحاب مذکور  
 بی دانی از رجلا کان لغیر انیا  
 النج فاتی الاشوی فامره بیره  
 و سکان بن ریحہ قتال احمد همان  
 علیه فلاقدم الی عمر فذکر ذلک  
 و قفت لنبینک اخره احمد  
 بیت دیگر دال برین مطلب ذکر  
 با دق انکار نمی کرد متعذر را بلکه آنرا  
 ظاهر است محض وجهات است  
 از شرط این عالم است حال و آنچه  
 قضا و قدر است که در این عالم  
 و این عالم است که در این عالم

برین معنی وارد کرده در اینجا احقر العباد استقامت آن از معادرات اهل السان  
 و تصحیح آنکه عربیت بیان نموده فلیطالع ثم قال تعجب است که بعد از این بن خلف  
 خلیفه ایمنی را تفهیمیده و قول پدر خود را ترک نموده و ایشان معنی آنرا فهمیده اند  
 اقول اگر چه صاحب رساله مثل این کلام در ما سبق هم ذکر کرده و احقر العباد  
 جویش در ان مقام بیان نموده لیکن در اینجا بطرز دیگر میگوید که این قول صاحب رساله  
 بطلان تأویلات جدیده که از ماورای قرون سابقه مروی است و علای هر فن باید  
 آن می دانند لازم می آید و معجزه گوئیم چون مذاق بن عرقه فطامی سنت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بود و طور حضرت عمر تدقیق نظر در آن پس حضرت مجتهد بود  
 بر دشمنی قطا بقی در فهم آنها غیر لازم قال اما آنچه گفته که مراد فتح حج بوده پس  
 در حقیقت مکذیب علای خود مثل فضل بن روزهان و غیره است و ظاهر کلام  
 صاحب مسلم نیز همین است که بنی عمر را مسلم داشته اند اقول در فهم معنی این کلام  
 حیرانم چرا که مولانا بحر العلوم درین قول بنی حضرت عمر را مسلم داشته مطابق دیگر  
 آنکه است به بیان معنیش بر داشته و چون فضل بن روزهان و صاحب مسلم نیز  
 بنی حضرت عمر را مسلم داشته اند پس کلام بحر العلوم در باب تسلیم بنی مطابق کلام  
 فضل بن روزهان و صاحب مسلم خواهد بود نه مکذیب آن قول و علاوه آنکه اگر  
 همین مرادی بود پس خلیفه زاده چرا انکار از آن نموده که او را اینقدر علم هم نبود که این  
 حاصل استی اقول جویش اتفاقا سابقا با زمانه تعلیم آیده تا که با مکرر آن نموده اید قال  
 و ایضا نسخ را متعذر نامیدن غیر متعارف است و متبادر از آن نمی شود مگر حج فتح است  
 و این قول صاحب رساله را در زمانه غیر هم فتح حج بوده پس این کلام دال بر  
 و این کلام دال بر این است که این کلام دال بر این است که این کلام دال بر این است





صاحب سال بر حقیقت حال است چه تمتع بمعنی فتح حج عمره نیز دارد است کما  
 نقل فی اوائل الفهرست عن ازاله الحقا در حجة الوداع صحابه پس قسم تمتع  
 نام بر شده اند فی صحیح البخاری که زایرون ان العمرة فی اشهر الحج من اخبر الفجور  
 فی الارض و یحرم صفا و یقولون اذا برأ الدبر و عفا الاثر و نسخ صفر حلت  
 العمرة لمن اعتمر قدم البنی صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه صبیحه رابعة مهلبین بالحج فامرهم  
 ان یجعلوا عمرتهم فقاموا فکلمهم فقالوا یا رسول الله ای الحلق قال الحلق کلمه انتهى  
 در آنوقت بحسب امر مومنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر تمتع بفتح ج لفظ  
 مذکور در فیهما شایع بود در مصنفات آنچه صاحب سال تسمیه تمتع حج را تمتع خلا  
 متعارف است مقام استجاب مهره فن اخبار باشد قال فیضا علیه السلام بنی عمره  
 ظاهر می شود از قول او که است این لفظ را بهما مع حسین تقطروا و سهم جاریست در  
 حج تمتع و عید اشترک الحکم پس بر فرض محال اگر مرادش فتح حج هم باشد اشترک  
 است عمری در باب طعن شعبان بر ایشان کافیه است انتهى اقوال در ماست که  
 معلوم شده که این علت برای نیت تریه است کما هو منصوص الروایه و بحکمت وجود  
 آن علت نیت تریه مطابق فهم حضرت عمر که نزدشان مستند بکتاب و سنت است  
 و حج تمتع ظاهر و علت نیت تریه فتح حج عمره در غیر سال حجه الوداع است و هرگاه  
 وجود این علت در حج تمتع صورت خواهد بست حکم نیت تریه بران جاری خواهد  
 حال آنکه استحال که برین هر دو شق بنیال صاحب سال بگذرد بقلم آورد و آنچه بگوید و اصطلاح  
 اصول را نقل علت و حکم بر زبان آورده خبری گفته است معلوم نمی شود که از ان  
 چه اراده کرده اگر الفاظش مفهومی صحیح داشته باشد افاده فرماید و آنچه گفته است  
 اشترک علت عمری الحج گوئیم اگر چه جویش الفاظ قوم شده لیکن چون صاحب سال

خیر است  
 با عتراض مفسر  
 اعمال باشد  
 الصلوة خیر  
 اگر احدی از  
 شخص را  
 نماید حال که او  
 بلاغت جمله الصلوة  
 و اتقان  
 و آله آن  
 الصلوة خیر  
 مذکور شده  
 که فصل ان در  
 پس اهل تفسیر  
 برای قیام عید  
 که لطیف ان  
 اذان بدون آن  
 اذان بدون لفظ  
 سیر و تاریخ که در  
 آن منقول و مسطور است



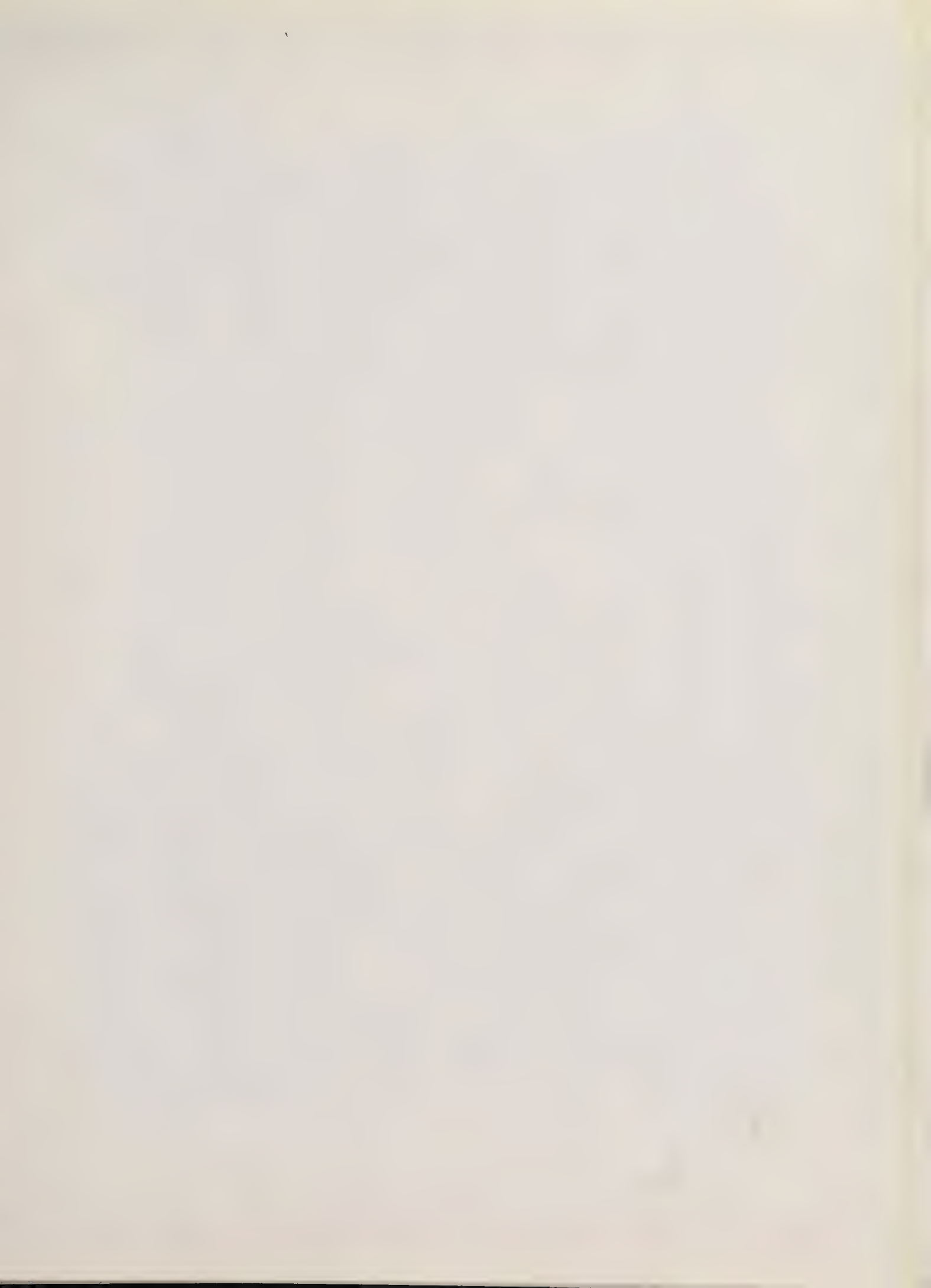






کتاب میگوید که در حدیث بر اینست غیر متوجه است و بر تقدیر قیام آن گوئیم که حج  
 غیر از آنست که با اعتبار عبادت است و آن و نسخ کشف آن می کند بجهت سود  
 مبادرت مردم و تغییر امور مبادرت ایشان در نفس و ادب است و در کورست باین  
 عبارتست و انهم یظنون منکر سید الخ و هرگاه کشف آن از سود مبادرت مردم  
 باشد پس قیام طعن بیشتر نیست آن بر خدا و رسول غیر از آنست که قیام و اما مستعد است  
 الخ میگوید که در مابقی تفصیل تمام مبر من یقین آمد که قول نسخ متوجه است و دعوی  
 باطل نیست بخلاف آنکه بنابر تصریح صاحب هدایه و محشوات آن اعتراف کرده اند  
 بنسخ و لهذا قائل بیکو از نسخه نیز است و قول آنکه نسخ است بقتضی  
 تمام این شده که قول نسخ متوجه است بقتضی باطل و شریف است و از امام مالک  
 از آنست بقای جواز آن بر احوالی و همچنین است حال نسخ می علی خیر العمل در  
 از آنست جواز آن باقی است ایشان ثابت و الا عمل مردم نسخ بقتضی علی الجواز  
 است با معلوم نیست که عمرانی و ابرام نسخ این احکام معلوم شده و در کتب  
 از نسخ بر آن مطلع نشده و اما آنچه بجهت هوای نفس یا بخرام و غرض و در و در آنست  
 کما فی غنی انتهى و قول ثبت العرش غیر انفس و ما یستلزم ای باید که اولاً  
 از روی ایه است میمیه اینست وجود آن ثابت نماید بعد با محالست عدم نسخ  
 در بقای آن غرض و آنچه گفته معلوم نیست که عمرانی و ابرام نسخ گوئیم بجهت  
 السوم خود در این نسخ آن بیان فرموده چیست قائل می علی خیر العمل نیز در عهد شریف  
 مندرج گشته و لهذا اعتقاد بر آنست که از آن برون آن است پس بجهت اعلوم متواتر شدن  
 از آن بدون جمله علی خیر العمل این نسخ آن قرار داده پس متقسم دیه و اناده بسته  
 استجاه اعراض بر حقیقت عبارتست علم آن عبارت از آنست که امام خود نبوده

بعید از ایشان اولی  
 و استقاط می علی خیر العمل  
 خلیفه ثانی در دعوی  
 بعید از بیداری و در پیش  
 استقاط می علی خیر العمل  
 روایت وجود می علی خیر  
 باشد و گوئیم که اگر چه  
 ذهن و ذکای خلیفه  
 اراده اش بل باطل  
 الصلوة خیر من النوم  
 اگر خیریت بخشی از شی  
 علی اسد علیه و آله در سفر  
 می باشد اگر چه آن مغضوب  
 مناسبه بحال اعتقاد  
 ناخیز از باطل کمال  
 بیان کرده می شود و در  
 عقل خود در جوع کند در باب  
 کامل و معتد خطای حبشی  
 صلوة از نوم فرد هر حال  
 در مورد توبل للمصلین الذی



تقدیر تسلیم آن گوئیم که حج  
 نصف آن می کند بجهت سود  
 روایتند که در است بجهت  
 از سود و بجهت سود  
 بزم شمال و است  
 لی منسوخ شد و در  
 شعی آن اقرار کردیم  
 بعد که در ماسبق بتفصیل  
 نسبت غرض او امام مالک  
 آن نسبت می باشد  
 آن نسبت می باشد  
 تمام معلوم شده و در  
 راز و سرور و در  
 بیاید و این باب که اول  
 باصالت هم است  
 می و الهام آن گوئیم که  
 بجهت سود و بجهت سود  
 بجهت سود و بجهت سود  
 و بجهت سود و بجهت سود  
 راجی و الهام نمودن

بعد از نشان اولی الابصار علی فی و طرفه تر آنکه زیاده فرمودن الصلوة خیر من النوم  
 و اسقاط می علی خیر العمل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذمین و ذکا  
 مناسبت ثانی بر وجهی بوده و الا امری را که بهترین اعمال باشد از جمیع اشیاء  
 بعد از یاد اوی و بریشیاری است انتی اقوالی در فروع است بدو و اولی آنکه  
 اسقاط می علی خیر العمل و تعویض الصلوة خیر من النوم از آن منتهی است بر تسبیح و شهادت  
 روایت و تودجی علی خیر العمل و حالش معلوم شده پس استکلام بنابر بیان منتهی باطل  
 است و دوم آنکه آنچه صاحب رساله بطریق استهرا گفته که قطع نظر از کمالات دیگر  
 ذمین و ذکا می یلذذ ثانی از مقام تمامشای قدرت الهی است که چنانکه از طریق سبب  
 اراده اش بل باراده منافعی آن بر زبانش جاری شده زیرا که فی الحقیقت لغف  
 الصلوة خیر من النوم که در از آن خارج می شود است مشتمل بر حقیقت انقیاد و تسلیم  
 آنکه خیریت بخش ارشی دیگر که بی طریق خیریت افضل بر فاضل میباشد که یقال فیها  
 فی الله علیه و آله و سلم خیر من الابدان الاخر و کما بی بطریق خیریت فاضل و منقول  
 می باشد اگر چه آن منقول نیست بفاضل یا خیر محض باشد لیکن نظر بر بعضی اعتبار است  
 مناسبه بحال و مقام مثل آنکه مخاطب قولایا فعلایا اعتقاد یا محالاً ترجیح می دهد منقول  
 یا خیر را بر فاضل کما فی الحقیقة پس برای تمیز و تمیز خیریت فاضل بر جمیع منقول یا خیر  
 بیان کرده می شود و بر او از آن اشاره میباید به بطرف آنکه اگر مخاطب اندکی بکمال  
 عقل خود رجوع کند در یابد که ترجیحش قولایا فعلایا است و اما بجهت منقول یا خیر فاضل  
 کامل است و بدین معنای جلی است و چون اینقدر منتهی شد گوئیم اگر چه در واقع است  
 صلوة از نوم نرود هر ناقلی واضح است بگوئیم نوم سحری معنی را از صلوة بازمی دارد و  
 در مورد و قولی که این زمین هم من حصول هم مساوی و فاضل میگرداند لهذا باعتبار



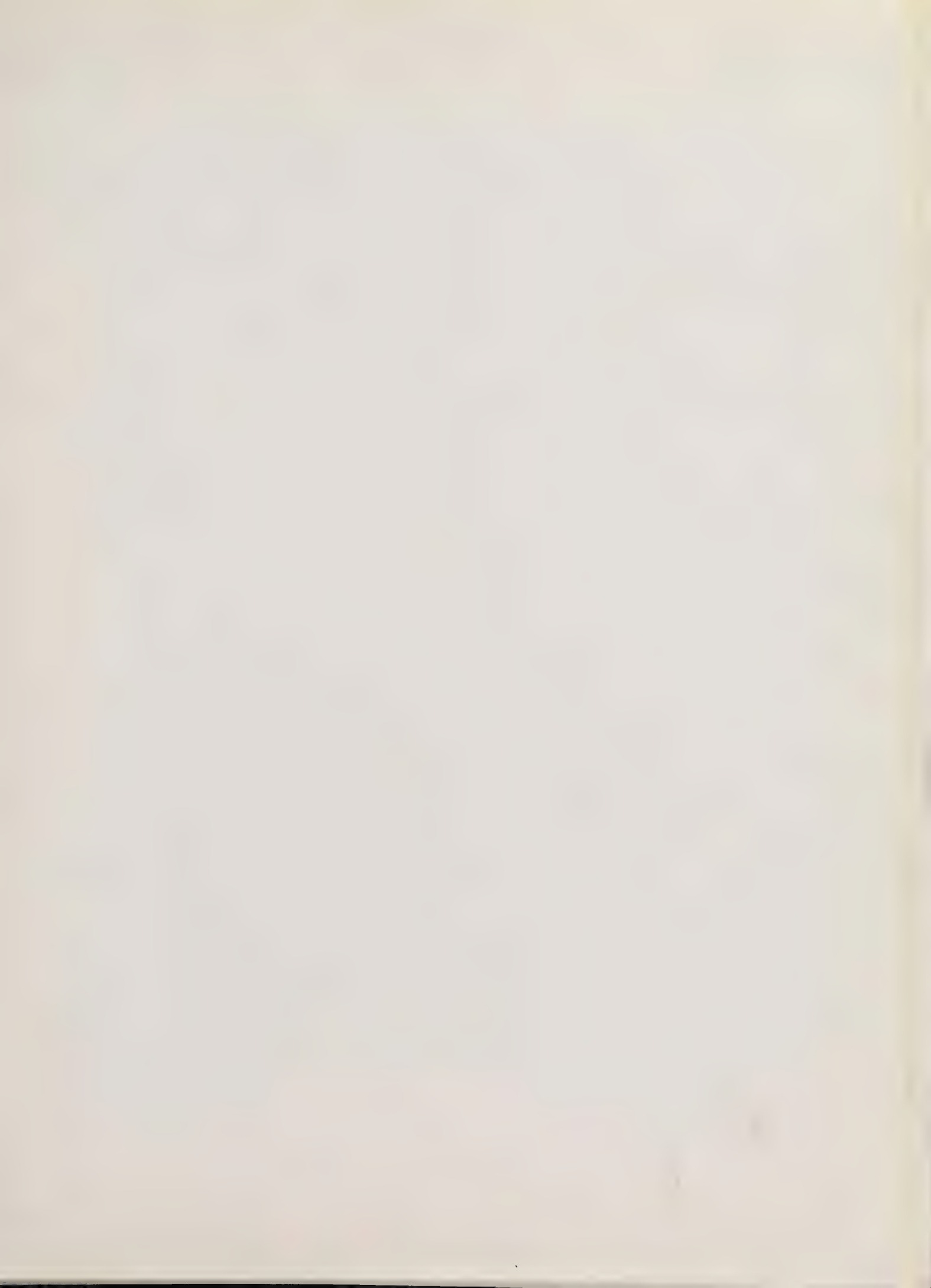
که هیچ دوست نوم سحری را بر صلوٰه صبح آنرا از قبیل حاصل که افضلیت صلوٰه از نوم  
فرست کرده حکم الصلوٰه خیر من النوم بر او القا کرده شد و قاعده تسری العالم منزه الی الله  
بالاعتبارات المناسبة و التبعیر علی اعتقاده باینانی الواقع در کلام لطیفانیت شیاع  
و حکم بخیریت افضل بر هیچ مفضل یا خیر باعتبار است مناسب تمام جایجاد و قرآن  
شریف واقع منتهای اقال است مبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودى للصلاة  
فانکم یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیوع ذکم خیر لکم ان کنتم تعلمون و صاحب  
تفسیر خلاصه المنہج در تفسیر مجید ذکم خیر لکم می نویسد که این سنی و ترک بیع بهتر است  
شمار از رساله و منتهای اقال تعالی قل ما عند الله خیر من اللہ و من البیوع و منها اقال  
عمر من قائل آیت خیرا لکم کون و صاحب خلاصه المنہج در تفسیر این کریمه میفرماید  
اما خدای بحق بهتر است در پیش یا آنچه انبار می گیرند منتهای اقال با خدا و از او بیست  
است که بیع خیری تر است یعنی شود بر عبادت آنچه آن شرک گرفته اند تا موازنه  
توان نمود میان او و میان انس که مبدأ جمیع خیرات است و خالق و مالک آن  
انتهی کلامه بلفظه و صاحب جامع البیان از اہلسنت در تفسیر آن میفرماید و هو الزام  
لہم و تسغیر لرائہم فمن المعلوم ان لا خیر فیما شرکوه اصلا انتهى و صاحب مدارک در تفسیر  
ان گفته و لا خیر فیما شرکوه اصلا حتی یوازن بینہ و بین من ہو خالق کل شیء و انما ہو  
الزام لہم و ہیکم بحالہم و ذلک انہم اثر و عبادۃ الاصنام علی عبادۃ الله و لا یوترق  
شیء علی شیء الا لداع یدعوہ الی ایتارہ من زیادہ خیر و منفقہ فقیل لہم مع العلم بانہ  
لا خیر فیما اثر و دانہم لم یوتر و لا زیادہ الخیر و لکن ہو سے و عینا لیتہوا عن الخطا  
المنہط و الجہل المربوط و لیعلموا ان الایتار بحسب ان یکون الخیر الزائد انتهى پس اگر  
کسی مثل صاحب رساله بگوید کہ حضرت حق را کہ مبدأ جمیع خیرات و خالق و مالک جمیع چیزات

تکمیل فرمائید

مدرسه علمیه

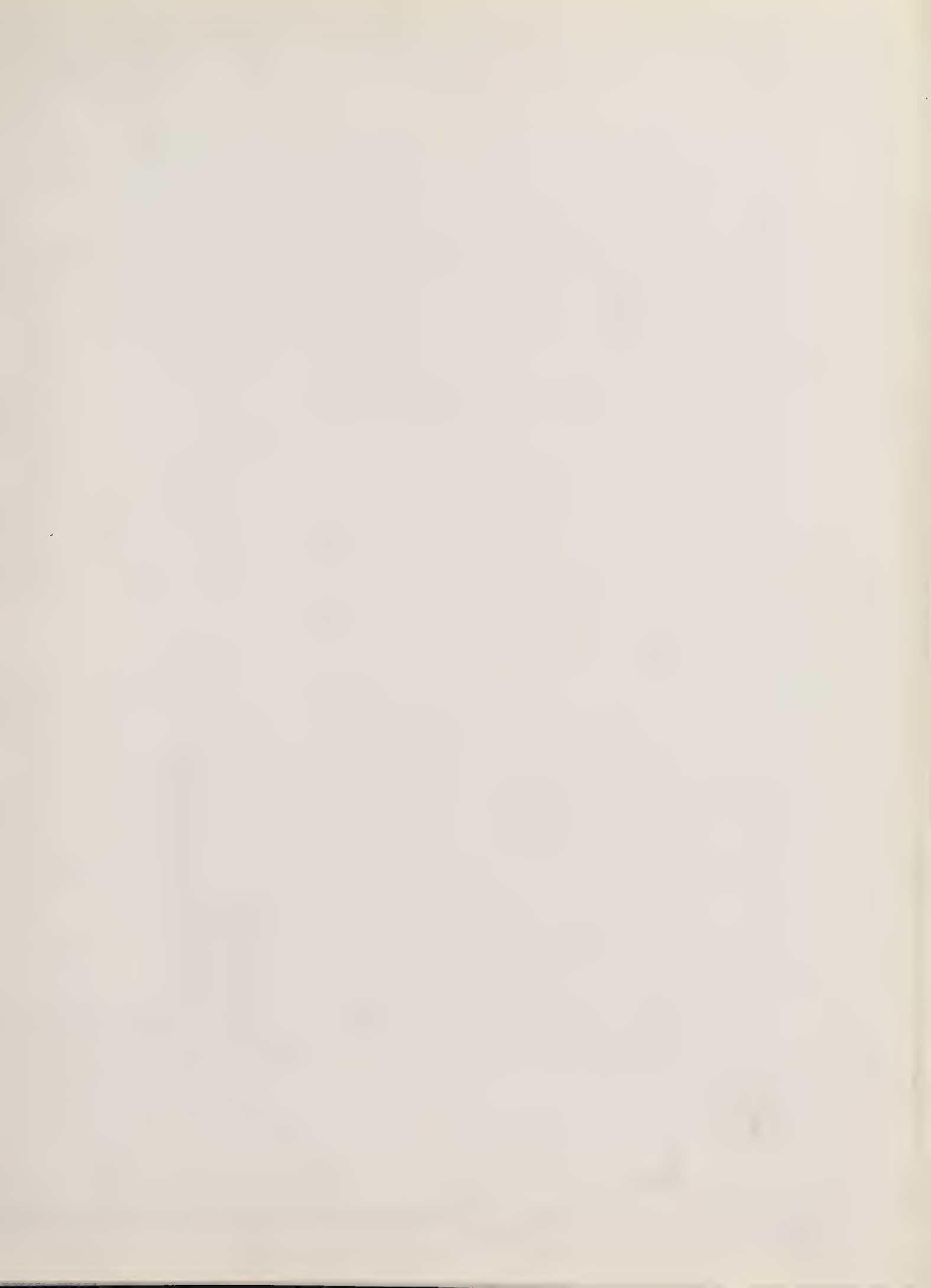
آنکه در سحر  
مشتعل نماید  
البشر است  
باید تردید  
کثیر از اہتمام در  
بیان میکردند کہ  
رعایای ایشان  
نکردند و گفتند کہ  
جناب خلافت  
بذا آخر ما در دنیا  
نشان الی قرطام  
رب العالمین و  
و حجة الاسلام  
الہجرة المقدسة  
الرسالة قولہ در  
خود کلام تواجہ  
رسالہ در بعضی مواضع  
کہ بحسب اتحاد و  
گفته احقر العباد و جوارہ  
کرده اند احقر عباد





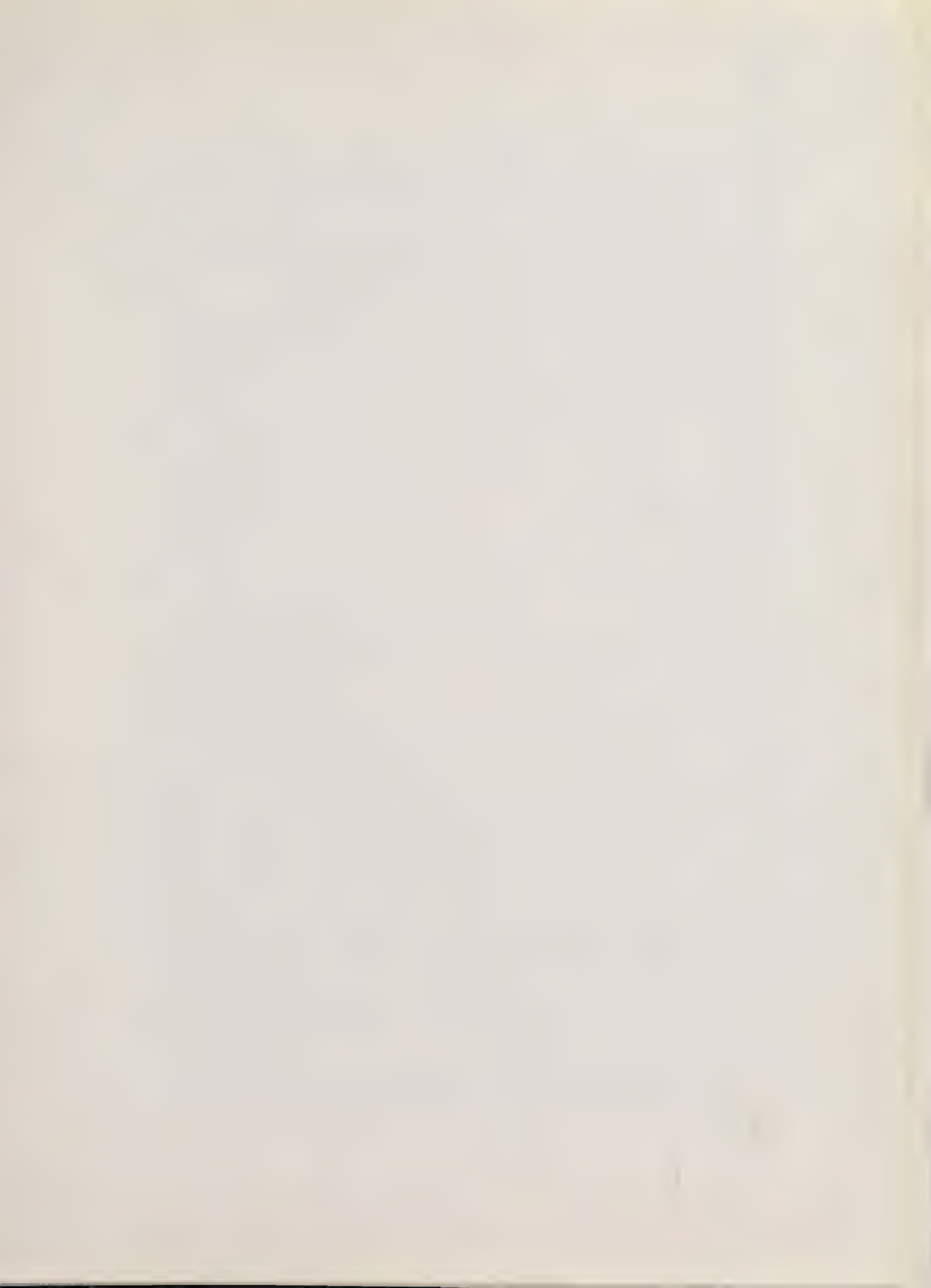
خیر است استقامت ترجیح ذات مبارک خود بر شرکای زور که موازنه درین برده  
 باعتراف مفسرین فریقین ناشدنی است بعید از حکمت و همچنین صلوة را که بهترین  
 اعمال باشد نیز معامله و بر لهو و لعب ترجیح دادن بعید از شان الهی پس طعن بر جمله  
 الصلوة خیر من النوم بتقریری که صاحب رساله ذکر کرده باید دید که یکجا میگوید  
 اگر احدی از اینست تقسیم حرف میزند صاحب رساله بجهلش می فرمود این  
 شخص را اعتراض بر قرآن منظور است و میخواهد که درین پرده ابطال دین  
 نماید حال که او خود بجهل حرف زده بخدش چه عرض کرده اند نیست بیان  
 باعث حمله الصلوة خیر من النوم آدم بر بیان فضل آن بر حق علی خیر العمل پس بر  
 واقفان محاوره عرب مخفی نیست که حملی علی الصلاح و حق علی الفلاح باطل و وجه  
 و آنکه آن مودای حق علی خیر العمل ادانموده پس ذکر آن خالی از ذکر او نباشد و حرف  
 الصلوة خیر من النوم که اشعاری بر مودای آن در الفاظ اذان زفته بلکه فضل صلوة  
 مذکور شده و بعد از آن مناسب افتاد ذکر الصلوة خیر من النوم بار اگر چه  
 که فضل آن در حق علی الصلاح مذکور شده نوم را بر آن تفضیل دادن بعید از عقل است  
 پس اهل تبط را می باید که از خواب غفلت بپوش آمده در جمالت اهل اسلام  
 برای قیام محض و حکم بمقام حاضر شوند و چون این ترتیب تکرر آمد عقلا را باید  
 که بطرف آن نظر کنند تا بدانند که چقدر مستحق و ابلغ در انجاست **قَالَ** تواتر  
 اذان بدون آن از وقت عصر مسلم و غیر مفید و قبل از آن غیر مسلم است **اقول** الفاظ  
 اذان بدون لفظ حق علی خیر العمل در عهد جناب نبوت ماب متواتر و کتب حدیث  
 سیره و تاریخ که در آن کیفیت تقریر اذان در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد  
 آن منقول و مسطور است بر نبوت تواتر کدای شهود عدد دل موجود پس انوار

و است کلام  
 این قسم متع  
 ن آخر الفجر  
 پنج صفر صلت  
 بین بالمح فام  
 ل کلمه است  
 تح بفتح ج لفظ  
 صح را بفتح صلا  
 ت نبی عمر که  
 جاریست در  
 شد اشتراک  
 در ماست  
 و بجهت وجود  
 بی نیست  
 است و هرگاه  
 جاری خواهد شد  
 یکید و اصطلاح  
 شود که اذان  
 و آنچه گفته است  
 این صاحب رساله



۳۳۴  
 بلغ اذ ان یحییٰ که الحالی موجود است در عهد جناب نبوت مآب بعید از شان  
 الالباب قال و هرگاه این را دانستی پس بدان که عبد العزیز و ملوی بنابر عادت  
 ستره خود کلام خواهد نصرا شد را مسروق فرموده می گوید اما متعه الحج که معنی تمتع  
 است یعنی را کردن همراه حج در یک سفر در شهر الحج بی آنکه بخانه خود رجوع کند  
 پس هرگز عمر از آن منع نگذرد و تحریم تمتع بر او اقربای صریح است بلکه افراد حج و عمره را  
 ای میوه نیست از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است یا در سفر واحد که  
 تمتع است و هنوز مذنب شافعی و سفیان ثوری و اسحق بن راهویه و دیگر فقهای سنی  
 است که افراد افضل است از تمتع و بعد ازین صاحب تحفه شروع کرده در استدلال  
 بر افضلیت افراد از بقیه افراد حج چون بجا سخن فیه تعلقی مذشت از ذکر آن احرام  
 نمودیم بعد آن میگوید و آنچه عمر از آن نهی کرده و از آنجا برشته شده متعه الحج یعنی دیگر  
 است یعنی تمتع حج بسوی عمره و خروج از احرام حج با فعل عمره بجز در همین است  
 اجماع است که این متعه الحج بلا حد و حرام است و جائز نیست آری آنحضرت علیه السلام  
 این تمتع از اصحاب خود بنا بر معطلی گذاشته بود و آن مصنف دفع رسم جاهلیت بود  
 عمره در شهر حج از آنجا میزدند و میگفتند اذا لا التردد بر والد برود  
 السفر جات العمره لمن اعتمر لکن ان تمتع مخصوص بود بهمان زمان و دیگران را  
 جائز نیست که تمتع کنند بغير عذر و این تخصیص بر وایت ابو ذر و دیگر صحابه است  
 گفت اخراج مسلم عن ابی ذر انه قال کان المتع فی الحج لاصحاب محمد صلی الله علیه و آله  
 و سلم خاصه و اخراج ابنی عن حارث بن بلال قال قلت یا رسول الله تمتع الحج  
 لنا خاصه ام للناس عامه فقال لا لنا خاصه قال النودی فی شرح مسلم و قال المازنی  
 اختلف فی المتعه التي نهی عنها عمر فی الحج فقیل تمتع الحج الی العمره و قال قاضی عیاض

قاضی عیاض  
 انما فی فتح  
 ای العمره فی  
 که نهی من در آن  
 شما است  
 فاضل است  
 و قوله تعالى و  
 چه بخاطر می آید  
 القرآن پس  
 اقرا فی محقق  
 باعتراف علماء  
 ایشان نهی  
 ر و اة احادیث  
 افراد بر قرآن  
 ابی حنیفه و صحابه  
 افراد بر عکس  
 من الافراد و  
 ثم التمتع ثم الاذ  
 قرآن بر بوده که  
 عداوت متع





ب نبوت ب بعید از شان  
بدانکه عبد العزیز و ملوی بنابر عادت  
همی گوید اما متعه الحج که بمعنی تمتع  
الحج بی آنکه بخانه خود رجوع کند  
میرج است بلکه افراد حج و عمره  
در قرآن است یا در سفر واحد که  
استحقاق بن راهبویه و دیگر فقهاء  
ب تمتع شروع کرده در استدلال  
تعلقی بدشت از ذکر آن است  
انجیر بنحوه متعه الحج بمعنی دیگر  
نقل عمره بعید رود بر همین است  
زینت آری انحضرت علیه السلام  
من مصدق دفع رسم جاهلیت بود  
نذاذ اعفا الاثر و بر الدبر و اسخ  
من بود بهمان زمان دیگران را  
روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت  
فی الحج اصحاب محمد صلی الله علیه و آله  
ان قلت یا رسول الله ففتح الحج  
دی فی شریح مسلم و قال المازنی  
الحج الى الترة و قال قاضی خراسان

قاضی عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی موسی ان المتعه التي اختلفوا فيها  
انما هي فتح الحج الى الترة قال و لهذا كان عمر بن الخطاب رضي الله عنهما ولا يفرضهم على مجرد تمتع  
اي الترة في أشهر الحج و انما منعه من ان يكون له ثمره انما كان في الترة و انما انما هي معيشة من است  
که نمی بین در دلهای شما تاثیر بسیار دارد زیرا که خلیفه و قم و در امور دینی نقشه در من معلوم  
شماست شاید که درین پر و دامن قتل و زید و در حقیقت نهی ازین هر دو در قرآن  
ازل است و خود پیغمبر فرموده و قوله تعالى فمن اتبعني و راو ذك فادلكم الفوائد  
و قوله تعالى و اتوا الحج و الترة لكن فاق و دعوا الناس مني فراق و احكام حدیث  
چه بخاطر می آرند اینجا احکام سلطانی می باید و لهذا گفته اند السلطان نیرج اگر مانع  
القرآن پس اصافتم نهی بسوی خود برای این گفته است انتهى قول قول تحریم تمتع بر  
افزای محض است الحج مدفوع است باینکه افتاد استی که از احادیث صحاح سنیان  
باستراف علای ایشان مثل فضل بن روزهان و ابن ابی الحدید بلکه صاحب مسلم نیز  
را ایشان نهی عمر از حج تمتع ثابت شد پس اگر اقرار باشد و در و بال آن بر کرده های  
روایة احادیث و علای شما خواهد بود اما آنچه ناسب از تر حکایت کرده از ترجیح  
افراد بر قرآن و تمتع پس مطابقت با اکثر اقوال اکابر و اهل سنت و مثل امام مالک  
ابی حنيفة و صاحبیه نذر چه مالک و محمد ابو یوسف قائل بوده اند ترجیح حج تمتع بر  
افراد بر عکس قول و قال الرازی فی تفسیره قال فی اختلاف الحديث التمتع افضل  
من الافراد و به قال مالک ثم قال و قال ابو یوسف و محمد القرآن افضل  
ثم التمتع ثم الافراد و ابو حنيفة اگر چه تمتع را از جمیع قسم حج رجوع دانسته اما قائل ترجیح  
قرآن بر بوده کما صرح به الرازی ایضاً لا الافراد علی القرآن و التمتع کلها پس ناصب  
عدالت مستتر شود بقصود و غفلت اکابر علای خود است که باوصف انقدر



برو حساب آنها نفوس خود را از متشتین اذیال خلقی را شدین از کلام عمر که بر عمر صاحب  
 مردون بدلیل در بران از صریح حدیث و قرآن بوده غافل و جاهل بودند و یا بخلای عمر  
 خطاب قابل شود قطع نظر ازین آیه که ناصب عداوت بر ترجیح افراد بر قرآن و  
 ترجیح ذکر کرده محل بحث و نظر است لیکن چون غرض ما در اینجا مقام متعلق باطلال این  
 احتمال نیست تطویل کلام فائده ندارد و قوله یعنی فسخ حج الخ اقول سابق باتم تفصیل  
 بمن من بیان آمد که آن تمتی که عمر از آن بنی کرده و کلام مادر آن است فسخ حج مراد نمی آید  
 و در بر امتثال ابن عمر پوشیده و مخفی نمی بود و انکار آن نمیکرد و اقول خود آنرا بی اعتبار  
 است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه مرادش همان تمته بوده که بعد از عصر خلقی  
 آنوقت اجتماع بر جوار آن شد کما اشارت الیه صاحب المسلم قوال کن ان فسخ مخصوص بود  
 بهمان زمان اقول مقام تعجب نیست که سبب غایت جود دینی که دارند و ایتی را  
 که از رسم و سنن نقل کرده مؤید مطلب خود انگاشته و جاهل آنکه آن روایت است  
 نه در ذکر برای فسخ حج مخصوص صحابه آنحضرت بوده و ازین مفهوم نمیشود که محقق  
 چون جناب رسالت آید نیز بوده پس بنی عمر صحابه را از آن صریح مخالف آن  
 روایات است و در حدیثیکه از نودی نقل کرده حیاتی عجیب نگاشته چه ادعای میگوید  
 که در تمته که عمر از آن بنی کرده اختلاف واقع شده و این متعصب باین یک  
 قول را که فسخ حج باشد نقل کرده و قول دیگر را مطلقاً ذکر ننموده و این امر اینجا  
 ایستاد و ریشه است کمالاً مخفی قول دیگر را نیز از عمر نقل کرده اند الخ قد عرفت غیره  
 ان هذا صرف الکلام عن بدلوله الطاهر و دلالة علیه بنفیه سیاق الکلام و سابقه  
 این توجیه غیر وجهی نظر باینکه در حق عمر روایت میکنند که شیطان یغیر من عقل عمر و  
 نظر بر اینیکه ترمذی و بخاری آورده اند که گنیزی مخفی خود را میفرمود خدا صلی الله علیه و آله

ما احب السلام  
 که این قسم ایست  
 انهم فی الکلام  
 کهنه نشسته اند  
 شیخ ترجمه  
 عن مثل هذا الکلام  
 که در اینجا حدیث  
 گفته فائده  
 یکسره و نیز میباید  
 در دو سه قسم تقطع  
 عذر در ترجمه از کناه  
 رونق و نور الهی  
 با نقاشیکه با افراد  
 اقول تعجب  
 صاحب الرساله  
 بان الخلاف  
 بکلام احد با علی  
 فی عبارت اعتقاد  
 قوله زیرا که در حدیث  
 بر حمل آن الخ به





قیل حاصل حکم افضلیت صلوة از نوم  
 باشد و قاعده تسری العالم غیره الی ال  
 ثانی الواقع در کلام لطیفانیت شایع  
 است مناسب مقام جایگاه قرآن  
 اینها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة  
 اخرجوا فخرجوا ان کنتم قعدین و صحت  
 پس که این سعی و ترک بیخ بهتر است  
 بخیر من الله و من النجاره و منها اقال  
 اصلاحه المنج در تعبیر این کرمه میفرماید  
 باز از کز دست کمان با خدا و از بهیشت  
 است آنچه آن شرک گرفته اند تا موازنه  
 هیچ خیر نیست و خالق دماک آن  
 از اهل سنت در تعبیر آن میفرماید و هر الزام  
 کوه اصلا انتمی و صاحب دارک در تعبیر  
 آن مینه و بین من به خالق کل شی و انما هو  
 باده الاصلام علی عباده اسد و لا یر تقار  
 من زیاده خیر و منفعت فقیل لهم مع العلم بانه  
 در لکن میسر و عینا لیتهد عن الخطا و  
 در حجب آن بکون الخیر الزائد انتی پس اگر  
 من را که بدایم خیر و خالق دماک چه چیز

در این

و آنکه و سلم غنا و دف نوازی میکرد و ابو بکر و عثمان و حضرت امیر در اینجا آمدند و آن کثیر  
 مشغول غنا بود پس چون عمر آمد ترسید و آنرا موقوف ساخت بنابر طایفه سنیان  
 البتة رست می تواند شد لیکن آنچه مشکل است نیست که بنابرین لازم می آید که العیاذ  
 بالله ترد غلیظه ثانی اهتمام و حجب صلوة و صوم و غیره و حرمت زنا و شرب خمر  
 کثیر از اهتمام در حرمت حمله بود و الا میبایست که در این کلام زیاده تر تا کفیه  
 بیان میکردند که انا احرم الزنا و شرب الخمر و اوجب الصلوة و الصوم تا در کلام  
 رعایای ایشان اثری میکرد اما حیف است که علای سنیان این نکته را هم رعایت  
 نکردند و گفتند که معنی احرمها این حرمتها است و هرگاه مردمان را معلوم نیست که  
 جناب خلافت مآب حاکی محض اند تحریم بنابرین اثر آن چگونه بظاهر خواهد پیوست  
 هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذه الرسالة مع الاستعجال و تشتت البال و السیهی من  
 نشاء الی حواط مستقیم و الحمد لله اولاد اخرا و باطنا و ظاهرا و آخر دعوانا ان الحمد لله  
 رب العالمین و قد وقع الفراغ عن تحریر هذه الرسالة المتضمنة ان اباة متیقنی لیسار  
 و حجة الاسلام لثقت خن من ذیج الحرام سنده اربع و ثلثین الف و ایتین من  
 الهجرة المقدسة النبویه علی الصادع بها و الم الطاهرین الاف الصلوة و التجهیه انتهت  
 از سرائه قو لم و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عبد الغیز و دیوی بنابر عادت مستره  
 خود کلام خوانده اند و راسر و ق فرموده می گوید الخ میگوید سنده ضعیف که چون حجاب  
 رساله در بعضی مواضع سابقه عبارات صواری را نقل نموده عبارت تحفه را با عقیده مناسبت  
 که سبب اتحاد من و توافقی نسق و باعتبار اشتغال مردم کتاب بر این الزامیه از مواضع مسروق  
 گفته احقر العباد جوالش در آن موضع بقیع آورده و چون در این مقام رجاء بالغیب حکم بر ق  
 کرده اند احقر عبارت صواری در این مقام می نویسد تا حقیقت حال بر ناظر ماهر ظاهر





باینکه شود پس بدست که صاحب صواعق در ادای جواب مطالب حضرت عمر میفرماید و اما  
 مستند الحج فانه عن المتعة التي هي فتح الحج الى العمرة دون الاعتدال في اشهر الحج ثم الحج من  
 عامه لان فتح الحج الى العمرة كان مختصا للصفاة في تلك السنة فقط واما ما رواه مالك التمام  
 ما كان عليه اهل الجاهلية من تحريم العمرة في اشهر الحج كما اخرج مسلم بن ابی ذر قال كانت المتعة  
 باج ر صحت و خاتمة و اخرج له سائی عن عمارت بن بلال قال قلت يا رسول الله فتح  
 الحج لنا فاضد من الناس عامته فقال بل لنا فاضة اما ما دوى عنه انه قال متعتان كانتا على عهد  
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وانا انهي عنها فلا ضافة مجازية والمراد انا اظهر النهي  
 كما يقال نهى عن شرب كل مسكر قتيلا كان او كثيرا واما اثر هذا القول على ذكر  
 الدليل و احصاء النهي الى نفسه لكونه اشتد تاثيرا في قلب النكاح الخالف من صولته هذا  
 از لانه قد صح عند الامامية ان الائمة اباحوا التحليل فسخوا حكم الله و حله و اما حرمه الله  
 تعالى فان الحمله ليست من الازواج و لا ملك بي و التحليل و التخييم لو كان انتهي كلامه  
 و به اتم الجواب عن مطالع سنيدنا عمر بن الخطاب و ما نقلنا من كلامه في هذا المبحث و بعد  
 ما خطبه عبادت صواعق و هذا هم اما في غير انهم هم و هذا هم و هذا هم و هذا هم  
 آنچه صاحب صواعق در اين مقام مجمل ذكر کرده جواب مشهور و در شرح حرث عامه  
 كتب كذا في اصوله مفصلا مسطور و عبارت صاحب تحفه انا عجب شريه قدری كه صاحب  
 رساله از ان كتاب قطع کرده در اين مقام نقل نموده نسبت به عبارت صواعق مفصل  
 و شتمك بيان مذنب فقها مثل شافعي و سفيان توري و غيرهما و محتوي بر نقل عبارت  
 امام نوذي و غيرهما من التحقيق است الزائدة و اگر تمام عبارت صاحب تحفه را كه  
 در اين مقام فرموده ملاحظه کرده آيد در ميان عبارت او و عبارت صاحب صواعق  
 فرق از آسمان تا زمين و و نمايد پس همچو عبارت ظاهر الفرق را مبرق از صواعق گفتن

گفتن خصوصاً در صورتی که هر دو صاحب  
 از عجايب امام است و اگر  
 مواضع سابقه که صاحب رساله  
 صاحب صواعق نموده و غیر  
 ازین صاحب تحفه نبوی  
 صاحب رساله از آسمانی  
 سنت و عقل بر انصاف  
 و ایشان نظر بر آن  
 اول مستلزم صحت مذنب  
 ایشان باشد و در صورت  
 غیر متعلق با کتب مذنب  
 عمده که مناط بحث است  
 در رساله خود هیچ  
 که از احادیث  
 بودن تحریر جمع را  
 و لهذا کان عمر یغضب  
 آن نزد حضرت عمر از  
 صاحب تحفه و اوله دیگر  
 رساله لازم بود و آنچه



کشف خصوصاً در صورتیکه هر دو عبارت اجمال و تفصیل باشد باین جواب مشهور باشد  
 از عیاض ادهم است و اگر مخالفت اطناب کلام مانع نمی بود احترام العباد و در جمیع  
 مواضع سابقه که صاحب سالتهم سرقه آن از صواعق بر صاحب تحفه بته ذکر عبارت  
 صاحب صواعق نموده فرق بین در آنروز و بر ناظرین ما برین ظاهر می نمود قوله بعد  
 ازین صاحب تحفه شروع کرده در استدلال بر افضلیت افراد الخ کوئم عبارت می را که  
 صاحب سالتهم از آنانی کلام صاحب تحفه ساقط کرده استدلال است بکتاب  
 سنت عقل بر افضلیت افراد حج از قسین باقیمین آن که مذکور است حضرت عمر  
 و ایشان نظر بر آن استدلال اتمام در امر سجاوری ان میفرمودند پس تمامیت ان  
 اوله است از من صحت مذکور حضرت عمر و عدم تمامیت آن مستوجب عدم صحت است  
 ایشان باشد در بنصورت نظر در ان اوله صاحب سالتهم را از ان جمله بود انرا  
 غیر متعلق با نحن فیه گفته از میان ساقط کردن قابل تماشاست بجان اساین مطلب  
 عمده که مناط بحث است با نحن فیه تعلق ندارد و آنچه صاحب سالتهم بلامناست  
 ظاهره اگر مطالب اعتقادیه و مطاعن صحابه و فقهای اهل سنت را بتقریبات عجبه  
 در رساله خود درج نموده متعلق با نحن فیه باشد قوله در فرع است باینکه اتفاقاً  
 که از اادیث سنن و باخراف علمای ایشان الخ کوئم صاحب تحفه دعوی اقرا  
 بودن تحریم تنوع را بر حضرت عمر مدلل کرده بقول امام محی الدین نورانی حین نقل عنه  
 و لهذا اکانت عمر یغضب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد التمسع ان نیز احترام العباد مشهور  
 آنرا حضرت عمر از حدیث صبی بن معبد اتفاقاً زقره العینین نقل نموده پس دفع دلیل  
 در حدیث اوله ذکر که بر مندرج در حدیث زقره است بر آنست بر آن صاحب  
 در حدیث دوم که حدیث است که در حدیث حضرت عمر است بر آنست

عن حضرت عمر میفرماید و اما  
 اعتبار فی شبه الحج ثم الحج من  
 فقط و اما و انذک لتخافوا  
 ان الجاهل قال کانت التمه  
 قال قلت یا رسول الله  
 انه قال نعم ان کانت  
 مجازیة والمراد انا اظهر الهی  
 فیه و انما اثره القول علی ذکر  
 المنکر الخالف من سوبه  
 فوا حکم الله و حلوا ما حرم الله  
 التحلیل و التوجیم نوعان است  
 عامه کلامه فی هذا المبحث و بعد  
 الکلام و اصول واضح می شود که  
 مشهور و در شرح حدیث عامه  
 تحفه اثنا عشریه قدری که صاحب  
 نسبت به عبارت صواعق است  
 لوری و غیره تا دعوی بر نفس است  
 ام عبارت صاحب سالتهم را که  
 در حدیث دوم که حدیث است که در حدیث حضرت عمر است بر آنست





حضرت عمر از حج تمتع دلسته مدفوع است باینکه احادیث و اقوال مذکوره دلالت  
ندارند بر اینکه حضرت عمر بنی تیمی از تمتع بمعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در شهر  
حج بی آنکه سبانه خود رجوع کند میفرمودند اگر تخصیصی از احادیث و اقوال علای سنیان برقیه  
بنی دلسته باشد افاده فرماید بلکه در عبارت امام نوادی که صاحب تحفه نقل کرده  
تصریح است بعدم منع حضرت عمر از تقسیم تمتع و هرگاه بدریاست رسید که فریب حضرت عمر  
منع از تمتع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود که نسخ حج عمره باشد پس احادیثی که دال  
بر منع حضرت عمر است محمول است بر تمتع بنی فسخ حج عمره که صحیح به صاحب التحفه  
چون سی امامیه محض همبالله و آیات اخبار مطلقه را مقید میبازند حکام شواهد  
فی جواب الفائده سابقه علی هذه الفائده پس اگر علای اهل سنت نیز منع حضرت عمر را  
همبالله و آیات بر قسمی از تمتع که بالاتفاق منسوخ است محمول نمایند شناعی از آن  
لازم نمی آید و چون معنی احادیث و اقوال علای سنیان بدریافت رسید معارض شد  
که علای اهل سنت افزای بر حقه حضرت عمر نه بسته اند تا در دو بابی آن بر گرد نهایی بر آید  
احادیث و علای ایشان باشد که از عم صاحب این سلسله قوله اما اینچه نا صحت از عمر  
حکایت کرده الخ کوئیم اینکلام از عجائب افادات است چه بر هیچ ناظر عبارت  
تحفه نمی بینست که مطالبوب مصنفه آن در این مقام ذکر مطالب است و مذموب بعضی  
بجهت این است مثل امام شافعی و سفیان ثوری و غیره اینها مذموب حضرت عمر  
در افضلیت افراد است تا واضح شود که هنوز هم مذموب حضرت عمر نزد بعضی اهل  
امت معمول است پس اگر مذموب ایشان مخالف ظاهر کتاب و سنت می بود  
مثل مذموب سعید بن جبیر در مطلقه ثلث که مخالف ظاهر سنه است قاطبه  
متردک میشد و ازین بیان واضح شد که مقصود عبارت تحفه اثبات توافقی فرمای

خبرنی در میان مذموب  
است این خبری را که در  
است متافعی مطلق  
در افضلیت بعضی  
پس تو هم متافعی با من  
شکاف خبری از اعجاز  
للقصور و غفلت الی  
له هیچ جهت را تعین  
له مورد اختلاف جهت  
بجهتین باید جهت حضرت  
شاعنی بطرف اول  
بحیری که بودی و  
ایمانی گفت امام اعظم  
عظم در این چنین  
صاحب را از  
پس به جهتین اهل سنت  
لغیرن جواب شد و بال  
بعضی را در ظاهر است  
نیز اظهار و ما شا خدا  
بشک از کتاب و



یت و اقوال مذکوره دلالت  
 بر این دارد که در یک سفر در شهر  
 اجماع و علمای سنیان بر  
 دلی که صاحب تحفه نقل کرده  
 است رسید که مذنب حضرت عمر  
 را باشد پس احادیثی که دال  
 بر آن است که صاحب تحفه  
 معتقد می باشد که حکام شایسته  
 می باشند نیز منع حضرت را  
 محمد بن ابی بکر استماعی از آن  
 ان برداشت رسید معام شد  
 در و بانی آن بر کرد نهایی رفته  
 اند قول که اما این صاحب از عمر  
 است چه بر هیچ مانع عبارت  
 ذکر مطابقت مذنب یعنی  
 این صاحب از عمر حضرت عمر  
 حضرت عمر نزد بعضی تنیان  
 ظاهر کتاب و سنت می بود  
 حق ظاهر سند است قاطع  
 است تحفه اثبات توافقی

خبری در میان مذنب مجتهدین اهل سنت باشد حضرت عمر است و صاحب ساله  
 تحالف خبری را که در میان مذنب مجتهدین اهل سنت باشد حضرت عمر واقع  
 است منافعی مطلوب صاحب تحفه نیست یعنی مجتهدین را که مذنب نشان  
 در افضلیت بعضی اقسام حج بر بعضی دیگر مخالف مذنب حضرت عمر است نام گرفته  
 پس توهم ساختن با منافات در جرئیتین که مفاد یکی توافق خبری باشد و مفاد دیگر  
 مخالفت خبری از اعجاب او امام است قول که پس ناصب عداوت معترف شود  
 اقتضای عدولت اکابر علمای خودشان را که کونیم بر عامه طلبه علوم دینی ظاهر و باهر است  
 که هیچ مجتهد را تبعیت مجتهد دیگر در امور اجتهادیه لازم نیست و نیز بر آنکه علامه است  
 که مورد اختلاف مجتهدین مسائل اجتهادیه می باشد پس سبب مخالفت مذنب یعنی  
 مجتهدین با مذنب حضرت عمر رضی الله عنه با وجود دل بودن آن باره کتاب نیست  
 استماعی بطرف این مجتهدین عائد نباشد چه هر مجتهد مکلف است بعمل خود  
 بخیر می که مودی می شود و بطرف آن اجتهاد او نه با می که در رای مجتهد سابق رسیده  
 آیا مخالفت امام اعظم با استاذ خود در مسائل اجتهادیه و مخالفت صاحبیه با امام  
 اعظم در اینچنین مسائل در چنین مخالفت مجتهدان امامیه فیما بینهم در این مسائل معلوم  
 صاحب رسالت نیست و چون نیست در اینچنین مخالفت است بر محقق طعن می کنند  
 پس بعضی مجتهدین اهل سنت بکثرت مخالفت ایشان با مذنب حضرت عمر چرا مورد  
 لعن خود باشند و با اینهمه کونیم جمهور علمای امامیه مذنب این باب و این عقید و  
 بعضی را در ظاهر است خبر چنانکه گردند با اگر بر عم این اشخاص ثلثه اهل تشیع از احادیث  
 بخدا اظهار حاشا جانهم عن دلت بده نسبت ثابت است اگر بر جمهور ایشان  
 به نشر از کتاب و سنت ثابت است پس طعن اشخاص ثلثه عائد و اگر ثابت





نیست طریقی که از این جهت ترک مذہب شیخ صدوق و این عیقل  
و جانی و به ترک احادیث طهارت راجع پس اختلافات غیر الدخ را که در مذہب  
شیعه واقع است محذور منسی دانسته بر اینست بسبب مخالفت مذہب بعضی  
مجتهدین ایشان با مذہب حضرت عمر اعتراف بقصور و غفلت ایشان بر حسب  
تحفه لازمه دانستن قابل تماشاست قوله اقول سابق باتم تفصیل بمعرض بیان  
آمد الخ اقول سابق باتم تفصیل بموقف اظهار رسانیده شد که منسی که حضرت عمر  
از آن نیز سبک زد فتح حج عمره بود و جواب روایت ابن عمر را باز نوشته شد  
تا کجا تکرار آن نموده آید قوله اقول مقام تعجب نیست که بسبب غایت جهود  
ذهنی که دارد روایتی را که از مسلم و نسائی نقل کرده مؤید مطلوب خود انگاشته  
الخ اقول قاری که صاحب رساله بحوال صاحب تحفه میفرماید حیرت دانی افراید  
و آنچه درین قول فاده فرموده از عیال بابت تقاریر حیرت افراست بیانش آنکه  
صاحب تحفه در این مقام جواب می دهد از روایاتی که دال بر امر آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم بتجیع برای اصحاب بود و تقریر جواب بسیار تشکر از اشیای تحفه  
این فتح از اصحاب خود بنا بر مصلحتی گنایده بودند آن مصلحت رفع رسم جاریست  
بود الی آن حال لیکن این فتح مخصوص بود بهمان زمان و دیگر افراجه نیست که فتح  
گفته بغیر عذر و این تخصیص برود است بود و دیگر صحابه ثابت است الخ پس هر قاری  
خوان می داند که اشاره لفظ همان زمان بطرف زمانی است که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم بنا بر مصلحت یا منقسم شمس امر فرموده بودند آن زمان وقت حجه  
الوداع بود پس منطوق صریح کلام صاحب تحفه آنست که لیکن قسمی از منقسم که بان  
قسم جناب نبوت آب با اصحاب امر فرموده بودند مخصوص بود بزمان حجه الوداع

الوداع و کذا  
صاحب رساله  
بیان بی التفاتی  
مسلم و نسائی را  
جوابش آنکه این  
لقب است زیرا  
سبب آنکه از  
نه قیام صحابه  
آنحضرت صلی  
الله علیه و آله  
و آله وسلم بود  
و آنرا خبر هم علی  
تکلیف است لکن  
بتخصیص انقسم  
تراجع لفظی می  
از خودی نقل  
خود که منع حضرت  
عامر بن نفیل  
جایست نام آنها  
امام بودی را که  
نظر ظاهر شود که





الوداع دیگر از اجازت نیست نه آنکه محض بزبان جناب رسالت آب نیروده چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه زعم نموده بنیاد شبهه بر آن نهاده است اینست بیان بی التفاتی صاحب رساله در فهم منطوق صحیح عبارت صاحب تحفه و آنچه حدیث مسلم و نسائی را در الهی بر خصوصیت صحیح بعامة صحابه داشته نه بزبان محجة الوداع پس جوابش آنکه اینصفتی توجیه الکلام مکی خلاف مراد قائله و ایصال الاحسان بایمان نیست لقابله است زیرا که عامه صحابه اعتقاد داشتند باینکه فتح حج بسوی عمر مخصوص بود لیسال محجة الوداع بنابر مصلحتی که مکرر بمعرض بیان آمده چنانکه صاحب تحفه بیان کرده اند و امام شافعی با اعم از اینکه حاضرین محجة الوداع باشند یا غیرشان و اعم از اینکه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم درین سال انکسار فتح نصبت حج نمایند یا بعد آن زمان از آن نوبی در شرح صحیح مسلم بعد عبارتی که صاحب تحفه نقل فرموده است که در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در سال الفجار ان فتح الحج الى العمرة كان منصوصا فكان سنة للمكة التي قد سادها انتهي ليس اصل مطلب مدعيه ان صاحب تحفه از آنکه حکم بتفصیل انقسام فتح باصحاب آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بود ترک کرد و در بیان نزاع لفظی بجا کاوشش را در عبارت نمودن تمام استعجاب است و قوله در عبارت از نویدی نقل کرده خیانتی عجیب بکار برده الح کوئتم صاحب تحفه بقدر استشاد و ثبوت خود که فتح حضرت عمر از قسم اصل متع الحج است از کلام امام نویدی اخذ کرده و در باب عامه مؤلفین تحقیق همین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل می نمایند اگر انقسام نقل خیانت نام نهاده شود لازم آید که اینهمه مؤلفین حاضرین باشند یا بعد از آن عبارت امام نویدی را که صاحب تحفه بنابر عدم تعلق غرض آن ذکر نموده بود نقل می نماید باینکه نظر ظاهر شود که صاحب تحفه ترک آن عبارت همین جهت نموده است نه بنابر غرض و آن

و این معقل  
ح را که در مذبح  
اندر حبس بعضی  
بیان بر حسب  
پس بمعرض بیان  
که حضرت عمر  
بارها نوشته شد  
عایت چه  
خود انکسار  
بانی آنرا  
ست برایش آنکه  
حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم  
آنرا از آن  
ت رفع رسم جاری  
ترغبت که فتح  
آنرا پس بر کار  
حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم  
آن وقت بود  
آنرا فتح که آن  
بزرگان محبة الله



آن مجتنب اولی ناید و نسبت که عبارت امام بودی در این مقام نیست قال  
 الاذری اختلف فی المسئلة التي بين هذا الخبر في الحج فغيره في فتح الحج الى العمرة وقيل به  
 العمرة في أشهر الحج ثم الحج من عامه وعلى هذا انما بيني مهارت غيبا في الافراد الذي هو افضل  
 لانه يعتقد لطلبها وتحريرها وقال قاضي عياشي الى اخر العبادات التي لطلبها صاحب التحفة  
 وحاصل این عبارت مسقطه چنانکه بر ظاهر ظاهر است آنکه کسانی که از تمتع منتهی شده  
 آن مرد گرفته اند بنی و اگر ترغیب در افراد حاصل نموده اند و چون صاحب تحفه بنی را  
 بر تحریم حمل کرده اند و اعراضی بنقل این عبارت متعلق نشده لهذا ترک آن فرموده  
 پس اگر در این کلام امری مضر مطلوب صاحب تحفه باشد اعمدی از علای شیعه  
 بیان فرمایند اما احتمال ترک آن عبارت بخوف حضرت محقق شود و ازین بیان علانی  
 شد که مساحت طهارت صاحب تحفه از لوث خیانت پاک است و اگر کسی  
 خواند آن ادراک خیانت علای شیعه باشد پس لطافت جواب فائده مسافه  
 رجوع نماید تا بر او خیانت صاحب رساله علمیه خصل و دیگر علای شیعه متجلی شود  
 قوله قد عرفت غیر مره ان هذا صرف الكلام عن ظاهره اقول قد علمت مراد ان  
 ان قال صاحب التحفة فی بیان معنی قول سیدنا حضرت شیخ عندنا ارا الفنون و ما ادر  
 صاحب الرساله من انه صرف الكلام عن ظاهره فمن بعض الطنون و من بعض الطنون  
 الدالة على هذا المعنى فی جواب القادة الثالثة فقد كرهوا النظر اليه ثانياً تجد فيه ما يحلو  
 قوله العياذ بالله نزد خلیفه ثانی السلام و بموجب صلوة الحج کوتم العیاذ بالله اگر  
 در الوقت اعتقاد مردم بعموم و بموجب صلوة و عدم و غیر آن در حلیت زمان و تشریب  
 غیر مثل حلیت تمتع ممنوع شیوع می یافت و اضافت می آن نیز بطرف خود بطور  
 بیان آن بنا بر تهدید شدید قیاساً حق نمیداشت و بیع عاقل متدرب تلفظ بمثل واجب

او  
از  
کبر  
لما  
تقيا  
انهم  
و  
تلفظ  
و  
ساخته  
ما  
هر دو  
یک  
دو  
می  
تدوین  
لطف  
بدره  
معلوم  
خلیفه





دی در این مقام نیست قال  
 فی فتح الباری العره و قیل ہے  
 زغبانی الانراء الذی ہو فصل  
 لعبادة التي نقلا صاحب التحفة  
 ان کسانى که از تمتع معنی متعارف  
 اند چون صاحب تحفه نبی را  
 نشده لهذا ترک آن فرموده  
 تحفه باشد احدى از علمای شریعت  
 است تحمل شود و ازین بیان عیان  
 یافت باک نیست و اگر کسی  
 این جواب فائده سابقه  
 و دیگر علمای کشیده متجلی شود  
 بره اقول قد علمت حرار ان  
 لا یح عند عار و الفنون و ان  
 ان بعض الفنون و غیره  
 رد انظار الیه تا بر آنجا نرسد  
 الخ کوئم العیاض بالند اگر  
 دم و غیر آن و علت زنا و شرب  
 بی آن نیز بطرف خود بطور  
 قبل متدرج تلفظ بمثل واجب

واجب الشافعی الخ علی الله الطه و ارجیه بر مینماید و نبی الحقیق علی القمار و مثاکله  
 از مضموعات شرعیه نمیداند و اما حیث نیست که علمای کسینان این نکته را هم رعایت  
 نکردند الخ کوئم اصلا مقام حیثیت نیست بدو وجه اول آنکه از اینین حرمتها مضاف عبارت  
 انا احرهاست نه مفاد عبادت انا انی غنها و تعارف در عبارت قی بر هر ماهر ظاهر و از  
 اختیار که نکته در عبارت قی که مودعی مطلوبی باشد اعتبار آن نکته بعینها در عبارت دیگر که  
 انتم مودی اصل ان مطلب است لازم نیست و این معنی خفای ندارد  
 وجه دوم آنکه لفظ هی و تحریم بدو معنی مستعمل می شود یکی این تحریم ظاهر برین معنی  
 لفظ نمودن نبی و بیان کردن حرمت و بعد از معنی میگوید میباید محاسب علی الله  
 و استلزام حریم الشافعی المثلث و نحوه دوم نبی و تحریم حقیقتی یعنی حرام و منعی عنه  
 صراحت جبری و این منصب شایع است و باین معنی دارد است اما تا کم الرسول فخذوه  
 و طاعتکم عندنا منه و اهل البیت و حرم الربوا در روایت انا احرها اخذ  
 هر دو معنی ممکن اما معنی اول پس ظاهر الصحت است ایمن با این اختیار نبی ظاهری  
 تا که نبی حقیقی نکته می باید لهذا صاحب تحفه در طلب بیان نکته آن نموده و اما معنی  
 دوم پس بر تقدیر رانده بیان از ان نبی بطریق مجاز مرسل یا مجاز حذف آن معنی صحیح  
 می شود چنانکه در کرمه بسط القرية اینهمه توجیه جاری است و معنی اول حضرت عمر برین  
 تقدیر چنان می نمود که من بیان تحریم حقیقی شایع می نمایم بقول و برین توجیه حاجت  
 بطرف بیان نکته نیست تا احدى از علمای فاف ان التفات میکرد و قدر تفصیل محبت  
 بزه الروایة فی جواب الفائده الثالثة ما امر به علیه فارجع الي قولی و هرگاه مردمان را  
 معصوم بود که جناب خلافت مآب حاکی معنی اند الخ کوئم انرا با نظر خود بدست که چون  
 خلیفه مآب شایع است و شایع تحریم امری فرموده و صلی حاکی آن شده پس نظر االی





RESERVED

۳۴۶

والله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين  
 في هذه الرسالة الحمد لله الذي جعل في هذه المقالة  
 شاديش المودة للبال مع كثره الاشتغال في النهز والليال  
 مقتبسي الكمال ما اقدر ما اعطانيه الملك الكبير المتعال اللهم اجعلها خالقة  
 المحمدية واخرها لكل من كان لقلب اذ القى السمع وهو شهيد  
 من البدايه النهايه والصلاة على رسول محمد وآله ائمة الروايه والدرايه

تمام شد

نسخه بنایم شکسته رسم عنایت علی وایو

